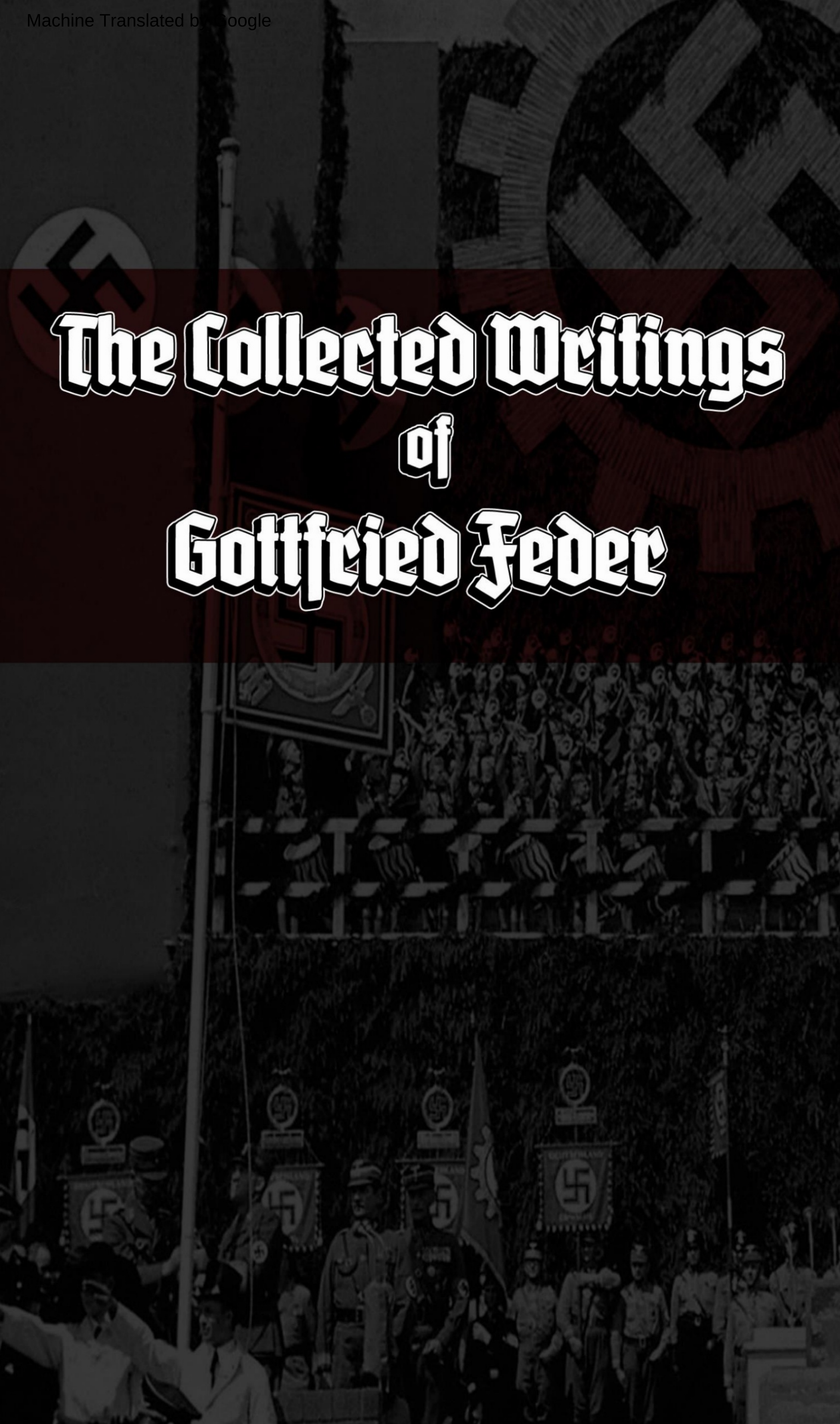


The Collected Writings of Gottfried Feder

نوشته‌های گردآوری‌شده از

گوتفرید فدر

منتشر شده در کالی یوگا، ۱۳۰هجری قمری

SUDETENLAND VERLAG

فهرست مطالب

گوتفرید فدر



گوتفرید فدر 27)ژانویه ، 1883وورزبورگ، آلمان 24 -سپتامبر)
مورنائو (متولد (۱۹۴۱فعال سیاسی آلمانی و نظریه‌پرداز اقتصادی اصلی بود.
از مرحله اولیه سوسیالیسم ملی آلمان.

فدر، یک مهندس عمران، در سال ۱۹۱۹به خاطر کتابش «مانیفستی برای شکستن» به شهرت رسید.
«بند منافع» و سخنرانی او در جلسه حزب کارگران آلمان در مونیخ در سپتامبر همان سال، الهام‌بخش فوری آدولف هیتلر بود. ورود به سیاست. ایده‌های سوسیالیستی و ضدسرمایه‌داری فدر متعاقباً در برنامه ۲۵ماده‌ای هیتلر برای حزب کارگران ملی سوسیالیست آلمان (NSDAP)در مارس ۱۹۲۰و همچنین در کتاب خود فدر ، «دولت آلمان بر اساس بنیاد ملی سوسیالیست»، که توسط هیتلر «آموزه‌های جنبش [ناسیونال سوسیالیست]» تلقی می‌شد، تجلی یافت. بین سال‌های ۱۹۲۴تا ۱۹۳۶، فدر در رایشتاگ آلمان حضور داشت و به عنوان رئیس شورای اقتصادی ،(۱۹۳۱) NSDAPدبیر دولتی وزارت اقتصاد آلمان (۱۹۳۳)و کمیسر مسکن ایالتی (۱۹۳۴) خدمت کرد . با این حال، با تطبیق کلی سیاست نازی‌ها با سیستم اقتصادی موجود، نقش فدر در امور حزب به شدت کاهش یافت و تا سال ۱۹۳۶و عملاً به گمنامی رانده شد .

برنامه ملی
حزب کارگران سوسیالیست آلمان و
مفاهیم کلی آن

روایت تاریخی از ظهور

حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان (NSDAP)به همراه مروری بر زندگینامه آدولف هیتلر

آدولف هیتلر در ۲۰ آوریل ۱۸۸۹در براوناو در کنار این، روستایی قدیمی، متولد شد.
بایرن

پدرش فرزند یتیم یک دهقان فقیر بود و با تلاش فراوان به مقام کارمند گمرک رسید. مادرش از یک خانواده دهقان آلمانی بود. وقتی ۱۳ ساله بود، پدرش را از دست داد و چهار سال بعد مادرش را. آدولف هیتلر پس از ترک مدرسه ملی، در مدرسه رئالشوئه در لینز در کنار دانوب مشغول به تحصیل شد. آرزوی پدرش این بود که او یک مقام رسمی شود، اما آرزوی خودش هنرمند شدن بود. مرگ مادرش او را مجبور کرد که بدون هیچ تأخیری امرار معاش کند.

هیتلر در ۱۷سالگی به وین رفت، جایی که قصد داشت معمار شود. او با تلاش خودش، ابتدا به عنوان کارگر ساختمانی، ملات درست می‌کرد و سپس به عنوان نقشه‌کش معمار، امرار معاش می‌کرد. در ۱۸سالگی به سیاست علاقه‌مند شد؛ او ضد مارکسیست شد، اما تاکنون هیچ نقش رهبری در آن نداشته است. هیتلر از همان اوایل جوانی‌اش به شدت ملی‌گرا بود و امید داشت تجربیات اجتماعی دوران کاری خود را با اعتقادات ملی‌گرایانه‌اش ترکیب کند. او چندین سال در وین در فقر شدید زندگی کرد.

در سال ۱۹۱۲به مونیخ مهاجرت کرد، جایی که دانشجو بود. او هرگز از لذت‌های جوانی لذت نبرده بود، اما از روزی که با ۵۰کرون در جیبش خانه را ترک کرد، کار و محرومیت سرنوشت او شده بود. در فوریه ۱۹۱۴، او موفق شد از تعهد خدمت در ارتش اتریش رهایی یابد. شش ماه بعد جنگ آغاز شد. او بلافاصله داوطلب خدمت در ارتش آلمان شد و با درخواست مستقیم از پادشاه لودویگ باواریا، اجازه ورود به یک هنگ باواریایی به عنوان داوطلب جنگ را دریافت کرد. در ۱۰اکتبر ۱۹۱۴، هنگ جدید به راه افتاد.

در دوم دسامبر ۱۹۱۴، به این داوطلب ۲۵ساله نشان صلیب آهنین، درجه دو، اهدا شد.
کلاس.

به پاس شجاعتش در حمله به «بایرن‌والد» و سایر نبردهای نزدیک ویتشائته، به او دستور داده شد که به عنوان حامل خبر به خدمت مشغول شود، که این کار شجاعت و قابلیت اطمینان خاصی را می‌طلبید، زیرا گزارش‌ها اغلب باید در زمین باز و زیر آتش سنگین حمل می‌شدند. این امر به سرعت نام او را در سراسر هنگ، فراتر از حلقه محدود رفقایش، بر سر زبان‌ها انداخت.

در ۷اکتبر ۱۹۱۶، او بر اثر ترکش گلوله توپ زخمی شد. در مارس ۱۹۱۷، به هنگ خود بازگشت. او چندین نشان دیگر از جمله دیپلم هنگ برای شجاعت ویژه در نبردهای نزدیک فونتین و در نهایت صلیب آهنین درجه یک دریافت کرد.

در ۱۴اکتبر ۱۹۱۸، او به همراه بسیاری از رفقایش در هنگ خود توسط گاز خردل که در آن زمان برای اولین بار توسط بریتانیایی‌ها استفاده می‌شد، به شدت مجروح شد و موقتاً نابینا شد. در حالی که او در بیمارستان بود، انقلاب آغاز شد.

بر این اساس، هیتلر تصمیم گرفت سیاستمدار شود. در سال ۱۹۱۹او به یک حزب کوچک متشکل از ۶مرد پیوست و بر اساس آن، حزب کارگران ناسیونال سوسیالیست آلمان را تأسیس کرد. او رئوس برنامه جنبش جدید را تدوین کرد و ویژگی‌ها و اهداف آن را تعیین نمود.

هسته: هفت مرد

در سپتامبر ۱۹۱۹، آدولف هیتلر اولین سخنرانی خود را خطاب به هفت مرد ایراد کرد؛ سپس برای مخاطبانی شامل ۱۱، ۲۵، ۴۷ نفر؛
در دسامبر ۱۱۱ نفر؛ در ژانویه ۱۹۲۰، ۲۷۰ نفر و کمی بعد ۴۰۰ نفر سخنرانی کرد.
در ۱۴ نوامبر ۱۹۲۰، او در یک گردهمایی بزرگ ۱۷۰۰ نفری سخنرانی کرد. او اکنون تبلیغات حزب جوان را سازماندهی می‌کرد که پس از یک سال کار، ۶۴ عضو داشت. یک سال بعد - ۱۹۲۰ - این تعداد به ۳۰۰۰ نفر رسیده بود. فعالیت تبلیغاتی هیتلر در مونیخ به حدی بود که سرانجام هفته‌ای سه بار در گردهمایی‌های بزرگ سخنرانی می‌کرد و دوشنبه‌ها نیز به تدریس می‌پرداخت. او پیش از هر چیز به حماقت ورسای حمله می‌کرد و ادعاهای مارکسیست‌ها، حزب مرکز و غیره مبنی بر امکان اجرای آن پیمان را رد می‌کرد. او شعار این احزاب - "سلاح‌های خود را تسلیم کنید، و دیگران نیز خلع سلاح خواهند شد" - را به سخره می‌گرفت. او با این فرض صحبت می‌کرد که پس از تسلیم سلاح توسط ما، بقیه به مسلح شدن ادامه خواهند داد - اگر نه با پول خودشان، سپس با میلیون‌ها دلاری که از ملت کاملاً خلع سلاح شده آلمان به دست آمده است. او ضمن مخالفت با تبلیغات حزب سوسیال دموکرات و حزب میانه‌رو در حمایت از امضای معاهده، پیش‌بینی کرد که صرف نظر از هر قراردادی که امضا کنیم، منطقه روهر اشغال خواهد شد.

۱۹۲۱ میلادی.

این سال با تأسیس اولین گروه‌های محلی در روزنهایم و لندشوت مشخص شد. هیتلر اولین گروه از مردان را برای محافظت از حزب سازماندهی کرد و مبارزه خود را علیه جنبش جدایی‌طلب در باواریا آغاز کرد. رهبر ما همچنین در یک گردهمایی با حضور بیش از ۵۰۰۰ نفر در سیرکوس مونیخ سخنرانی کرد.

او در جلسات خود اعلام کرد که اجرای این پیمان، همانطور که احزاب سوسیال دموکرات، میانه و خلق ادعا می‌کردند، کمکی به ایجاد رفاه آلمان در صلح و آرامش نخواهد کرد، بلکه نتیجه آن سیاست احمقانه، تورم در مقیاس بزرگ و آسیب عظیم به صنایع آلمان خواهد بود. ادعای هیتلر مبنی بر اینکه دولت سیاه-قرمز قصد دارد راه‌آهن دولتی را ملی کند، یک «دروغ آشکار» اعلام شد. تلاش برای شورش در درون حزب شکست خورد. هیتلر قانون اساسی جدید حزب را تدوین کرد که به او اختیارات دیکتاتوری می‌داد.

سوسیال دموکراسی که نمی‌توانست نام هیتلر را نادیده بگیرد، اکنون تلاش می‌کرد با روش‌های تروریستی از شر خرس موذی خود خلاص شود. در جلسات، درگیری‌های خونینی رخ می‌داد که در آنها، اعصاب آهنین رهبر ما دست بالا را داشت. در جریان آنها، یک محافظ شکست‌ناپذیر تشکیل شد که از آن پس «گروه ضربت» نام گرفت.

۱۹۲۲.

در حالی که فتح مونیخ در حال انجام بود، این جنبش در حال گسترش در سراسر باواریا بود. هیتلر تمام پیشنهادها برای پیوستن به احزاب دیگر را، به عنوان یک مصالحه، رد کرد. او به تدریج تمام تشکل‌های حزبی «ملی‌گرا»ی مشابه را نابود کرد و جنبش ناسیونال سوسیالیست را بر آنها مسلط ساخت.

در اکتبر ۱۹۲۲، هیتلر در رأس ۸۰۰ نفر به کوبورگ لشکرکشی کرد و برای اولین بار در عرض دو روز و در ۲۴ ساعت، وحشت سرخ را در آن شهر کاملاً در هم شکست.
آدولف هیتلر در آن زمان علناً اعلام کرد که ما با سرعت زیادی به سمت تورم پیش می‌رویم، تورمی که او آن را در نتیجه سیاست ائتلاف سیاه-قرمز پیش‌بینی کرده بود. او ...

به عنوان خطرناک‌ترین و منفورترین دشمن سیستم شناخته می‌شد. سوسیال دموکراسی و حزب مرکز، دفاع از خود با استدلال را کنار گذاشتند و سیاست افترا را در پیش گرفتند.

۱۹۲۳میلادی.

در ژانویه ۱۹۲۳، اولین کنفرانس بزرگ حزب برگزار شد و اولین پرچم‌های حزب برافراشته شد. Sturmabteilung رسماً تأسیس شد.

تبلیغات حزب به طور کامل مورد مطالعه و بهبود قرار گرفت و اصول دائمی سازمان تثبیت و برقرار شد. هواداران زیادی دور هیتلر جمع شدند که اکثر آنها امروز شرکای ثابت قدم او در مبارزه هستند. در همین حال، حملات به او با قاطعیت فزاینده‌ای دنبال می‌شد؛ او برای اولین بار به اتهام برهم زدن جلسات مخالفانش خود را در زندان یافت. او دائماً جریمه می‌شد. با این وجود، او حتی یک لحظه هم از مبارزه علیه سیستم دست نکشید.

در طول تابستان ۱۹۲۳، آدولف هیتلر به شکستن وحشت سرخ در اکثر شهرهای باواریا؛ راتیسبون، هوف، بایرویت، نورنبرگ، فورت، اینگولشتات، وورتسبورگ، شواینفورت، اقدام کرد -که اغلب به قیمت خونریزی در نبردهای خیابانی تمام می‌شد، و در این نبردها او گروه‌های تروریستی سوسیال دموکرات و کمونیست را شکست داد.

مبارزه او علیه دولت بی‌کفایت رایش با اتهامات تلخی همراه بود. او عدم موفقیت مقاومت ضعیف دولت در مسئله روهر را پیش‌بینی می‌کرد و دائماً به سیاست احمقانه تفاهم با فرانسه و سیاست تحقق خواسته‌ها حمله می‌کرد. او هرگز از اشاره به ضرورت تفاهم با انگلستان و ایتالیا غافل نمی‌شد.

در نوامبر ۱۹۲۳، آدولف هیتلر تلاش خود را برای سرنگونی نظام آغاز کرد. این قیام شکست خورد و هیتلر دستگیر شد.

۱۹۲۴میلادی.

محاکمه بزرگ در مارس ۱۹۲۱ در مونیخ برگزار شد. اگرچه رهبر ما بر اساس حقایق گناهکار شناخته شد، اما به توجیه اخلاقی قاطعی دست یافت. دفاعیات هیتلر تا حدی دادگاه را تحت تأثیر قرار داد و پذیرش مسئولیت انحصاری و انحصاری توسط او چنان قانع‌کننده بود که سخنرانی وکیل مدافع او به شهادتی قابل توجه در مورد انگیزه‌های شرافتمندانه‌اش تبدیل شد. با این حال، قاضی او را به مدتی بازداشت محکوم کرد.

حزب ناسیونال سوسیالیست از فقدان رهبر خود رنج برد. دشمنانش متقاعد شده بودند که کار این جنبش تمام شده است و شجاعت به خرج دادند و پیمان ننگین داوز را امضا کردند و بدین ترتیب عمداً سیستم غارت آلمان را که در طرح یانگ به اوج خود رسید، آغاز کردند. چه پیروزی بزرگی برای سوسیال دموکرات‌ها و میانه‌روها! ظاهراً هدف بردگی آلمان محقق شد!

هیتلر بیهوده تلاش کرد از طریق همدستان خود که آزاد بودند، علیه پیمان داووس مبارزه کند. بیهوده آنها را وادار کرد که در ملاء عام اعلام کنند که تضمین‌های حزب مرکز، حزب سوسیال دموکرات و حزب مردم مبنی بر اینکه وام‌های خارجی تحت این طرح، رفاه ملی را افزایش می‌دهد، بیکاری متوقف می‌شود، دستمزدها افزایش می‌یابد، مالیات‌ها کاهش می‌یابد و کشاورزی نجات می‌یابد، صرفاً فریب ملت است. بیهوده آنها را وادار کرد که خاطرنشان کنند پیمان داووس قطعاً فقر را افزایش می‌دهد، زیرا بهره وام‌ها صنعت را فلج می‌کند، در حالی که خود وام‌ها صرفاً به هدف انجام تعهدات مالی تحت این طرح خدمت می‌کردند؛ ورشکستگی و بیکاری افزایش می‌یابد، دستمزدها افزایش می‌یابد.

کاهش می‌یافت، قیمت‌ها و مالیات‌ها باز هم افزایش می‌یافت، و کشاورزان با ویرانی کامل روبرو می‌شدند و مجبور می‌شدند از تمام دارایی خود دست بکشند.

در 20دسامبر، هیتلر قلعه را ترک کرد.

۱۹۲۵میلادی.

تا ۲۷فوریه ، ۱۹۲۵فراخوان آدولف هیتلر برای احیای حزب مطرح شد و
او اولین سخنرانی خود را پس از زندان در مقابل ۴۰۰۰نفر ایراد کرد.

جنبش ناسیونال سوسیالیست پس از وقایع ۹نوامبر از هم پاشیده بود.
و تمام اموال و پول آن مصادره شده بود؛ به طوری که آدولف هیتلر اکنون بدون هیچ چیز در دست، شروع به بازسازی حزب از پایه‌هایش کرد. فوروارتس و ژرمانیا در برلین تلاش‌های او را مسخره می‌کردند و «احمقی را که زندان او را دیوانه کرده بود» مسخره می‌کردند.
با این وجود، بازسازی حزب تحت رهبری هیتلر با سرعت زیادی پیش رفت. رهبران قدیمی بار دیگر با وفاداری دور او جمع شدند.
هیتلر مطبوعات حزب را به فعالیت تازه‌ای تحریک کرد.

تا دسامبر ،۱۹۲۵تعداد اعضای حزب به ۲۷۰۰۰نفر رسید. مرکز و بخش اجتماعی
دموکرات‌ها با نگرانی حکم دادند که رهبر نباید به مدت دو سال در ملاء عام صحبت کند.

۱۹۲۶. (۱۹۲۶)

ژوئن امسال شاهد اولین کنفرانس حزب از زمان زندانی شدن هیتلر بود.

دنیای بورژوازی هنوز متقاعد شده بود که سیاست تحقق [وضعیت]، آلمان را نجات خواهد داد و پیمان داوز، صنعت را احیا خواهد کرد.
مارکسیست‌ها متقاعد شده بودند که سلطه‌شان تزلزل‌ناپذیر است.

رئیس جمهور فون هیندنبورگ از هوادارانش جدا شد و به همراه حزب مرکزی و حزب سوسیال دموکرات راهپیمایی کرد. حزب به مبارزه ادامه داد؛
تا پایان سال، تعداد اعضای آن به ۴۹۰۰۰نفر رسید.

۱۹۲۷میلادی.

دستور منع سخنرانی هیتلر در ملاء عام لغو شد، زیرا اجرای آن غیرممکن بود. او در جلسات عمومی متعددی سخنرانی کرد.
هر ماه، حزب بیشتر و بیشتر تثبیت می‌شد.

تحولات در همه جا با نیرویی فزاینده ثابت کرد که هیتلر حق داشته است.
پیمان داوز افشا شد و پیامدهای آن وحشتناک بود. سوسیال دموکرات‌ها و حزب میانه تلاش کردند تا آنچه را که می‌توانست نجات یابد، با دروغ و سوءاستفاده نجات دهند.
در ماه اوت، هیتلر کنفرانس حزبی را در نورنبرگ فراخواند که با موفقیت بزرگی روبرو شد. تا پایان سال، تعداد اعضای حزب به ۷۲۰۰۰نفر رسید.

۱۹۲۸میلادی.

آدولف هیتلر حزب خود را در حمله‌ای شدید به سیستم موجود رهبری کرد. سوسیالیسم ملی اکنون دشمن سرسخت ویرانگران آلمان در داخل و خارج بود.
هیتلر حمله خود را به ویژه متوجه نابودی بی‌معنی کشاورزان و طبقات متوسط کرد. او فاجعه‌ای را که بر بازارهای داخلی نازل می‌شد، پیشگویی کرد. او بارها و بارها در صدها جلسه اعلام کرد که سیاست تحقق خواسته‌ها، دیوانگی است و ...

عواقب آن به معنای مرگ و نابودی صنعت آلمان خواهد بود. سوسیال دموکرات‌ها و میانه‌روها در تلاش برای انتقام، به تمسخر و استهزا پرداختند. دروغ‌ها و توهین‌های آنها متوجه شخص هیتلر بود.

تا پایان سال، تعداد اعضا به ۱۰۸۰۰۰نفر رسید و ۱۲نفر از اعضای حزب...
در رایشتاگ نشست.

۱۹۲۹میلادی.

آدولف هیتلر با انرژی خستگی‌ناپذیر به مبارزه خود با سیستم موجود ادامه داد. مطبوعات حزب کامل شد، گروه ضربت افزایش یافت، تشکل‌ها تقویت شدند و تبلیغات شدت گرفت. آموزه‌های سوسیالیسم ملی شروع به نفوذ عمیق در آگاهی ملی کرد.

در چهارم آگوست ، دومین کنفرانس حزب در نورنبرگ در مقیاسی عظیم برگزار شد. هیتلر با انرژی فزاینده‌ای به سیستم سیاه-قرمز حمله کرد و بدون رقیب، به عنوان قدرتمندترین رهبر در برابر هر آنچه که «دموکراسی» نامیده می‌شد، ایستاد. تمام تلاش‌ها برای برکناری او از رهبری حزب در هم شکسته شد.

در پایان سال، تعداد اعضای حزب به ۱۷۸۰۰۰نفر رسید.

۱۹۳۰میلادی.

مبارزه علیه طرح یانگ با تمام قوا در جریان بود. هیندنبورگ با تمام قوا از آن دفاع می‌کرد و ادعا می‌کرد که با این طرح آلمان نجات خواهد یافت، صنعت آلمان احیا خواهد شد، بیکاری ریشه کن می‌شود، کشاورزان دوباره نفس خواهند کشید و کاهش مالیات‌ها امکان‌پذیر خواهد بود.

آدولف هیتلر چنین دیدگاه‌هایی را غیرواقعی و مهلک توصیف کرد؛ اما او خلاف آن را پیش‌بینی کرد. حزب او در بحبوحه نبردهای شدید، به روشنگری ملت پرداخت. مخالفان با سیلی از دروغ پاسخ دادند.

۱۹۳۰.حزب ۶.۵رأی کسب کرد ،انتخابات رایشتاگ در ۱۴سپتامبر برگزار شد
میلیون‌ها رأی و ۱۰۷عضو انتخاب شدند. سازمان داخلی آن از همیشه قوی‌تر بود.
چند تلاش کوچک برای شورش که از خارج هدایت می‌شد، فوراً توسط هیتلر سرکوب شد و کسانی که حاضر به تسلیم بی‌قید و شرط نبودند، اخراج شدند.
حزب مرکز، که اکنون خود را به خوبی یا بدی به دست حزب سوسیال دموکرات سپرده بود، شروع به تحریک کلیسا علیه هیتلر کرد. اسقف‌ها و کشیشان متعلق به حزب مرکز، حمله‌ای متعصبانه علیه جنبش ناسیونال سوسیالیست آغاز کردند، هواداران آن را تکفیر کردند و حتی از دفن آنها به روش مسیحی خودداری کردند. هیتلر قاطعانه به این باور خود پایبند بود که حزب مرکز، آلمان را به نابودی می‌کشاند و با عزمی راسخ‌تر از گذشته به مبارزه خود علیه آن ادامه داد. او هرگونه تلاشی را برای وادار کردن او به اصلاح نظراتش به شدت رد می‌کرد.

تا پایان سال، تعداد اعضای حزب به ۳۸۹۰۰۰نفر رسید.

۱۹۳۱میلادی.

مبارزه علیه طرح یانگ ادامه یافت. عواقب پیش‌بینی‌شده توسط هیتلر به واقعیت تبدیل شد.

دولت با این تصور که می‌تواند صنعت را نجات دهد، شروع به مدیریت از طریق اقدامات اضطراری کرد. اختلافات شدیدی درگرفت که در آن آدولف هیتلر دوباره به عواقب مرگبار آن سیاست اشاره کرد. ظرف چند ماه -حتی چند هفته -حق با او ثابت شد.

در همین حال، تعدادی از روزنامه‌های ناسیونال سوسیالیست شروع به فعالیت کرده بودند و دفتر مرکزی انتشارات حزب به تدریج به یک بنگاه اقتصادی عظیم تبدیل شده بود. این سازمان بسیار کارآمد شده بود و واحد انتشاراتی حزب به مرور زمان به مرحله بالایی از توسعه رسیده بود.

مخالفان ما غرق در دروغ بودند و اجازه می‌دادند سفارش کالا در فرانسه ثبت شود.

تا پایان سال ۱۹۳۱، تعداد اعضای حزب هیتلر به ۸۰۶۰۰۰ نفر، یک ماه بعد به ۸۶۲۰۰۰ نفر و دوباره یک ماه بعد به ۹۲۰۰۰۰ نفر رسید. در روز انتخابات، چیزی حدود یک میلیون عضو و میلیون‌ها هوادار بی‌شماری در پای صندوق‌های رأی حضور داشتند.

مردی که زمانی کارگری فقیر و بعدها سربازی در جبهه بود، بدین ترتیب تنها در سیزده سال، بزرگترین سازمان سیاسی را که آلمان تا به حال به خود دیده است، بنا نهاده است. تنها منابعی که مخالفانش می‌توانند علیه این مرد به کار گیرند، دروغ و افترا است. و او تاکنون علی‌رغم همه دروغ‌ها، همیشه پیروز بوده است و این بار نیز به انتخاب شدن به عنوان رئیس جمهور رایش نزدیک شده است.

آیا در تمام تاریخ آلمان، کسی در طول دوازده سال، در مواجهه با مخالفت حزب، نهادهای مالی بالا، سرمایه، مطبوعات، افکار عمومی، بوروکراسی، دروغ، تروریسم و آزار و اذیت، به دستاورد مشابهی دست یافته است؟

این کودک، کودکی بی‌سرپرست نبود؛ از همان سال‌های نخست، مردی در بالاترین مرتبه بوده است.
درک کلمه، تنها با تکیه بر قدرت خودش.

پیشگفتار

در سال ۱۹۲۶ در وایمار، شورای حزب تصمیم گرفت مجموعه‌ای از جزوه‌ها را منتشر کند که به طور مختصر به سوالات اساسی مؤثر بر هر جنبه‌ای از زندگی سیاسی در آلمان می‌پرداخت. قصد ما این بود و هست که تصویری منسجم و کامل از نگرش ناسیونال سوسیالیسم نسبت به وظایف مختلف زندگی عمومی ما و چگونگی امید آن برای رفع خطاها و نقص‌هایش ارائه دهیم.

بنابراین وظیفه ما بررسی جامع جایگاه آن است، سپس تحقیق علمی در مورد منشأ آن، و در نهایت، با الهام خلاقانه، پاسخ به این سوال سرنوشت‌ساز که پس چه؟ هدف والای این جزوه‌ها، نشان دادن روش‌های جدید برای حیات دولت، برای امور مالی و اقتصاد است؛ تا در این هرج و مرج، «روش برنزی» را به اوج برسانند، و با مطالعه دقیق، گنجینه‌ای از دانش روشن را تشکیل دهند، تا از دل آن، یک اراده سیاسی واحد پدیدار شود.

در جلسه بزرگ ۳۱ آگوست ۱۹۲۷، آدولف هیتلر با قاطعیت اعلام کرد: «مسائل مربوط به برنامه، شورای اداری را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد؛ برنامه ثابت است و من هرگز تغییرات در اصول جنبش، آنطور که در برنامه آن آمده است، را تحمل نخواهم کرد.» من با این اظهار نظر قاطع از سوی پیشوایمان، از صمیم قلب خود را شریک می‌دانم، زیرا هیچ چیز برای حیات و نیروی محرکه جنبشی مانند جنبش ما خطرناک‌تر از این نیست که با گذشت زمان، برنامه ثابت آن در معرض انتقاد منفی قرار گیرد.

هیچ مردی که احساس می‌کند نمی‌تواند در مسئله یهود، در مبارزه ما علیه امور مالی کلان، پیمان داوز و سیاست فقرزدایی، یا در هر مسئله دیگری که در برنامه ما وجود دارد، کاملاً با ما همراه شود، یا مایل است آزادی ملت آلمان را از طریق جامعه ملل، پیمان لوکارنو، با سازش و بزدلی معامله کند، نباید با ما تماس بگیرد؛ جای او خارج از حزب NSDAP است. ما کاملاً «دانش خصوصی برتر» را که او آماده است در سخنرانی‌های رسمی و اظهارات روزنامه‌نگارانه خود ابراز کند، رد می‌کنیم.

مردی که اساساً با اصول ما موافق است، شاید در مورد چند جزئیات جزئی تردید داشته باشد، زیرا نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که هرگز در مورد همه مسائل، به ویژه در یک جنبش سیاسی تهاجمی، کاملاً به توافق برسیم.

با این حال، وقتی دشمنان سیاسی با تحریف نفرت‌انگیز و کاملاً بی‌ربط، نکته‌ای را ضایع می‌کنند، همانطور که واقعاً اتفاق افتاده است، موضوع متفاوت است. در چنین موردی، اظهار نظر رسمی ضروری است.

ما از تغییر برنامه خود به دلایل مصلحتی، مانند سایر احزاب، برای تطبیق با شرایط به اصطلاح تغییر یافته، خودداری می‌کنیم. ما قصد داریم با تسلط بر شرایط، آنها را با برنامه خود تطبیق دهیم.

من از طرف آدولف هیتلر مأمور شده‌ام که این مجموعه جزوه‌ها را منتشر کنم، که عبارتند از:
برای تشکیل ادبیات رسمی حزب.

من مانیفست رسمی حزب مورخ ۶ مارس ۱۹۳۰ و همچنین پاسخ من به ده سؤال مطرح شده توسط روزنامه آلمانی تاگس‌زایتونگ، ارگان اصلی رایش‌لندبوند، را ضمیمه کرده‌ام.
آن روزنامه پاسخ‌های من را پذیرفت.

این بهترین و مؤثرترین راه برای از بین بردن تمام دروغ‌هایی است که در مورد سوءظن ما نسبت به مالکیت و ارث بردن املاک و مستغلات در آلمان وجود دارد.

ا.بیانیه رسمی حزب در مورد موضع حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان (NSDAP)در رابطه با جمعیت کشاورز و کشاورزی

مونیخ، ۶مارس ۱۹۳۰

اا.اهمیت طبقه کشاورز و کشاورزی برای آلمان

ملت آلمان بخش قابل توجهی از غذای خود را از واردات مواد غذایی خارجی تأمین می‌کند. قبل از جنگ جهانی، ما توانستیم هزینه این واردات را با صادرات صنعتی، تجارت و سپرده‌های سرمایه خود در خارج از کشور تأمین کنیم. نتیجه جنگ به این امکان پایان داد.

امروزه ما هزینه مواد غذایی وارداتی خود را عمدتاً با کمک وام‌های خارجی پرداخت می‌کنیم که ملت آلمان را بیشتر و بیشتر در بدهی به سرمایه‌داران بین‌المللی که اعتبار می‌دهند، فرو می‌برد. اگر اوضاع به همین منوال پیش برود، مردم آلمان فقیرتر و فقیرتر خواهند شد.

تنها امکان رهایی از این اسارت در توانایی آلمان در تولید مواد غذایی ضروری در داخل کشور نهفته است. بنابراین، افزایش تولید توسط کشاورزی آلمان، مسئله مرگ و زندگی برای ملت آلمان است.

علاوه بر این، جمعیتی روستایی، از نظر اقتصادی سالم و بسیار مولد، برای صنعت ما ضروری است، صنعتی که در آینده به طور فزاینده‌ای به دنبال فرصت‌های شغلی در بازار داخلی خواهد بود.

ما همچنین جمعیت کشور را به عنوان حامل میراث سلامت، منبع جوانان ملت و به عنوان ستون فقرات قدرت مسلح آن در نظر می‌گیریم.
حفظ یک طبقه کشاورز کارآمد، که با افزایش جمعیت عمومی، تعدادشان نیز افزایش می‌یابد، یک اصل اساسی در برنامه ناسیونال سوسیالیست است، زیرا جنبش ما رفاه همه مردم ما را در نسل‌های آینده در نظر می‌گیرد.

۲.غفلت دولت امروزی از طبقه کشاورز و کشاورزی

تولید کشاورزی که قابلیت افزایش دارد، با مشکل مواجه شده است، زیرا بدهی فزاینده کشاورزان مانع از خرید مایحتاج کشاورزی توسط آنها می‌شود و به این دلیل که کشاورزی سودی ندارد، انگیزه افزایش تولید را از بین می‌برد.

دلایلی که کشاورزی نمی‌تواند بازده کافی برای نیروی کار داشته باشد را باید در موارد زیر جستجو کرد:

.ادر سیاست مالی موجود، که بارهای بی‌موردی را بر کشاورزی تحمیل می‌کند. این به دلیل ملاحظات حزبی است و به این دلیل که بازار پول جهانی یهود -که واقعاً دموکراسی پارلمانی را در آلمان کنترل می‌کند -آرزوی نابودی کشاورزی آلمان را دارد، زیرا این امر ملت آلمان و به ویژه طبقه کارگر را در معرض خطر قرار می‌دهد.

.۲در رقابت با کشاورزان خارجی که در شرایط مطلوب‌تری کار می‌کنند و سیاست حمایت از کشاورزی آلمان آنها را محدود نمی‌کند؛

.۳در سودهای هنگفتی که واسطه‌های بزرگ عمده‌فروشی به دست می‌آورند، کسانی که ...
خودشان را بین تولیدکننده و مصرف‌کننده قرار می‌دهند.

.۴با نرخ‌های ظالمانه‌ای که کشاورز باید برای برق و کودهای مصنوعی بپردازد
شرکت‌هایی که عمدتاً توسط یهودیان اداره می‌شوند.

مالیات سنگین را نمی‌توان از محل بازده ناچیز کار روی زمین تأمین کرد. کشاورز مجبور می‌شود بدهکار شود و برای وام‌ها بهره ربا بپردازد. او در این استبداد عمیق‌تر و عمیق‌تر غرق می‌شود و در نهایت تمام دارایی خود را به رباخوار یهودی واگذار می‌کند. طبقه کشاورز آلمانی در حال سلب مالکیت است.

.۳در رایش، همانطور که امیدواریم شاهد آن باشیم، حقوق زمین مورد احترام قرار خواهد گرفت و یک سیاست کشاورزی برای آلمان وجود خواهد داشت.

تا زمانی که دولت آلمان در واقع توسط ثروتمندان بین‌المللی کنترل می‌شود و از سیستم حکومتی پارلمانی-دموکراتیک پشتیبانی می‌شود، هیچ امیدی به بهبود چشمگیر شرایط فقر جمعیت کشور یا احیای کشاورزی وجود ندارد؛ زیرا این افراد آرزوی نابودی قدرت آلمان را دارند که بر پایه زمین بنا شده است.

در دولت جدید و بسیار متفاوت آلمان، که ما آرزوی آن را داریم، کشاورزان و کشاورزی به دلیل این واقعیت که پشتوانه اصلی یک دولت واقعاً ملی آلمان هستند، مورد توجه قرار خواهند گرفت.

از این امر، الزامات زیر حاصل می‌شود:

.۱سرزمین آلمان، که توسط ملت آلمان به دست آمده و از آن دفاع می‌شود، باید در خدمت ملت آلمان، به عنوان خانه و وسیله امرار معاش باشد. کسانی که این سرزمین را اشغال می‌کنند باید آن را به این معنا اداره کنند.

-۲فقط اعضای ملت آلمان می‌توانند زمین داشته باشند.

.۳زمینی که به طور قانونی توسط آنها به دست آمده باشد، به عنوان دارایی قابل ارث در نظر گرفته می‌شود. با این حال، حق مالکیت، تعهد استفاده از آن را در جهت منافع ملی به همراه دارد.
دادگاه‌های ویژه‌ای برای نظارت بر این تعهد منصوب خواهند شد؛ این دادگاه‌ها متشکل از نمایندگانی از تمام ادارات طبقه زمین‌دار و یک نماینده از ایالت خواهند بود.

.۴زمین آلمان نباید به موضوع سوداگری مالی تبدیل شود و همچنین نمی‌تواند درآمدی بدون زحمت برای صاحبش فراهم کند. فقط کسی می‌تواند آن را به دست آورد که آماده باشد خودش آن را کشت کند. بنابراین، دولت حق تقدم در هر فروش زمینی را دارد.

گرو گذاشتن زمین برای وام‌دهندگان خصوصی ممنوع است. وام‌های لازم برای کشت با شرایط آسان یا توسط انجمن‌های به رسمیت شناخته شده توسط دولت یا توسط خود دولت به کشاورزان اعطا خواهد شد.

.۵عوارض استفاده از زمین بر اساس وسعت و کیفیت ملک به دولت پرداخت خواهد شد. این مالیات بر زمین، هرگونه مالیات بیشتر بر املاک و مستغلات را منتفی می‌کند.

.۶هیچ قانون قطعی و سختی در مورد میزان کشت نمی‌توان وضع کرد. از نقطه نظر سیاست جمعیتی ما، به تعداد زیادی زمین کوچک و متوسط نیاز داریم.

مزارع. با این حال، کشاورزی در مقیاس بزرگ نقش بسیار اساسی دارد و اگر رابطه سالمی را با مشاغل کوچک‌تر حفظ کند، قابل توجیه است.

.7برای جلوگیری از تقسیم جزئی اموال، قانون ارث لازم خواهد بود.
انباشت بدهی بر آن.

- ۸دولت حق تصرف زمین را دارد، مشروط بر اینکه غرامت مناسبی پرداخت شود.
اعطا شده:

الف. وقتی متعلق به یکی از اعضای ملت نباشد؛

ب. هنگامی که -به موجب حکم دادگاه‌های ایالتی -حکم شود که مالک آن، به طور نادرست
کشاورزی، در راستای منافع ملی عمل نمی‌کند؛

ج) به منظور اسکان کشاورزان مستقل در آن، زمانی که مالک خود آن را کشت نمی‌کند؛

د. هنگامی که برای اهداف ویژه ایالتی در راستای منافع ملی (مثلاً ارتباطات، دفاع ملی) مورد نیاز باشد. زمینی که به طور غیرقانونی (طبق قانون آلمان) به دست آمده باشد، ممکن است بدون غرامت مصادره شود.

[illegible] و حرفه‌ای
خود انتخاب می‌شوند. به فرزندان کشاورزانی که حق ارث بردن ندارند، لطف ویژه‌ای خواهد شد.

استعمار مرزهای شرقی از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. در این مورد، صرفاً تأسیس مزارع کافی نخواهد بود، بلکه لازم است شهرهای بازاری در ارتباط با شاخه جدید صنعت ایجاد شود. این تنها راه برای ایجاد زمینه‌ای برای تبدیل مزارع کوچک‌تر به یک پیشنهاد سودآور است.

وظیفه سیاست خارجی آلمان خواهد بود که فضاهای وسیعی را برای تغذیه و اسکان جمعیت رو به رشد آلمان فراهم کند.

.۴طبقه کشاورز باید از نظر اقتصادی و آموزشی ارتقا یابد.

.۱فقر فعلی جمعیت زمین‌دار باید فوراً با بخشودگی مالیات و سایر اقدامات اضطراری تسکین یابد. بدهی بیشتر باید با کاهش نرخ بهره وام‌ها به نرخ قبل از جنگ توسط قانون و با اقدام فوری علیه اخاذی، متوقف شود.

.۲سیاست دولت باید این باشد که از کشاورزی حمایت کند تا درآمد حاصل شود. کشاورزی آلمان باید با تعرفه‌ها، مقررات دولتی واردات و طرح آموزش ملی محافظت شود.

تعیین قیمت محصولات کشاورزی باید از سفته‌بازی بازار آزاد شود و باید جلوی سوءاستفاده دلالان بزرگ از منافع کشاورزی گرفته شود و دولت باید انتقال تجارت آنها به انجمن‌های کشاورزی را تشویق کند.

وظیفه چنین سازمان‌های حرفه‌ای کاهش هزینه‌های جاری کشاورزان و افزایش تولید خواهد بود. (تهیه ادوات، کود، بذر، اصلاح نژاد)

(مانند سهام شرایط مطلوب، بهبودها، مبارزه با حیوانات موذی، مشاوره رایگان، تحقیقات شیمیایی و غیره) دولت باید به سازمان‌ها در انجام وظایفشان کمک کامل ارائه دهد. به ویژه دولت باید بر کاهش قابل توجه هزینه کودهای مصنوعی و برق برای کشاورزان اصرار ورزد.

۳.سازمان‌ها همچنین باید طبقه کارگران کشاورزی را به عنوان اعضای جامعه کشاورزی از طریق قراردادهایی که از نظر اجتماعی عادلانه هستند، تثبیت کنند. نظارت و داوری در این امور وظیفه دولت خواهد بود. باید امکان ارتقاء کارگران خوب به جایگاه مالکان مزرعه فراهم شود. بهبود بسیار مطلوب در شرایط زندگی و دستمزد کارگران کشاورزی به محض بهبود وضعیت عمومی کشاورزی حاصل خواهد شد. هنگامی که این شرایط رو به بهبود رود، دیگر نیازی به استخدام نیروی کار خارجی در زمین نخواهد بود و این رسم در آینده ممنوع خواهد شد.

۴.اهمیت ملی طبقه کشاورز ایجاب می‌کند که دولت آموزش فنی در کشاورزی را ترویج دهد. (کانون‌های نوجوانان، دبیرستان‌های کشاورزی، با شرایط بسیار مطلوب برای جوانان با استعداد اما بی‌بضاعت.)

۵.سازمان‌های حرفه‌ای نمی‌توانند تمام کمک‌های مورد نیاز طبقه کشاورز را ارائه دهند؛ تنها جنبش سیاسی حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان (NSDAP) برای آزادی آلمان می‌تواند این کار را انجام دهد.

جمعیت روستایی فقیر است، زیرا کل ملت آلمان فقیر است. تصور اینکه یک طبقه واحد از کارگران می‌تواند از تقسیم ثروت جامعه آلمان به عنوان یک کل فرار کند، اشتباه است -و ایجاد حسادت بین مردم شهر و روستا، که برای خوبی یا بدی به هم پیوند خورده‌اند، جرم است.

کمک‌های اقتصادی تحت نظام سیاسی فعلی نمی‌تواند بهبود دائمی ایجاد کند، زیرا بردگی سیاسی ریشه فقر مردم ماست و تنها روش‌های سیاسی می‌توانند آن را از بین ببرند.

احزاب سیاسی قدیمی، که مسئول بردگی ملی بودند و هستند،
نمی‌توانند رهبران راه آزادی باشند.

وظایف اقتصادی مهمی در انتظار سازمان‌های حرفه‌ای در دولت آینده ما است؛ حتی اکنون نیز می‌توانند کارهای مقدماتی زیادی در این راستا انجام دهند؛ اما برای مبارزه سیاسی رهایی‌بخش، که قرار است پایه‌های یک نظم اقتصادی جدید را بنا نهد، آنها مناسب نیستند؛ زیرا این مبارزه باید نه از دیدگاه یک حرفه واحد، بلکه از دیدگاه کل ملت انجام شود.

جنبشی که مبارزه سیاسی برای رهایی را تا به آخر پیش خواهد برد
حزب NSDAPاست

(امضا) آدولف هیتلر



سیاست حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان (NSDAP) در مورد مالکیت املاک و مستغلات

پاسخی از گوتفرید فدر

روزنامه آلمانی تاگس‌زایتونگ (شماره ۴۷ در ۲۵ ژانویه ۱۹۳۰، تعدادی از سوالات رهبران باند براندنبورگ را منتشر کرد. هدف اصلی آنها دستیابی به تعریفی از نگرش حزب نازی آلمان (NSDAP) نسبت به مالکیت خصوصی زمین، ارث، افزایش اعتبارات، تعرفه‌ها، تنظیم قیمت، تقسیم سود و نسبت به سوالات مربوط به منافع عمومی اجتماعی-سیاسی و تاکتیکی انتخاباتی بود.

من.

برای کاهش نگرانی در مورد هرگونه تفسیر خودسرانه بعدی از ماده ۱۷ برنامه حزب، اولین سؤال به این صورت مطرح شد: «آیا حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان (NSDAP) آماده است تضمین دهد که در برابر ... جبهه نخواهد گرفت؟»

مالکیت زمین."

پاسخ: سوسیالیسم ملی مالکیت خصوصی را به عنوان یک اصل به رسمیت می‌شناسد و آن را در جایگاه تحت حفاظت دولت.

این [دولت] در پی حفظ ترکیبی سالم از همه کسب‌وکارها، کوچک و بزرگ، در حیات اقتصادی کشور خواهد بود.

روح کل برنامه به روشنی ثابت می‌کند که سوسیالیسم ملی، به عنوان مخالف سرسخت و پیگیر مارکسیسم، کاملاً دکترین اصلی ویرانگر آن یعنی مصادره عمومی را رد می‌کند و یک طبقه کشاورز دائمی را بهترین و مطمئن‌ترین پایه برای دولت ملی می‌داند.

اما ناسیونال سوسیالیسم، به عنوان مخالف سرسخت سرمایه‌داران بزرگی که هدفشان بسیج تمام ارزش‌های کشاورزی برای خودشان و بیرون راندن کشاورزان از طریق مالیات و بهره وام است، خواستار حمایت دولت از کشاورزان در برابر تجاوز منافع تجاری بزرگ است.

ما به یک طبقه قوی و سالم از کشاورزان نیاز داریم، فارغ از بندگی بهره و استبداد مالیات.

دوم.

سوال دوم خطاب به شخص من بود، چون هیتلر من را منصوب کرده بود.
«داور نهایی تمام سوالات مربوط به برنامه».

«نگرش ناسیونال سوسیالیسم نسبت به ارث بردن اموال چیست، و»
وظایف جانشینی؟"

پاسخ: از آنجایی که مالکیت، یعنی به ارث بردن زمینی که اجداد یک فرد احیا و کشت کرده‌اند، تکیه‌گاه اصلی ایده ملی است، نتیجه طبیعی آن است. بنابراین، سوسیالیسم ملی اصل ارث را به رسمیت می‌شناسد، همانطور که اصل مالکیت زمین را به رسمیت می‌شناسد.

اگر اموال به اقوام دور برسد، دولت ناسیونال سوسیالیست مالیات ویژه‌ای وضع خواهد کرد، اما در مورد خویشاوندان نزدیک‌تر، این مالیات با نرخ رایج در حال حاضر محاسبه خواهد شد.

سوم.

این سوال به دلیل اضطراب -کاملاً بی‌اساس -در مورد احتمال ... مطرح شد.
پیامدهای ممنوعیت وام از سرمایه‌داران خصوصی بر امنیت زمین.

پاسخ: دولتی که می‌خواهد دارایی‌های کشاورزی را از بدهی رها کند و کشاورزان را از چنگال سرمایه‌گذاران حرفه‌ای نجات دهد - بسیاری از کشاورزان توسط یهودیان از خانه‌های خود رانده شده‌اند -دولتی که می‌خواهد انحصار پولی سرمایه‌داری را بشکند و بندگی بهره را از بشکند.بعید است که اعتبارات لازم را دریغ کند یا بهره گزافی دریافت کند؛ برعکس، سوسیالیسم ملی قصد دارد تا حد امکان به کشاورزی کمک کند.

چهارم.

«شکستن بندگی بهره». لغو درآمدهای بادآورده. «این چیست؟»
نگرش حزب ناسیونال سوسیالیست نسبت به سرمایه ذخیره شده یا به ارث رسیده؟

پاسخ: آیا امروزه کشاورزی «درآمدی بدون زحمت» ناشی از مطالبه بهره دارد، یا آیا مالک زمینی می‌تواند با پولی که از اجاره‌هایش پس‌انداز کرده، زندگی کند؟

این بدان معناست که در میان برخی از مالکان زمین که هنوز سرمایه کمی برایشان باقی مانده است، اضطراب وجود دارد، یا اینکه سوءتفاهم عمدی یا جهل نسبت به آن اساسی‌ترین مطالبه برنامه ناسیونال سوسیالیسم وجود دارد.

توجه: منظور ما به معنای واقعی کلمه «شکستن بندگی بهره» است. هیچ کس مبالغ اندک بهره حاصل از پس‌انداز یا وام مسکن یا وام دولتی را بندگی بهره نمی‌نامد. منظور ما زمانی است که تورم عمدی تمام پس‌انداز ما را از بین برده باشد و کشاورز مجبور باشد برای وام‌های مسکن جدید و اعتبارات کوتاه‌مدت با نرخ‌هایی که او را نابود می‌کند، بهره بپردازد.

کسانی که طرفدار پایبندی به سیستم فعلی سرمایه‌داری هستند، مخالف منافع واقعی کشاورزان و موافق اجازه دادن به بانک‌ها و عوامل آنها برای سوءاستفاده از کشاورزی هستند. برای بقیه، خوانندگان را به جزوه‌هایم با عنوان «دولت ملی و اصول اجتماعی» و «برنامه حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان» (دولت آلمان در بنیاد ملی سوسیالیست و برنامه حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان) ارجاع می‌دهم.

وی.

سیاست ما در رابطه با مالیات به طور واضح و مداوم بیان می‌کند: رهایی مصرف‌کننده از بار مالیات غیرمستقیم، و تولیدکننده از مالیات‌هایی که کسب و کار را محدود می‌کنند.

«آیا حزب قصد دارد عوارض واردات را حذف کند؟»

پاسخ: لندبوند باید آگاه باشد که رأی ناسیونال سوسیالیست‌ها در رایشتاگ کاملاً به نفع عوارض حمایتی بر محصولات کشاورزی، مطابق با اصل آن -حمایت از کار ملت در شهر و روستا -بود.

ششم.

مسئله‌ی تقسیم سود. پرداختن به این موضوع گسترده و دشوار در اینجا غیرممکن است. در مجله‌ی هفتگی‌ام، Die Flamme، نگرشمان را به تفصیل در تعدادی مقاله شرح داده‌ام.

مقاله در روزنامه آلمانی Deutsche Tageszeitung گمراه‌کننده است، زیرا جملاتی را که نقل می‌کند از متن خود حذف می‌کند. من شخصاً معتقدم که مشارکت در سود به معنای کلی مکاتب فکری سرمایه‌داری و مارکسیستی، راه حل صحیحی نیست. در این مورد، برنامه ما به کارگران کارخانه‌ها اشاره دارد و تلاش برای روشن کردن این مسئله در جزوه‌ای که به کشاورزی می‌پردازد، بی‌فایده است.

هفتم.

تمدید مزایای بیمه سالمندی.

«چگونه قرار است بودجه لازم برای این منظور تأمین شود؟»

پاسخ: در حال حاضر تمهیداتی برای بیمه سالمندان وجود دارد، اما در بسیاری از موارد ناکافی است و به عنوان فقرزدایی تلقی می‌شود. زمانی که بار مالیات برداشته شود و کسانی که اکنون بیکار هستند اما قادر به کار هستند به عرصه اقتصادی بازگردند، منابع کافی برای ارائه مزایای فراوان سالمندان برای کسانی که دیگر کار نمی‌کنند، وجود خواهد داشت.

هفتم، نهم، دهم.

اینها صرفاً پرسش‌هایی مربوط به تاکتیک‌های حزب هستند و نه هیچ اصل و اساسی.

ما که در مخالفت با ائتلافی هستیم که برای آلمان بدبختی به بار آورده است، طبیعتاً هر از گاهی باید به کمونیست‌ها رأی دهیم (اگرچه دنیایی ما را از آنها جدا می‌کند)، همانطور که حزب ملی آلمان و حزب ملی مسیحی کشاورزان این کار را می‌کنند. ما به هیچ کس اجازه نمی‌دهیم که به ما دیکته کند که هواداران خود را از کجا بیاوریم، بلکه به همه -کارگران، بورژواها و کشاورزان -که قلب آلمانی خوبی در بدن خود دارند و مردانی با حسن نیت هستند و می‌خواهند پایان سوءمدیریت پارلمانی و سیاست اسفناک تحقق (معاهدات صلح) را ببینند، روی می‌آوریم. ما «ارتباط اجتماعی» با سایر احزاب را روش مناسبی برای رهایی ملت آلمان از مارکسیسم و پارلمانتاریسم نمی‌دانیم -زیرا این امر منجر به چانه‌زنی سیاسی می‌شود. هیچ چیز جز اقدام دیکتاتوری و اعمال مصمم قدرت نمی‌تواند آلمان را از گل و لای بیرون بکشد.

ملت ما نه سخنان زیبا، بلکه قاطعیت می‌خواهد؛ نه چانه‌زنی، بلکه کار محکم برای ملت فقیر و ستمدیده‌مان.

شرح کامل و روشنی از موارد فوق در شماره ۱۹ مجموعه ناسیونال سوسیالیست: Unser täglich Brot -سوالات اساسی کشاورزی آلمان؛ نوشته هرمان اشنایدر، اکرسدورف، کریس نامسلاو، در مورد کل سیاست ناسیونال سوسیالیسم در رابطه با کشاورزی ارائه شده است. این کتاب شامل پیشنهادهای سنجیده‌ای برای احیای طبقه کشاورز رنج‌کشیده آلمان است.

شماره ۱۶، نوشته دکتر بوخنر، شامل مقاله‌ای عالی در مورد معنا و روح سیاست اقتصادی ما است.

شماره ۱۲، نوشته‌ی سرهنگ هیرل، سیاست دفاع ملی ما را شرح می‌دهد.

در پایان، چند نکته در مورد برخی از مسائلی که دشمنان سیاسی ما با کینه‌توزی و به دروغ، به امید آسیب رساندن به ما، تحریف می‌کنند، بیان خواهیم کرد.

نگرش ما نسبت به طبقه رسمی دائمی مطمئناً شایسته است. اگر مخالف این طبقه بودیم، نباید چنین ستایشگران تمام‌عیار پادشاه بزرگ پروس می‌بودیم. ارتش در خارج از کشور چه بود، یک طبقه رسمی خالص و فسادناپذیر برای دولت در داخل کشور چیست. شرافت و وظیفه باید بار دیگر به ویژگی‌های اساسی در مقامات ما تبدیل شوند. آن نوع مقاماتی که مطیع سرخ‌ها و سیاه‌ها هستند، در دولت آینده ناپدید خواهند شد؛ چنین مفت‌خورهای حزبی هیچ فایده‌ای برای شرافت و وظیفه ندارند.

Machine Translated by Google

این ادعا که ناسیونال سوسیالیست‌ها مخالف مقامات هستند و قصد دارند حقوق آنها را کاهش دهند و حقوق بازنشستگی را لغو کنند، ماهیت یک دروغ سیاسی دارد که توسط مطبوعات مخالفان ما منتشر شده است. برعکس، ما مایلیم به همه اعضای ملت که تمام عمر خود را با وفاداری به آلمان خدمت کرده‌اند، حقوق بازنشستگی افتخاری اعطا کنیم که آنها را از مراقبت در دوران پیری رهایی بخشد. تنها از این طریق است که کمک‌های اجتماعی از انگ «فقر» رهایی می‌یابد.

همچنین باید به گسترش ایده بازنشستگی به مشاغل مستقل و کارگران یدی اشاره کنیم. نیازی به نگرانی در مورد چگونگی جمع‌آوری بودجه برای این منظور نیست. وقتی پرداخت هزاران میلیون دلار در سال به خارج از کشور و حتی بیشتر به بانک‌های خودمان را متوقف کنیم، کسری از این مبالغ برای پرداخت حقوق بازنشستگی سالمندان کافی خواهد بود.

کمک هزینه بیکاری و بیمه

این به خودی خود وظیفه دولت نیست که از افرادی که قادر به کار هستند با بودجه دولتی حمایت کند. نگرش ما نسبت به سیستم فعلی کمک به کسانی که نمی‌توانند امرار معاش کنند هرگز تغییر نکرده است؛ ما همیشه در پارلمان برای شرایط بهتر برای افراد بیکار تلاش کرده‌ایم.
ما این کار را می‌کنیم، نه به این دلیل که فکر می‌کنیم وضعیت درستی است، بلکه به این دلیل که دولتی مانند دولت فعلی، که سیاست خارجی و داخلی احمقانه‌اش نیروی کار، تولید مواد غذایی و تمام تجارت را به لبه پرتگاه کشانده است، وظیفه دارد سیاست‌های خود را به حال خود رها کند.
دولتی که قادر به بازگرداندن میلیون‌ها مردِ قادر به کار به دنیای اقتصاد نباشد، سزاوارِ برچیده شدن است؛ بنابراین، اگر از نظر مالی نتواند مشکل کمک به بیکاری را برطرف کند، ما صرفاً شانه بالا می‌اندازیم.

حملات مختلف به سیستم کمک‌های اجتماعی، حتی اگر با اشاره به موارد سوءاستفاده از این کمک‌های اجتماعی توجیه شوند، نمی‌توانند ما را از اصلی که به آن اعتقاد داریم، دور کنند. با فرض اینکه در میان تقریباً ۳،۰۰۰،۰۰۰بیکار، ممکن است ۲یا ۳۰۰،۰۰۰ نفر از افراد بدنام و تنبل وجود داشته باشند که در صورت حذف کمک‌های اجتماعی به راحتی به کار بازگردند، نباید فراموش کنیم که حداقل ۲.۵میلیون کارگر، کارمند، مهندس، تکنسین، سرکارگر، کارمند و غیره خوب وجود دارند که به شدت به دنبال کار هستند و قادر به یافتن آن نیستند. به دلیل شکست سیاست کاملاً نادرست دولت ما است که ایجاد هرگونه تغییر در کمک‌های اجتماعی بدبختانه بیکاران غیرممکن است.

حمله به دین و روحانیت

ما نمی‌توانیم زیاد اعلام کنیم که .NSDA.Pخواب حمله به ... را نمی‌بیند.
دین مسیحی و خادمان شایسته آن.
این سیاست فاسد حزب میانه و حزب مردم باواریا است که ما به آن حمله می‌کنیم؛ این احزاب هیچ فرصتی را برای فریاد زدن «کلیسا در خطر» از دست نمی‌دهند، مگر زمانی که با سوسیال دموکراسیِ خداناباور و منکر خدا همسو شوند.

به این دلیل است که ما آرمانی چنان والا و مقدس از رابطه انسان با خدایش داریم که از دیدن آلوده شدن دین به آلودگی منازعات سیاسی بیزاریم.

۲. ۲۵امتیاز

حزب کارگران ناسیونال سوسیالیست آلمان در یک گردهمایی بزرگ مردمی در ۲۵فوریه ۱۹۲۰، در هوفبراهاوس-فستسال در مونیخ، برنامه خود را به جهانیان اعلام کرد.

در بخش ۲اساسنامه حزب ما، این برنامه غیرقابل تغییر اعلام شده است.

برنامه

برنامه حزب کارگران آلمان به دوره‌ای محدود شده است که رهبران پس از دستیابی به اهداف اعلام شده در آن، قصد ندارند اهداف جدیدی را صرفاً به منظور افزایش مصنوعی نارضایتی توده‌ها و در نتیجه تضمین ادامه حیات حزب، ایجاد کنند.

.۱ما خواستار اتحاد همه آلمانی‌ها برای تشکیل آلمان بزرگ بر اساس حق هستیم.
از حق تعیین سرنوشتی که ملت‌ها از آن برخوردارند.

.۲ما خواستار برابری حقوق مردم آلمان در تعاملاتشان با سایر ملت‌ها و لغو معاهدات صلح ورسای و سن ژرمن هستیم.

.۳ما برای تغذیه مردم خود و اسکان جمعیت اضافی خود، خواستار زمین و قلمرو (مستعمرات) هستیم.

.۴هیچ‌کس جز اعضای ملت نمی‌تواند شهروند دولت باشد. هیچ‌کس جز کسانی که خون آلمانی دارند، صرف نظر از مذهبشان، نمی‌تواند عضو ملت باشد. بنابراین، هیچ یهودی نمی‌تواند عضو ملت باشد.

.۵هر کسی که شهروند آلمان نباشد، فقط می‌تواند به عنوان مهمان در این کشور زندگی کند و باید تابع قوانین خارجی تلقی شود.

.۶حق رأی در مورد حکومت و قانون‌گذاری ایالت فقط متعلق به شهروندان ایالت است. بنابراین، ما خواستار آن هستیم که تمام انتصابات رسمی، از هر نوع، چه در رایش، چه در روستا و چه در مناطق کوچک‌تر، فقط به شهروندان ایالت اعطا شود. ما با رسم فاسد پارلمان مبنی بر پر کردن پست‌ها صرفاً بر اساس ملاحظات حزبی و بدون توجه به شخصیت یا توانایی، مخالفیم.

.۷ما خواستار آن هستیم که دولت، ارتقای صنعت و معیشت شهروندان کشور را اولین وظیفه خود قرار دهد. اگر تغذیه کل جمعیت کشور امکان‌پذیر نیست، اتباع خارجی (غیرشهروندان کشور) باید از رایش اخراج شوند.

.۸باید از هرگونه مهاجرت غیرآلمانی جلوگیری شود. ما خواستار آن هستیم که همه غیرآلمانی‌هایی که پس از ۲اوت ۱۹۱۴وارد آلمان شده‌اند، فوراً از رایش خارج شوند.

.۹همه شهروندان کشور از نظر حقوق و وظایف برابرند.

.۱۰اولین وظیفه هر شهروند کشور باید این باشد که با ذهن یا بدن خود کار کند. فعالیت‌های فرد نباید با منافع کل جامعه در تضاد باشد، اما
باید در چارچوب جامعه پیش برود و برای خیر عمومی باشد.

بنابراین ما تقاضا داریم:

.۱۱لغو درآمدهای حاصل از کارِ بدون زحمت.

لغو نظام سلطه‌ی منافع.

.۱۲با توجه به فداکاری عظیم جانی و مالی که هر جنگی از یک ملت طلب می‌کند، ثروت‌اندوزی شخصی ناشی از جنگ باید به عنوان جنایتی علیه ملت تلقی شود.

بنابراین، ما خواستار مصادره بی‌رحمانه تمام دستاوردهای جنگ هستیم.

.۱۳ما خواستار ملی شدن تمام مشاغلی هستیم که تاکنون به صورت شرکت (تراست) تشکیل شده‌اند.

.۱۴ما خواستار آن هستیم که سود حاصل از تجارت عمده‌فروشی بین همه تقسیم شود.

.۱۵ما خواستار توسعه گسترده تمهیدات برای دوران سالمندی هستیم.

.۱۶ما خواهان ایجاد و حفظ یک طبقه متوسط سالم، اشتراکی کردن فوری اماکن تجاری عمده‌فروشی و اجاره آنها با نرخ ارزان به تاجران کوچک هستیم و اینکه باید به همه تأمین‌کنندگان کوچک برای دولت، مقامات منطقه‌ای و محلات کوچک‌تر توجه ویژه‌ای مبذول شود.

.۱۷ما خواستار اصلاحات ارضی متناسب با نیازهای ملی خود، تصویب قانونی برای مصادره بدون غرامت زمین برای اهداف اشتراکی؛ لغو بهره وام‌های زمین و جلوگیری از هرگونه سفته‌بازي در زمین هستیم .

.۱۸ما خواستار پیگرد بی‌رحمانه‌ی کسانی هستیم که فعالیت‌هایشان به منافع عمومی آسیب می‌رساند. جنایتکاران پلید علیه ملت، رباخواران، سودجویان و غیره باید صرف نظر از عقیده یا نژادشان، با مرگ مجازات شوند.

.۱۹ما خواستار آن هستیم که قانون روم، که در خدمت نظم جهانی مادی است، با یک نظام حقوقی برای تمام آلمان جایگزین شود.

.۲۰با هدف فراهم کردن امکان آموزش عالی برای هر آلمانی توانمند و کوشا و در نتیجه دستیابی به پیشرفت، دولت باید بازسازی کامل سیستم آموزش ملی ما را در نظر بگیرد. برنامه درسی همه مؤسسات آموزشی باید با الزامات زندگی عملی مطابقت داشته باشد.

درک ایده دولت (جامعه‌شناسی دولت) باید هدف مدرسه باشد، و از اولین طلوع هوش در دانش‌آموز آغاز شود. ما خواستار توسعه فرزندان با استعداد والدین فقیر، صرف نظر از طبقه یا شغل آنها، با هزینه دولت هستیم.

.۲۱دولت باید با حمایت از مادران و نوزادان، ممنوعیت کار کودکان، افزایش کارایی بدنی از طریق ژیمناستیک و ورزش‌های اجباری مقرر در قانون و حمایت گسترده از باشگاه‌های فعال در زمینه رشد جسمانی جوانان، به ارتقاء سطح سلامت در کشور اهتمام ورزد.

.۲۲ما خواستار لغو ارتش حقوق‌بگیر و تشکیل یک ارتش ملی هستیم.

.۲۳ما خواستار مبارزه قانونی علیه دروغگویی سیاسی آگاهانه و انتشار آن در مطبوعات هستیم. به منظور تسهیل ایجاد یک مطبوعات ملی آلمان، ما موارد زیر را درخواست می‌کنیم:

---

[1] در ۱۳آوریل ،۱۹۲۸آدولف هیتلر اعلامیه زیر را صادر کرد: لازم است به تفسیر نادرست مخالفان ما از ماده ۱۷برنامه حزب نازی پاسخ داده شود.

از آنجایی که حزب نازی اصل مالکیت خصوصی را می‌پذیرد، بدیهی است که عبارت «مصادره بدون غرامت» صرفاً به اختیارات قانونی ممکن برای مصادره، در صورت لزوم، زمین‌هایی که به طور غیرقانونی به دست آمده‌اند یا مطابق با رفاه ملی اداره نمی‌شوند، اشاره دارد. این امر مطابق با رفاه ملی هدایت می‌شود. در وهله اول علیه شرکت‌های یهودی که در زمین‌ها سوداگری می‌کنند، هدایت می‌شود.

(امضا) آدولف هیتلر

مونیخ، ۱۳آوریل ۱۹۲۸.



الف. همه سردبیران روزنامه‌ها و دستیاران آنها، که در استخدام دولت آلمان هستند،
زبان، باید اعضای ملت باشند؛

ب) اجازه مخصوص از دولت برای انتشار روزنامه‌های غیرآلمانی ضروری است. این روزنامه‌ها لزوماً به زبان آلمانی چاپ نمی‌شوند؛

ج. غیرآلمانی‌ها طبق قانون از مشارکت مالی یا تأثیرگذاری بر روزنامه‌های آلمانی منع می‌شوند و مجازات نقض قانون، توقیف هر یک از این روزنامه‌ها و اخراج فوری افراد غیرآلمانی مرتبط با آن خواهد بود. انتشار روزنامه‌هایی که به رفاه ملی منجر نمی‌شوند، باید ممنوع شود. ما خواستار پیگرد قانونی همه گرایش‌های هنری و ادبی هستیم که احتمالاً زندگی ما را به عنوان یک ملت از هم می‌پاشند و همچنین خواستار سرکوب نهادهایی هستیم که با الزامات فوق‌الذکر در تضاد هستند.

۲۴. ما خواهان آزادی همه فرقه‌های مذهبی در کشور هستیم، تا جایی که برای آن خطری نداشته باشند و با احساسات اخلاقی نژاد آلمانی در تضاد نباشند.

حزب، به خودی خود، مدافع مسیحیت مثبت است، اما در مورد عقیده خود را به هیچ مذهب خاصی مقید نمی‌کند. با روحیه‌ی یهودی- ماتریالیستی درون و بیرون ما مبارزه می‌کند و معتقد است که ملت ما تنها با تکیه بر این اصل می‌تواند از درون به سلامت دائمی دست یابد:

منافع مشترک مقدم بر خود.

۲۵. برای تحقق همه موارد فوق، ما خواستار ایجاد یک قدرت مرکزی قوی دولتی، اقتدار بی‌چون و چرای پارلمان متمرکز سیاسی بر کل رایش و سازمان آن و تشکیل مجلس‌هایی برای طبقات و مشاغل به منظور اجرای قوانین عمومی وضع شده توسط رایش در ایالت‌های مختلف کنفدراسیون هستیم.

رهبران حزب سوگند یاد می‌کنند که مستقیماً به پیش بروند - در صورت لزوم، جان خود را فدا کنند
زندگی‌ها - در تضمین تحقق نکات فوق.

مونیخ، ۲۴ فوریه ۱۹۲۰.

پس از بحث کامل در جلسه عمومی اعضا در ۲۲ مه ۱۹۲۰، تصمیم گرفته شد که «این برنامه تغییرناپذیر است». این به معنای آن نیست که هر کلمه باید بدون تغییر باقی بماند، و نه اینکه هر کاری که برای تعمیق یا توسعه برنامه انجام می‌شود ممنوع است، اما با قاطعیت مطلق و وضوح تزلزل‌ناپذیر بیان می‌کند که اصول و ایده‌های اصلی موجود در آن قابل دستکاری نیستند.

هیچ گونه انحراف یا تغییری به دلیل ملاحظات مصلحت‌اندیشی، هیچ گونه دخالت پنهانی در نکات بسیار مهم - و برای ترتیبات امروزی در سیاست، جامعه و اقتصاد، بسیار نامطلوب - در برنامه، و هیچ گونه انحراف از احساسات نمی‌تواند وجود داشته باشد.

آدولف هیتلر دو نکته اصلی خود را با حروف سربی چاپ می‌کند: منافع مشترک مقدم بر خود - روح برنامه. لغو سلطه منافع - هسته اصلی سوسیالیسم ملی. هنگامی که این دو نکته محقق شوند، به معنای پیروزی نظم جهانی قریب‌الوقوع جامعه در «دولت واقعی» بر جدایی کنونی دولت، ملت و اقتصاد تحت تأثیر فاسدکننده نظریه فردگرایانه جامعه مانند اکنون است.

ساخته شده است. دولت قلابی امروز، که طبقات کارگر را سرکوب می‌کند و از سودهای دزدی بانکداران و دلالان بورس اوراق بهادار محافظت می‌کند، عرصه‌ای برای ثروت‌اندوزی خصوصی بی‌پروا و برای پست‌ترین سودجویی‌های سیاسی است؛ هیچ فکری به مردم خود نمی‌کند و هیچ پیوند اخلاقی والایی برای اتحاد ایجاد نمی‌کند. قدرت پول، بی‌رحم‌ترین قدرت‌ها، کنترل مطلق را در دست دارد و نفوذ فاسدکننده و ویرانگری را بر دولت، ملت، جامعه، اخلاق، نمایش، ادبیات و تمام امور اخلاقی اعمال می‌کند که تخمین آن دشوار است.

البته در این مبارزه عظیم نباید هیچ تردیدی، هیچ عقب‌نشینی وجود داشته باشد؛ یا پیروزی است یا شکست.

دیدگاه نسبتاً متفاوتی که من در کتابم، «دولت آلمان در مبانی ملی و اجتماعی»، (F. Eher Nachf.) ارائه دادم، یک تغییر نیست، بلکه مجموعه‌ای از نکاتی است که به هم مربوط می‌شوند، بر اساس جنبه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، مالی و فرهنگی زندگی جمع‌آوری و مرتب شده‌اند.

اگر می‌توانستیم به آن دیدگاه‌های من (به صفحه ۲۲ مراجعه کنید) به عنوان دیدگاه‌هایی متفاوت یا متضاد با ۲۵ نکته نگاه کنیم، هیتلر هرگز کتاب مرا در مقدمه کوتاه خود به عنوان «آموزه‌های جنبش ما» توصیف نمی‌کرد. هر کسی آزاد است که هر یک از این دیدگاه‌ها را مطابق سلیقه خود انتخاب کند، اما اگر آنها را با هم مقایسه کند، آنها را متناقض نخواهد یافت.

به منظور تضمین توافق قطعی در آینده بر سر خواسته‌هایمان، آنطور که در برنامه‌مان بیان شده است، و برای محافظت از جنبش در برابر شوک‌هایی که احتمالاً به هر جنبشی آسیب می‌رساند، —
آدولف هیتلر، در کنفرانسی با حضور تمام سازمان‌دهندگان منطقه‌ای که در ۱۱ فوریه ۱۹۲۶ در بامبرگ برگزار شد، رسماً گوتفرید فدر را به عنوان داور نهایی تمام سوالات مرتبط با برنامه، به عنوان «پیشنهادهایی برای بهبود» که توسط منتقدان حرفه‌ای و آماتور، غرغروها و همه‌چیزدانان ارائه می‌شد ، منصوب کرد.

۳. ایده‌های اساسی

قصد ما در این جزوه این است که اصول اساسی مفهوم ناسیونال سوسیالیستی دولت را تا حد امکان مختصر و ساده بیان کنیم. در ادامه به تفصیل بیشتری به جنبه‌های جامعه‌شناختی، نظری و معنوی این مفهوم خواهیم پرداخت.

ما همچنین سعی نخواهیم کرد آرمان‌های سیاسی مختلف دیگر یا کسانی را که آنها را در احزاب و انجمن‌های مختلف نمایندگی می‌کنند توصیف کنیم -این خود یک وظیفه است -اما در اینجا صرفاً نکات اساسی خواسته‌های خود را بیان می‌کنیم.

جهان از هرج و مرج، نظم از بی‌نظمی، و سازمان از آشفتگی و هرج و مرج سر بر آورد.

امروز هرج و مرج در جهان فراگیر شده است -سردرگمی، مبارزه، نفرت، ظلم، دزدی، ظلم، خودخواهی. برادر از برادر بیگانه است. اعضای یک ملت به یکدیگر حمله می‌کنند، مردی را صرفاً به این دلیل که صلیب شکسته به گردن دارد، با چاقو به قتل می‌رسانند. همه آنها زیر بار یکسانی، از محرومیت‌های یکسانی رنج می‌برند؛ با این حال، چه کسی در طول این ماه‌های گذشته شنیده است که کارگران مارکسیست به کارفرمایان خود، یا رهبران حزب خود، یا هر یک از بانکداران و خون‌آشام‌های بورس اوراق بهادار، یا هر یک از سودجویان عمده حمله کرده یا آنها را کشته باشند؟ تنها قربانی هرج و مرج، کارگر خوب و ساده است. مارکسیست‌ها عقل خود را از دست داده‌اند و برای پیوستن به غارتگران طبقه خود ازدحام می‌کنند، در حالی که وحشیانه علیه کسانی که آماده نجات آن هستند، قیام می‌کنند.

احزاب ملی‌گرا و سایر احزاب در دولت هستند یا برای ورود به آن با کسانی که آرمان‌های ملی‌شان را نابود کرده‌اند و در نتیجه آبرو و شخصیت خود را از دست داده‌اند، می‌جنگند. انجمن‌های دفاعی تلاش می‌کنند تا به درون «دولت» -دولت جدایی‌طلبان و گرژسینسکی -نفوذ کنند، صلح‌طلبان، بین‌المللی‌گرایان و یهودیان، که معتقدند می‌توانند با آنها دولت را اداره کنند.

آنها عقلشان را از دست داده‌اند! به اصطلاح Rechtskreise نمی‌بینند که عقاب‌ها و مارها، گرگ‌ها و بره‌ها، بشر و باسیل وبا، نمی‌توانند با هم همکاری کنند. آنها تمام توان خود را به کار می‌گیرند تا به بی‌نظمی، هرج و مرج سیاسی، و بی‌کفایتی سیاسی، ظاهری «نظم» بدهند. اما آنها روی خود را به سمت ناسیونال سوسیالیست‌ها، آن «متعصبان»، نشانه گرفته‌اند، زیرا پر از ترس دیوانه‌وار هستند که مبادا آنها برخی از امتیازات و موقعیت‌های سابق خود را از دست بدهند، -فراموش می‌کنند که خود آنها از طریق همان مردمی که اکنون از آنها «سهمی در نان و ماهی سیاسی» مطالبه می‌کنند، ضرر کرده‌اند.

صاحبان صنایع، چه بزرگ و چه کوچک، تنها یک هدف را در نظر دارند -سود -،تنها یک آرزو -اعتبارات -،تنها یک اعتراض -علیه مالیات؛ آنها تنها از یک چیز می‌ترسند و به آن احترام می‌گذارند -بانک‌ها؛ آنها در برابر خواست ناسیونال سوسیالیست‌ها برای درهم شکستن بند بهره شانه بالا می‌اندازند.

تنها آرزوی آنها «بدهی درآوردن» است. آنها خراج هنگفتی را که بانک‌ها بدون دردسر یا زحمت از وام‌ها دریافت می‌کنند، کاملاً درست می‌دانند. آنها احزاب طرفدار صرفه‌جویی تشکیل دادند و به قوانین داوز رأی دادند که عامل اصلی مالیات‌های سنگین است.

شرافت از تجارت رخت بربسته است، تجارتی که تماماً در دستان شرکت‌های قدرتمند است. تولیدکنندگان تسلیم سرمایه‌های کلان، بزرگترین دشمن خود، شده‌اند. کارفرمایان در کارخانه‌ها و ادارات، که غرق در بدهی هستند، باید به ناچیزترین چیز قناعت کنند، زیرا تمام سود کار به شکل بهره و سود سهام به جیب قدرت پولی غیرشخصی می‌رود.

افرادی که کنترل اوضاع را در دست دارند، کاملاً قادر به جلوگیری از هرج و مرج نیستند. از بالا زیر بار مالیات و پرداخت بهره خرد می‌شوند، و از پایین زیر بار غرولندهای مردمِ غرق‌شده در آب.

کارگران، خود را کورکورانه به دولتی که توسط سرمایه‌داری کنترل می‌شود، وابسته کرده‌اند، در حالی که استثمارگران هرج و مرج کنونی، آنها را مجبور می‌کنند که صرفاً به عنوان برده‌دار بر توده‌های کارگر در قدرت باقی بمانند. خشم آنها نه علیه جنون مارکسیسم، بلکه علیه دارندگان نشان صلیب قلاب‌دار است. آنها فراموش می‌کنند که ما و تنها ما شاهد نزدیک شدن تراژدی اقتصاد آلمان بودیم، آن را درک کردیم و نشان دادیم که چگونه، اگر به موقع اقدام شود، آلمان می‌تواند با قدرت خود تعادل را برقرار کند.

انجمن‌ها تحت هر نامی، با ایده‌های اساسی معقول -که در هرج و مرج کنونی زندگی عمومی ناامید شده‌اند -در جستجوی چگونگی ایجاد نظم هستند. همه این‌ها بیهوده است، زیرا آن‌ها با ملت به عنوان یک کل اجتماعی بزرگ در ارتباط نیستند. همه آن‌ها صرفاً در پی تصاحب امتیازات کوچک برای طبقه خود هستند؛ آن‌ها بدون هیچ اصل سیاسی یا اقتصادی، به نوبت برای هر حزب سیاسی اعمال می‌شوند. آن‌ها در برابر سیستم موجود سر تعظیم فرود می‌آورند و در برابر به اصطلاح مرجع عالی، تعظیم می‌کنند.

آنها برای ملت آلمان هزینه‌های گزافی را به صورت پرداخت به سازمان‌دهندگان، مدیران و دلالان بی‌شماری به بار آوردند، اما هیچ‌کدام از آنها کوچکترین فایده‌ای نداشتند. تورم -که اقدامی مجرمانه بود -پس‌انداز همه طبقات، از افراد صرفه‌جو، اعضای انجمن‌ها و صنعتگران را غارت کرد.
مالیات جدیدی که مستقیماً از سفره سبز بیرون می‌آید، امیدهای مبتنی بر سال‌ها کار را از بین می‌برد. امتیازی که پس از جلسات، بحث‌ها و هیئت‌های نمایندگی بی‌شمار به دولت به دست می‌آید، معمولاً با افزایش هزینه‌های زندگی، افزایش یا کاهش قیمت‌ها، از بین می‌رود.

هرج و مرج و دیوانگی! یک کشاورز چگونه می‌تواند تحت چنین آزار و اذیتی زندگی کند؟ کارگر چگونه می‌تواند با افزایش مداوم قیمت‌ها خرید کند؟ چه فایده‌ای دارد که حقوق مقامات و کارمندان را افزایش دهیم وقتی شاخص هزینه زندگی همچنان در حال افزایش است. آنها با ساده‌لوحی خود به دنبال کمک از دولت هستند، دولتی که باعث تمام فقر و سرکوب شده است، دولتی که «پدر ملت» نیست، بلکه مستبد و مالیات‌گیر استبداد پولی است.

بنابراین آنها بارها و بارها به احزاب قدیمی روی می‌آورند، می‌گویند که به سیاست اهمیتی نمی‌دهند و به آن تعلق دارند.
به هیچ حزبی نپیوندد، و در عین حال اجازه دهد که دعواهای حزبیِ نکبت‌بار مثل قبل ادامه یابد.

وظیفه بزرگی که ناسیونال سوسیالیسم پیش روی خود قرار داده است، عزمی راسخ برای بازگرداندن نظم به جهان، از بین بردن هرج و مرج، و نظم بخشیدن دوباره به جهانی است که از نظام‌های قدیمی فاصله گرفته است، و پاسداری از آن نظم -به والاترین معنای افلاطونی آن.

در اینجا باید اظهار داشت که ما نه نظم ظاهری یک دولت پلیسی را «نظم» می‌دانیم، نه دزدی مالی که توسط عرف تقدیس شده و توسط قانون مجاز شمرده می‌شود، و نه توطئه‌های سندیکاها، تراست‌ها و سایر اقدامات سازمان‌یافته خیانت ملی، هر چقدر هم که «عملکرد» خوبی داشته باشند. حتی یک دسته دزد «نظم» دارند، زندان‌ها «مقررات» خود را دارند. اما در ملت، به عنوان یک کل ارگانیک، هر جنبه‌ای از زندگی عمومی ما نشان‌دهنده درد، اسارت، سرکوب، عدم صداقت است و تصویری آشفته از مبارزه همه علیه همه ارائه می‌دهد.

دولت علیه مردم، حزب علیه حزب، در عین حال انعقاد غیرطبیعی‌ترین اتحادها، کارفرما علیه کارمند، تاجر علیه تولیدکننده و مصرف‌کننده، مالک علیه مستاجر، کارگر علیه کشاورز، مقامات علیه مردم، کارگر علیه ...

«بورژوازی»، کلیسا در برابر دولت، هر کدام کورکورانه به دشمن خاص خود حمله می‌کنند و فقط به منافع خودخواهانه، پیشرفت و کیسه‌های پول خود فکر می‌کنند. هیچ‌کس فکر نمی‌کند که دیگری حق زندگی دارد، یا اینکه دنبال کردن اهداف خودخواهانه‌اش به این معنی است که شخص دیگری باید هزینه آن را بپردازد. هیچ‌کس به رفاه همسایگانش یا وظایف بالاتر خود در قبال جامعه فکر نمی‌کند. یک تلاش نفس‌گیر برای کسب منافع شخصی. برای اینکه به همسایه‌ات بچسبی، روی بدنش لگد بزن اگر از این کار چیزی به دست می‌آوری -چرا اهمیت بدهی؟ این تجارت مدرن است.

بیایید خودمان را فریب ندهیم. ما در بحبوحه یک تغییر بزرگ جهانی هستیم و طبیعی است که روح‌های ساده، ارواح سرگردان بیچاره، هیچ راهی برای خروج از هرج و مرج نمی‌بینند و در ... به دنبال آرامش می‌گردند.

خودکشی، یا فکر کنید دنیا به آخر رسیده و به مسابقه‌ی دنبال کردن گوساله‌ی طلایی بپیوندید و کورکورانه به درون گرداب بدوید. «تا می‌توانید لذت ببرید -بعد از ما سیل.»

چنین ضربه مهیبی به روحیه یک ملت تنها زمانی ممکن و قابل توضیح است که کل بنیان فکری جامعه متزلزل یا نادرست باشد -و در واقع ما می‌بینیم که مارکسیسم، سرمایه‌داری و رهبران زندگی عمومی ما همگی یک خدا را می‌پرستند -

فردگرایی. منافع شخصی تنها انگیزه است -کسب امتیاز برای طبقه محدود خود در زندگی.

بعداً، بخش دیگری از این مجموعه منتشر خواهد شد که به بررسی دقیق آن اختصاص دارد.

مطالعه جامعه‌شناختی ساخت جامعه.

در اینجا فقط سعی می‌کنم به طور خلاصه تصویری مقایسه‌ای از تفاوت بین خطاهای ارگانیک در دولت و اقتصاد سیاسی امروز و جوهره یک دولت ناسیونال سوسیالیست نشان دهم. دکترین امروزی این است: جامعه مجموع افراد است -دولت در بهترین حالت، تجمعی مناسب از افراد یا انجمن‌ها.

می‌توانیم این آموزه‌ی ساخت جامعه را به توده‌ای از سنگ تشبیه کنیم. تنها چیز واقعی در مورد آن، تکه‌های منفرد سنگ است. شکل آن تصادفی است؛ اینکه سنگ روی آن باشد یا زیر آن، فرقی نمی‌کند. نتیجه نه بیشتر و نه کمتر از توده‌ای از ... است.

سنگ‌ها

به همین قیاس، دولتی که به دکترین ناسیونال سوسیالیستی ما در مورد جامعه و فلسفه دولت پاسخ می‌دهد، خانه است. به زبان مکانیکی، خانه نیز از آجرهای منفرد بسیاری تشکیل شده است -شن، سیمان، تیرچه، پنجره، در، کف و غیره. اما هر کسی می‌تواند ببیند که یک خانه، یک اتاق، یک موجودیت والاتر، چیزی جدید و عجیب و غریب و کامل در خود است، چیزی بیش از مجموع آجرهای انباشته شده. هر کسی می‌تواند درک کند که یک خانه با انباشت تعدادی از قطعات منفرد در یک توده به وجود نمی‌آید، بلکه تنها با مونتاژ این قطعات طبق یک برنامه آگاهانه به وجود می‌آید.

بنابراین، در مورد یک ملت نیز همینطور است. تا زمانی که هرج و مرج به صورت ارگانیک و با یک برنامه‌ی سنجیده، به نظم درنیاید و جای خود را به شکل‌گیری ندهد، تا زمانی که یک کل منطقی از انبوه اجزا تشکیل نشود، دولت واقعی نمی‌تواند ظاهر شود. تنها در آن زمان است که اجزای تشکیل‌دهنده، شکلی هدفمند به خود می‌گیرند. اوتمار اسپن، رئیس سابق دانشگاه وین، در کتاب خود، «دولت واقعی» و در کتاب «جامعه» خود، مبانی جامعه‌شناختی دولت فردگرای امروزی را در مقابل آرمان والای نظم جهانی در دولتی که بر اساس اصول علمی بنا شده است، به طرز تحسین‌برانگیزی توضیح داده است.

ما ناسیونال سوسیالیست‌ها عبارتی را ابداع کردیم که همه می‌توانند آن را درک کنند:

جامعه مقدم بر فرد.

تنها با خدمت به منافع عمومی به عنوان عضوی از جامعه ملی است که فرد به زندگی والاتری، هر کس در جایگاه خود، دست می‌یابد. تنها از این طریق است که هر کس به سوسیالیسم واقعی، احساس اشتراکی، زندگی حقیقی دست می‌یابد، به آگاهی از امنیت دست می‌یابد و درمی‌یابد که تنها تحت سلطه این ایده است که یک حکومت ملی و ارگانیک می‌تواند از سیستم دزدی امروزی سر بر آورد و برای جامعه و هر یک از اعضای جامعه سودمند باشد.

امروزه فرد قربانی درمانده‌ی نیروهایی است که برای تسلط می‌جنگند؛ انجمن‌هایش نیز قدرتی برای کمک به او ندارند. به روشنی مشخص نیست که دشمن واقعی کیست -سودجو و استثمارگر بیکار. علیرغم فریاد مارکسیست‌ها علیه سرمایه‌داری، اظهارات زاهدانه‌ی مرکز، شکایات دنیای تجارت در مورد بار ...

مالیات و بهره، هیچ‌کس دشمن جهانی، امور مالی که بر جهان سایه افکنده است، و نماینده آن، ثروتمند یهودی، را نمی‌شناسد.

همه طبقات شلاق بهره را احساس کرده‌اند؛ مأمور مالیات بر هر بخش از جمعیت سنگینی می‌کند -اما چه کسی جرأت مخالفت با قدرت بانک و بورس را دارد؟ سرمایه برخلاف تمام تجربیات در جاهای دیگر زمین، گویی بدون زحمت و رنج در خارج از خود، از طریق بهره و سود سهام، و با افزایش قدرت هر دقیقه، شخصیت خود را با رشد نشان می‌دهد. اصل شیطانی دروغ، نجابت کار خلاق را از بین برده است.

درهم بشکنید، بندگیِ منافع، شعار جنگی ماست.

می‌دانم که این مطالبه، که زیربنای هر مطالبه دیگری است، حتی در صفوف خودمان نیز به درستی و با تمام اهمیت گسترده‌اش درک نشده است. برای مثال، تعداد بسیار کمی از سخنرانان ما جرأت می‌کنند به این سؤال اساسی حمله کنند، اگرچه اکثر آنها اهمیت آن را درک می‌کنند؛ زیرا یکی از شعارهای حزب ما «مبارزه با سرمایه و بورس» است. اما اینکه «بندگی منافع» واقعاً چیست، چگونه بر زندگی ملت و فرد تأثیر می‌گذارد، چگونه «مالی» مردم را به بردگی گرفته است، و روش‌های درست و عملی که باید برای شکستن آن اتخاذ شود چیست، و نتایج شکستن آن برای کل جمعیت چه خواهد بود -برای تعداد بسیار کمی به اندازه کافی روشن است که بتوانند آن را به زبان خودشان توضیح دهند.

آدولف هیتلر در اثر بزرگ خود، نبرد من (جلد اول، صفحات ،(۲۲۵-۲۲۴اهمیت عظیم این مسئله را اینگونه بیان کرده است: «همانطور که در ژوئن ۱۹۱۹به اولین سخنرانی گوتفرید فدر در مورد شکستن بند منافع گوش می‌دادم، فوراً فهمیدم که این یک حقیقت نظری است که برای آینده ملت آلمان بسیار مهم است. مبارزه علیه سرمایه و امور مالی بین‌المللی به نکته اصلی برنامه مبارزه ملت آلمان برای استقلال و آزادی تبدیل شده است.» ...

همه ناسیونال سوسیالیست‌های جدی این اعتقاد را دارند، زیرا حل این مسئله مستلزم حل مسئله یهود و حتی فراتر از آن است.

یهودستیزی به نوعی پایه و اساس احساسی است که زیربنای کل جنبش ماست.
هر ناسیونال سوسیالیستی یک یهودستیز است، اما هر یهودستیزی لزوماً یک ناسیونال سوسیالیست نیست.
یهودستیزی منفی است؛ یهودستیز حامل میکروب طاعون ملی را تشخیص می‌دهد، اما این آگاهی معمولاً به نفرت از فرد یهودی و موفقیت یهودیان در زندگی تجاری تبدیل می‌شود. سپس در بهترین حالت، یهودستیزی برای کمک به بیرون راندن یهودیان از کشور و زندگی اقتصادی ما قیام می‌کند. یهودستیز نگران چگونگی و چه چیزی در آینده نیست.

اگر حتی پس از بیرون رانده شدن یهودیان، هنوز اصل سلطه امروزی یهودیان -منافع شخصی مقدم بر منافع عمومی -و سیستم بانکی و اعتباری یهودی باقی می‌ماند، هنوز به اندازه کافی یهودی حرامزاده یا حتی «آلمانی‌های معمولی» از نژاد مختلط وجود می‌داشتند که آماده باشند خود را جای یهودیان بگذارند و علیه نژاد خود خشم بگیرند، همانطور که یهودیان امروز هستند، و شاید باید شاهد تعداد زیادی «ضد یهود» می‌بودیم که در جایی که زمانی یهودیان می‌نشستند، می‌نشینند.

اکنون سوسیالیسم ملی با مطالبه اصلی خود، یعنی درهم شکستن سلطه منافع، اساساً سازنده است. [این سوسیالیسم] عمیق‌تر نفوذ می‌کند و پیامدهای آن بسیار فراگیرتر است.

در مقاله‌ام، (Nat.Soc. Jahrbuch, 1927) ،Das Herzstück unseres Programsبه جایگاه ویژه‌ای که این مطالبه در میان سایر احزاب و انجمن‌ها به ما می‌دهد، اشاره کردم. در تمام مطالبات دیگرمان، آرمان‌های مشابه و موازی را در احزاب راست و چپ می‌یابیم. هیچ حزب دیگری جز حزب ما نمی‌تواند هیچ معادلی برای این مطالبه واحد نشان دهد.

همه ما می‌دانیم که نه چپ‌ها، با فریاد دروغین «مرگ بر سرمایه‌داری» و نه راست‌ها با عباراتشان درباره میهن، قادر به آغاز یک عصر جهانی جدید نیستند، زیرا نه مارکسیست‌ها و نه مرتجعین نمی‌توانند چیزی را در ماهیت اقتصاد ما تغییر دهند، بلکه فقط مانند کمونیست‌ها در روسیه ویران می‌کنند. آنها قادر به ساختن نیستند -

مثل کمونیست‌های روسیه.

منظور ما از Thralldom of Interest چیست؟

وضعیت مردمان تحت سلطه پولیِ امور مالیِ جهانِ یهود.

مالک زمین تحت این سلطه است، کسی که مجبور است برای تأمین مالی عملیات کشاورزی خود وام بگیرد -وام‌هایی با بهره‌ی چنان بالا که تقریباً حاصل کار او را می‌بلعد -یا کسی که مجبور است بدهی بالا بیاورد و وام‌های رهنی را مانند بار سنگینی به دنبال خود بکشد.

کارگر نیز همینطور است، که در مغازه‌ها و کارخانه‌ها با دستمزد ناچیزی تولید می‌کند، در حالی که سهامدار سود سهام و پاداش‌هایی را دریافت می‌کند که برای آنها کار نکرده است.

طبقه متوسط درآمددار نیز همینطور است، که تقریباً تمام کارشان صرف پرداخت بهره اضافه برداشت‌های بانکی می‌شود.

بنابراین همه کسانی که باید نان خود را از طریق کار فکری یا بدنی به دست آورند، در حالی که بخش نسبتاً کوچکی، بدون زحمت یا دردسر، سودهای هنگفتی از سود سهام، سفته بازی و سهام بانکی خود به جیب می‌زنند. ما به پس‌اندازکنندگان صرفه‌جو و سرمایه‌داران کوچک اشاره نمی‌کنیم -

[illegible]
بعداً در این مورد بیشتر خواهم گفت.

صنعتگری که با زحمت کسب و کار خود را بنا نهاده و در طول زمان آن را به یک شرکت تبدیل کرده است نیز همینطور است. او دیگر یک عامل آزاد نیست، بلکه باید هیئت مدیره حریص و سهامداران خود را نیز راضی کند -اگر نمی‌خواهد از گردونه رقابت خارج شود.

بنابراین همه کشورهایی که کسری بودجه خود را از طریق وام پوشش می‌دهند، چنین وضعیتی دارند.

این بندگی برای هر ملتی که حقوق حاکمیتی خود در داخل، کنترل امور مالی، راه‌آهن، مالیات و گمرک خود را به قدرت پول، بانکداران واگذار کند، مانند کاری که آلمان با پذیرش قانون داوز انجام داد، به منزله‌ی نابودی است.

کار خلاق نیز اگر قبل از هر چیز به پول فکر کند، تحت همین اسارت است. امروزه پول، «خدمتکار تجارت»، به ارباب و در واقع، به ستمگر بی‌رحم کار تبدیل شده است.

بندگیِ منافع، بیان واقعیِ تضادهاست، سرمایه در مقابل کار، خون در مقابل پول، کار خلاقانه در مقابل استثمار.

ضرورت شکستن این بندگی برای ملت و نژاد ما از چنان اهمیت عظیمی برخوردار است که امید ملت ما برای رهایی از شرم و بردگی، در واقع، امید بازیابی شادی، رفاه و تمدن در سراسر جهان، تنها به آن وابسته است.

«این محوری است که همه چیز حول آن می‌چرخد؛ این چیزی بسیار فراتر از یک ضرورت صرف برای سیاست مالی است. در حالی که اصول و پیامدهای آن عمیقاً در زندگی سیاسی و اقتصادی ریشه دوانده است، یک سوال اصلی برای مطالعه اقتصادی است و بنابراین بر تک تک افراد تأثیر می‌گذارد و از هر فرد یک تصمیم را می‌طلبد: -خدمت به ملت یا ثروت‌اندوزی نامحدود خصوصی. این به معنای راه‌حلی برای مساله اجتماعی است.»

تمام «پرسش‌های جهان» را می‌توان در یک کلمه توصیف کرد، کلمه‌ای که مانند شعله‌ای از دل آشوب برمی‌خیزد؛ در عین حال، پیامبران و کتاب‌های بی‌شماری نمی‌توانند تمام پرسش‌هایی را که از آن کلمه برمی‌خیزند، پاسخ دهند.

ما در حال حاضر نمی توانیم بیشتر از این در مورد این اصل بنیادی گسترده ناسیونال سوسیالیسم صحبت کنیم. من قبلاً در جزوه‌هایم همه جنبه‌های اساسی مسئله را روشن کرده‌ام: - Das Manifest zur Brechung der Zinsknechtschaftمونیخ، 1926(اکنون چاپ نشده است). Jos. C. Huber, Diessen, 1919; Der kommende Steuerstreik — Diessen، 1921; - Der Staatsbankrott, Die Rettungو Staat auf nationaler und sozialer Grundlage — Frz. Eher Nachf.، Der Deutscheمونیخ، (همه از طریق کتابخانه حزب ما در مونیخ، Thierschstr. 11قابل دستیابی است).

برای تسلط بر جزئیات این مسئله، مطالعه‌ی فشرده‌ای لازم است، زیرا اقتصاد عملی ۵۰سال گذشته چنان از ایده‌ی سرمایه‌داری پیروی کرده است که تمام کسانی که با آن بزرگ شده‌اند، برای رهایی از آن، نیاز به تغییر کامل جهت‌گیری خود دارند.

به زودی جزوه‌ای در این مورد منتشر خواهد شد که به اعضای ما توضیحی در مورد این وظیفه بسیار مهم دولت ملی‌گرای آینده ارائه خواهد داد.

علاوه بر دو اصل اساسی کاملاً جدید برنامه ما که در بالا ذکر شد، ما
باید موارد دیگری را در ارتباط با سیاست کلی دولت ذکر کند.

اصل اساسی سیاست دولتی ما به طور خلاصه به شرح زیر است: رایش آلمان، خانه آلمانی‌ها است.

این اصل بزرگ برای کل سیاست خارجی ما است و شامل آزادی سیاسی آلمان، تمام الزامات سیاست نژادی ما و شرایط عضویت در دولت می‌شود.

اصل اقتصادی ما این است: وظیفه اقتصاد ملی، تأمین مایحتاج ضروری است.
زندگی و نه برای تضمین بالاترین سود ممکن برای سرمایه.

این اصل سیاست اقتصادی، نگرش بنیادی سوسیالیسم ملی را نسبت به مالکیت خصوصی و در رابطه با اشکال مختلف کسب‌وکار، از بسیار کوچک تا بسیار بزرگ -سندیکاها، تراست‌ها -و همچنین نسبت به مسائل اخلاقی بزرگی که باید نیروی زنده‌ای در کسب‌وکار باشند، در بر می‌گیرد، اگر قرار نباشد «اقتصاد ملی» به استثمار صرف ملت و صرفاً برای سود تبدیل شود!

اصول ما در رابطه با امور مالی به شرح زیر است:

امور مالی باید برای منافع دولت وجود داشته باشد؛ بزرگان مالی نباید [دولت را] تشکیل دهند.
ایالت درون ایالت.

این اصل شامل یک تغییر اساسی است. این اصل مربوط به اقدامات عملی است که باید برای شکستن سلطه‌ی بهره انجام شود - ملی کردن امور مالی، کنترل سیستم اعتباری و سیستم بانکی.

هر یک از این وظایف از دیدگاه برنامه ما از اهمیت بالایی برخوردار است. این وظایف شامل تمام قوانین مالیاتی می‌شود، و در نهایت -و ظاهراً غیرممکن -
هدف یک دولت بدون مالیات.

اصل ما در مورد موضوعات اجتماعی به شرح زیر است:

رفاه عمومی بالاترین قانون از همه است.

این اصل ما در تضاد مستقیم با رویه امروزی است که بر اساس آن هر طبقه، هر حرفه، بدون توجه به منافع عمومی، سعی می‌کند در سیاست اجتماعی برای گروه خاص خود امتیاز کسب کند. ما می‌خواهیم برای همه امکان یافتن مسکن و امرار معاش فراهم شود و یک سیستم عمومی مراقبت از سالمندان ایجاد شود.

در مورد پیشرفت آموزشی و اخلاقی، اصل تغییرناپذیر ما این است که تمام کارها در این راستا باید از دیدگاه منحصر به فرد ملیت آلمانی انجام شود. نیروهای اخلاقی و فکری ملت ما نمی‌توانند با دستور یا زور، رنسانسی جدید، دوره‌ای کلاسیک و نوین در هنر را معرفی کنند. باید به آسیب‌های وارده پایان داده شود.

توسط زندگی هنری و فکری آلمانی ما به دست دیکتاتوری یهود، به ویژه از طریق مسموم کردن مطبوعات.

جدا از این حوزه مهم از زندگی عمومی، البته، پیشرفت‌های فراوان دیگری نیز باید در نظر گرفته شود.

واضح است که نظام حقوقی ما باید برای تطبیق با انواع نهادهای جدید اصلاح شود؛ رسوایی انتخاب پارلمان با رأی دموکراتیک باید از بین برود، و پس از دوره گذار دیکتاتوری، باید در مورد شکل ظاهری قابل مشاهده دولت و کارکردهای داخلی ایالت‌های فدرال تصمیم بگیریم.

با این حال، همین حالا می‌توانیم در این طرح مختصر، ابعاد گسترده‌ی این پرسش‌ها را ببینیم.
وقتی که رو در رو با اصول بنیادین عظیم برنامه ما قرار گیرد.

این موضوع اساسی نیست - در واقع برای ما فرقی نمی‌کند که سلطنت باشد یا جمهوری، اینکه فدراسیونی متشکل از ۵ یا ۲۵ ایالت داشته باشیم، مشروط بر اینکه همه آنها ایالت‌های آلمانی باشند که تحت یک دولت مرکزی قوی متحد شده‌اند، وقتی که با خارجی‌ها روبرو می‌شوند، و مشروط بر اینکه فقط شهروندان ایالت آلمان در خانه بتوانند شاد و راضی زندگی کنند.

۴.الزامات برنامه به تفصیل

همانطور که توسط گوتفرید فدر در Der deutsche Staat فرموله شده است.

برای شفاف‌سازی، هنگام ثبت‌نام اعضای جدید، استفاده از برنامه به شکل زیر مفید خواهد بود. بندهای فرعی ذیل عناوین مهم‌تر، مطابق با اصول بیان‌شده در فصل قبل، دسته‌بندی شده‌اند.

برنامه سیاسی و اقتصادی حزب NSDAP

هدف ما —تولد دوباره آلمان، آزادی آلمانی با روحیه آلمانی است.

وسایل رسیدن به این هدف عبارتند از:

۱.اصل سیاسی: رایش آلمان خانه آلمانی‌ها است.

الف) در سیاست خارجی:

• تشکیل یک دولت ملی همگن، که تمام نژاد آلمانی را در بر بگیرد.

• نمایندگی پرانرژی منافع آلمان در خارج از کشور.

ب. در سیاست نژادی:

• تشکیل یک دولت ملی همگن، که تمام نژاد آلمانی را در بر بگیرد.

• نمایندگی پرانرژی منافع آلمان در خارج از کشور.

ج) در سیاست داخلی:

• هیچ کس جز آلمانی‌هایی که با روح و سرنوشت آلمان، به کل جامعه پایبندند، نمی‌توانند حقوق شهروندی یک کشور را اعمال کنند.

• کسی که آلمانی نیست، فقط می‌تواند به عنوان مهمان در کشور آلمان زندگی کند و تحت قانون خارجی است.

• حقوق آلمانی‌ها بر حقوق شهروندان کشورهای خارجی اولویت خواهد داشت.

۲.اصل اقتصادی ما: وظیفه دولت تأمین مایحتاج زندگی و نه برای تضمین بالاترین سود ممکن برای سرمایه.

الف. سوسیالیسم ملی مالکیت خصوصی را به عنوان یک اصل به رسمیت می‌شناسد و از آن محافظت می‌کند. قانون.

ب) با این حال، رفاه ملی ایجاب می‌کند که محدودیتی برای انباشت ثروت در دست افراد تعیین شود.

ج. همه آلمانی‌ها برای ارتقای رفاه عمومی و فرهنگ.

د. در چارچوب تعهد هر آلمانی به کار، با احترام به تقدس مالکیت خصوصی، هر آلمانی آزاد است که حاصل کار خود را کسب کند و آن را به مصرف برساند.

هـ. ترکیب سالم همه اشکال کسب‌وکار، کوچک و بزرگ، در هر حوزه‌ای از زندگی اقتصادی، از جمله کشاورزی، باید تشویق شود.

و. تمام مشاغل موجود که تاکنون به شکل شرکت بوده‌اند، باید
ملی شود.

ز. ربا و سودجویی و ثروتمند شدن شخصی به قیمت و به ضرر دیگران
از ملت به مجازات مرگ محکوم خواهد شد.

ح. معرفی یک سال تعهد کار (برای دولت)، که بر هر فرد واجب است
آلمانی.

۳.اصل مالی ما: امور مالی باید برای منفعت دولت وجود داشته باشد؛ بزرگان مالی نباید دولتی در درون دولت تشکیل دهند. از این رو هدف ما شکستن بندگی بهره است.

الف) رهایی دولت، و از این رو ملت، از بدهی خود به موسسات مالی بزرگی که با بهره وام می‌دهند.

ب. ملی کردن رایش بانک و موسسات صادرکننده. ج. تامین پول برای کلیه اهداف عمومی بزرگ (نیروگاه آب، راه آهن و غیره)، نه از طریق وام، بلکه با اعطای اوراق قرضه دولتی بدون بهره یا بدون استفاده از پول نقد آماده.

د) معرفی یک استاندارد ثابت ارزی بر اساس وثیقه.

هـ. ایجاد بانک ملی توسعه تجارت (اصلاح واحد پول) برای اعطای وام‌های بدون بهره.

و. بازسازی اساسی سیستم مالیاتی بر اساس اصول اجتماعی-اقتصادی. رهایی مصرف‌کننده از بار مالیات غیرمستقیم و رهایی تولیدکننده از مالیات‌های کمرشکن (اصلاحات مالی و رهایی از مالیات).

۴.اصل اجتماعی-سیاسی ما: رفاه عمومی بالاترین قانون از همه است.

الف) توسعه بیمه سالمندان در مقیاس وسیع از طریق ملی کردن سیستم مستمری‌ها. هر عضو دولت آلمان باید از داشتن درآمد کافی برای امرار معاش پس از رسیدن به سن خاصی، یا در صورت از کارافتادگی دائمی، قبل از آن سن، اطمینان حاصل کند.

ب. مشارکت همه دست‌اندرکاران بنگاه‌های تولیدی در سود حاصل از آنها بر اساس کارایی و قدمت. همچنین مسئولیت در انجام این وظیفه از دیدگاه ملی مشترک خواهد بود.

ج. توقیف تمام سودهای حاصل از جنگ و انقلاب، که ناشی از کار صادقانه نیست، و همچنین ثروت رباخواران و پول‌خواران، برای اهداف اجتماعی.

د. رفع کمبود مسکن از طریق ساخت و سازهای گسترده و جدید در سراسر رایش با استفاده از روش‌های پیشنهادی در شماره ۲۰ (یک بانک ملی جدید).

۵.هدف فرهنگی ما این است که تمام علوم و هنرهای زیبا بر اساس یک دولت از نظر سیاسی آزاد و از نظر اقتصادی سالم شکوفا شوند. راه‌های دستیابی به این هدف عبارتند از:

الف) تربیت جوانان برای داشتن بدنی سالم و ذهنی آزاد، پس از پیروزی بزرگ
سنت‌های فرهنگ آلمانی.

ب. آزادی کامل عقیده و وجدان.

ج. حمایت ویژه از فرقه‌های مسیحی.

د) منع عقاید جزمی که با غرایز اخلاقی آلمانی در تضاد هستند و حاوی مطالبی مضر برای دولت و ملت می‌باشند.

هـ. جلوگیری از هرگونه نفوذ شیطانی در مطبوعات، ادبیات، صحنه، هنر و سینما.

و. آزادی آموزش در مدارس متوسطه آلمان؛ تشکیل یک حکم
طبقه‌ای از مردان بلندمرتبه.

۶. امور نظامی.

الف) کارآمد کردن ملت با اجازه دادن به هر آلمانی آزاد برای خدمت و تحمل بار
بازوها

ب) لغو ارتش حقوق‌بگیر.

ج. ایجاد یک ارتش ملی برای دفاع ملی تحت فرماندهی یک سپاه بسیار آموزش دیده از افسران حرفه‌ای.

۷. توصیه‌های دیگر.

الف. اصلاحات مطبوعاتی. سرکوب تمام نشریاتی که علیه منافع ملی فعالیت می‌کنند. مسئولیت کامل تمام اطلاعات نادرست و عمداً تحریف‌شده.

ب. اصلاح قوانین حق رأی به منظور حذف روش‌های تضعیف‌کننده‌ی روحیه در رقابت‌های انتخاباتی و مصونیت منتخبان.

ج- تشکیل اتاق‌های ویژه اصناف و حرفه‌ها.

د. اصلاحات قضایی در رابطه با قوانین زمین -به رسمیت شناختن حقوق مالکیت زمین به عنوان یک اصل؛ عدم حق قرض گرفتن از منابع خصوصی به شرط وثیقه زمین؛ حق تقدم دولت، به ویژه در مورد بیگانگان و یهودیان؛ اختیار اداره املاک در صورت سوء مدیریت مالک.

قانون مدنی -حمایت بسیار بیشتر از آبرو و سلامت شخصی، برخلاف حمایت قانونی یک‌جانبه از حقوق مالکیت، که در حال حاضر غالب است.

هـ. اصلاح قانون ایالتی.

مناسب‌ترین شکل حکومت برای شخصیت آلمانی، کنترل مطلق است که در یک قدرت شخصی مرکزی متحد شده باشد. ملت باید بعداً تصمیم بگیرد که آیا این قدرت شخصی مرکزی توسط یک پادشاه منتخب یا یک رئیس جمهور اعمال شود.

ماهیت فدرالی رایش.

قانون اساسی ملت آلمان، که از میان تعدادی از کشورهایی که از نظر نژاد و تاریخ به هم نزدیک هستند، تشکیل شده است، ایجاب می‌کند که هر یک از ایالت‌ها در امور داخلی خود استقلال بسیار گسترده‌ای داشته باشند.

این وظیفه رایش است که ملت آلمان را در خارج از کشور نمایندگی کند و گذرنامه، گمرک و همچنین ارتش و نیروی دریایی را تأمین کند.

سه مانع اصلی برای اجرای این برنامه ملی وجود دارد.
سوسیالیسم: مارکسیسم، نظام پارلمانی و سرمایه‌داران بزرگ.

۱. کارزار ضد مارکسیستی ما علیه آموزه‌های مخرب کارل مارکس یهودی -یعنی جنگ طبقاتی که ملت را تجزیه می‌کند، و لغو مالکیت خصوصی که تجارت را غیرممکن می‌سازد -و علیه کل دیدگاه ماتریالیستی اقتصادی از تاریخ، جهت‌گیری شده است.

۲.کمپین ما علیه پارلمان‌ها علیه عدم مسئولیت‌پذیری نمایندگان به اصطلاح مردم است که -به دلیل مصونیت -هرگز نمی‌توان آنها را در عمل برای پاسخگویی در مورد نتایج تصمیماتشان احضار کرد؛ همچنین علیه تمام شرارت‌هایی که از سیستم ناشی می‌شود (فساد اخلاقی، پارتی‌بازی، رشوه‌خواری) که همه منجر به شر نهایی می‌شود -دولتی که به چنین پارلمانی وابسته است.

۳.مبارزه ما علیه ثروت و مال دنیا، که بالاتر از دو مبارزه دیگر قرار می‌گیرد، علیه قدرت جهانی پول، یعنی استثمار دائمی ملت ما توسط موسسات بزرگ وام‌دهنده، هدایت می‌شود.

همچنین مبارزه‌ای عظیم علیه روحیه‌ی ماتریالیستی و قاتل روحِ طمع و آزمندی با تمام پیامدهای مخرب آن در سراسر زندگی عمومی، تجاری و فرهنگی ماست.

نبرد اصلی، نبردی میان دو نظریه‌ی جهان است که توسط دو ساختار اساساً متفاوت نمایندگی می‌شوند -روحی که آفریده و خلاق است و روحی ناآرام و حریص. روح خلاق، ریشه‌دار اما برتر از بقیه‌ی جهان در تجربه‌ی معنوی، عمدتاً توسط نژاد آریایی حمل می‌شود؛ -روح حریص، بدون ریشه در هیچ کجا، که فقط به سمت چیزهای مادی و تجاری هدف‌گیری می‌کند، عمدتاً توسط یهودیان نمایندگی می‌شود.

سوسیالیسم ملی، مانند یهودستیزی، روحیه‌ی یهودی-مادی را عامل اصلی شر می‌داند؛ با این حال می‌داند که این بزرگترین مبارزه در تاریخ نباید صرفاً به نابودی روحیه‌ی سامی ختم شود؛ به همین دلیل است که برنامه‌ی بزرگ سوسیالیسم ملی بسیار فراتر از میل یهودستیزانه به نابودی می‌رود، زیرا تصویری مثبت و سازنده ارائه می‌دهد و نشان می‌دهد که چگونه دولت سوسیالیست ملیِ کار و دستاورد باید پس از تکمیل، ظاهر شود.

به محض دستیابی به این هدف والا، حزب ناسیونال سوسیالیست به طور خودکار منحل خواهد شد؛ زیرا سوسیالیسم ملی در آن زمان تمام زندگی کل ملت آلمان خواهد بود. حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان (NSDAP)یک حزب سیاسی به معنای عادی کلمه نیست، بلکه آن بخش از ملت است که به آینده اعتماد دارد و به آن اطمینان دارد، که رهبران قوی و مصممی را گرد هم آورده است تا آلمان را از شرم و ناتوانی در خارج از کشور و از تضعیف روحیه در داخل نجات دهد و آن را بار دیگر در خارج از کشور قوی و محترم و در داخل از نظر اخلاقی و اقتصادی سالم کند.

«رایش آلمان خانه‌ی مردم آلمان است.»

هر کلمه از این اصل سیاست دولتی، وقتی وضعیت اسفناک امروز را در نظر می‌گیریم، مانند زخمی است که با شلاق به بدن وارد می‌شود.

«رایش آلمان» -امروزه کجا رایش آلمان وجود دارد؟ آیا آلمان می‌تواند ادعا کند که یک کشور مستقل است؟ نه! حتی راحت‌طلب‌ترین کارشناسان حقوق دولتی هم نمی‌توانند کشوری مانند آلمان فعلی را به عنوان کشوری توصیف کنند که از تمام حقوق حاکمیت خود به طور کامل برخوردار است.

پنج حق مهم یک دولت عبارتند از: حاکمیت بر سرزمین، ارتش، ...
امور مالی، اداره داخلی و ارتباطات آن، و در نهایت عدالت آن.

کافی است موضوع را به همین شکل و بدون توضیح بیشتر در مورد حقوق یک ملت تحت قوانین بین‌المللی برای هر فرد غیرمتخصصی مطرح کنید و آن را با موقعیت امروز آلمان مقایسه کنید، آنگاه مشخص می‌شود که دیگر نمی‌توان ادعا کرد که یک «رایش آلمانی» مستقل وجود دارد.

کنترل ما بر قلمرومان مسخره است، زیرا فرانسه هر زمان که بخواهد می‌تواند بدون اجازه گرفتن و بدون مواجهه با مخالفت، خاک آلمان را تصرف کند. چک‌ها، لهستانی‌ها، دانمارکی‌ها

می‌تواند بدون ترس از مانع، به هر گونه تجاوزی به خاک آلمان دست بزند. «رژیم ملعون قدیمی» تفسیر بسیار متفاوتی از کوچکترین نقض مرز ارائه می‌داد. در آن زمان، تجاوز نظامی به خاک آلمان به معنای «وضعیت جنگی» بود.

یک ملت برای محافظت از حاکمیت ارضی خود به نیروی مسلحی نیاز دارد که قادر به دفع هرگونه حمله به سرزمین خود و بنابراین به زندگی و خوشبختی اتباع خود باشد. یک دولت آزاد نمی‌تواند به یک قدرت خارجی اجازه دهد که اعمالش را بررسی کند یا حق تصمیم‌گیری در مورد قدرت، تجهیزات، تسلیحات و پادگان‌های ارتش خود را داشته باشد. اگر چنین کند، مطمئناً «حاکم» نیست؛ نمی‌تواند ابزارهای قدرت خود را فرماندهی کند؛ کنترل نیروهای نظامی خود را واگذار کرده است. آلمان این کار را با تسلیم شدن در برابر کمیسیون‌های خلع سلاح و کنترل دشمن انجام داده است.

آلمان پیش از این تحت شرایط آتش‌بس متحمل این تحقیر شده بود و حقوق بین‌المللی خود را از دست داده بود.

با این وجود، او می‌توانست بخشی از کنترل داخلی خود را حفظ کند؛ اما به محض اینکه کنترل نظامی از بین رفت، بزرگان مالی از فرصت برای استثمار بی‌حد و حصر نیروی کار آلمان استفاده کردند.

اول از همه، سیل گل‌آلود انقلاب بر آلمان جاری شد؛ سپس رباخواران و سودجویان، خائنان سوسیال دموکرات، فرزندان هرج و مرج، فراریان، زندانیان، قدرت را با دموکرات‌ها و میانه‌روها تقسیم کردند و پشت سر و بالای همه سرمایه‌داران، یهودیان، کار خود را انجام دادند. به زودی فراماسون‌های آزاد احزاب به اصطلاح ملی، به ویژه برادر استرسمن، فراخوانده شدند. ضربه نهایی به زودی وارد می‌شد. کارشناسان با قانون داوز خود، کنترل امور مالی آلمان را از دست دادند و آن را به مشتی یهودی، بزرگان مالی آلمانی و خارجی، واگذار کردند. رایشتاگ، راه‌آهن و به همراه آن، کنترل ارتباطات، و همچنین بخش بزرگی از کنترل مالیات و گمرک را با واگذاری آنها به کمیسر غرامت، رها کرد.

کنترل عدالت دیگر به سختی وجود دارد. مناطق اشغالی تحت قوانین نظامی خارجی هستند؛ مقررات ویژه‌ای بر بقیه آلمان حاکم است، مانند مقررات دفاع از جمهوری؛ ناامنی حقوق، سرقت عمومی سازمان‌یافته از طریق به اصطلاح Aufwertungsgesetze، که دادگاه‌ها را مجبور به اعلام اینکه اشتباه درست است، می‌کند.

آلمان دیگر یک کشور مستقل نیست. او مستعمره بردگان است. آلمانی‌ها سرکوب می‌شوند، به زندان انداخته می‌شوند، از آزادی بیان محروم می‌شوند -صرفاً به این دلیل که هنوز «آلمانی» هستند و می‌خواهند به بردگی خود پایان دهند.

بله، ما می‌خواهیم آلمان دوباره آزاد شود، و این رایش آلمانِ در حال ظهور، خانه‌ی آلمانی‌ها خواهد بود -نه صرفاً ماشینی برای حفظ نظم، نه صرفاً یک «دولت»، یک «اقتدار»، یک «حکومت»، یک شغل تشریفاتی برای تعداد انگشت‌شماری از خاندان‌های حاکم، بلکه یک خانه، آن کلمه‌ی دلربا - عشق به خانه، دوست‌داشتنی، آفتابی، محبوب. بوی خاک خانه بلند می‌شود، آواره از احساس خاک خانه زیر پایش از شادی به وجد می‌آید؛ او با پیوندهای خونی به آن وابسته است.

احساس وطن، احساس امنیت است و از آن گل زیبای عشق به وطن شکوفا می‌شود. دولت و ملت نمی‌توانند هدفی والاتر از این داشته باشند.

این [مساله] از یک سیاست اجتماعی محتاطانه، از بیمه بیکاری، از طرح‌های مسکن بهتر است، هرچند در واقع داشتن خانه شخصی یکی از قوی‌ترین انگیزه‌ها برای عشق به خانه است.

خانه چیزی بیش از یک «ایالت امپراتوری» است که فرد، چه از روی اشتیاق و چه از روی...، به آن خدمت می‌کند. تحت اجبار.

این چیزی بیش از یک مدیریت، چیزی بیش از دفاع از منافع شخصی، چیزی بیش از آغل برای دام یا محافظت از شخص و اموال است. همه این اشیاء عمومی باید در خدمت مفهوم خانه باشند. همانطور که ایده خانه جذابیت خاصی برای کودکان به شیوه‌ای صحیح دارد.

خانواده‌ی سازمان‌یافته، همانطور که اتاق شخصی فرد احساسات بسیار متفاوتی را نسبت به اتاق هتل یا سلول زندان برمی‌انگیزد؛ خانه چیزی است که به طرز غیرقابل وصفی لطیف و در عین حال قدرتمند است، برتر از ایده‌ی انجمنی برای یک هدف، که مفهوم لیبرال -پارلمانی -دموکراتیک از دولت اجتماعی است.

سیاست دولت

اصل: رایش آلمان خانه‌ای برای آلمانی‌ها خواهد بود -نه برای یهودیان، روس‌ها (کمونیست‌ها)، سوسیال دموکرات‌ها که سرزمین پدری به نام آلمان ندارند (کریسپین)، و نه برای همه خارجی‌هایی که اقامت طولانی یا کوتاهی در خاک آلمان دارند.

ما در مخالفت شدید و اساسی با قانون اساسی وایمار هستیم که فقط از «اتباع آلمانی» صحبت می‌کند، اما مفهوم «آلمانی» را در معنای ملی یا بهتر بگوییم نژادی نادیده می‌گیرد.

الف) سیاست خارجی.

.۱ایجاد یک دولت ملی مستحکم، که همه شاخه‌های نژاد ژرمن را در بر بگیرد.

تمام نژاد آلمانی، چه تحت حاکمیت فرانسه، دانمارک، لهستان، چک یا ایتالیا زندگی کنند، در یک رایش آلمان متحد خواهند شد. ما نه کمتر و نه بیشتر از آنچه برای دشمنانمان خواسته شد، می‌خواهیم -حق آلمانی‌ها برای تصمیم گیری در مورد تعلق به سرزمین مادری خود، دولت آلمان.

ما مدعی مالکیت تمام آلمانی‌ها در سودت آلمان، آلزاس-لورن، لهستان، مستعمره اتحادیه اتریش و ایالت‌هایی هستیم که جانشین اتریش قدیم شدند. با این حال، این مطالبه صراحتاً هرگونه گرایش به امپریالیسم را رد می‌کند؛ این مطالبه ساده و طبیعی است که هر ملیت قوی آن را به عنوان نیاز طبیعی خود مطرح می‌کند.

.۲نمایندگی قوی از منافع آلمان در خارج از کشور، نتیجه‌ی فرعی و ضروری دیگری است از نقطه الف.

معمولاً بهترین، کوشاترین و ماجراجوترین افراد -مهندسان، کاشفان، اساتید، بازرگانان، پزشکان -هستند که به سرزمین‌های خارجی می‌روند و فرهنگ آلمانی را با خود حمل می‌کنند. آنها اعضای خانواده بزرگ ملی آلمان هستند که هرگز نباید از آن جدا شوند. آنها حق دارند وقتی در خارج از کشور هستند، انتظار حمایت از وطن را داشته باشند. آنها نه تنها باید اشاعه‌دهندگان فرهنگ باشند، بلکه باید پیشگامان آگاه ایده ژرمنی در جهان باشند؛ نه «رسولان بشریت»، بلکه حاملان ایده نوردیک.

کسانی که نماینده آلمان در خارج از کشور هستند، نباید تصورات خارجی را در سر بپرورانند، بلکه باید به شخصیت برتر آلمانی خود پایبند باشند. وزارت امور خارجه ما باید با یک مشت آهنین پاک شود. ما باید به شیوه ارتزبرگر و اشترزمان، چاپلوسی نسبت به خارجی‌ها را کنار بگذاریم، و خواهیم دید که نمایندگی قوی از منافع آلمان کاملاً محترم شمرده خواهد شد و نتیجه آن توجه به خواسته‌های آلمان به جای تحقیر خواهد بود.

ب) سیاست نژادی.

.۳محرومیت یهودیان و همه غیرآلمانی‌ها از تمام مناصب مهم در زندگی عمومی.

این خواسته برای ما ناسیونال سوسیالیست‌ها آنقدر طبیعی است که نیازی به توضیح بیشتر نیست؛ اما ارائه استدلال‌های قانع‌کننده به طور خلاصه برای کسانی که اصول دکترین نژادی ما را درک نمی‌کنند، امکان‌پذیر نیست.

هر کسی که به یک یهودی به عنوان «شهروند دولت دین یهود» نگاه کند -و نه به عنوان مردمی ناهمگن، جدا از هم و انگلی -از درک ضرورت این مطالبه عاجز خواهد ماند. اگر کسی بگوید یا فکر کند که کلمی که به طور اتفاقی در وسط یک بوته توت فرنگی رشد کرده، بوته توت فرنگی است و می‌توان از آن توت فرنگی‌های خوبی برداشت کرد، همانقدر اشتباه خواهد کرد که فکر کند توله شیری که در میان گله گوسفندان قرار گرفته، به این ترتیب تبدیل به گوسفند شده است. یک آلمانی برای مقام دولتی در چین یا هند مناسب نخواهد بود و ما دوست نداریم یک چینی یا یک هوتنتوت به عنوان مقام خزانه داری یا شهردار یک شهر آلمانی داشته باشیم.

و با این حال، بهتر است که یک انور پاشا یا یک چانگ کای چک در آلمان قدرت را در دست داشته باشند تا اینکه یک یهودی آزادانه به خاطر ویژگی‌های نژادی متلاشی‌کننده‌اش به میدان بیاید.
آنچه مسلم است این است که انقلاب، بندهای نظم را در دولت سست کرد و بانکداران یهودیِ باسابقه، و همچنین یهودیانی از شرق که اخیراً به آلمان مهاجرت کرده‌اند، با فقیر کردن آلمان، خود را ثروتمند کرده‌اند. همه ما این را دیده‌ایم و تجربه کرده‌ایم؛ این فروپاشی نهادهای شمال اروپا همیشه در جریان بوده است. «تنها یک راه برای این مردم حیله‌گر باز است -تا زمانی که نظم برقرار است، چیزی برای امید بستن ندارند.» (گوته در نمایشگاه Plundersweilen)

بنابراین، ما تقاضا داریم:

۴.مهاجرت یهودیان شرقی و دیگر بیگانگان انگلی متوقف شود، و
بیگانگان نامطلوب و یهودیان باید تبعید شوند.

در زمان تورم شدید، یهودیان از گالیسیا و لهستان مانند جانوران موذی به شهرهای آلمان هجوم آوردند. اگرچه کمبود شدید خانه وجود داشت، اما خیلی زود در خانه‌های خوبی اسکان داده شدند، در حالی که آلمانی‌ها مجبور بودند به سوراخ‌ها بخزند. آنها تجارت کثیف خود را آغاز کردند و همه چیز را خریدند -مروارید، فرش‌های ایرانی، الماس، طلا، نقره، پلاتین، وام جنگی، اسکناس‌های هزار مارکی، مس، سرب، ادبیات، تئاترها، غلات (شرکت تبخیر). آنها به سرعت به طرز چشمگیری ثروتمند شدند -و در نظر "آلمانی‌های عادی" به عنوان آلمانی رتبه‌بندی شدند.

سازش در رسیدگی به این پرونده کاملاً غیرقابل قبول است. ما باید مدیرانی داشته باشیم که باورهای نژادی آنها روشن و تزلزل‌ناپذیر باشد. سلامت نژاد باید با اعمال عملی رفتار یهودستیزانه احیا شود و ملت ما باید به معنای ایده نوردیک به سمت شمال متمایل شود.

شاید این سوال به درستی به «برنامه موقت» حزب نازی آلمان (NSDAP)مربوط نباشد؛ اما همه ما باید به روشنی درک کنیم که تا زمانی که ملت آلمان «از لوث وجودش پاک نشود» کار زیادی نمی‌توان با آن انجام داد.

اما می‌توانیم همین جا و اکنون اظهار کنیم که انحطاط نژادی وحشتناک -حداقل از نظر تئوری -تنها به دلیل علاقه‌ی قابل توجهی که عموماً به مسائل نژادی برانگیخته شده و وجود تعدادی کتاب در این زمینه، ریشه کن شده است؛ با این حال، هیچ چیز جز کار مداوم و استوار نمی‌تواند به ما اجازه پیشرفت واقعی را بدهد.

(ج) در مورد تابعیت ایالتی، ما موارد زیر را مطالبه می‌کنیم:

۵.اینکه هیچ‌کس جز آلمانی‌ها، که به فرهنگ آلمانی و سرنوشت مشترک ... اعتقاد دارند،
همه آلمانی‌ها، از حقوق یک شهروند دولت برخوردار خواهند بود.

حتی در اینجا نیز باید محدودیت‌هایی قائل شد. افرادی که، حتی اگر آلمانی تبار باشند، آگاهانه به نحوی به ملت و دولت آسیب می‌رسانند و از خارج دستور می‌گیرند و اطاعت می‌کنند -یعنی سهمی در سرنوشت مشترک نمی‌پذیرند -ممکن است از حقوق شهروندی برخوردار نشوند. بسیاری از آنها هستند که ما باید افتخار والای بهره‌مندی از این حقوق را از آنها سلب کنیم.

۶.افراد غیرآلمانی فقط می‌توانند به عنوان مهمان در کشور آلمان اقامت داشته باشند و باید به عنوان تابع قانون خارجی.

این یک اصل ضروری است که برای پایان دادن به چاپلوسی ابدی نسبت به بیگانگان طراحی شده است. اما این بدان معنا نیست که ما نباید از شهروندان یک کشور خارجی به گرمی استقبال کنیم و با آنها به عنوان مهمان، مادامی که رفتار مناسبی داشته باشند، به خوبی رفتار کنیم.

۷-حقوق و منافع آلمانی‌ها بر حقوق و منافع اتباع یک ملت خارجی اولویت دارد.

الزامات بیشتر ما نیازی به گنجاندن دقیق در برنامه‌مان ندارند. برای مثال، شکل قوانین مربوط به خارجی‌ها و همچنین روش‌های طرد یهودیان بعداً برای حل و فصل ارائه خواهد شد. نمی‌توان انتظار داشت که یک برنامه اصولی، یک برنامه عملی باشد که جزئیات تاکتیکی در مورد چگونگی تضمین برتری و غیره را ارائه دهد. من کاملاً مخالف تدوین بیش از حد سختگیرانه برنامه‌مان هستم، زیرا در این مبارزه بزرگ، ابتدا باید اصولی را تعیین کنیم که هرگز از آنها عدول نکنیم و از روش‌های جلب رأی احزاب بورژوایی و سوسیالیستی تقلید نکنیم.

سیاست اقتصادی

وظیفه دولت ملی تأمین مایحتاج زندگی است و نه ...
بالاترین سود ممکن را برای سرمایه تضمین کنید.

ممکن است برای افراد ساده و بی‌تکلف این تصور پیش بیاید که اعلام این حقیقت بدیهی به عنوان یک اصل، زائد است. برای تولیدکننده، کشاورز، صنعتگر، سازنده، این یک امر بدیهی است که آنچه او می‌سازد یا توسط خودش یا به عنوان یک کالای تجاری توسط دیگران استفاده یا مصرف می‌شود.

از نظر او، کسب و کاری که به تولید یا مصرف مربوط نباشد، ...
مسخره، غیرممکن، خلاف عقل سلیم.

این ما را به یکی از مشکلات فکری بزرگ در کار استخداممان می‌رساند. هموطنان ما قطعاً خواهند گفت: -البته احساس طبیعی شما در تفکر در مورد معانی و اهداف کار و اقتصاد کاملاً درست است، اما متأسفانه اقتصاد سیاسی به اصطلاح امروزی ما به هیچ وجه به این ادعای طبیعی پاسخ نمی‌دهد. اگر دقیق‌تر نگاه کنید، ویژگی‌های وحشتناکی را کشف خواهید کرد که کاملاً در تضاد با وظیفه بدیهی کل اقتصاد سیاسی ملی است.

اما در مورد رباخواران و سودجویان چطور؟ آیا این غارتگران جهانی به تأمین مایحتاج زندگی فکر می‌کنند؟ نه! آیا آنها در حال خلق ارزش هستند، آیا چیزی تولید می‌کنند؟ نه! آنها از نظر اقتصادی دزد و خائن هستند و صرفاً برای خود ثروت می‌اندوزند.

در مورد بانک‌ها چطور؟ آنها پول را به گردش در می‌آورند و «اعتبار» می‌دهند. بله؛ اما اداره پست این کار را ارزان‌تر، سریع‌تر و بهتر انجام می‌دهد؛ و بانک‌ها به چه کسی اعتبار می‌دهند؟ —به

نیازمندان، توده‌های کارگر، که خانه‌ای از خود ندارند، یا برای ساختن خانه، برای تأمین نیاز مبرم مسکن؟ نه! یا برای کشاورزان، یا برای کسانی که مشاغل را اداره می‌کنند و مایحتاج اقتصادی را تولید و توزیع می‌کنند؟ نه آزادانه، و فقط در صورتی که وثیقه‌ای علاوه بر تعهد طبیعی برای بازپرداخت ارائه شود؛ علاوه بر این، آنها بهره دریافت می‌کنند. آیا بانک‌ها اهمیت می‌دهند که آیا به مشتریان تولیدکنندگان به خوبی، ارزان و سریع خدمات ارائه می‌شود، یا اینکه مایحتاج اقتصادی به سرعت، ارزان و با توجه کافی تأمین می‌شود؟ نه! تنها فکر آنها این است که از بهره، کارمزد یا هر نام دیگری که فرآیند بانکی بهره‌برداری از عرضه پول نامیده می‌شود، سود خود را به دست آورند. بانک‌ها چه تولید می‌کنند؟ هیچ چیز! آنها چه چیزی به دست می‌آورند؟ مبالغ هنگفت.

بنابراین، وام‌دهندگان پول، سودجویان، بانک‌ها، سرمایه‌داران، هیچ نیازی را تأمین نمی‌کنند، بلکه در عوض سودهای هنگفتی از سیستم سرمایه‌داری حاکم به دست می‌آورند -در واقع آنها بر سیستم اقتصادی ضداجتماعی امروزی ظلم می‌کنند و از آن سوءاستفاده می‌کنند. وظیفه اصلی اقتصاد این است که مطمئن شود بهره وام‌ها تضمین شده است، یعنی کارگران مجبورند بخشی از درآمد خود را به «شهر» بدهند. صاحب کارخانه، یا همانطور که کارگران او را می‌نامند، «استثمارگر» و «خون‌آشام» چه می‌کند؟ او با پرداخت کمترین دستمزد ممکن، با استفاده از مواد نامرغوب، با تولید انبوه، میانگین‌گیری و قیمت‌های بالای خرده‌فروشی، سعی می‌کند بیشترین سود ممکن را برای خود به دست آورد.

او به فقر کارمندانش اهمیتی نمی‌دهد؛ برایش مهم نیست که اجناسش به سرعت به عنوان زباله دور ریخته شوند -چه بهتر، زیرا این به معنای کار بیشتر و سود بیشتر برای اوست. مردم احمق بارها و بارها به دنبال زباله‌های ارزان قیمت می‌روند، اگر فقط به شکلی جذاب به نمایش گذاشته شوند.

بازگشت سرمایه برایش در اولویت است، و تأمین مایحتاج زندگی در اولویت دوم قرار دارد.

با این حال او کاری انجام می‌دهد. او کار ارائه می‌دهد.

کارخانه‌دار واقعی چیزی کاملاً متفاوت است، کسی که از وظیفه والای خود به عنوان یک رهبر اقتصادی آگاه است. او باید از ارزش اخلاقی بالایی برخوردار باشد -حداقل از نظر اقتصادی.
وظیفه او کشف نیازهای اقتصادی واقعی مردم است -اگر مخترع هم باشد، این کار پیشگامانه را خودش انجام می‌دهد. او باید هزینه‌های خود را تا حد امکان پایین نگه دارد و آنها را به بهترین نحو ممکن توزیع کند، قیمت‌ها را تا حد امکان پایین نگه دارد تا کالاهایش را به بازار عرضه کند؛ کیفیت و کمیت تولید را حفظ کند، به کارمندانش حقوق خوبی بدهد تا بتوانند آزادانه کالا خریداری کنند، باید همیشه به فکر بهبود و نوسازی کارخانه و روش‌های تجاری باشد. اگر همه این موارد را در اولویت کسب و کار خود قرار دهد، «مایحتاج زندگی» را به بهترین و والاترین معنا «تأمین می‌کند» و سود بدون اینکه آنها را هدف اول خود قرار دهد، خود به خود حاصل خواهد شد. «بهترین و شناخته‌شده‌ترین نمونه این نوع تولیدکننده، هنری فورد است. نام‌های دیگری در صنایع سنگین خودمان نیز وجود دارند که به همان اندازه والا هستند، -

Krupp، Kirdorf، Abbe، Mannesmann، Siemens، و بسیاری دیگر.
ماهیت چنین کسب‌وکارهایی کاملاً متفاوت است وقتی که شخصاً توسط مردانی با ویژگی‌های اخلاقی بالا که به منافع کارگران خود اهمیت می‌دهند، کنترل نمی‌شوند، بلکه به شرکت‌های با مسئولیت محدود غیرشخصی واگذار می‌شوند.

تا زمانی که بنیانگذار یک کسب و کار، سهامدار اصلی نیز باشد و بتواند استاندارد تعالی محصولات خود را حفظ کند، همه چیز ممکن است خوب باشد؛ اما به محض اینکه تبدیلی صورت می‌گیرد، منافع سهامداران سرمایه‌دار بر آن غلبه می‌کند. مالکان سابق، مدیران، اکنون برای بهبود روش‌های کسب و کار و شرایط کار به هیئت مدیره، که نماینده سهامداران است، وابسته‌اند -و سهامداران هیچ علاقه‌ای (فراتر از برده‌دار) در رفاه کارگران و تعالی کار ندارند، تا زمانی که

سود سهام حاصل از آن، سودهای کلانی است. معرفی سهام اختصاصی تأثیر مخربی داشته است، زیرا هر دلالی می‌تواند سهام را به دست آورد و در واقع مالک کارخانه‌های صنعتی بزرگ شود، بدون اینکه چیزی در مورد آنها بداند. برای بورس اوراق بهادار، سهام و اوراق بهادار صرفاً کاغذهایی برای بازی با آنها هستند. آنها به شرایط تولید و کار علاقه‌ای ندارند، اکثر آنها نمی‌توانند بگویند محصولات یا شرایط بازاریابی، کار، دستمزد و نگهداری در کسب‌وکاری که طبق قانون مالک آن هستند (!)چیست و در واقع مالک هستند، فقط به این دلیل که اتفاقاً سهام این یا آن کارخانه را در بازار به دست آورده‌اند.

حال بیایید این وضعیت را در پرتو تأثیر آن بر اقتصاد سیاسی بررسی کنیم تا به ماهیت فاسد نظام سرمایه‌داری پی ببریم.

امروزه کسب و کارها صرفاً به دنبال بازگشت سرمایه هستند.

فروشگاه‌های بزرگ خرده‌فروشی روش‌های متفاوتی را دنبال می‌کنند. آن‌ها «جذابیت»، «فریب» و «فریب» را پرورش می‌دهند. «میانگین‌گیری»، «کالاهای لوکس» و همانطور که در بالا نشان داده شد، میل به کالاهای غیرضروری را برمی‌انگیزد.

کاخ‌های بزرگ، که با تمام هنرهای ظریف ساخته شده‌اند، مشتریان را به خرید کالاهای ظاهراً ارزان، اما اغلب کاملاً بی‌فایده، دعوت می‌کنند و با ارائه شرایط پرداخت آسان، مشتریان خود را ترغیب می‌کنند تا انواع و اقسام مبالغ را صرف تجمل محض کنند. سرویس‌های بهداشتی فراهم می‌شوند تا مردم بتوانند مدت زیادی را در فروشگاه‌ها بگذرانند، که بدین ترتیب صرفاً به کانونی برای اسراف تبدیل می‌شوند، زیرا هیچ‌کس نباید تصور کند که چیزی به عنوان هدیه دریافت می‌کند. افراد واقعاً مرفه در فروشگاه‌های بزرگ خرید نمی‌کنند؛ آنها می‌دانند که فقیرتر چه چیزی نمی‌داند -کسی که ارزان می‌خرد، گران می‌خرد. آیا جمعیتی که در آن کاخ‌ها خرید می‌کنند تصور می‌کنند که آنها به غیر از پول‌های پس‌انداز شده‌شان ساخته شده‌اند؟ آیا فکر می‌کنند که از پرداخت هزینه پله برقی، آسانسور، سرویس‌های بهداشتی، روشنایی جادویی، سود می‌برند؟

همچنین توجه داشته باشید که فروشگاه‌های بزرگ، مغازه‌داران کوچک را به ورطه نابودی می‌کشانند، از کارگران خانگی و کارکنان خود به بی‌رحمانه‌ترین شکل ممکن سوءاستفاده می‌کنند، و آنچه تولید می‌شود عمدتاً زباله است. کالاهای بهتر معمولاً گران‌تر از کالاهای موجود در فروشگاه‌های تخصصی معتبر هستند، واقعیتی که مبارزه ما علیه فروشگاه‌های بزرگ را توجیه می‌کند. ما آنها را به عنوان شکل خاصی از ایده سرمایه‌داری در عمل می‌دانیم که مایحتاج زندگی را تأمین نمی‌کند، بلکه صرفاً برای تولید سودهای کلان برای سهامداران وجود دارد.

با توجه به این برداشت غالب از تأمین مایحتاج زندگی (که باید توجه داشت هیچ ارتباطی با طرح اقتصادی کمونیستی ندارد)، این پرسش در نگرش ما نسبت به مالکیت خصوصی از اهمیت بالایی برخوردار است.

.۸سوسیالیسم ملی، مالکیت خصوصی اموال را به عنوان یک اصل به رسمیت می‌شناسد و آن را طبق قانون محافظت می‌کند -با توجه به اینکه به صورت شرافتمندانه به دست آمده و به کار گرفته می‌شود. ما نمی‌توانیم در اینجا در مورد آن بحث کنیم، اما هر کسی که به درستی اصطلاح «کار» را درک کند، به سرعت متوجه خواهد شد که محصول «کار» باید متعلق به کسی باشد که کار می‌کند. یک تولیدکننده نمی‌تواند بفهمد که چرا کار او یا ارزش آن باید متعلق به یک «جامعه» مبهم باشد، و همچنین به راحتی نمی‌پذیرد که ثمره کار او باید به یک فرد، سرمایه‌دار، برسد. از این رو، درک درست از معنای «کار» به طور طبیعی منجر به به رسمیت شناختن مالکیت خصوصی می‌شود.

سرانجام موضوع دیگری مطرح می‌شود -مفهوم خانه. خانه واقعیت ندارد مگر اینکه واقعاً ملک شخصی یک انسان باشد و خانه‌ی خودش سرپناه خانواده‌اش باشد. میوه و سبزیجاتی که یک انسان از باغ خودش می‌گیرد، طعم بهتری نسبت به غذایی دارد که در یک رستوران شلوغ می‌خورد. هر کسی که اشتیاق به دارایی و لذت مالکیت را نداند، اهمیت به رسمیت شناختن مالکیت خصوصی را درک نخواهد کرد. چنین انسانی ریشه در جایی ندارد، عجیب است که

نوع انسانِ درنده‌خو همیشه حسود است و همیشه به دنبال چیزی تازه برای تصاحب کردن، در حالی که مرد نوردیک، مردِ استوارِ زمین، در ایده‌هایش کاملاً متواضع است. او چیزی بیش از آنچه که می‌تواند از کارش به دست آورد، نمی‌خواهد. یک کارگر نمی‌خواهد ویلای زیبایی داشته باشد که هرگز نمی‌تواند آن را به دست آورد؛ او یک خانه کوچک و زیبا برای خودش می‌خواهد، نه یک خانه اجاره‌ای که در طول زندگی‌اش سه یا چهار برابر هزینه ساخت خانه را برایش بپردازد. اما یهودی، سرمایه‌دار، -او نمی‌خواهد به هیچ قطعه زمینی وابسته باشد؛ ایده‌آل او یک گاوصندوق بزرگ پر از چک، اسناد رهنی و سفته است. ثروت، نه در اموال، بلکه در اموال رهنی دیگران، هدف اوست. او کار نمی‌کند، اما تا زمانی که دسته‌هایی از اوراق قرضه را جمع‌آوری نکرده باشد که به او قدرت می‌دهد تا بر همه کسانی که به آنها پول قرض داده است، مسلط شود، آرام نمی‌گیرد. خواسته بعدی برنامه ما به گونه‌ای تنظیم شده است که به این روند پایان دهد.

۹.رفاه ملت ایجاب می‌کند که برای انباشت ثروت محدودیتی تعیین شود.
در دست افراد.

ثروت به خودی خود مضر نیست؛ برعکس، دارایی‌هایی که به خوبی مدیریت شوند، برای همه کسانی که با آنها در ارتباط هستند، مفید هستند. اما باز هم، این سیستم سرمایه‌داری وام است که ثروت را از یک نعمت به یک نفرین تبدیل کرده است؛ این دزدی است. توده عظیم کارگران بی‌چیز ۴۰ و طبقه متوسط بدهکار، بیشتر و بیشتر از ثروتمندان جدا می‌شوند؛ مالکان کوچک بی‌شماری به دلیل بدهی در مضیقه هستند و قدرت سرمایه‌داران، که هیچ سرزمین پدری و سرزمین مادری نمی‌شناسند، با نشستن در قلعه‌های دزدسالارانه مدرن خود، یعنی بانک‌ها، بیش از پیش شوم می‌شود. برای مقابله با این امر، دولت ملی باید موارد زیر را رعایت کند:

- ۱۰همه آلمانی‌ها باید برای پیشبرد اهداف، به صورت یک جامعه کاری درآیند.
رفاه و فرهنگ عمومی

این ایده‌ی اشتراک کار، به معنای براندازی اقتصادیِ مفهوم جهان‌شمولِ جامعه است. تمام کارها و تولیدات باید در چارچوب ایده‌ی والای خدمت به جامعه گنجانده شوند. این به هیچ وجه با تلاش و کوشش شخصی مخالف نیست، بلکه به این معنی است که پیشرفت فردی نباید به قیمت آسیب رساندن به همنوعان تمام شود. نکته‌ی زیر بیانگر این مطالبه است.

۱۱.در چارچوب وظیفه عمومی کار که بر عهده هر آلمانی است، و با به رسمیت شناختن مالکیت خصوصی به عنوان یک اصل، هر آلمانی آزاد خواهد بود که به هر روشی که انتخاب می‌کند، درآمد کسب کند و آزادانه نتایج کار خود را به کار گیرد.

موارد فوق صریحاً طرح‌های اجتماعی‌سازی مارکسیسم و همچنین امور مالی بالا را رد می‌کند. دولت باید بیشترین تعداد ممکن از زندگی‌های آزاد را که با ایده اجتماعی خدمت به هم پیوند خورده‌اند، در بر بگیرد. -البته اداره معادن، کوره‌های ذوب آهن، کارخانه‌های نورد، کارخانه‌های کشتی‌سازی در مقیاس کوچک غیرممکن است، اما صد هزار استاد کفاش آزاد و مستقل بهتر از پنج کارخانه کفش غول‌پیکر هستند.

املاک بزرگ در شمال و شرق آلمان، اگر در مقیاس بزرگ اداره شوند، نسبت به زمانی که توسط کشاورزان خرده‌پا اداره می‌شوند، بهره‌وری بیشتری دارند. املاک کوچک اگر در دسترس آسان شهرها و روستاها باشند، بهترین عملکرد را دارند. نکته بعدی ما ایجاب می‌کند که:

۱۲.ترکیبی سالم از انواع کسب‌وکارها، بزرگ و کوچک، از جمله کشاورزی،
نگهداری خواهد شد.

۱۳.کسب و کارهای بزرگ (سندیکاها، تراست‌ها) ملی می‌شوند. این خواسته با مبارزه عمومی ما علیه ایده سرمایه‌داری سازگار است.
—اولین هدف سندیکاها و تراست‌ها در هر شاخه خاص از تولید، اتحاد با سایر کسب و کارهای مشابه است.

به منظور دیکته کردن قیمت‌ها. آنها بدون تمایل به توزیع کالاهای خوب با قیمت ارزان اداره می‌شوند. چنین «حلقه‌هایی» به طور خاص توسط مشاغل جدیدی که خوب عمل می‌کنند جذب می‌شوند. شرکت‌های جدید در همان خط تجاری خریداری شده و از سر راه کنار گذاشته می‌شوند، اغلب با قیمت بسیار بالا به عنوان غرامت. عرضه با ادغام تنظیم می‌شود، به این معنی که آنها می‌توانند قیمت‌ها را مطابق با یک «عرضه و تقاضای» ظاهراً واقعی تنظیم کنند. این همان چیزی است که سهامداران را نگران می‌کند، که هیچ تمایلی به پایین نگه داشتن قیمت‌ها توسط رقابت ندارند. ایده‌ها و اختراعات جدید با نگاهی خصمانه نگریسته می‌شوند و اگر پذیرش آنها ظرفیت پرداخت کارخانه‌های قدیمی‌تر را به خطر بیندازد، ترجیحاً سرکوب می‌شوند. چنین مشاغلی که به عنوان تراست‌های عظیم از یک دفتر مرکزی بزرگ اداره می‌شوند، به وضوح «برای اجتماعی شدن» آماده هستند، یعنی آنها از انجام هر یک از خدماتی که رقابت فردی به جامعه ارائه می‌دهد، دست کشیده‌اند. آنها از همان ابتدا فلج شده‌اند و فقط به حرص و طمع سرمایه‌داری خدمت می‌کنند.

۱۴.رباخواران و سودجویان، و کسانی که به هزینه ملت، خود را بی‌رحمانه ثروتمند می‌کنند، به مجازات مرگ محکوم خواهند شد.

قانون، همانطور که اکنون هست، از اموال شخصی محافظت ویژه‌ای می‌کند. سرقت‌های کوچک به صورت غیرانسانی مجازات می‌شوند، در حالی که قانون هیچ راهی برای دستگیری کلاهبرداران بزرگ که با «روش‌های سرمایه‌داری» کل یک ملت را غارت می‌کنند، ارائه نمی‌دهد. ما به ویژه به کسانی اشاره می‌کنیم که تورم را ترویج و از آن سود می‌بردند. این اولین بار در تاریخ بود که یک ملت زحمتکش تمام پس‌انداز خود را با جرم تورم در مقیاس وسیع، همانطور که در آلمان اتفاق افتاد، از دست داد.

طمع بانک‌ها پس از تثبیت اوضاع، بدتر از راهزنی در بزرگراه‌ها بود. آلمانی‌ها بیشتر قربانی اقدامات «شرکت‌های جنگی» شدند تا هر گروه سارق سازمان‌یافته‌ای.

وقتی زمانش برسد، ما با جزئیات بیشتری به این موارد خواهیم پرداخت و باید یک فرمول قانونی برای آنها پیدا کنیم. اما همه موافق خواهند بود که «کلاهبرداری سازمان‌یافته علیه ملت» باید به اندازه و حتی شدیدتر از سرقت‌های کوچک پول یا کلاهبرداری مجازات شود.

۱۵.معرفی یک سال کار یا خدمت اجباری برای هر آلمانی.

تعهد به خدمت از طریق کار، تجلی آشکار وظیفه خدمت برای عموم خواهد بود. این امر قرار است آموزشی باشد و نمونه‌ای از همکاری کل جامعه به عنوان یک فرد واحد را در مقابل هر آلمانی قرار دهد. این امر به هر آلمانی نعمت انجام دقیق وظیفه در تلاش برای خدمت به ملت را نشان خواهد داد.

سیاست مالی

شکستن بندگیِ منفعت.

اصول ما در این موضوع چنان به طور کامل در فصل دوم بیان شده است که ما
در اینجا فقط اقدامات مناسب برای دستیابی به هدف ما در عمل را شرح خواهیم داد.

۱۶.رهایی دولت، و به تبع آن ملت، از بدهی‌هایش و از الزام به پرداخت بهره به موسسات مالی بزرگ.

دولت نمی‌تواند هیچ بدهی‌ای داشته باشد -زیرا هیچ نیازی به این کار ندارد. هیچ مقایسه‌ای بین دولت و شخص حقیقی که هر از گاهی به وام نیاز دارد و مجبور به بدهی می‌شود، وجود ندارد. دولت ضرابخانه را کنترل می‌کند؛ بنابراین می‌تواند پول دربیاورد، کاری که شخص حقیقی نمی‌تواند انجام دهد! دولت این کار را به طرز دیوانه‌واری انجام داد.

در طول تورم. همین کار را با رنتن‌مارک انجام داد، و همین کار را -پس از واگذاری کنترل خود به به اصطلاح رایش‌بانک -با به اصطلاح رایش‌مارک انجام داد.

دولت می‌تواند از این حق کسب درآمد، بدون خطر تورم، استفاده بسیار بهتری ببرد. -اما فقط در صورتی که اولاً:

۱۷.رایش‌بانک و تمام بانک‌های صادرکننده، ملی اعلام شدند، و

۱۸.اگر برای کلیه اشیاء بزرگ عمومی (نیروگاه آب، راه‌آهن و غیره) نه از طریق وام، بلکه از طریق اعطای اوراق قرضه دولتی بدون بهره یا بدون استفاده از پول نقد آماده، پول تأمین شود.

به عبارت دیگر: —چاپ بی‌رویه اسکناس، بدون ایجاد ارزش‌های جدید، به معنای تورم است. همه ما آن را تجربه کرده‌ایم. اما نتیجه‌گیری درست این است که انتشار اوراق قرضه بدون بهره توسط دولت نمی‌تواند تورم ایجاد کند، اگر همزمان ارزش‌های جدیدی ایجاد شود.

این واقعیت که امروزه شرکت‌های بزرگ اقتصادی نمی‌توانند بدون توسل به وام راه‌اندازی شوند، دیوانگی محض است. اینجاست که استفاده معقول از حق دولت برای تولید پول که می‌تواند سودمندترین نتایج را به همراه داشته باشد، نادرست است.

برای هر کسی باید روشن باشد که، برای مثال، یک نیروگاه برق بزرگ با استفاده از نیروی آب را می‌توان به روش عادی زیر ساخت:

دولت لایحه‌ای را در شورای قانونگذاری برای بهره‌برداری از نیروی آب باواریا، زاکسن و غیره، با رعایت تمام الزامات اقتصادی، ارائه می‌دهد. مجلس محلی یا نهاد دیگر، در مورد ساخت و ساز تصمیم می‌گیرد، به وزیر دارایی یا بانک ایالتی اختیار می‌دهد تا مجموعه‌ای از اسکناس‌ها را با علامت‌های ویژه منتشر کند تا نشان دهد که کاملاً تحت پوشش کارهای جدید مورد نظر هستند. این اسکناس‌ها توسط اعتبار ترکیبی ایالت یا رایش پشتیبانی می‌شوند. هیچ کس نمی‌تواند هیچ اعتراضی به میزان تورم داشته باشد. ساخت و ساز با اعتبار اضافی اعطا شده توسط شورای نماینده ملت انجام می‌شود و اسکناس‌ها مانند بقیه پول رایج می‌شوند.

وقتی کار تمام شد، نیترات یا برق در ازای این پول به مشتریان داده می‌شود و ظرف چند سال می‌توان آن را جمع‌آوری و معدوم کرد. نتیجه: دولت و ملت کار جدیدی را آغاز کرده‌اند که منبع درآمد جدید و بزرگی را برای آنها تضمین می‌کند و ملت از این طریق ثروتمندتر می‌شود.

برای اثبات حماقت سیستم فعلی، بیایید موارد فوق را با آنچه که اتفاق می‌افتد مقایسه کنیم.

الان روشنه.

وامی گرفته می‌شود. چند سرمایه‌دار کاری را انجام می‌دهند که کل ملت، حتی اگر پارلمان به نفع آن رأی دهد، نمی‌تواند انجام دهد؛ آنها به دولت اجازه می‌دهند از آنها پول قرض بگیرد. دولت به جای استفاده از اختیارات مستقیم خود برای منافع ملت، متعهد می‌شود که برای مبلغ مورد نیاز برای تکمیل کار خاصی، بهره دائمی بپردازد و بدین ترتیب سنگ آسیابی را به گردن خود آویزان می‌کند. و از همه پرهزینه‌تر، اوراق قرضه منتشر می‌کند و بدین ترتیب «ظرفیت خرید جدید» ایجاد می‌کند. در ترازنامه فرقی نمی‌کند که کار جدید با پول کاغذی جدید یا اوراق قرضه جدید نشان داده شود.

اما جامعه آسیب می‌بیند زیرا اوراق قرضه حاکی از آن است که کار جدید در رهن سرمایه قرار گرفته است، که طبیعتاً خود را کاملاً ایمن می‌کند، قیمت‌ها را تعیین می‌کند و سود را به دست می‌آورد. بنابراین، در واقع این سرمایه‌داران هستند که با توسعه‌ی نیروی آب کشور ثروتمندتر می‌شوند؛ آنها نسبت به بازپرداخت بی‌تفاوت هستند؛ آنها دوست دارند انحصاراتی مانند گاوهای شیرده دائمی داشته باشند. جمعیت مجبور است

برای جریان برق یا نیترات‌ها گران تمام شود، و بار دیگر بخشی از دارایی ملی به نفع سرمایه‌داران تبدیل می‌شود.

باید خواننده را به نوشته‌های قبلی‌ام، به‌ویژه «دولت آلمان»، ارجاع دهم که به این پرسش‌ها با جزئیات بیشتری از آنچه در این جزوه ممکن است، پرداخته است. علاوه بر این، چندین شماره از این مجموعه به جنبه‌های خاص مختلف روش‌های نوین خلق پول توسط دولت آینده می‌پردازد.

.۱۹ما خواستار معرفی یک استاندارد ثابت برای ضرب سکه هستیم. مسلماً اکنون این استاندارد را داریم، اما سرقت همچنان مانند قبل باقی مانده است. ما ناسیونال سوسیالیست‌ها، به محض اینکه به قدرت رسیدیم، همه چیز را برای پایان دادن فوری به کلاهبرداری تورمی و معرفی یک استاندارد تضمین شده جدید برای ضرب سکه آماده کرده بودیم.

.۲۰تأسیس یک بانک ملی جدید برای توسعه و اقتصاد.

این خواسته به طور کامل در جزوه 8کتابخانه ملی سوسیالیست توضیح داده شده است: .Wirtschaftskrise und Erwerbs1osene1end قابل توجه است که این خواسته Die Wohnungsnot und die Sociale Bau - und Wirtschaftsbank als Retterin aus Wohnungselend, ما برای سیاست مالی به جز محافل سیاسی ما عمیقاً نفوذ کرده است.

در سال ۱۹۲۱، این درخواست را در قالب یک لایحه‌ی کاملاً تدوین‌شده به دولت باواریا ارائه دادم. در ابتدا، با این ایده ابراز همدردی زیادی شد: اما وقتی «کارشناسان» -انجمن بانکداری -به مشورت کشیده شدند، دولت «آرمان‌شهر فدرال» را رد کرد.

پس از انتخابات موفقیت‌آمیز در تورینگن در فوریه ۱۹۲۱، حزب ما در لندتاگ (مجلس ایالتی) برای تأسیس چنین بانکی سخت تلاش کرد و فون کلوختنر، وزیر دارایی، را آماده همکاری یافت؛ بخش بورژوایی نیز با او همدل بود. با اکثریت آرا در لندتاگ، به دولت اختیار داده شد تا یک بانک اجتماعی برای توسعه و اقتصاد تأسیس کند. در نتیجه، دولت رایش، تحت فشار رایشبانک، اجرای اراده مردم را ممنوع کرد.

در این میان، من موفق شده بودم کلیات لایحه‌ای را در رایشتاگ مطرح کنم که بانک‌های مشابهی را در ایالت‌های مختلف پیش‌بینی می‌کرد؛ با این حال، در جلسه کوتاه سال داوز (۱۹۲۴)، احزاب دولتی با احتیاط آن را تا زمان انحلال در پاییز همان سال به تعویق انداختند.

لایحه‌ای برای تأسیس بانک در مجلس ملی مکلنبورگ مطرح شد. این مصوبه به دلیل تردید وزیر دارایی ناسیونالیست آلمان و همچنین به دلیل موانعی که انتظار می‌رفت رایش‌بانک بر سر راه آن ایجاد کند، بی‌اثر ماند.

ایده‌ی زیربنایی بانک توسعه، به همان سادگیِ طرح توضیح داده شده در بالا برای خلق پول برای اهداف عمومی بزرگ است.

باید به یک شرکت اقتصادی ترکیبی، مانند بانک توسعه اقتصادی، حق انتشار پول برای توسعه (Baumark-Scheinen) داده شود که از ارزش خانه‌های نوساز تأمین می‌شود. سپس می‌توان این خانه‌ها را بدون بار سنگین بهره، که امروزه به تنهایی ساخت و ساز در مقادیر کافی را غیرممکن می‌کند، ساخت.

هر آلمانی خانه‌ای از آن خود دارد. مردمی آزاد در سرزمینی آزاد.

۲۱.بازسازی کامل سیستم مالیاتی بر اساس اصول اقتصادی-سیاسی-اجتماعی. رهایی مصرف‌کننده از بار مالیات غیرمستقیم و تولیدکننده از مالیات‌هایی که فعالیت‌های او را محدود می‌کند.

سیاست اجتماعی

سیاست اجتماعی شعار مورد علاقه‌ی درمان‌های سیاسی فعلی ماست. خیلی قشنگ به نظر می‌رسد، آنها را محبوب می‌کند و برای حزبی که قول می‌دهد همه چیز را درست کند، رأی جذب می‌کند.

وقتی هر حزبی به مقام رسمی، مثلاً افزایش حقوق، وعده می‌دهد، آن را سیاست اجتماعی می‌نامند.

همین‌طور است وقتی که قول می‌دهند آرزوهای کارمندان و کارگران را برآورده کنند؛ یا وقتی که برای کمک به افراد کم‌درآمد، یا آسیب‌دیدگان جنگ، یا معلمان جوان، یا آلمانی‌های خارج از کشور، کار کوچکی انجام می‌دهند.

و همه مردم وقتی این موش‌گیرهای سیاسی با فلوت «اجتماعی» خود می‌نوازند، به دنبالشان می‌دوند .

ابتدا باید روشن شود که سیاست اجتماعی به معنای رفاه عمومی به عنوان بالاترین قانون است و همانطور که اکنون درک می‌شود، سیاست اجتماعی در واقع سیاستی مبتنی بر منافع شخصی است که هیچ توجهی به رفاه عمومی ندارد. انواع وعده‌های بی‌دقت داده می‌شود و کسانی که آنها را می‌دهند باید از همان ابتدا بدانند که تحقق آنها غیرممکن است.

اکنون که آلمان از نظر سیاسی، اقتصادی و مالی بسیار ناتوان است -که ابتدا در قوانین داوز و اکنون در قانون یانگ و در به اصطلاح سیاست تحقق خواسته‌ها که بار سنگینی را بر دوش ملت ما گذاشته و زندگی را تقریباً غیرممکن کرده است، تجلی می‌یابد - صحبت از «سیاست اجتماعی» هم نادرست و هم مضحک است. اکنون که زندگی آلمانی‌ها بسیار تنگ شده است، وقتی هر مرد همسایه خود را لگدمال می‌کند و سعی می‌کند از او پیشی بگیرد و او را کنار بزند، وقتی طبقات مختلف جمعیت با هم اختلاف دارند، وعده می‌دهد که به یک گروه به قیمت گروه دیگر کمک کند، این «سیاست اجتماعی برای خیر عمومی» نیست، بلکه تحریک یک طبقه علیه طبقه دیگر است. آنها به خوبی می‌دانند که یک «بهبود» لحظه‌ای با افزایش هزینه زندگی و افزایش مالیات از بین می‌رود.

سیاست اجتماعی معنای بسیار متفاوتی دارد -عزم راسخ برای حل مشکل اجتماعی.

طبقات کارگرِ بدشانس و استثمارشده معتقدند که دستمزد عادلانه‌شان، دستمزدِ مناسبشان جایگاه آنها در نظم اجتماعی از آنها دریغ می‌شود -از این رو جنگ قدرت در جریان است.

بر همه آشکار است که حیات اقتصادی ما از آسیب‌های عمیق و بی‌عدالتی تلخ رنج می‌برد.

و با این حال، نتایجی که مارکسیسم با «جنگ طبقاتی» و «مطالبات اجتماعی و اقتصادی» خود مبنی بر «سلب مالکیت از سلب مالکیت‌کننده» و «اجتماعی‌سازی» می‌گیرد، کاملاً نادرست است، زیرا این امر به تمام الزامات واقعی یک سیاست اجتماعی واقعی که بالاترین قانون آن رفاه عمومی است، ضربه می‌زند.

اصل اصلی جنگ طبقاتی -به عنوان یک اصل سیاسی -نفرت است. «سلب مالکیت از سلب مالکیت‌کننده» حسادت را به یک اصل اقتصادی تبدیل می‌کند، و «اجتماعی‌سازی» به معنای تضعیف شخصیت در رهبری و قرار دادن ماتریالیسم، یعنی توده مردم، به جای عقل و کارایی است.

۲کنایه‌ای به نی‌نوازِ سه‌تارِ هامِلن.

با توجه به ورشکستگی کامل نظام اقتصادی کمونیستی و شکست فلاکت‌بار انقلاب آلمان در سال ۱۹۱۸، برای اثبات فروپاشی کامل آموزه‌های مارکسیستی، به هیچ چیز بیشتری نیاز نیست.

توجه ویژه خوانندگانم را به این واقعیت جلب می‌کنم که این شبه‌سوسیالیسم، زاده مارکسیسم، نه بر عقل سلیم و نه بر هیچ ایده «اجتماعی» مبتنی نیست، سازنده نیست، بلکه در پایین‌ترین اعماق اندیشه سیاسی فرو رفته است، که بر همان اصل کلی فردگرایی خشن و آشفته‌ای استوار است که ما همیشه آن را می‌شناسیم. این باور صرفاً توسط تعدادی از افراد، که با احساسات نفرت و حسادت -و نه با هیچ هدف سازنده‌ای- علیه نیمه دیگر ملت متحد شده‌اند، پذیرفته شده است. آیا می‌توانیم تعجب کنیم که مسئله اجتماعی با این روش حل نمی‌شود و نمی‌تواند حل شود، و تنها راه حل آنها نفرت و میل به غارت است؟ اینکه یک دولت زنده نمی‌تواند از شورش بورس مارکسیستی حاصل شود، بلکه تنها تلی از ویرانه‌ها می‌تواند باشد؟

بار دیگر ناسیونال سوسیالیسم کلمه مناسب را پیدا می‌کند: شورش بورس اوراق بهادار. مارکسیسم بیان خیانت سرمایه‌داری است. سرمایه‌داری، زیرا وقتی جامعه‌ای که بر اساس فردگرایی بنا شده است، به هرج و مرج کشیده شود، لزوماً تحت سلطه غول مالی بزرگ قرار می‌گیرد.

نظریه‌های اجتماعی-سیاسی که وانمود می‌کنند «ضدسرمایه‌داری» هستند (مارکسیسم، جنگ بین طبقات) -سیاست اجتماعی به معنای امروزی- لزوماً سرمایه‌داری هستند، زیرا از یک اصل فکری مشترک پیروی می‌کنند. آن‌ها نمی‌خواهند به صورت ارگانیک، عضو به عضو، طبقات مختلف را که تحت مفهوم والای وحدت ملی کار می‌کنند، با دقت و مراقبت دردناک به هم پیوند دهند، بلکه آرزوهای آن‌ها کاملاً خودخواهانه است، آرزوی آن‌ها بهبود موقعیت خود بدون توجه به دیگران است.

سرمایه‌داری و مارکسیسم یکی هستند! آن‌ها از یک ساقه فکری رشد می‌کنند.
بین آنها و ما، سرسخت‌ترین مخالفانشان، یک دنیا تفاوت وجود دارد. کل برداشت ما از ساخت جامعه با برداشت آنها بسیار متفاوت است. این نه مبارزه طبقاتی است و نه خودخواهی طبقاتی، بلکه قانون اصلی ما رفاه عمومی است.

۲۲. تحولات بزرگ در بیمه سالمندان با ملی کردن مستمری‌های عمر. هر عضو ملت آلمان باید از داشتن درآمد کافی برای امرار معاش پس از رسیدن به سن خاصی، و قبل از آن سن در صورت از کارافتادگی دائمی، اطمینان حاصل کند.

این یعنی راه حل مشکلات اجتماعی.

آنچه باعث تنش اجتماعی می‌شود، نارضایتی مستقیم از دستمزدها، حقوق و درآمدها نیست، بلکه عدم اطمینان، اضطراب یک مرد در مورد سال‌های آخر عمرش است، مبادا که در خیابان‌ها رها شود. همین اضطراب آگاهانه است که مشاغل مختلف را به سمت اتحاد در سازمان‌های اجتماعی ساختگی از نوع مارکسیستی و سرمایه‌داری سوق می‌دهد و دشمنی بین کارفرما و کارمند را تشدید می‌کند. این امر پست‌ترین غرایز هر دو طرف را آزاد می‌کند و نتیجه آن دشمنی متقابل است. هدف واقعی کارگر در زندگی در مبارزه برای افزایش لحظه‌ای دستمزدها محو می‌شود و او هرگز متوجه نمی‌شود که هدف بزرگ سیاست اجتماعی باید تأمین مناسب برای سالمندان باشد.

سن.

بار دیگر توجه می‌کنیم که چگونه دولت با تأمین معاش طبقه‌ی صاحب‌منصبان پس از بازنشستگی، راه‌حلی خوب و ستودنی را در مورد آنها کشف کرد. این راه‌حل مناسب و مطلوب آرمان سرمایه‌داریِ درآمد است، یعنی تبدیل آن به آرمان واقعیِ تأمین معاشِ دولت، مبتنی بر کار و بهره‌وری شخصی.

تحقق این استاندارد رفاه عمومی، والاترین و والاترین هدف ناسیونال سوسیالیسم خواهد بود.

۲۳.تقسیم سود برای همه.

حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان (NSDAP)خود را با این مطالبه معرفی می‌کند. در واقع، این یک مطالبه کاملاً سوسیالیستی به معنای واقعی کلمه است؛ با این وجود، این مطالبه به عنوان هدیه‌ای جذاب اما فاسدکننده از سوی سرمایه‌داری به ما می‌رسد.

تقسیم سود حاصل از کار دیگران، ذیل عنوان درآمد مکتسب نشده قرار می‌گیرد که شدیدترین حمله‌ی ناسیونال سوسیالیسم به آن وارد است. تقسیم سود حاصل از کار خود انسان، خواسته‌ای چنان طبیعی و از نظر اجتماعی چنان عادلانه است که هیچ چیز نمی‌تواند به عنوان یک اصل، علیه آن اقامه‌ی دعوی کند.

در انجام آن است که مشکل پیش می‌آید، یعنی در محدود کردن میزان سهمی که ناشی از تولید، مهارت و سخت‌کوشی کارگر است، و از آن سهم، ناشی از کار فکری مخترع، حسابدار، تاجر، مدیریت و سایر شرایط مرتبط با کسب و کار.

البته بسیار مهم است که طرف‌هایی که ارزش یک محصول را افزایش می‌دهند، از نظر دور نمانند. حتی تحت سیستم فعلی، بخشی از غنیمتی که سرمایه امیدوار است از یک کسب‌وکار به دست آورد، می‌تواند برای کارگر بازیابی شود.

ما در اینجا به این سوال که دولت ناسیونال سوسیالیستی چگونه بعداً این مشکل را حل خواهد کرد، نخواهیم پرداخت.

من شخصاً معتقد بودم که کاهش عمومی قیمت‌ها، همزمان با حفظ دستمزدها در سطح فعلی، راه بهتر و عملی‌تری برای تحقق مطالبه تقسیم سود کل تولید ملی ما خواهد بود.

با این حال، این امکان وجود دارد که دولت ناسیونال سوسیالیستی این مشکل را به شیوه‌ای بسیار جامع‌تر از آنچه امروزه توسط مغزهایی با گرایش مارکسیستی و سرمایه‌داری تصور می‌شود، حل کند. تقاضای فعلی برای تقسیم سود یا از تمایل به سود (اساساً سرمایه‌داری) یا از حسادت (اساساً مارکسیستی) ناشی می‌شود.

آیا این امر تنها در دولت ایده‌آل، آن‌گونه که ما آن را درک می‌کنیم، موجه است؟ زیرا وقتی به حل آن می‌پردازیم، باید از روش سرمایه‌داری اعطای سهم کوچکی در کسب‌وکار که تنها هدف آن تضمین حق سهامداران بزرگ‌تر برای دریافت سود سهامشان است، و همچنین از ایده مارکسیستی حسادت، که عامل شخصی را بی‌ارزش می‌کند و به عموم مردم آسیب می‌رساند، اجتناب کنیم.

برای روشن شدن موضوع چند مثال می‌زنیم.

برای کارگران «سهم سود» در یک کارخانه کفش، دریافت چند سهم از کسب و کار یا یک پاداش کوچک یا یک جفت کفش به قیمت تمام شده هیچ فایده‌ای ندارد، در حالی که آنها مجبورند برای پیراهن، کت و شلوار، جوراب، غذا و نوشیدنی خود به همان اندازه گران بپردازند، زیرا خیاطان، نانواها و آبجوسازان با «سهم سود» خود، حرص و طمع پارچه‌فروشان، نانوایی‌ها و آبجوسازی‌ها را پوشش می‌دهند.

کاهش قیمت‌ها، طلسمی است که باید به هر عضو ملت سهمی در سود تولید ملی بدهد.

Machine Translated by Google

اگر رفتگران، کارگران روزمزد، کارگران راه‌آهن، پستچیان، کارگران حمل و نقل، کارگران بیمارستان -که تنها چند نمونه هستند ،- کارگران کشاورزی، معدنچیان، سازندگان، و کارگران، از مشارکت در سود محروم شوند، صرفاً به این دلیل که این طبقات در [illegible] مشغول هستند نیز باید گفت که در سال‌های برداشت خوب، «سود» می‌دهد. در صنایع سنگین نیز، معادن به دلیل فشار رقابت جهانی، تنها سود ناچیزی به بار می‌آورند.

آیا می‌توانیم ادعا کنیم که این میلیون‌ها کارگر و کارمند که اغلب در مهم‌ترین شاخه‌های صنعت مشغول به کار هستند، اما به دلیل شرایط نمی‌توانند امیدی به سهم مستقیم از سود داشته باشند، کمتر از طبقه‌ی پرشماری که شاید به عنوان رختشوی یا باربر در یک کلوپ شبانه یا حمام ترکی، یا در یک کارخانه‌ی اپتیک یا شیمیایی که از انحصار برخوردار است و به کل جهان عرضه می‌کند، کار می‌کنند، مورد توجه قرار می‌گیرند؟ آیا این دسته‌ی دوم قرار است سود و سود حاصل از تولید کالاهای لوکس را تقسیم کنند، آیا قرار است دستیابی به این مزایا را برای اکثریت ملت بیش از پیش غیرممکن کنند؟

ما دوست داریم به بارش سود سهام، پاداش‌ها و هدایای کریسمس که بر سر کارگران و مقاماتی که سال‌ها کار فوق‌العاده‌ای برای یک کسب و کار انجام داده‌اند، سرازیر می‌شود، فکر کنیم. چنین آرزوهایی با ماهیت اجتماعی-سیاسی نیازی به بحث و استدلال در این رساله در مورد اصول کلی ندارد. این مطالبه، همانطور که اکنون اوضاع نشان می‌دهد، مطالبه مهمی است و باید طرفدارانی را جذب کند. «سود» عمدتاً به وضعیت کلی کسب و کار و مهارت فنی و فروشندگی مدیریت بستگی دارد. شکست ممکن است از طریق ساخت و ساز معیوب یا اشتباه در محاسبات حاصل شود. کارگران هر چقدر هم ماهر باشند، هر چقدر هم کوشا باشند، نمی‌توانند تأثیر کمی یا هیچ تأثیری بر نتایج کار سالانه یا سود یا زیان داشته باشند.

کارایی آنها، مطالبه دستمزد مناسب و کافی را برای آنها توجیه می‌کند، اما هیچ دلیل اخلاقی یا اقتصادی برای ادعای سهمی از سود وجود ندارد. آنها کاملاً به درستی در برابر این پیشنهاد که باید هرگونه ضرر و زیان سال کاری را از پس‌انداز خود پوشش دهند، مقاومت خواهند کرد؛ آنها به درستی در برابر این انتظار که با کاهش دستمزد، مدیریت بد یا زندگی ولخرجانه مدیران را جبران کنند، مقاومت خواهند کرد. اما «تقسیم سود» تنها در صورتی قابل توجیه است که توانایی و آمادگی برای تقسیم ریسک و ضرر وجود داشته باشد، یا اگر کارایی ویژه‌ای شایسته آن باشد.

در اینجا به یکی از جنبه‌های تقسیم سود عمومی اشاره می‌کنیم.

برای مثال، چرا باید کارخانه‌های بزرگ رنگرزی آلمان، با موقعیت انحصاری غالب خود، همچنان چیزی جز یک گاو شیرده سرمایه‌داری برای سهامداران IG Farbenindustrie نباشند و در بهترین حالت، با افزایش قیمت‌ها، سهمی از سود را به کارگران و مقامات خود بدهند؟

وظیفه دولت ناسیونال سوسیالیستی این خواهد بود که با کاهش بسیار سخاوتمندانه قیمت‌ها، اطمینان حاصل کند که سودهای عظیم انحصارگران در اختیار عموم قرار گیرد.

واضح است که مشکل، مسئله‌ی سیاست اجتماعی نیست، بلکه پیوند نزدیکی با نظم اجتماعی سرمایه‌داری امروزی (ادعاهای سهامداران) دارد.

ما می‌خواهیم این اصول مختصراً بیان شده را به کار گیریم؛ و در هدف خود که تحقق هرچه گسترده‌تر تقسیم سود در تمام کسب‌وکارهایی است که سود آنها منحصراً به جیب سرمایه‌گذاران حرفه‌ای می‌رود، از آنها راهنمایی بگیریم.

۲۴.مصادره تمام سودهایی که نه از طریق کار صادقانه، بلکه از طریق جنگ، انقلاب -و علاوه بر آن -تثبیت و تغییر ارزش مارک به دست آمده است؛ همچنین، اموال رباخواران و غاصبان.

این یک معیار مجازات و عدالت است و تحت هیچ اصلی نیازی به توضیح ندارد.

۲۵.رفع کمبود مسکن از طریق ساخت و ساز گسترده در سراسر رایش با استفاده از منابع موجود در شماره ۲۰ (بانک توسعه). این، فهرست مطالبات اجتماعی-سیاسی را به پایان می‌رساند. در مورد مسئله فنی-مالی، چیز زیادی نمی‌توان در این جزوه گفت، زیرا این یک موضوع خاص بسیار گسترده است و به نظر می‌رسد که فقط ذهن‌های مالی آن را درک می‌کنند و در واقع باید توسط آنها انجام شود. جزوه شماره ۸ کتابخانه NS به طور کامل به این موضوع می‌پردازد.

دین و هنر

در این مورد، در فضای یک برنامه، بیش از چند اصل اساسی نمی‌توان بیان کرد. این کار قبلاً انجام شده است. در بقیه موارد، اصل ما باید این باشد که مسائل مربوط به دین را به اظهارات مربوط به سیاست عمومی نکشانیم؛ اگرچه می‌توانیم تأثیر مخرب آموزه‌های مخفی یهودیت را به عنوان موضوعی برای اظهارات و حملات عمومی در نظر بگیریم.

همین امر در مورد تمام حملات احمقانه به مسیحیت نیز صدق می‌کند. عباراتی مانند «مسیحیت فقط آسیب رسانده است» صرفاً نشان می‌دهد که مردی که این عبارات را می‌گوید نه شعور انسانی دارد و نه شعور سیاسی.

می‌توان کلیسا را به خاطر دخالت در سیاست سرزنش کرد، و همه مسیحیان خوب، ظلم‌هایی را که به نام صلیب توسط تفتیش عقاید و محاکمات جادوگری اعمال می‌شود، محکوم خواهند کرد، اما سوءاستفاده کلی از بزرگترین پدیده تاریخ بشر به خاطر اشتباهات و انحرافات افراد، اشتباه است. دین مسیحیت میلیون‌ها و میلیون‌ها نفر را پرورش داده و تزکیه کرده و آنها را از طریق رنج به سوی خدا آورده است.

فرهنگ قرون وسطی در نشان صلیب قد علم کرد؛ موفقیت، فداکاری، ایمان‌های شجاعانه ریشه در مسیحیت دارند. بنابراین، باید مراقب باشیم که هسته معنوی درونی مسیحیت را از اشکال مختلف زائده‌ای که در طول تاریخ بر آن ظاهر شده‌اند، متمایز کنیم.

حزب ما بر پایه مسیحیت مثبت استوار است.

اینجا جای بحث در مورد تمام مشکلات، امیدها و آرزوهای مربوط به اینکه آیا ملت آلمان ممکن است زمانی شکل جدیدی برای باورها و تجربیات مذهبی خود کشف کند یا خیر، نیست؛ اینها مسائلی کاملاً فراتر از محدوده‌های برنامه‌ای مانند برنامه ناسیونال سوسیالیسم هستند.

بسیار مهم است که در برابر تمام تأثیرات مخربی که در حوزه هنر، ادبیات، علم، صحنه، تصاویر متحرک و بالاتر از همه در کل مطبوعات به ملت ما آسیب می‌رسانند، مقابله کنیم. برنامه اصولی ما 25 -نکته -

آنقدر به جزئیات پرداخته که نیازی به توضیح بیشتر در این مورد نیست.

اصلاحات نظامی و سایر اصلاحات

ارتش ملی، اتاق‌های اصناف و حرفه‌ها، اصلاح حق رأی و قانون، پرسش‌های چنان گسترده‌ای هستند که بر زندگی عمومی تأثیر می‌گذارند، و نمی‌توان آنها را در چند جمله نادیده گرفت. ایده‌های اصلی در خود برنامه بیان شده‌اند، اما وظیفه تفکر و بسط آنها و مهم‌تر از همه، پیوند زدن آنها به گذشته تاریخی، مشکل بزرگ سال‌های آینده خواهد بود، زمانی که امیدواریم قدرت سیاسی از آن ما شود و به نیرو و دانش لازم برای به دست گرفتن امور دولت مجهز شده باشیم.

اینجا ما یک حوزه غنی برای تحقیق در دوران ناسیونال سوسیالیسم داریم.

اهمیت سوسیالیسم ملی با این واقعیت نشان داده می‌شود که هیچ حوزه‌ای از زندگی ملی را دست‌نخورده باقی نمی‌گذارد؛ زیرا پایه‌ای کاملاً جدید فراهم می‌کند که ما باید آن زندگی را بر آن بنا کنیم.

۵.آنچه نمی‌خواهیم

برای تقویت جنبه مثبت برنامه‌مان، بهتر است به زودی اعلام کنیم
آنچه را که ما آرزویش را نداریم.

ما نمی‌خواهیم چرخ‌های تاریخ به عقب بازگردند و یا سلسله‌هایی که به دلیل تقصیر خودشان از بین رفته‌اند و تقریباً اثری از خود به جا نگذاشته‌اند، دوباره زنده شوند. و همچنین نمی‌خواهیم طبقاتی که از تخت سلطنت خلع شده‌اند، دوباره در موقعیت‌های ممتاز سابق خود قرار گیرند.

طبقه افسران و مقامات، تا جایی که واقعاً با ایده ما که خدمت به ملت است، در درجه اول، هماهنگ باشند، واقعاً بالاتر یا بهتر از هیچ طبقه حرفه‌ای دیگری نیستند.

این یونیفرم یا تور طلایی نیست، بلکه عملکرد است که یک مرد را می‌سازد.

ما نه خواهان برتری یک‌جانبه یا ارتقای مصنوعی برای طبقه کارگر هستیم و نه خواهان هیچ نوع دیکتاتوری پرولتاریایی. هیچ‌کس نمی‌تواند خود را متقاعد کند که هر طبقه‌ای، صرفاً به دلیل اینکه در گذشته مورد ستم قرار گرفته، می‌تواند ادعای قدرت کند. چنین آرزوهایی، وقتی به واقعیت تبدیل شوند، بی‌شک به عواقب وحشتناکی منجر می‌شوند، مانند عواقبی که با شورش بورس اوراق بهادار در نوامبر ۱۹۱۸همراه بود. تاکنون بخش «ستمدیده» جمعیت در صدر نیستند، بلکه جمعیتی از کلاهبرداران سیاسی، ماجراجویان حریص، سودجویان، یاوه‌گویان و احمق‌ها هستند که دستگاه سیاسی و اداری را در اختیار گرفته‌اند. دیکتاتوری وعده داده شده پرولتاریا به ... تبدیل شده است.

دیکتاتوری «سودجویان».

حتی نظم جدید دولت تحت ناسیونال سوسیالیسم نیز نمی‌توانست امیدی به موفقیت داشته باشد، مگر اینکه کادری کاملاً آموزش‌دیده از مردان مصمم و کاملاً آغشته به اصول برنامه ما، مردانی جدی، پرانرژی و باتجربه در اختیار داشته باشد. حتی با وجود ما، بسیاری از عوام‌فریبان محض، راه خود را باز می‌کنند و تحت نظم جدید، از مزایای آن بهره‌مند می‌شوند.

انتقاد از کاستی‌های یک نظم اجتماعی در حال فروپاشی بسیار آسان‌تر از انجام کار سازنده روی آن است.

ما صرفاً به یک حزب جدید نیاز نداریم که به آرامی در پارلمان و دولت جای پایی پیدا کند، و سپس شاید یک یا دو پست در یک وزارتخانه ائتلافی را بپذیرد، و در نهایت کمرش بشکند -زیرا در آن صورت نقش ما در تاریخ به پایان می‌رسد، همانطور که امروز سوسیال دموکراسی به عنوان یک نیروی سیاسی و فکری در آلمان به پایان رسیده است. همین امر در مورد ملی‌گرایان آلمانی نیز صدق می‌کند، که برای به دست آوردن کرسی در دولت، از اصول اصلی خود عقب‌نشینی کرده‌اند.

ما وزرایی را که صرفاً به خاطر مقام یا قدرت به قدرت می‌رسند، نمی‌خواهیم، بلکه هر چنین مقامی را به عنوان مرحله‌ای برای رسیدن به هدف بزرگ خود در نظر خواهیم گرفت. بین ما و بقیه، همیشه شمشیر شعله‌ور نظریه جهانی ما وجود دارد.

در یک سو دولت؛ یا بهتر است بگوییم دولت قلابی، با نشان لیبرال-دموکرات-پارلمانی، که بنا به ضرورت مجبور به پنهان کردن استبداد سرمایه‌داران بود، و در پای آن، انبوهی از یهودیان هوادار و جویندگان مقام، که برای امرار معاش از این سیستم می‌جنگیدند.

از جانب ما، مبارزه برای رهایی و پاکسازی مردم ما، تا زمانی که به وضعیت واقعی عدالت اجتماعی و آزادی ملی دست یابیم.

۶.نتیجه‌گیری

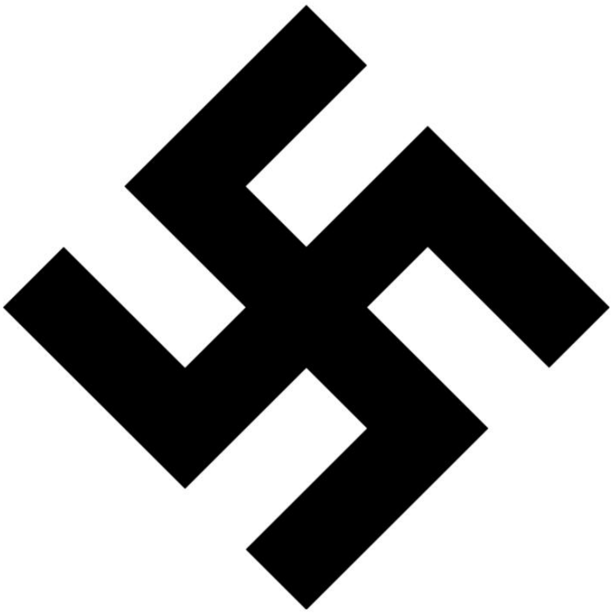
وظیفه این اولین جزوه کتابخانه NSآموزش آنچه که یک ناسیونال سوسیالیست باید در مورد برنامه حزب بداند، است. ما بارها و بارها شاهد یک اصل اساسی بوده‌ایم که مانند یک نخ قرمز در تمام استدلال‌های ما دیده می‌شود: ناسیونال سوسیالیسم یک نظریه جهانی است که در تضاد شدید با دنیای سرمایه‌داری امروزی و اقمار مارکسیستی و بورژوایی آن قرار دارد.

زندگی ما مبارزه‌ای در خدمت این ایده‌ی قدرتمند است، مبارزه‌ای برای یک آلمان نوین.

ما ناسیونال سوسیالیست‌ها، پرچم طوفان خود را در برابر جهان تکان می‌دهیم. همیشه جوان، درخشان و در حالی که در آفتاب می‌درخشد، صلیب قلاب‌دار، نماد بیداری دوباره زندگی، سر بر می‌آورد.

مانیفست لغو مجازات اعدام

بندگی منافع



دنیاپرستی، بیماری سنگین، فراگیر و طاقت‌فرسایی است که حوزه فرهنگی معاصر ما و در واقع تمام بشریت از آن رنج می‌برد. این بیماری همچون بیماری ویرانگری، همچون زهری سوزان، گریبانگیر مردم جهان شده است.

منظور از مامونیسم این است که:

از یک سو، قدرت‌های پولیِ غالبِ بین‌المللی، قدرت مالیِ فرادولتیِ برتر از هرگونه حقِ تعیین سرنوشتِ مردم، سرمایه‌ی بزرگ بین‌المللی، و انترناسیونالِ صرفاً طلایی؛

از سوی دیگر، طرز فکری که دامن وسیع‌ترین اقشار مردم را گرفته است؛ عطش سیری‌ناپذیر برای سود، برداشت صرفاً دنیوی از زندگی که پیش از این منجر به زوال وحشتناک همه مفاهیم اخلاقی شده است و می‌تواند به زوال بیشتر نیز منجر شود.

این طرز فکر در پلوتوکراسی بین‌المللی تجسم یافته و به اوج خود می‌رسد.

منبع اصلی قدرت برای مامونیسم، درآمد بی‌زحمت و بی‌پایانی است که از طریق بهره به دست می‌آید.

از ایده کاملاً غیراخلاقی بهره وام، شرکت بین‌المللی طلا متولد شد.

ساختار ذهنی و اخلاقیِ برآمده از شهوتِ سود و منفعت‌طلبی از هر نوع، به فسادِ هولناکِ بخشی از بورژوازی انجامیده است.

ایده بهره وام، اختراع شیطانی سرمایه‌های کلان است؛ این ایده به تنهایی زندگی تنبل و بی‌حاصل اقلیتی از ثروتمندان را به قیمت از دست رفتن مردم مولد و پتانسیل کاری آنها ممکن می‌سازد؛ این ایده به اختلافات عمیق و آشتی‌ناپذیر، به نفرت طبقاتی منجر شده است که از آن جنگ بین شهروندان و برادران زاده شده است.

تنها درمان، وسیله‌ای بنیادی برای التیام رنج بشریت،

لغو بندگیِ منفعت.

لغو بردگی در برابر بهره پول، تنها راه ممکن و ...

رهایی قطعی کار مولد از قدرت‌های پنهان و قهری پول.

لغو بردگی بهره، به معنای احیای شخصیت آزاد، رهایی انسان از بردگی و از نفرینی است که دنیاپرستی روح او را به آن بسته است.

هر کسی که می‌خواهد با سرمایه‌داری مبارزه کند، باید بردگی در برابر بهره را از بین ببرد.

لغو بردگیِ بهره باید از کجا آغاز شود؟ با سرمایه‌ی استقراضی!

چرا؟

زیرا سرمایه‌ی قرضی، در مقایسه با تمام سرمایه‌های بزرگ صنعتی، چنان غالب است که تنها از طریق لغو بردگی بهره می‌توان به طور مؤثر با قدرت‌های بزرگ پولی مبارزه کرد. نسبت سرمایه‌ی قرضی به سرمایه‌ی بزرگ صنعتی ۲۰ به ۱ است. مردم آلمان باید سالانه بیش از ۱۲ میلیارد بهره برای سرمایه‌ی قرضی به شکل مالیات‌های مستقیم و غیرمستقیم، اجاره بها و افزایش هزینه‌های زندگی جمع‌آوری کنند، در حالی که حتی در سال‌های رونق جنگ، مجموع کل سود سهام توزیع شده توسط شرکت‌های سهامی آلمان تنها به ۱ میلیارد دلار می‌رسید.

رشد بهمن‌وار سرمایه‌ی قرضی از تمام ظرفیت محاسبه‌ی انسان فراتر می‌رود،

از طریق درآمد ابدی، بی‌پایان و بی‌زحمت از بهره، و از بهره روی بهره.

لغو بردگی بهره چه نعمتی برای مردم زحمتکش به ارمغان می‌آورد؟

از آلمان، برای پرولتاریای همه کشورهای کره زمین؟

لغو بردگی بهره به ما این امکان را می‌دهد که لغو همه مالیات‌های مستقیم و غیرمستقیم را دنبال کنیم. ای مردان تولیدکننده ارزش در همه سرزمین‌ها، همه ایالت‌ها و قاره‌ها، این را بشنوید: همه درآمدهای دولتی که از منابع مستقیم و غیرمستقیم سرچشمه می‌گیرند، دائماً به جیب‌های سرمایه‌های بزرگ وام‌دهنده سرازیر می‌شوند.

سود حاصل از کسب‌وکارهای دولتی، از جمله خدمات پستی، تلگراف، تلفن، راه‌آهن، معادن، جنگل‌ها و غیره، به طور کامل برای تأمین مالی تمام تعهدات اساسی دولت برای مدارس، دانشگاه‌ها، دادگاه‌ها، سازمان‌های اداری و رفاه اجتماعی کافی است.

بنابراین، تا زمانی که سود حاصل از ... باشد، هیچ سوسیالیسم حقیقی هیچ برکتی برای بشریت به ارمغان نخواهد آورد. شرکت‌های دولتی همچنان وابسته به سرمایه‌های استقراضی بزرگ هستند.

بنابراین، ما موارد زیر را به عنوان یک قانون اساسی دولت، ابتدا برای مردمان آلمانی، و سپس به عنوان یک قانون اساسی برای همه مردمان خویشاوندی که مایلند با ما وارد جامعه فرهنگی یک اتحادیه ملت‌ها شوند، خواستاریم:

.۱اوراق قرضه جنگی، به همراه سایر اسناد بدهی رایش آلمان، به همراه سایر اسناد بدهی ایالت‌های فدرال آلمان، به ویژه اوراق قرضه راه‌آهن، و همچنین اوراق قرضه بدهی کلیه دولت‌های محلی، با لغو تعهد بهره، به عنوان پول رایج قانونی برای ارزش اسمی اعلام می‌شوند [یا بهتر است بگوییم به اعتبار بانکی تبدیل می‌شوند].

.۲در تمام اوراق قرضه با بهره ثابت، اوراق قرضه پوشش‌دار، اوراق قرضه صنعتی، وام‌های مسکن و غیره، تعهد بهره با تعهد بازپرداخت اصل پول جایگزین می‌شود؛ بنابراین پس از ۲۰ یا ۲۵ سال، بسته به نرخ بهره، سرمایه قرض داده شده بازپرداخت می‌شود و بدهی تسویه می‌گردد.

.۳تمام بدهی‌های املاک و مستغلات، وام‌های رهنی و غیره، باید به صورت اقساطی به همان میزان پرداخت‌های مورد نیاز تاکنون، مطابق با هزینه‌های ثبت شده در دفتر ثبت زمین، پرداخت شوند. املاک خانه‌ها و زمین‌هایی که به این ترتیب از بدهی آزاد می‌شوند، تا حدی به دولت یا دولت محلی تعلق می‌گیرند. [به این ترتیب، دولت در موقعیت بهتری برای کنترل و کاهش اجاره بها قرار می‌گیرد.]

.۴کل سیستم پولی باید تحت نظارت بانک مرکزی ایالت باشد. به همین ترتیب، همه بانک‌های خصوصی؛ بانک‌های پستی، بانک‌های پس‌انداز و اتحادیه‌های اعتباری، همگی به عنوان شعبه‌های عملیاتی وابسته می‌شوند.

.۵تمام اعتبارات مربوط به املاک و مستغلات فقط از طریق بانک ایالتی اعطا می‌شود. اعتبارات شخصی و تجاری تحت امتیازی از سوی دولت به بانکداران خصوصی واگذار شده است.
این امتیاز بر اساس در نظر گرفتن نیاز اعطا می‌شود و ایجاد شعبه برای برخی از مناطق ممنوع است. میزان هزینه‌ها توسط ایالت تعیین می‌شود.

.۶اوراق بهادار سهام به همان شیوه اوراق با بهره ثابت با نرخ سالانه ۵٪ بازپرداخت می‌شوند. سود اضافی تا حدی به عنوان غرامت سرمایه «ریسک‌شده» (برخلاف اوراق با بهره ثابت و پشتوانه سکه) به سهامداران پرداخت می‌شود، در حالی که مازاد باقی‌مانده، توسط حق حاکمیتی کار، یا به صورت اجتماعی توزیع می‌شود یا برای کاهش قیمت محصولات به کار می‌رود.

.۷برای کلیه افرادی که به دلایل جسمی (سن بالا، بیماری، ناتوانی جسمی یا روانی ناشی از کار، جوانی شدید) قادر به امرار معاش خود نیستند، درآمد حاصل از بهره دارایی‌های سرمایه‌ای فعلی همچنان به عنوان مستمری در همان سطح و در نهایت حتی افزایش یافته، در ازای تحویل اوراق بهادار پرداخت می‌شود.

.۸به منظور کاهش تورم فعلی پول کاغذی، یک مالیات جهانی و کاملاً تدریجی بر گواهی‌های اوراق قرضه جنگی و سایر ابزارهای بدهی رایش و ایالت‌ها وضع می‌شود. این اوراق باید خمیر شوند.

.۹از طریق روشنگری فشرده مردم، باید برای آنها روشن شود که پول چیزی جز کوپنی برای کار انجام شده نیست و نباید باشد؛ و اگرچه هر اقتصاد بسیار توسعه‌یافته‌ای مسلماً به پول به عنوان واسطه‌ای برای ... نیاز دارد.

مبادله، کارکرد پول نیز به همین جا ختم می‌شود، و در هیچ موردی نباید به پول قدرتی مافوق طبیعی داده شود تا از طریق بهره، به قیمت از دست رفتن کار مولد، خود به خود رشد کند.

چرا ما قبلاً همه این کارها را انجام نداده‌ایم، کاری که بسیار بدیهی است و باید در نظر گرفته شود؟
به عنوان تخم کلمب برای مسئله اجتماعی؟

زیرا در کوریِ دنیاپرستانه‌ی خود، نیاموخته‌ایم که چگونه به روشنی ببینیم که آموزه‌ی تقدس بهره، یک خودفریبیِ هولناک است، که انجیلِ بهره‌ی وام که به تنهایی انسان را سعادتمند می‌کند، تمام اندیشه‌ی ما را در تار و پودِ زرسالاریِ بین‌المللی گرفتار کرده است. زیرا ما فراموش کرده‌ایم و عمداً توسط قدرت‌های پولیِ قدرقدرت در این مورد سردرگم نگه داشته شده‌ایم که -به جز در مورد معدودی از ثروتمندان -

بهره‌ای که بسیار دوست‌داشتنی به نظر می‌رسد و برای بی‌فکران بسیار عزیز است، کاملاً با مالیات‌ها جبران می‌شود. تمام قوانین مالیاتی ما، تا زمانی که از بردگی بهره رهایی نیافته‌ایم، تنها یک وظیفه‌ی خراج به سرمایه‌ی بزرگ است و باقی می‌ماند، و نه، آنطور که تصور می‌کنیم، یک فداکاری داوطلبانه برای انجام کار برای جامعه.

بنابراین، رهایی از بردگی بهره پول، شعار روشن انقلاب جهانی، برای رهایی کار مولد از زنجیرهای قدرت‌های پولی فرادولتی است.

پیاده‌سازی‌ها و منطق

ما در بحبوحه یکی از شدیدترین بحران‌هایی ایستاده‌ایم که مردم فقیر ما در طول تاریخ دردناک خود مجبور به تحمل آن بوده‌اند.
مردم ما به شدت بیمار هستند؛ تمام جهان به شدت بیمار است.
ملت‌ها درمانده به لکنت زبان افتاده‌اند؛ اشتیاقی پرشور، فریادی برای رستگاری از میان توده‌های غم‌زده عبور می‌کند. با خنده و رقص، با سینما و نمایش‌های باشکوه، مردم می‌کوشند سرنوشت اسفناک خود را فراموش کنند -امیدهای سرخورده خود، درد عمیق درونی خود را فراموش کنند،
درباره ناامیدی وحشتناک از آنچه که می‌توان با کمال میل «دستاوردهای انقلاب» نامید.
اما چطور همه چیز را طور دیگری تصور می‌کردیم؟ چطور همه وعده‌های خوب جور دیگری عمل کردند؟ تمام آنچه که در تاریکی شب، در تاریکی فروپاشی نظامی‌مان امیدوار به دستیابی به آن بودیم، به نظر طلای درخشان می‌آمد، اما اکنون، وقتی روز خاکستری یافته‌هایمان را روشن می‌کند، همه آنها تکه‌های پوسیده چوب هستند.
اکنون ما اینجا سرگردان ایستاده‌ایم. به خاطر این تکه‌های پوسیده چوب که در شب چنان زیبا می‌درخشیدند، هر آنچه را که تاکنون برایمان عزیز و ارزشمند بود، دور انداخته‌ایم و تمام جیب‌هایمان را با این گنجینه‌ی اسفناک پر کرده‌ایم. جای تعجب نیست که خشم ناامیدی دقیقاً فقیرترین فقرا را فرا گرفته است و آنها با خشمی بی‌معنی علیه برادران خود می‌شورند و در اشتیاق عمیق خود برای رستگاری، در پی نابودی هر آنچه سد راهشان است، می‌باشند.

اگر بی‌وجدانی و حماقت مردم را بیشتر تحریک کند، این وضعیت حتماً به جنون مطلق منجر خواهد شد.

و این دیوانگی به کجا منتهی می‌شود، ما در روسیه بلشویکی می‌بینیم. لنینِ بی‌قرار اعلام می‌کند که ملی‌سازی، آن‌طور که در روسیه به آن اجتماعی‌سازی می‌گویند، شکست خورده است. اقتصاد نابود شده، قدرت خرید پول به صفر رسیده، روشنفکران کشته شده‌اند، کارگران بدون نان. ناامیدی در تمام مردم موج می‌زند؛ تنها ترور خونین مبتنی بر مزدوران چینی و لتونیایی می‌تواند دیکتاتورهای سرخ را از انتقام مردم خیانت‌دیده محافظت کند. در میان ما نیز، اگر دلالان بین‌المللی، متعصبان حزبی وسواسی، نمایندگان بورژوازیِ به‌شدت تحت فشار، و اعضای نژادی که عمیقاً با مردم آلمان بیگانه هستند، همچنان در دولت حضور داشته باشند، تحولات از این مسیر پیروی خواهد کرد.

واقعاً آن کلمات زیبا و دلنشینی که یکی در گوش ما زمزمه کرد چه بودند؟

صلح، جامعه ملل، پارلمانتاریسم، حاکمیت مردم، دموکراسی، دیکتاتوری پرولتاریا، سوسیالیسم، نابودی سرمایه‌داری، رهایی از نظامی‌گری و شعارهای زیبای دیگری از این دست. قرار بود ملتی آزاد و جدید ظهور کند که سرنوشت خود را تعیین کند. هیچ‌کدام از این‌ها به حقیقت نپیوسته، نتوانسته یا نمی‌تواند به حقیقت بپیوندد، اگر ما با بالاترین جدیت اخلاقی، تمام این اشباح، تمام این شعارها را بررسی نکنیم -اگر ما مانند یک پزشک باهوش و دغدغه‌مند، علائم بیماری را با وجدان آزمایش نکنیم و با دقت وضعیت فعلی بیمار را تشخیص ندهیم و از هیچ تلاشی برای تعیین منشأ این بیماری جدی و بحرانی دریغ نکنیم.

卐卐卐卐卐

بیماری عصر ما مامونیسم نام دارد.

مامونیسم چیست؟

مامونیسم، سلطه شوم، نامرئی و مرموز قدرت‌های بزرگ پولی بین‌المللی است. با این حال، مامونیسم همچنین یک طرز فکر است؛ پرستش این قدرت‌های پولی از سوی همه کسانی است که به سم مامونیسم آلوده شده‌اند. مامونیسم، هیپرتروفی نامحدودِ -به خودی خود سالم -انگیزه انسان برای کسب ثروت است. مامونیسم، شهوت پول است که به جنون تبدیل شده و هدفی والاتر از انباشتن پول روی پول نمی‌شناسد، که با وحشیگری بی‌سابقه‌ای در پی وادار کردن همه نیروهای جهان به خدمت خود است و باید به بردگی اقتصادی و استثمار پتانسیل کاری همه مردم جهان منجر شود. مامونیسم طرز فکری است که به زوال همه مفاهیم اخلاقی منجر شده است. مامونیسم به عنوان یک پدیده جهانی باید با خودخواهی وحشیانه و بی‌رحمانه در انسان برابر دانسته شود. مامونیسم روح حرص و طمع، میل بی‌حد و حصر به حکومت، ذهنیتی است که کاملاً بر تصاحب کالاها و گنجینه‌های جهان متمرکز است. در اصل، دین نوع بشر صرفاً دنیوی است.

مامونیسم نقطه مقابل سوسیالیسم است. سوسیالیسم، به عنوان والاترین ایده اخلاقی، به عنوان این ایده که انسان در جهان فقط برای خودش نیست، هر انسانی وظایفی در قبال جامعه، در قبال تمام بشریت دارد، و او نه تنها مسئول رفاه لحظه‌ای خانواده، اعضای قبیله و قوم خود است، بلکه تعهدات اخلاقی تزلزل‌ناپذیری نیز در قبال آینده فرزندان و قوم خود دارد.

به طور مشخص‌تر، ما باید مامونیسم را به عنوان تبانی آگاهانه سرمایه‌داران بزرگ تشنه قدرت از همه ملت‌ها ببینیم. نکته قابل توجه در این میان، ظهور پنهان مامونیسم بوده است.

در واقع، غول‌های بزرگ به عنوان نیروی محرکه نهایی امپریالیسم جهانیِ فراگیرِ انگلو-آمریکایی در کمین نشسته‌اند؛ نه چیز دیگری. قدرت‌های بزرگ مالی در واقع قتل‌های دسته‌جمعی وحشتناک جنگ جهانی را تأمین مالی کردند. قدرت‌های بزرگ مالی، به عنوان مالکان تمام روزنامه‌های بزرگ، در واقع جهان را در تار و پودی از دروغ تنیده‌اند. آن‌ها با رضایت خاطر تمام احساسات پست را برانگیخته‌اند، با پشتکار رشد گرایش‌های کنونی را تقویت کرده‌اند و از طریق تبلیغات مطبوعاتی هوشمندانه، انتقام‌جویی فرانسوی را به جوش آورده‌اند. آن‌ها با دقت ایده پان اسلاویسم، غرور صرب‌ها مبنی بر قدرت بزرگ بودن و نیاز این دولت‌ها به پول را پرورش دادند، تا جایی که آتش جهانی باید شعله‌ور شود.

حتی در میان ما در آلمان، روحیه‌ی مامونیسم که فقط می‌خواست ارقام صادرات، ثروت ملی، توسعه، پروژه‌های بزرگ بانکی و معاملات مالی بین‌المللی را بیشتر بداند، وجود دارد.

منجر به فروپاشی اخلاق عمومی، سقوط حلقه حاکم ما به مادی‌گرایی و لذت‌گرایی، و سطحی‌نگری در زندگی ملی ما شد، که همه عواملی هستند که در این فروپاشی وحشتناک مقصرند.

با شگفتی باید از خود بپرسیم که مامونیسم از کجا سرچشمه می‌گیرد، سرمایه بزرگ بین‌المللی قدرت مقاومت‌ناپذیر خود را از کجا می‌گیرد.

نباید از نظر دور داشت که همکاری بین‌المللی قدرت‌های بزرگ پولی، پدیده‌ای کاملاً جدید است. ما هیچ مشابهی برای این امر در تاریخ نداریم. تعهدات بین‌المللی با ماهیت پولی عملاً ناشناخته بودند. تنها با رشد اقتصاد جهانی، با تجارت جهانی عمومی، ایده اقتصاد مبتنی بر بهره بین‌المللی خود را تثبیت کرد و در اینجا ما عمیق‌ترین ریشه را لمس می‌کنیم، در اینجا به درونی‌ترین منبع قدرتی دست یافته‌ایم که بین‌الملل طلایی قدرت مقاومت‌ناپذیر خود را از آن می‌گیرد.

بهره، جریان بی‌وقفه و بی‌پایان کالاها که صرفاً بر مالکیت پول بدون هیچ گونه کار اضافی مبتنی است، باعث رشد قدرت‌های بزرگ پولی شده است. بهره وام، اصل شیطانی است که از آن طلای بین‌الملل زاده شد. سرمایه وام، قیف خون خود را کاملاً در همه جا محکم کرده است. مانند بازوهای شقایق، سرمایه وام بزرگ همه کشورها، همه مردم جهان را به دام انداخته است.

وام‌های دولتی، اوراق قرضه دولتی، اوراق قرضه راه‌آهن، اوراق قرضه جنگی، وام‌های مسکن، تعهدات اوراق قرضه پوشش‌دار -به طور خلاصه، انواع ابزارهای وام، به گونه‌ای کل زندگی اقتصادی ما را به دام انداخته‌اند، به طوری که از این پس همه مردم جهان بی‌دفاع در تارهای طلایی دست و پا می‌زنند. به خاطر اصل بهره، در راستای یک توهم سیاسی کاملاً دیوانه‌وار مبنی بر اینکه هر نوع دارایی، حقی برای کسب درآمد به همراه دارد، ما به بردگی بهره پول تن داده‌ایم. هیچ دلیل اخلاقی واقعی و معتبری نمی‌توان ارائه داد که چرا صرف داشتن پول باید حقی برای پرداخت‌های بهره دائمی به همراه داشته باشد.

این مخالفت درونی با بهره و با هر نوع درآمدی بدون هیچ گونه کار تولیدی، در روح و روان همه مردم و زمان‌ها گسترش یافته است. اما این مقاومت عمیق درونی در برابر قدرت پول، هرگز به اندازه زمان ما برای ملت‌ها آگاهانه نبوده است.

هرگز مامونیسم به این شکل فراگیر جهانی برای آغاز سلطه بر جهان آماده نشده است. هرگز تاکنون تمام پستی، شهوت قدرت، شهوت انتقام، طمع، حسادت و دروغ را به این شکل هوشمندانه پنهان و در عین حال وحشیانه و تحمیلی در خدمت خود قرار نداده است. جنگ جهانی در هسته خود یکی از بزرگترین تصمیمات در فرآیند تکاملی بشریت در مبارزه برای تصمیم‌گیری در مورد اینکه آیا در آینده جهان‌بینی مامونیستی-ماتریالیستی یا جهان‌بینی سوسیالیستی-اشرافی باید سرنوشت ... را تعیین کند، است.

جهان.

در ظاهر، ائتلاف انگلیسی-آمریکاییِ مال‌پرست بدون شک در ابتدا پیروز بوده است. بلشویسم در واکنشی علیه آن، در شرق ظهور کرد و اگر کسی بخواهد ایده‌ای عالی در بلشویسم ببیند، بدون شک موضعی کاملاً متضاد با جهان‌بینی مال‌پرستانه دارد. با این حال، روش‌هایی که بلشویسم برای این منظور به کار می‌گیرد، درمان‌های ناقص دکتر آیزنبارت است. این روش‌ها تلاشی برای کمک به کسی است که از مسمومیت داخلی با چاقوی جراحی، با قطع کردن سر، بازو و پاهایش، بیمار شده است.

در برابر این طغیان بلشویسم، در برابر این واژگونی بی‌معنی، ما باید یک ایده جدید و کارآمد ارائه دهیم که با نیرویی متحدکننده، همه طبقات زحمتکش را متحد کند تا سمی را که جهان را بیمار کرده است، بیرون براند.

من این را در لغو بردگیِ بهره‌ی پول می‌بینم.
سه عامل وجود دارد که بهره وام-سرمایه را به عنوان علت اصلی و واقعی بدبختی مالی ما آشکار می‌کند.

اول، عدم تناسب عظیم سرمایه وام با بهره ثابت، یعنی سرمایه‌ای که خود به خود و بدون استفاده از کار خلاق رشد می‌کند و در واقع تا ابد رشد می‌کند.
در میان ما در آلمان، این سرمایه وام به سطحی رسیده است که آن را خیلی بالا، یعنی ۲۵۰ میلیارد، نمی‌دانیم. در مقابل این مبلغ هنگفت، سرمایه در گردش صنعتی کل صنعت آلمان ما تنها ۱۱.۸ میلیارد است. علاوه بر این، ۳.۵ میلیارد سرمایه مربوط به ۱۶۰۰۰ شرکت صنعتی با مسئولیت محدود [GmbH] نیز وجود دارد، به طوری که در مجموع ما فقط حدود ۱۵ میلیارد سرمایه صنعتی برای محاسبه داریم. نسبت ۲۰:۱ اولین یافته اساسی است .

این ارزیابی به این معنی است که در مسائل مالی بسیار مهم، تمام اقدامات مربوط به سرمایه‌ی قرضی باید 20 برابر مؤثرتر از اقدامات معطوف به سرمایه‌ی بزرگ صنعتی باشد.

دوم: پرداخت بهره وام-سرمایه فوق، که در مجموع برای همه زمان‌ها ۲۵۰ میلیارد تخمین زده می‌شود، سالانه حدود ۱۲.۵ میلیارد مارک می‌شود. در مقابل، مجموع کل سود سهام صنعتی توزیع شده در سال ۱۹۱۶ در سال ۱۹۱۵ حدود یک میلیارد مارک بود. در دهه‌های قبل از آن، این عدد به طور متوسط حدود ۶۰۰ میلیون بود. در دو سال آخر جنگ [۱۹۱۸-۱۹۱۴] ممکن است به طور قابل توجهی افزایش یافته باشد، اما در سال جاری [۱۹۱۹] سقوط بسیار بزرگتری را ثبت خواهد کرد.

میانگین سودآوری تمام شرکت‌های سهامی آلمان [AG] 8.21٪ بود؛ بنابراین، تنها حدود 3.5٪ بیشتر از میانگین بازده ارزش وام‌های با بهره ثابت بود.

بنابراین، خلاصه می‌کنم، در آینده مردم آلمان باید حدود ۱۲.۵ میلیارد [سالانه] برای بهره‌های ابدی مختلف سرمایه‌های بزرگ قرضی بپردازند، در حالی که بازده سرمایه صنعتی در بزرگترین سال رونق ۱ میلیارد و در زمان‌های رونق بی‌وقفه تنها ۰.۶ میلیارد بود. بنابراین، ما دوباره در اینجا نسبتی در مقیاس ۲۰:۱ تا ۱۲:۱ را می‌بینیم.

سومین و خطرناک‌ترین عامل، رشد عظیم و فراتر از درک سرمایه‌های کلانِ وام‌گرفته از طریق بهره و بهره روی بهره است.
در اینجا باید کمی بیشتر از بحث اصلی دور شوم و امیدوار باشم که با گشت و گذاری کوچک در ریاضیات عالی، مشکل را توضیح دهم. ابتدا چند مثال.

داستان جذاب اختراع بازی شطرنج مشهور است. شاه ثروتمند هندی، شیرام، به عنوان تشکر از اختراع این بازی سلطنتی، آرزویی را به مخترع آن عطا کرد. آرزوی مرد خردمند این بود که پادشاه در خانه اول بازی شطرنج یک دانه گندم، در خانه دوم دو دانه، در خانه سوم چهار دانه گندم به او بدهد و بنابراین همیشه در هر خانه دو برابر خانه قبلی به او بدهد. پادشاه به آرزوی به ظاهر فروتنانه مرد خردمند لبخند زد و دستور داد یک کیسه گندم بیاورند تا برای هر خانه، دانه‌های گندم تقسیم شود. همانطور که همه ما می‌دانیم، تحقق این آرزو حتی برای ثروتمندترین شاهزاده جهان نیز غیرممکن بود. تمام محصولات جهان در هزار سال برای پر کردن ۶۴ خانه صفحه شطرنج کافی نبود.

---

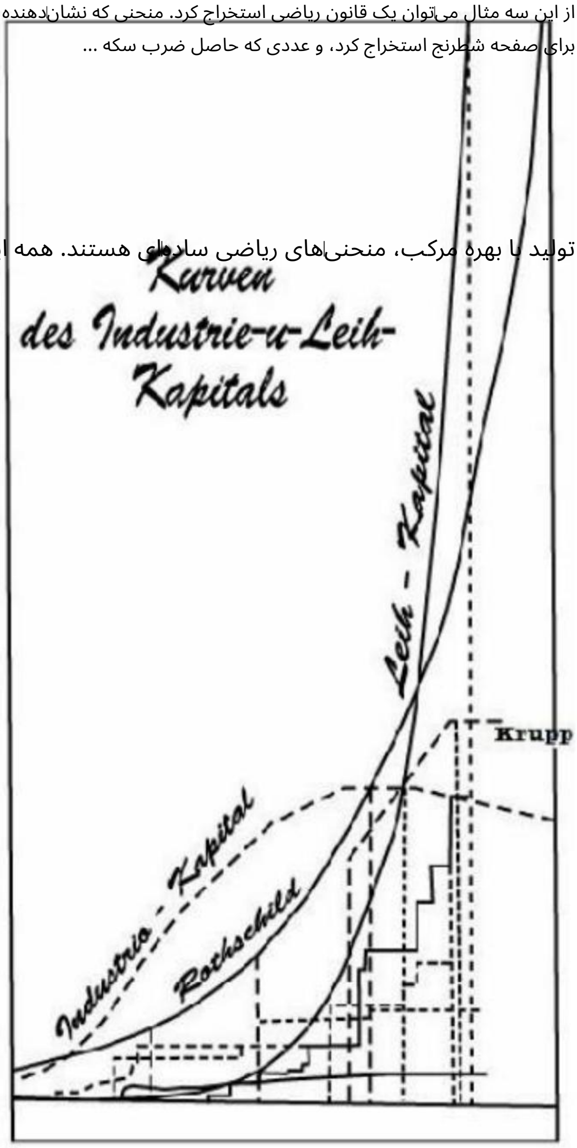
[۳] بدیهی است که نسبت ۱۷:۱ دقیق‌تر است، اما شاید فدر احتمال افزایش این نسبت را در نظر گرفته است.

یک مثال دیگر: بسیاری هنوز از دوران مدرسه خود شکنجه محاسبه سود مرکب را به یاد دارند؛ اینکه چگونه یک پنی که در زمان تولد مسیح سرمایه‌گذاری شده بود، با سود مرکب ضرب می‌شود، به طوری که هر ۱۵ سال دو برابر می‌شود. در سال ۱۵ پس از تولد مسیح، یک پنی به ۲ پنی، در سال ۳۰ میلادی به ۴ پنی، در سال ۴۵ میلادی به ۸ پنی و به همین ترتیب افزایش یافته است. تعداد بسیار کمی به یاد خواهند آورد که این پنی امروزه چه ارزشی را نشان می‌دهد: حجمی از طلا معادل حجم زمین، خورشید و تمام سیارات روی هم رفته برای نشان دادن ارزش این پنی که با سود مرکب سرمایه‌گذاری شده است، کافی نخواهد بود.

مثال سوم: ثروت خاندان روچیلد، قدیمی‌ترین حکومت ثروتمندان بین‌المللی، امروزه حدود ۴۰ میلیارد دلار ارزش دارد. همه می‌دانند که در حدود سال ۱۸۰۰ در فرانکفورت، مایر آمشل روچیلد پیر، بدون ثروتی که ارزش ذکر کردن داشته باشد، از طریق وام‌دهی میلیون‌ها دلاری که کنت ویلهلم اول هسن برای نگهداری به او سپرده بود، پایه‌های ثروت عظیم خاندان خود را بنا نهاد.

اگر انباشت پول از طریق بهره و بهره روی بهره نزد روچیلدها تنها با نرخ متوسط پنی موفقیت‌آمیز بود، منحنی به این شدت بالا نمی‌رفت. اما با فرض اینکه ثروت جمعی روچیلدها تنها با نرخ پنی افزایش می‌یافت، ثروت روچیلدها در سال ۱۹۳۵، ۸۰ میلیارد، در سال ۱۹۵۰، ۱۶۰ میلیارد و در سال ۱۹۶۵، ۳۲۰ میلیارد می‌شد و با این حساب، از کل ثروت ملی آلمان بسیار بیشتر می‌شد.

از این سه مثال می‌توان یک قانون ریاضی استخراج کرد. منحنی که نشان‌دهنده افزایش ثروت روچیلدها است، منحنی که می‌توان از تعداد دانه‌های گندم برای صفحه شطرنج استخراج کرد، و عددی که حاصل ضرب سکه ...



تولید با بهره مرکب، منحنی‌های ریاضی ساده‌ای هستند. همه این منحنی‌ها همان ویژگی. پس از افزایش اولیه‌ی ملایم و تدریجی، منحنی شیب‌دارتر می‌شود و خیلی زود عملاً به مماس شدن با بی‌نهایت نزدیک می‌شود.

با این حال، منحنی رشد سرمایه صنعتی به طور کاملاً متفاوتی پیش می‌رود.
به همین ترتیب، که عمدتاً از آغازهای کوچک سرچشمه می‌گیرد، به زودی افزایش شدیدی در منحنی‌ها ظاهر می‌شود، تا زمانی که به اشباع خاصی از سرمایه برسد.
سپس منحنی‌ها مسطح‌تر می‌شوند و در برخی صنایع، اگر اختراعات جدید منجر به کاهش ارزش کارخانه‌ها، ماشین‌آلات و غیره موجود شده باشد، شاید حتی اندکی کاهش یابند. من می‌خواهم در اینجا فقط یک مثال را انتخاب کنم، توسعه کارخانه‌های کروپ. در سال ۱۸۲۶، کروپ پیر تقریباً بدون دارایی درگذشت. در سال ۱۸۵۵، آلفرد کروپ اولین سفارش خود را برای ۳۶ توپ از طرف دولت مصر دریافت کرد.

در سال ۱۸۷۳، کروپ ۱۲۰۰۰ کارگر را استخدام کرده بود. در سال ۱۹۰۳، خانم برتا کروپ تمام کارخانه‌ها و اموال را به آلفرد کروپ فروخت.

شرکت سهامی عام به ارزش ۱۶۰ میلیون. امروز ارزش کل سرمایه سهام به ۲۵۰ میلیون بالغ می‌شود. نام کروپ برای ما آلمانی‌ها چه معنایی دارد؟ اوج توسعه صنعتی ما. اولین سازنده توپ‌های [فولادی] در جهان. مجموعه‌ای عظیم از سرسخت‌ترین، هدفمندترین و فشرده‌ترین بهره‌وری. برای صدها هزار نفر از رفقای مردمی ما، تلاش کروپ به معنای نان و کار بوده است. برای ملت ما، سلاح و دفاع -و با این حال در مقایسه با میلیاردها روچیلد، کوتوله‌ای بیش نیست. رشد ثروت کروپ در طول یک قرن چه اهمیتی در مقایسه با رشد ثروت روچیلدها از طریق افزایش بی‌وقفه و بی‌پایان از بهره و بهره روی بهره دارد؟

دو منحنی که با خطوط پررنگ رسم شده‌اند، نشان‌دهنده‌ی بهره‌ی وام هستند و در واقع منحنی بالایی، توسعه‌ی ثروت روچیلدها را نشان می‌دهد و منحنی پایینی، که ابتدا ثابت و سپس به سرعت در حال افزایش است، به طور کلی توسعه‌ی مشخصه همه این منحنی‌ها را نشان می‌دهد، که در آن یک پیشرفت کوچک روی محور افقی می‌تواند دو برابر شدن ارزش روی محور عمودی را ایجاد کند. خط هاشور خورده، منحنی توسعه‌ی کل صنعت ما را در طول ۵۰-۴۰ سال گذشته نشان می‌دهد. خطوط ریز هاشور خورده‌ی متفاوت، توسعه‌ی چندین شرکت صنعتی بزرگ را که به طور تصادفی انتخاب شده‌اند، نشان می‌دهند که ویژگی کلی منحنی هاشور خورده‌ی سرمایه‌ی صنعتی از آنها گرفته شده است.

باید صریحاً خاطرنشان کرد که منحنی‌های سرمایه قرضی به شدت فشرده نشان داده شده‌اند. بنابراین، برای مثال، منحنی ثروت روچیلدها باید ۸۰ برابر منحنی کروپ بالاتر قرار گیرد. هدف از نشان دادن منحنی‌ها البته تنها نشان دادن ماهیت اساساً متفاوت این دو نوع سرمایه است. منحنی‌های سرمایه قرضی در ابتدا یک توسعه کاملاً تدریجی رو به افزایش را نشان می‌دهند؛ سپس این توسعه سریع‌تر می‌شود تا اینکه، وحشی‌تر و با کشیدن همه چیز با خود، خود را بسیار فراتر از مفاهیم انسانی بالا می‌برد و به سمت بی‌نهایت می‌کوشد.

در مقابل، منحنی سرمایه صنعتی در محدوده باقی می‌ماند! هر چقدر هم که واگرایی‌هایی که یک ردپا در جزئیات نشان می‌دهد قوی باشد، در کل، ویژگی اساسی توسعه صنعتی همیشه به گونه‌ای خواهد بود که پس از توسعه اولیه قوی، دوره خاصی از بلوغ، یعنی اشباع، از راه می‌رسد و پس از آن دیر یا زود افول از راه می‌رسد.

هیچ چیز به اندازه این مقایسه، تفاوت اساسی و عمیق بین سرمایه قرضی و سرمایه صنعتی را به روشنی نشان نمی‌دهد. هیچ چیز نمی‌تواند تفاوت بین اثرات مخرب سرمایه قرضی و سود تجاری (سود سهام) سرمایه تجاری که در شرکت‌های بزرگ صنعتی به کار گرفته و به خطر انداخته می‌شود را برای ما روشن‌تر کند.

به اندازه کافی نمی‌توان تأکید کرد که شناخت قوانین ریاضی که سرمایه قرضی و سرمایه صنعتی از آن پیروی می‌کنند، به تنهایی مسیر روشنی را به ما نشان می‌دهد که در آن باید اهرم را برای اصلاح اقتصاد مالی ویران شده خود به کار گیریم. ما به روشنی تشخیص می‌دهیم که نه نظم اقتصادی سرمایه‌داری، نه سرمایه به خودی خود و به همین ترتیب، بلای بشریت است. نیاز سیری‌ناپذیر به بهره سرمایه قرضی بزرگ، نفرین تمام بشریت زحمتکش است!

سرمایه باید باشد! نیروی کار باید باشد! نیروی کار به تنهایی کار کمی می‌تواند انجام دهد. سرمایه به تنهایی هیچ کاری نمی‌تواند انجام دهد! سرمایه بدون کار فقط می‌تواند عقیم باشد! بنابراین، مهمترین مطالبه، شریف‌ترین وظیفه انقلاب، معقول‌ترین معنای یک انقلاب جهانی، لغو بردگی بهره پول است.

امروزه ارزش خاندان روچیلد ۴۰ میلیارد دلار است. میلیاردرهای حوزه مالی بزرگ آمریکا، آقایان کان، لوب، شیف، اسپیر، مورگان، وندربیلت و آستور، روی هم رفته ارزش‌گذاری شده‌اند.

حداقل ۶۰تا ۷۰میلیارد. با نرخ بهره تنها ۵٪، این به معنای درآمدی برای این هشت خانواده ۵ تا ۶میلیاردی است که طبق تحقیقات کارل هلفریش، تقریباً ۷۵٪ از درآمد سالانه‌ای است که همه مالیات‌دهندگان در پروس در سال ۱۹۱۲داشتند. (در آن زمان حدود ۲۱،۰۰۰،۰۰۰ مالیات‌دهنده وجود داشت که ۷۵٪ آن حدود ۱۵،۰۰۰،۰۰۰می‌شود. برای هر مالیات‌دهنده به طور متوسط ۱.۵۶خویشاوند وجود دارد؛ از این رو ۲۳میلیون خویشاوند.)

بنابراین، حدود ۳۸،۰۰۰،۰۰۰آلمانی مجبور بوده‌اند با درآمد سالانه میلیاردرهای مذکور زندگی کنند. مطمئناً، میلیاردرهای آمریکایی، به همان معنایی که خاندان روچیلد و غیره دارند، صرفاً وام‌گیرندگان سرمایه‌دار نیستند. من اصلاً اهمیتی نمی‌دهم که در مورد اینکه آیا میلیاردرهای آمریکایی واقعاً «میلیونرهای ۱۰۰میلیون دلاری» هستند یا «هزار دلار» بحث کنم.

میلیاردرهای میلیون مارکی»؛ در حالت اول، فقط باید یک یا دو دوجین کروسوس دیگر را هم در نظر گرفت. یا بگذارید به سادگی «۳۰۰» راتناو را بپذیریم؛ آنگاه فهرست ما قطعاً مرتب خواهد بود. در اینجا مهم نیست که عدد دقیقی ارائه دهیم، اما نسبت اذعان شده‌ی ۳۰۰ به ۳۸،۰۰۰،۰۰۰، چشمان ما را به حکومت وحشیانه‌ی سرمایه‌ی استقراضی بین‌المللی باز می‌کند.

بنابراین، بیایید این زنجیرهای وحشتناک را که تنها می‌توانند تمام نیروی کار فعال را خفه کنند، از خود دور کنیم؛ بیایید قدرت تحمل بهره را از پول بگیریم، و دیگر بار، تا زمانی که تمام بشریت کاملاً ملزم به پرداخت بهره به سرمایه وام‌گیرنده بین‌المللی شود.

بنابراین، این سه نکته است که برای اولین بار برای ما روشن می‌کند که اهرم در کجا به تنهایی کاربرد دارد.
می‌تواند به طور مؤثر برای کاهش بحران مالی داخلی ما به کار گرفته شود.

از طرف دیگر، ما اذعان داریم که حمله‌ی کل دنیای ایده‌های سوسیالیستی علیه سرمایه‌ی صنعتی کاملاً نابجا بوده است، زیرا حتی یک تنظیم یا اجتماعی‌سازی کاملِ در نظر گرفته‌شده برای تمام سود کارآفرینی -با فرض یک اقتصاد تضعیف‌نشده -

در مقایسه با بار مالی هنگفت بودجه‌های رایش و ایالت ما، مبلغ بسیار ناچیزی به دست خواهد آمد.

با لغو بردگی بهره پول، کل بحران مالی را می‌توان با یک ضربه از بین برد. بی‌درنگ دوباره زمین سفت را زیر پای خود احساس می‌کنیم؛ بی‌درنگ باید و برای ما روشن خواهد شد که با این اقتصاد اوراق قرضه‌ی نکبت‌بار، فقط خودمان را به مضحک‌ترین شکل فریب داده‌ایم.

زیرا سرمایه قرضی جز بدهی چیست؟ سرمایه قرضی، بدهی است! نمی‌توان این را به اندازه کافی تکرار کرد. این چه نوع دیوانگی است وقتی که مردم آلمان در کل ۱۵۰میلیارد برای جنگ خود قرض گرفته‌اند؟ وقتی که حتی به خود قول داده است که برای این مبلغ ۷.۵ میلیارد دلار بهره دریافت کند و اکنون احساس می‌کند که به وضعیت ناخوشایندی که از ابتدا اجتناب‌ناپذیر بوده، منتقل شده است، یعنی تلاش برای جمع‌آوری این ۷.۵میلیارد دلار از خود به شکل مالیات‌های کاملاً خیالی؟

در عین حال، نکته غم‌انگیز در مورد این خودفریبی، کمتر حماقت کل این اقتصاد اوراق قرضه جنگی است که ما همیشه از آن بسیار بهتر از بقیه جهان استفاده کرده‌ایم، بلکه این واقعیت است که تنها تعداد نسبتاً کمی از سرمایه‌داران بزرگ از آن سود هنگفتی می‌برند، در حالی که کل مردم کارگر، از جمله سرمایه‌داران متوسط و کوچک، و همچنین کسب و کارها، تجارت و صنعت، باید بهره را بپردازند. و در اینجا جنبه سیاسی کل ایده آشکار می‌شود. در اینجا آنها می‌توانند تشخیص دهند که در واقع سرمایه وام بزرگ و فقط این [یعنی نه سرمایه صنعتی] نفرین تمام بشریت کارگر است. می‌توان اوضاع را به دلخواه تغییر داد، اما همیشه توده مردم سخت‌کوش در نهایت باید هزینه پرداخت بهره به سرمایه وام را متحمل شوند. سرمایه‌داران متوسط و کوچک چیزی برای نشان دادن در ازای پرداخت‌های بهره دوست‌داشتنی خود ندارند؛ نمی‌توانند چیزی برای نشان دادن داشته باشند، زیرا مبالغ

بهره باید به طور کامل از طریق مالیات حذف شود. چه به شکل مالیات مستقیم و چه به صورت غیرمستقیم به شکل مالیات‌های غیرمستقیم، تمبر، تعرفه یا سایر موانع بر تجارت، مردم سخت‌کوش همیشه سود می‌برند و سرمایه بزرگ ذینفع است. اکنون دیدن اینکه چگونه دنیای ایده‌های سوسیالیستی مارکس و انگلس

اکنون کاملاً شگفت‌آور است که می‌بینیم چگونه دنیای ایده‌های سوسیالیستی مارکس و انگلس، از مانیفست کمونیست گرفته تا برنامه ارفورت (به‌ویژه کائوتسکی) و حتی رهبران سوسیالیست فعلی، منافع سرمایه وام را گویی به دستور خود نادیده می‌گیرند. تقدس بهره تابو است؛ بهره مقدس‌ترین مقدسات است؛ هیچ‌کس هنوز جرأت نکرده است آن را زیر سوال ببرد. در حالی که مالکیت، اشرافیت، امنیت شخصی و دارایی‌ها، قوانین سلطنتی، امتیازات و اعتقادات مذهبی، افتخار افسران، سرزمین پدری و آزادی کم و بیش غیرقانونی هستند، بهره مقدس و غیرقابل انکار است. مصادره ثروت و اجتماعی‌سازی، و بنابراین نقض آشکار قانون که فقط تا حدی پوشش داده می‌شوند، تا جایی که ظاهراً به نام کل افراد انجام می‌شوند، دستور روز هستند: همه اینها مجاز است، اما بهره، بهره نولی مِ تانجِرِه، «به من دست نزن» است.

پرداخت بهره بدهی رایش، اصل و اساس بودجه دولت است. وزن عظیم آن، کشتی دولت را به ورطه نابودی می‌کشاند و با این حال... همه اینها یک کلاهبرداری بزرگ است... خودفریبی هیولایی که فقط و فقط برای منفعت قدرت‌های بزرگ مالی پرورش یافته است.

در اینجا می‌خواهم به طور خلاصه به ایرادات مربوط به مستمری‌بگیران خرد که بعداً مورد بحث قرار خواهند گرفت، بپردازم تا کسی درگیر فکر کردن به آنها نشود. در بررسی سوالات بسیار بزرگ، این موارد در نظر گرفته نمی‌شوند، اما ناگفته پیداست که این جبران‌ها از طریق گسترده‌ترین گسترش خدمات رفاه اجتماعی ارائه خواهند شد.

گفتم کلاهبرداری ! کلاهبرداری با بهره! کلمه سنگینی است. اما اگر این کلمه توجیهی داشته باشد، که در طول جنگ شاید پرکاربردترین کلمه در میدان جنگ و خانه بود، بیشترین توجیه را در مورد کلاهبرداری با بهره دارد.

اما در مورد اوراق قرضه جنگی چطور؟ با ۵ میلیارد اول، رایش پس‌اندازهایی را که واقعاً وجود داشتند از جیب مردم بیرون کشید. پول دوباره به عقب برگشت. سپس وام جدید آمد تا دوباره پول را بمکد و با آن آخرین پس‌انداز باقیمانده را هم. و دوباره، پمپ آمد و میلیاردها را مکید، و دوباره آنها دوباره عقب‌نشینی کردند، تا اینکه خوشبختانه، پس از نه بار تکرار این بازی جذاب، رایش ۱۰۰ میلیارد بدهی به بار آورده بود.

در عوض، مردم البته ۱۰۰ میلیارد دلار کاغذ چاپ‌شده‌ی نفیس در دست داشتند -در ابتدا، ما تصور می‌کردیم که خیلی ثروتمندتر شده‌ایم -اما بعد دولت می‌آید و می‌گوید: «من با ورشکستگی روبرو هستم.»

بله، اما چرا؟ –من خودم مطمئناً نمی‌توانم ورشکست شوم، حتی اگر گاهی اوقات یک اسکناس صد مارکی از جیب بالایی سمت راستم بردارم و آن را در جیب چپم بگذارم. مطمئناً، اگر با اعلام ورشکستگی، به حماقت اقتصاد اوراق قرضه جنگی خود ادامه دهیم، بزرگترین حماقت خواهد بود .

بیایید بردگیِ بهره‌ی پول را بشکنیم! بیایید اوراق قرضه‌ی جنگی را به عنوان پول رایج قانونی اعلام کنیم و بهره‌ی آن را لغو کنیم، آنگاه کابوس ورشکستگی دولت مانند برفِ ماه مارس زیر آفتاب، از ما دور خواهد شد.

---

[۴] فدر در اینجا ملت آلمان را به عنوان یک نهاد واحد در نظر می‌گیرد، نه صرفاً مجموعه‌ای از افراد: پولی که از برخی آلمانی‌ها به آلمانی‌های دیگر منتقل شده است، در داخل ملت آلمان باقی می‌ماند، به این معنی که دولت آلمان می‌تواند توزیع را تنظیم کند، شاید به ضرر فوری برخی افراد اما به نفع کل ملت.

مردم به من می‌گویند؛ لغو پرداخت سود، یک ورشکستگی پنهان ایالتی است.
نه، این درست نیست! –شبح ورشکستگی دولت در واقع فقط یک افسانه و یک هیولای خیالی است که توسط نیروهای مامونیست ساخته شده است.
کتاب فرانتس روهر، «آنچه همه باید درباره ورشکستگی دولت بدانند»، کاملاً در دام طرز فکر مال‌پرستانه گرفتار شده است.

اگرچه نویسنده به طور کلی به وضوح مشکلات اقتصادی که ما را از طریق اجتماعی شدن تهدید می‌کند، تشخیص می‌دهد، و اگرچه با تأکید و به درستی توصیه می‌کند که در نهایت تنها بازسازی اقتصاد ما می‌تواند ما را نجات دهد، اما نمی‌تواند خود را از باور خرافی به تقدس بهره رها کند، و بنابراین ورشکستگی دولت را کاملاً مطابق با منافع مامونیسم، به عنوان یک فاجعه کاملاً وحشتناک به تصویر می‌کشد.

جالب است که ببینیم روهر، با وجود دانش تاریخی بهتر، نمی‌تواند خود را از دیدگاه مامونیستی رها کند و در کلام پایانی خود می‌نویسد: «اگر از فاجعه اقتصادی ویرانگر جلوگیری نشود، هیچ‌کس از آن در امان نخواهد ماند»، در حالی که در صفحه ۸۱ اذعان می‌کند که پیامدهای سوءمدیریت مالی عمومی تا حدی خیلی سریع معکوس شده است و در صفحه ۶۸ می‌گوید که در هر صورت نباید شکی وجود داشته باشد که روسیه (در قرن گذشته) بدون مشکلات پایدار بر این بحران‌های ارزی غلبه کرده است. در صفحه ۷۶، ضمن بررسی اثرات ورشکستگی‌های دولتی، می‌گوید که اگرچه البته مشکلات اقتصادی عمیقی رخ داده است، اما در مجموع نه نابودی دولت و نه نابودی قدرت اقتصادی آن حاصل نشده است. برعکس، احیای سریع اقتصاد ملی و بهبود امور مالی عمومی به اندازه کافی مشاهده شده است. وقتی نویسنده سپس سه سطر دیگر ادامه می‌دهد و می‌گوید که ورشکستگی دولت کاملاً به معنای فاجعه اقتصادی است و باعث بدبختی بی‌پایان می‌شود؛ متاسفم که نمی‌توانم این منطق را دنبال کنم.

اما برگردیم به مورد خاص خودمان! کدام یک صادقانه‌تر است؟ اینکه با ریاکاری از غیرقابل انکار بودن اوراق قرضه جنگی صحبت کنیم، در حالی که مردم را با بار مالیاتی هنگفتی سرکوب کنیم؟
یا اگر یک وزیر دارایی شجاعت داشت که آشکارا به مردم نزدیک شود و اعلام کند: «من نمی‌توانم سود اوراق قرضه جنگی را پرداخت کنم، یا فقط در صورتی می‌توانم که دقیقاً همان مبلغ را به صورت مالیات از شما دریافت کنم.» ...»اما در آن زمان، در طول جنگ، من کاملاً به پول نیاز داشتم؛ هیچ چیز هوشمندانه‌تری (به انگلستان مراجعه کنید) به ذهنم خطور نکرد، و بنابراین با اوراق قرضه جنگی با بهره بالا کلاهبرداری کردم. شما باید مرا ببخشید، مردم عزیز؛ در نهایت همه چیز برای شما بود، اما اگر بخواهیم دیگر قایم‌باشک بازی نکنیم... من، دولت، دیگر سودی نخواهم پرداخت، و شما، مالیات‌دهنده، نیازی به پرداخت مالیات برای پوشش این پرداخت‌های سود نخواهید داشت... این امر معاملات ما را کاملاً ساده می‌کند؛ ما از بوروکراسی عظیم مالیاتی و همچنین بوروکراسی عظیم پرداخت سود اجتناب می‌کنیم، در نتیجه مقدار زیادی پول و پتانسیل کاری را حفظ می‌کنیم.»

من مدت زیادی در افشای این کلاهبرداری تعلل کرده‌ام، اما آن را کاملاً اساسی می‌دانم.
در اینجا به هیچ وجه نباید از تصویر کلی غافل شد.

طبق اظهارنامه‌های مالیاتی باواریا، دایره افرادی که متضرر می‌شوند -مثلاً دقیقاً کسانی که طبق اظهارنامه‌های مالیاتی خود بیش از 30،000 مارک پرداخت بهره دریافت کرده‌اند 822 -نفر هستند که تنها 0.4٪ از کسانی است که موظف به پرداخت مالیات هستند (بایر. سنت-ز. (1913 در کل آلمان، بنابراین تقریباً 10،000 نفر. 10،000 نفر بالایی!)

بیایید اکنون تا حد امکان خلاصه‌ترین جنبه‌های این مطالبه انقلابی را برای خودمان روشن کنیم، و در واقع بیایید ابتدا از دیدگاه ملی خود به این سؤالات بپردازیم.

برای این کار، ابتدا نیاز به نگاهی روشن به وضعیت فعلی ما وجود دارد. وزیر امور خارجه، اوگن شیفر، در سخنرانی بزرگ خود در اتاق بازرگانی برلین، اعلام کرد که «نادیده گرفتن آن غیرممکن است». این فقط تا حدی درست است. بدهی عظیم اقتصاد ملی ما و کاهش بی‌سابقه ارزش پول ملی ما را می‌توان نادیده گرفت -

خلاصه اینکه، این واقعیت که ما یک شبه به مردمی فقیر تبدیل شده‌ایم.

با این حال، نمی‌توان بارهایی را که از طریق پیمان صلح بر ما تحمیل می‌شود، نادیده گرفت. گواهی‌های بدهی موجود فعلی، همانطور که دیده‌ایم، حدود ۲۵۰ میلیارد دلار است. ابتدا فرض کنیم که آنتانت ۵۰ میلیارد دلار دیگر به عنوان غرامت جنگی به ما تحمیل کند: این رقم در مجموع حدود ۳۰۰ میلیارد دلار بدهی می‌شود.

هر چقدر هم که این موضوع به محدوده‌ی محدود این رساله فشار بیاورد، باز هم باید در مورد بزرگی ثروت ملی آلمان صحبت شود. تحقیقات هلفریش و اشتاینمن-بوخر، ثروت ملی آلمان را حدود ۳۵۰ میلیارد دلار ارزیابی می‌کند. صرف نظر از دقتی که در استخراج آنها به کار رفته باشد، تنها می‌توان ارزش بسیار محدودی به چنین یافته‌هایی نسبت داد. این یافته‌ها فقط برای زمان‌هایی که فعالیت اقتصادی مختل نشده بود، معتبر هستند. اما آنها همچنین بسیار گمراه‌کننده هستند زیرا دارایی‌های دولتی و شهری، از جمله تعمیرات جاده‌ها، اصلاح آبراه‌ها و غیره، در این محاسبات لحاظ شده‌اند. واضح است که اگرچه تولید چنین آثاری ممکن است هزینه هنگفتی داشته باشد، اما به طور قطع هیچ ارزش ذاتی ندارند. معیار بهتر برای ثروت ملی، ثروت مشمول مالیات است که از اظهارنامه‌های مالیاتی برای کمک‌های دفاعی یا مالیات بر ثروت در زمان جنگ به دست می‌آید. برای این منظور، مجموع ۱۹۲ میلیارد دلار به دست می‌آید که بسیار کمتر از رقم هلفریش است. با این وجود، طبق تجربه، می‌توان حدود ۱۰٪ برای ثروت‌های کوچک معاف از مالیات و تقریباً به همین میزان برای «ذخایر خاموش » به این مبلغ اضافه کرد.۵

در هر صورت، به نظر من صحبت از ثروت ملی بیش از ۲۵۰ میلیارد دلار بیش از حد خوش‌بینانه است. اما حتی این عدد نیز اهمیت بسیار محدودی دارد. درست‌ترین کار این است که کاملاً از ایده ثروت ملی که به طور عددی قابل درک است، فاصله بگیریم و به این شناخت برسیم که ثروت ملی منحصراً در پتانسیل کار ذهنی و جسمی کل ملت تجلی می‌یابد و بنابراین به مرتبه‌هایی از بزرگی تعلق دارد که هیچ ارتباطی با مفهوم محدودتر سرمایه ندارند. در واقع، ما هنوز باید منبع دیگری از ثروت ملی را در وجود منابع معدنی، ثروت جنگل و خاک حاصلخیز ببینیم، اما این چیزها را نیز نمی‌توان به صورت عددی درک کرد، زیرا ارزش آنها بین صفر تا بی‌نهایت در نوسان است، بسته به اینکه آیا منابع معدنی استخراج نشده‌اند یا بر اساس یک گزارش زمین‌شناسی، می‌توان آنها را میلیاردها تن زغال سنگ و ... محاسبه کرد.

همینطور ادامه دارد.

فراموش نکنیم که آلمان واقعاً کشور فقیری است. تقریباً هیچ انحصارگری ندارد. از نظر ثروت منابع معدنی، از اکثر همسایگان خود بسیار عقب‌تر است، چه رسد به منابع معدنی بی‌نظیر امپراتوری‌های چین، هند و آمریکا. از نظر حاصلخیزی خاک، در مقایسه با مزارع پربرکت خاک سیاه روسیه و در مقایسه با پهنه‌های حاصلخیز و بی‌دردسر زمین‌های گرمسیری و نیمه‌گرمسیری، بسیار عقب‌تر است. بنابراین، در نهایت، ما همیشه فقط پتانسیل و اراده مردم خود را برای کار و همچنین در دسترس بودن کار کافی داریم و باید به روشنی درک کنیم که در این شرایط، نمی‌توان از بدهی‌های تضمین‌شده، وثیقه برای ابزارهای بدهی خود صحبت کرد...

۵«ذخایر خاموش» نتیجه‌ی دست کم گرفتن مقادیر مثبت و دست بالا گرفتن مقادیر منفی در حسابداری است، بنابراین به گونه‌ای که کمترین دارایی خالص ممکن را ایجاد کند.

چه اوراق قرضه جنگی بهره‌دار باشند و چه اسکناس‌های رایش بدون بهره، پشت آنها فقط و فقط پتانسیل مالیاتی کل مردم قرار دارد -و پتانسیل مالیاتی چیست جز تابعی از نیروی کار کل جمعیت شاغل؟

اکنون باید برای خودمان مجموعه‌ی دیگری از سوالات مرتبط و البته ورودی‌های اصلی درآمدها و هزینه‌های دولتمان را روشن کنیم. بین فضای گسترده‌ای که دغدغه‌ی پول درآوردن در زندگی خصوصی ما اشغال می‌کند و توجهی که به سوالات بزرگ مدیریت مالی دولتمان نشان می‌دهیم، تضاد قابل توجهی وجود دارد، و با این حال بین اقتصاد فردی و اقتصاد ملی هیچ تفاوت اساسی وجود ندارد.

ورودی‌های اصلی درآمد دولت عبارتند از: اول، سود خالص ادارات پست و راه‌آهن؛ دوم، سود خالص معادن، ادارات جنگلداری و سایر شرکت‌های دولتی؛ سوم، عوارض و مالیات‌های غیرمستقیم؛ چهارم، مالیات‌های مستقیم.

برای اینکه بحث‌های صرفاً نظری در چنین پرسش‌های کاملاً عملی پیش کشیده نشود، می‌خواهم تک تک ورودی‌های بودجه ایالت باواریا در سال ۱۹۱۱ را بر اساس ترتیب بزرگی‌شان توضیح دهم. پست، تلگراف و راه‌آهن ۱۲۰ میلیون؛ جنگل‌ها، معادن و غیره، حدود ۴۰ میلیون؛ مالیات‌های غیرمستقیم، ۵۳ میلیون؛ مالیات‌های مستقیم، ۶۰ میلیون. ۶۷ میلیون دیگر از عوارض تمبر، هزینه‌ها، مالیات بر ارث، مالیات بر زمین، انتقال درآمد از رایش و غیره حاصل شد.

در مورد هزینه‌ها چطور؟ در اینجا ابتدا پرداخت‌های مربوط به بهره بدهی‌های دولتی از جمله بدهی‌های راه‌آهن با ۸۵ میلیون را می‌بینیم. برای کاخ سلطنتی، ۵ میلیون؛ اداره دادگستری، ۲۷ میلیون؛ اداره داخلی، ۴۰ میلیون؛ کلیساها و مدارس، ۵۱ میلیون؛ اداره مالی، ۱۳ میلیون؛ هزینه‌های مربوط به اهداف رایش، ۵۰ میلیون؛ حقوق بازنشستگی، ۳۶ میلیون. هزینه‌های متفرقه ۵ میلیون. در آن زمان، در این سال خوش‌یمن مالی باواریا، بودجه سالانه ۲۷ میلیون مازاد درآمد داشت.

با این حال، در محدوده اندیشه ما، تنها آن دسته از هزینه‌ها به ما مربوط می‌شوند که می‌توان از طریق لغو بردگی بهره، آنها را حذف کرد. در اینجا، پرداخت بهره بدهی‌های دولتی طبیعتاً در جایگاه اول با ۸۵ میلیون مارک قرار دارد؛ به این مبلغ، بخش عمده‌ای از پرداخت‌های ما برای امور مالی، حدود ۱۰ میلیون، را اضافه کنید؛ علاوه بر این، بخش بزرگی از پرداخت‌ها برای اهداف مربوط به رایش، که اجازه دهید نیمی از آن، ۲۵ میلیون، و در نهایت ۵ میلیون پرداخت برای خاندان سلطنتی را اضافه کنیم، اکنون از بین رفته است: در مجموع ۱۲۵ میلیون.

ناپدید شدن این مدخل‌ها به معنای امکان لغو وضع تمام مالیات‌های مستقیم و غیرمستقیم است که همانطور که دیدیم، به ترتیب ۵۳ میلیون و ۶۰ میلیون مارک، یعنی در مجموع ۱۱۳ میلیون مارک، به همراه داشت!

ما اکنون به هیچ وجه بر این باور نیستیم که باید مالیات‌های مستقیم و غیرمستقیم را به طور کامل لغو کرد؛ بدون شک در محدوده‌های معقول، آنها از یک سو برای آموزش و از سوی دیگر برای تنظیم مقررات عمل می‌کنند. مطمئناً چیزی بیش از درست و منصفانه نیست که سود حاصل از املاک آزاد و در مالکیت عموم، مشمول مالیات متوسط و تدریجی باقی بماند، زیرا البته دولت نیز باید مالکیت امن را با سازمان‌های پلیسی خود حفظ کند. به همان اندازه توصیه می‌شود که از تجارت و صنعت خواسته شود که سهم مالیاتی متناسب با سود عملیاتی خود را پرداخت کنند، زیرا دولت همچنین باید از نگهداری و توسعه مسیرهای عمومی تجارت برای آنها مراقبت کند. حداقل مالیات سرانه مربوطه برای هر شهروند دارای حق رأی نیز به همین ترتیب است.

الزام انصاف، زیرا مراقبت از امنیت شخص و اموال او نیز از سوی دولت الزامی است.

در حوزه مالیات‌های غیرمستقیم، گسترش شدید تمام مالیات‌های صرفاً تجملی، به بهترین معنا اثر نظارتی دارد، در حالی که تمام مواد غذایی ساده و مایحتاج مردم باید از مالیات معاف باشند!

نتیجه چنین سیاست مالیاتی کمتر در درآمدهای بالا یافت می‌شود -که در مورد آن نمی‌توان صحبت کرد، زیرا برای بخش بزرگی از جمعیت، مالیات نباید یک بار واقعی باشد، بلکه فقط یادآوری این نکته است که فرد نه تنها یک موجود فردی، بلکه شهروند دولت نیز هست و علاوه بر حقوق مدنی، وظایف مدنی نیز دارد.

درآمدهای مالیاتی باید برای پرداخت بدهی‌های شرکت‌های دولتی که سود خالص آنها، همانطور که دیده‌ایم، برای پوشش هزینه‌های عادی دولت برای مدارس، دانشگاه‌ها، اداره دادگستری، اداره داخلی و غیره کافی است، کمتر مورد نیاز باشد. درآمدهای مالیاتی باید برای پیشبرد وظایف فرهنگی ویژه دولت که منابع کافی برای آنها هرگز در محدوده بودجه عادی دولت در دسترس نبوده است، استفاده شود. در اینجا من در درجه اول به پرورشگاه‌ها، مؤسسات نابینایان و معلولین، مهدکودک‌ها، مراقبت از مادران باردار، مبارزه با سل، الکل و بیماری‌های مقاربتی و ساخت باغ‌شهرها و شهرک‌ها، به ویژه برای اسکان و مراقبت انسانی از معلولین جنگی خود فکر می‌کنم.

دیدگاه ما گسترش می‌یابد. ما سرزمین بکر را می‌بینیم. آیا لغو بردگی بهره می‌تواند به معنای لغو تمام مالیات‌ها باشد؟ این بدان معناست که اگر ما از این مبارزه عظیم به عنوان مردمی پیروز بیرون آمده بودیم، این اتفاق می‌افتاد. با توجه به شرایط فعلی، نباید خیلی زود جشن بگیریم؛ بارهایی که دشمنانمان بر ما تحمیل می‌کنند، تضمین می‌کند که این اتفاق نیفتد. اما در هر صورت، ما بر اساس مثال بسیار ساده بودجه ایالت باواریا که همین الان استفاده کردیم، سرزمین بکر را می‌بینیم...

به طور کلی، روابط کاملاً مشابهی را در سایر ایالت‌های فدرال آلمان می‌بینیم و می‌توان گفت که از مازاد درآمد شرکت‌های دولتی، راه‌آهن، ادارات پست، تلگراف، جنگل‌ها، معادن و غیره، تمام هزینه‌های دولتی برای کل اداره دادگستری، برای تمام امور داخلی، از جمله پروژه‌های ساختمانی دولتی، تمام هزینه‌های مدارس و دانشگاه‌ها، و همچنین برای اهداف فرهنگی، می‌تواند بدون مشکل تأمین شود. بنابراین، یک شرایط کاملاً ایده‌آل.

چرا اینطور نیست؟ بهره وارد شده است. به دلیل پرداخت بهره، مواد غذایی مردم گران می‌شود؛ به دلیل بهره، شکر و نمک، آبجو و شراب، کبریت و تنباکو و بسیاری از مایحتاج روزانه دیگر مشمول مالیات غیرمستقیم می‌شوند.

به دلیل وجود بهره، مالیات‌های مستقیم باید افزایش یابند که به مالیات بر زمین که به شکل افزایش قیمت غلات منتقل می‌شود، مالیات بر مسکن که اجاره بها را افزایش می‌دهد، مالیات بر مشاغل که ...

بار سنگین بر دوش نیروی کار مولد، مالیات بر درآمد که به ناچار سطح زندگی کارمندان دولت و افراد دارای حقوق ثابت را کاهش می‌دهد، و در نهایت در نهایت، با وجود اینکه در دادن کم اما در گرفتن سیری‌ناپذیر است، سرمایه وام گرفته شده مالیات بر سود سهام سرمایه را می‌پردازد. طبق اظهارنامه‌های مالیاتی سال ۱۹۱۱، از ۲۵۳ میلیون سود سهام سرمایه دریافتی در باواریا، تمام ۸.۱ میلیون آن به صورت مالیات ایالتی پرداخت شده است.

ما دیده‌ایم که تمام سود سهام سرمایه، تمام بهره سرمایه، در نهایت باید از طریق کار تمام مردم تأمین شود. ما دیده‌ایم که پرداخت بهره بدهی‌های عمومی

بزرگترین ورودی در بودجه ایالت ما را تشکیل می‌دهد، و ما دیده‌ایم که کسانی که موظف به پرداخت مالیات بر پرداخت بهره هستند، سهم بسیار محدودی در درآمدهای ایالت دارند.

از نظر بزرگی نسبی، سرمایه‌دار ۸میلیون از مجموع ۶۰میلیون مالیات مستقیم را پرداخت کرد که تنها یک هشتم تا یک ششم مالیات‌های مستقیم دولتی پرداخت شده در باواریا در سال ۱۹۱۱است. با این حال، مالیات‌های مستقیم تنها حدود یک پنجم کل درآمد دولت هستند. بنابراین، سرمایه قرضی تنها حدود یک سی‌ام تا چهل و هشتم از کل نیازهای دولت را تشکیل می‌دهد.

نباید انکار کرد که قوانین مالیاتی در طول جنگ، به ویژه در سال‌های آخر، به مالیات شدیدتری بر سود سهام سرمایه متوسل شد، اما مالیات غیرمستقیم قوی‌تر کم و بیش با آن همگام بوده است، به طوری که اندازه نسبی آن به سختی تغییر کرده است.

وقتی بودجه رایش را در نظر می‌گیریم، تصویر وخیم‌تر می‌شود. در اینجا، نسبت‌ها به خودی خود بسیار نامطلوب‌تر هستند. رایش منابع مالیاتی یکسانی با ایالت‌های فدرال ندارد. مالیات‌های مستقیم مختص ایالت‌های فدرال است؛ شرکت‌های رایش به اداره پست و راه‌آهن رایش محدود می‌شوند (توجه داشته باشید که این شامل راه‌آهن‌های ایالتی پروس نمی‌شود) و در نتیجه، فقط عوارض و مالیات‌های غیرمستقیم باقی می‌مانند.

منابع درآمد رایش (به گزارش‌های آماری سال ۱۹۱۷و ۱۹۱۸آلمان مراجعه کنید) در سال ۱۹۱۵به ترتیب ۱میلیارد مارک مالیات غیرمستقیم، ۰.۸میلیارد دلار درآمد ویژه (کمک‌های جنگی، هزینه‌های تحصیلی) و غیره بود. در اینجا نیز همان تصویر تکرار می‌شود. بیش از یک سوم، به طور خاص ۱.۳میلیارد دلار، در سال ۱۹۱۵با پرداخت بهره بدهی‌های رایش بلعیده شد. در اینجا نیز سرمایه وام دوباره راه خود را باز کرد. در اینجا نیز برای تأمین آن به تمام مالیات‌های مستقیم نیاز است. شکر ۱۶۳میلیون، نمک ۶۱میلیون، آبجو ۱۲۸میلیون، تنباکو، اشناپس، شراب گازدار، سوخت چراغ، کبریت، ورق بازی و اقلام بی‌شمار دیگر باید مالیات‌بندی می‌شدند تا یک میلیارد مارک جمع‌آوری شود که سپس به طور کامل به جیب سرمایه‌داران سرازیر می‌شود.

امروزه، چگونگی پرداخت بهره بدهی رایش یک معما است. پرداخت بهره به تنهایی ۸میلیارد [سالانه] را می‌بلعد، که بر اساس ۱۰۰میلیارد اوراق قرضه جنگی به علاوه سایر اعتبارات جنگی است. درآمد حاصل از اداره پست و راه‌آهن به سختی می‌تواند بیشتر افزایش یابد. افزایش بیشتر عوارض به سختی تحمل خواهد شد؛ بنابراین، احتمالاً فقط افزایش پنج یا ده برابری مالیات‌های غیرمستقیم باقی می‌ماند -غیرممکن! -یا این بینش روشن که فقط و فقط لغو بردگی در برابر بهره پول می‌تواند ما را نجات دهد. کل اقتصاد اوراق قرضه جنگی یک خودفریبی عظیم بود. ملت آلمان برای جنگ خود صد میلیارد از خودش قرض گرفت. برای این کار ۵میلیارد بهره به خودش قول داد؛ بنابراین باید ۵میلیارد مالیات بپردازد. تمام سود به سرمایه‌دار بزرگ می‌رسد که آنقدر سود سهام سرمایه جذب می‌کند که نمی‌تواند از آن استفاده کند، و با این حال، همانطور که دیده‌ایم، تنها درصد بسیار کمی از طریق مالیات بر سود سهام سرمایه برداشت می‌شود.

卐 卐 卐 卐 卐

امیدوارم با ارائه نکات اصلی ارائه‌ام، ترس قابل درکی را که بسیاری از خوانندگان ممکن است از دست دادن درآمد حاصل از بهره گواهی‌های زیبایشان داشته باشند، از بین برده باشم. بگذارید خیلی خلاصه با یک مثال نشان دهم که کل اقتصاد بهره‌ای یک خودفریبی بزرگ است و در کنار آن می‌خواهم به سطح بالایی از درآمد ثابت طبقه متوسط نگاهی بیندازم.

فرض کنید سرپرست یک خانوار درآمدی معادل ۱۰۰۰۰مارک از محل کار و علاوه بر آن ۵۰۰۰مارک دیگر از محل سود سهام سرمایه دارد. در وهله اول حدود ۱۵۰۰مارک از این مبلغ به صورت مالیات مستقیم پرداخت می‌شود؛ سپس حداقل ۱۰۰۰تا ۱۲۰۰مارک به صورت اجاره‌های بالا پرداخت خواهد شد.

برای بهره ابدی کنار گذاشته می‌شود. احتمالاً ۱۰۰۰مارک دیگر به شکل مالیات غیرمستقیم برای یک خانواده پنج یا شش نفره کسر خواهد شد، و همین حالا هم می‌توان فهمید که چیز زیادی از سود سهام سرمایه‌ای دوست‌داشتنی که سرمایه‌داران کوچک و متوسط تحت نرخ‌های مالیاتی شاد سال‌های گذشته از آن بهره‌مند می‌شدند، باقی نمانده است. در واقع، امروزه دیگر نمی‌توان از «مازاد» صحبت کرد؛ برعکس، اگر امروز خودمان پیشنهادهای مالیاتی خارق‌العاده فعلی را بررسی کنیم، احتمالاً درآمد قابل توجهی بیشتر از نیروی کار از طریق مالیات از بین خواهد رفت.

طبیعتاً وضعیت برای سرمایه‌دار بزرگی که مثلاً فقط ۱میلیون سود سهام سرمایه جمع می‌کند، کاملاً متفاوت به نظر می‌رسد. (چنین افرادی امروزه در آلمان نسبتاً زیاد هستند.) این مرد خوش‌شانس حداکثر ۵۰ تا ۶۰هزار مارک از مالیات سود سهام سرمایه می‌پردازد. از مالیات‌های غیرمستقیم نیز او چیزی بیشتر از پدر خانواده در مثال قبلی نمی‌پردازد. با این حال، با بودجه‌اش، حتی در دوران گرانی فعلی، هنوز هم می‌تواند با ۴۰ تا ۵۰هزار مارک کاملاً راحت زندگی کند. اگر تقریباً ۹۰۰۰۰مارک پول نقد برایش باقی بماند، با احتساب ۵٪سود وام، سال آینده ۴۵۰۰۰مارک دیگر دریافت خواهد کرد و این طبق قانون، به هزینه جمعیت شاغل خواهد بود.

مستمری‌بگیر کوچکی که فقط با بهره‌ی خود زندگی می‌کند، بدون شک آسیب خواهد دید. اگر او قادر به کار کردن باشد، مسلماً باید تصمیم بگیرد که از کار خود درآمد کسب کند. با این کار، او خود را در موقعیت بسیار بهتری نسبت به میلیون‌ها نفر از رفقای مردمی خود قرار می‌دهد که چیزی جز پتانسیل کاری جسمی یا ذهنی خود ندارند. اگر این را نخواهد، پس باید ثروت خود را بخورد. در نهایت، اگر به مصرف مبلغ سالانه‌ای که با بهره‌ی ۵٪دریافت می‌کند ادامه دهد، ۲۰سال فرصت دارد تا بارها و بارها از آن استفاده کند. برای افرادی که قادر به کار نیستند یا به دلیل بیماری یا سن ضعیف شده‌اند، بدیهی است که باید از طریق توسعه‌ی رفاه اجتماعی برای همه اقشار جامعه، معیشت مناسبی فراهم شود.

من رفاه اجتماعی را اینگونه تعریف می‌کنم:

فرض کنیم یک خانم مسن، یک بیوه، که تاکنون مجبور بود با بهره‌ی یک سرمایه‌گذاری ۶۰،۰۰۰مارکی زندگی کند، از طریق لغو قانونِ برده‌داریِ بهره، از منبع درآمد خود محروم می‌شود. در اینجا، از طریق گسترده‌ترین گسترش سیستم بازنشستگی، به فرد مذکور این فرصت داده می‌شود که مستمری معادل سرمایه‌ی خود دریافت کند، که با آن مستمری سالانه حتی می‌تواند نسبت به بازده بهره‌ی قبلی افزایش یابد، به طوری که حتی جبرانی برای کاهش ارزش پول حتی به این حلقه از افراد نیز داده شود. بنابراین، به عنوان مثال، در ازای ۶۰،۰۰۰مارک واگذار شده در اوراق قرضه‌ی رایش، ایالت‌ها یا اوراق قرضه‌ی تحت پوشش، می‌توان مستمری مادام‌العمر سالانه‌ی ۴۰۰۰مارکی به او داد. اگر بیوه فرزند داشته باشد و بخواهد بخشی از ثروت خود را به آنها وصیت کند، می‌توان به او اجازه داد که فقط ۴۰،۰۰۰مارک به مستمری تبدیل شود، در حالی که ۲۰،۰۰۰مارک باقی مانده برای فرزندان نگه داشته می‌شود. از ۴۰،۰۰۰مارک، بسته به سن متقاضی مستمری، تا ۱/۱۲ سرمایه دریافتی می‌تواند سالانه پرداخت شود. علاوه بر این، باید توجه داشت که با قطع مالیات‌های ظالمانه در نتیجه لغو برده‌داری بهره، هزینه زندگی بیوه زنان به میزان قابل توجهی کاهش خواهد یافت.

بررسی دقیق منافع شخصی هر قشر از جمعیت، از حوصله‌ی این مقاله بسیار خارج است. چنین مطالبه انقلابی نمی‌تواند صرفاً در مورد منافع شخصی باشد؛ با این وجود، با اجرایی شدن این ایده، در نهایت متوجه خواهیم شد که پیامدهای سالم آن، شخصاً به نفع هر فرد خواهد بود.

دقیقاً با توجه به مشکلی که قبلاً در بالا مطرح شد، یعنی چگونگی رهایی از سود اوراق قرضه جنگی، سعی کردم از قبل روشن کنم که سرمایه‌داران کوچک -که منظورم همه صدها هزار نفری است که از طریق تبلیغات بیش از حد آمریکایی جذب شده‌اند -

کمپینی برای اختصاص پس‌اندازهایشان برای اشتراک در اوراق قرضه جنگی -نه تنها هیچ سودی از بهره دریافت نمی‌کنند، زیرا البته باید خودشان آن را با مالیات بپردازند، بلکه با قوانین مالیاتی که برای حمایت از سرمایه‌های بزرگ تنظیم شده است، باید از پرداخت بهره برای اشتراک‌های میلیون مارکی حمایت کنند.

به نظر من، جدا از این ملاحظات فوری، درخواست از همه برای رفاه فرزندانشان، خود به خود باید دارنده اوراق قرضه مشتاق را متقاعد کند که چشم‌پوشی از بهره ابدی از بدهی‌های رایش را کاملاً طبیعی بپذیرد. در این صورت، میهن‌پرستی که 10،000 مارک به سرزمین پدری خود در شرایط بسیار نیازمند داده است، واقعاً چه چیزی را از دست می‌دهد، جز ادعای رباخوارانه برای دریافت 50،000 مارک بهره در عرض صد سال، بدون اینکه حتی از اصل پول کاسته شود؟ فرزندان و نوه‌های او باید تا ابد کار کنند تا بتوانند تمام بهره را بپردازند.

卐 卐 卐 卐 卐

مسئله بازپرداخت مبالغ وام گرفته شده را می‌توان به روش‌های مختلفی حل کرد. در ایده‌های اصلی مختصری که در مورد مشکل مورد بحث به دولت ایالت خلق باواریا [به ریاست کورت آیزنر] در 20 نوامبر سال گذشته [1918] ارائه دادم، پیشنهاد دادم که به جای پرداخت بهره، بازپرداخت با نرخ 5٪ سالانه به مدت 20 سال انجام شود. من معتقدم که در ادامه می‌توانم پیشنهاد بسیار بهتری ارائه دهم که به دلیل سادگی آن قطعاً شایسته ترجیح است: «گواهی‌های اوراق قرضه جنگی پس از لغو بهره، به عنوان پول رایج اعلام خواهند شد.» این تخم مرغ کلمب است. مزیت این اقدام در وهله اول این است که هیچ کس واقعاً چیزی از آن احساس نمی‌کند. گواهی‌های اوراق قرضه جنگی همچنان در انبارها باقی می‌مانند. اما هیچ جوانی آنها را دریافت نمی‌کند، چیزی بیش از یک کتاب، یا یک کابینت، یا هر چیز مفید دیگری که کسی به دوستش قرض می‌دهد.

اگر کسی به پول نیاز داشته باشد، به راحتی یک اسکناس ضمانتی جنگی بیرون می‌آورد و با آن پول را پرداخت می‌کند.
گذشته از همه اینها، اسکناس‌های اوراق قرضه جنگی به همان اندازه اسکناس‌های ۱۰۰، ۲۰، ۱۰ و ۱۰۰۰ مارکی ما زیبایی و ارزش کاغذی دارند. مطمئناً نمی‌توان از غرق شدن بازار در چنین گذار بی‌دردسری از اقتصاد ربوی به اقتصاد ملی بدون ربوی صحبت کرد.

اقتصاد. تمام گواهی‌های اوراق قرضه جنگی در واقع از قبل به خوبی محافظت شده و در گاوصندوق‌های بانکی یا سایر مکان‌های پنهان که توسط مردم امن تلقی می‌شوند، مانند جوراب پشمی یا توده کود، نگهداری می‌شوند. در واقع، نمی‌توان انکار کرد که پول کاغذی منتشر شده ما، به اندازه حدود ۴۰ میلیارد، نیز در گردش نیست، بلکه بیشتر آن به روشی که در بالا توضیح داده شد، احتکار شده است. نیاز ما به پول در دوران رونق اقتصادی قبل از جنگ نیز تنها حدود ۴ تا ۶ میلیارد بود و غیرقابل تصور است که امروز در اقتصاد بدون پول نقد که هر روز رایج‌تر می‌شود، به بیش از دو برابر این مقدار نیاز داشته باشیم.

卐 卐 卐 卐 卐

لغو بهره دقیقاً به همان شیوه برای همه دارایی‌های با بهره ثابت انجام می‌شود. برای این دارایی‌ها، درست مانند دارایی‌های سودده، «بازپرداخت» پیشنهادی اولیه به صورت حقوق بازنشستگی سالانه ۲۰ یا ۲۵ ساله، به ویژه برای وام‌های مسکن، توصیه می‌شود.
لغو بردگی بهره برای وام‌های رهنی بدون شک به معنای حل مشکل مسکن و رهایی از اجاره‌های گزاف است. به هیچ وجه مشخص نیست که چرا دارنده وام

---

[6] در بخش بعدی، فدر اظهار می‌کند که او تصمیم گرفته است که صرفاً اجازه دادن به استفاده از گواهی‌های اوراق قرضه جنگی به عنوان پول رایج، راه حل مناسبی نیست. بهترین ایده. او پیشنهاد می‌کند که در عوض، آنها باید به اعتبار بانکی تبدیل شوند.

وام گیرنده باید از سود ابدی مبلغی که یک بار قرض داده می‌شود، بهره‌مند باشد، چرا باید سیل بی‌وقفه و بی‌پایانی از کالاها به او اعطا شود، چرا توده عظیم مردم، تنها به خاطر این اصل ناسالم بهره، باید سال به سال اجاره‌های بالایی بپردازند. بگذارید خیلی خلاصه بگویم که بدیهی است که نمی‌توان از لغو کامل اجاره صحبت کرد، زیرا بدیهی است که مدیریت و نگهداری خانه‌ها نیازمند کار و پول مداوم است. بنابراین کاهش اجاره‌ها فقط تا جایی می‌تواند رخ دهد که خود به خود از طریق بازپرداخت کامل وام‌های مسکن حاصل شود.

فقط یک نکته باید به شدت مورد تأکید قرار گیرد، و آن اینکه لغو بردگی بهره، تا جایی که هیچ مانعی برای روحیه کارآفرینی، کار تولیدی، تولید کالا و کسب ثروت ایجاد نشود، کوچکترین ارتباطی با کل کار مولد ارزش ما ندارد. برعکس، همانطور که دیده‌ایم، تمام مردم کارگر از یک بار سنگین، غیرمنطقی و خفه‌کننده آزاد می‌شوند؛ روح ما از یک سم مست‌کننده پاک می‌شود.

می‌توانیم بگوییم که ثمربخشی مسئله‌ی بهره در طول تاریخ تا چه حد به درستی تشخیص داده شده است، از این واقعیت که اذهان در تمام اعصار و تمام مردمان به آن مشغول بوده‌اند...

در متون مختلف عهد عتیق، مانند لاویان ۲۵ و تثنیه ۱۵، مقرراتی در مورد قطع بهره می‌یابیم به این شکل که سال هفتم همیشه باید یک جشن پذیرش یا یوبیل باشد که در آن تمام بدهی‌های افراد عادی باید بخشیده شود.

سولون در سال ۵۹۴ پیش از میلاد، بردگی شخصی ناشی از بدهی را از طریق قانون لغو کرد. این قانون، سیساختیا (رهایی از بار مسئولیت) بزرگ نامیده شد.

در روم باستان، قانون گمیسیا در سال ۳۳۲ پیش از میلاد، شهروندان رومی را به طور کامل از دریافت هرگونه بهره منع کرد.

در زمان ژوستینین، ممنوعیتی بر بهره مرکب وضع شد، با این قانون که وقتی بهره معوقه به سطح مبلغ وام داده شده اولیه رسید، دیگر هیچ بهره‌ای نباید مطالبه شود.

پاپ لئو اول (کبیر) در سال ۴۴۳ میلادی، ممنوعیت عمومی دریافت بهره را اعلام کرد؛ تا آن زمان، فقط روحانیون از دریافت بهره برای وام منع شده بودند. ممنوعیت بهره اکنون بخشی از قانون شرع و همچنین یک آیین‌نامه الزام‌آور برای عموم مردم بود. قوانین سکولار نیز به تدریج با دیدگاه‌های شرعی همسو شدند و حتی دریافت بهره را با مجازات تهدید کردند. ما این را در احکام پلیس امپراتوری مقدس روم برای سال‌های ۱۵۳۰، ۱۵۰۰ و ۱۵۷۷ می‌بینیم.

البته، چنین قوانینی اکنون بسیار مورد مخالفت قرار می‌گرفتند و اغلب دور زده می‌شدند، و در این مرور تاریخی نسبتاً کوتاه، تنها می‌توان به عنوان یک واقعیت تاریخی شگفت‌انگیز به این نکته اشاره کرد که اگرچه طبق قانون شرع قرن‌های یازدهم تا هفدهم، دریافت بهره برای مسیحیان ممنوع بود، اما برای یهودیان مجاز بود.

بررسی اینکه در هر مورد چه تومورهای اقتصادی منجر به این کاهش شدید بار مالی شده‌اند، فوق‌العاده جذاب خواهد بود. به‌ویژه ارزشمند خواهد بود که ببینیم کدام قدرت‌ها و نیروها بارها و بارها ممنوعیت‌های مربوط به بهره را نقض کرده‌اند.

در قرون وسطی، رباخواران اغلب کارشان را به سختی انجام می‌دادند؛ کشاورزان یا شهروندان که حسابی پولدار شده بودند، دور هم جمع می‌شدند و سودجویان را تا سر حد مرگ کتک می‌زدند. امروزه ما ...

وارد مرحله کاملاً متفاوتی از مشکل منافع شد. چنین قتل عام‌هایی عمیقاً محکوم هستند.

همچنین، دیگر مسئله علائم بیماریِ محدود به یک منطقه‌ی خاص نیست که بتوان با برداشتنِ چرک با آن مقابله کرد؛ آنچه اتفاق می‌افتد، یک بیماریِ جدی و آزاردهنده برای تمام بشریت است.

卐卐卐卐卐

باید با تأکید فراوان تأکید کرد که دقیقاً فرهنگ معاصر ما، دقیقاً بین‌المللی بودن روابط اقتصادی، اصل بهره را تا این حد مرگبار می‌کند.

گذشته‌نگری تاریخی فوق را نباید به عنوان قیاسی برای شرایط امروز در نظر گرفت. هنگامی که بابلی‌ها بر آشوری‌ها، رومی‌ها بر کارتاژی‌ها، و آلمانی‌ها بر رومی‌ها غلبه کردند، دیگر بردگی در برابر بهره ادامه نیافت؛ هیچ قدرت جهانی بین‌المللی وجود نداشت. جنگ‌ها نیز از طریق قرض گرفتن تأمین مالی نمی‌شد، بلکه با گنجینه‌هایی که در دوران صلح انباشته می‌شد، تأمین می‌شد. دیوید هیوم در مقاله‌ای در باب اعتبار عمومی، مروری بسیار خوب بر این موضوع ارائه می‌دهد. تنها عصر مدرن با تداوم مالکیت و قوانین بین‌المللی خود، به سرمایه وام اجازه می‌دهد تا بی‌نهایت افزایش یابد. پنی‌ای که در زمان تولد مسیح با بهره سرمایه‌گذاری شده بود، دیگر وجود ندارد، زیرا از آن زمان تاکنون، تمام حقوق مالکیت چندین بار مجبور به تسلیم شدن در برابر خشونت شده‌اند. در مقابل، پنی‌ای که روچیلد پیر با بهره سرمایه‌گذاری کرد، هنوز وجود دارد و اگر قانون بین‌المللی وجود داشته باشد، تا ابد وجود خواهد داشت.

علاوه بر این، باید در نظر داشت که بخش‌های وسیعی از کره زمین تنها در عصر مدرن از اقتصاد طبیعی به اقتصاد پولی روی آورده‌اند. در این رابطه، نکته بسیار مهم این است که تنها در اواسط قرن نوزدهم بود که تمام محدودیت‌های مربوط به اخذ بهره و همچنین تمام ممنوعیت‌های مربوط به بهره لغو شد: به عنوان مثال، انگلستان در سال ۱۸۵۴، دانمارک در سال ۱۸۵۶، بلژیک در سال ۱۸۶۵، اتریش در سال ۱۸۶۸.

بنابراین، مفهوم امروزی بهره به عنوان امری جدایی‌ناپذیر از مالکیت پول، قدمت چندانی بیش از نیم قرن ندارد. اما دقیقاً همین مفهوم بهره برای اولین بار باعث شده است که پول به قدرت شیطانی چنین اجبار جهانی که ما می‌شناسیم تبدیل شود.

بدهی اولیه و سپس فزاینده دولت‌ها به سرمایه‌داران نیز تنها به اواسط قرن نوزدهم برمی‌گردد . تنها از آن زمان به بعد است که می‌بینیم دولت از متولی جامعه مردمی به متولی منافع سرمایه‌داری تنزل یافته است. این تحول در اوراق قرضه جنگی به اوج خود رسیده است، اوراقی که در همه سرزمین‌ها با آن مواجه می‌شویم، اوراقی که منحصراً، همانطور که تشخیص داده‌ایم، در خدمت منافع مامونیستی هستند و باید با بنای عظیم اعتباری وام جهانی تزیین شوند.

卐卐卐卐卐

این مرورهای کوتاه گذشته باید سرانجام برای ما آسان‌تر کند تا از این فرض که سرمایه‌ی وام‌محور باید قدرتی مافوق طبیعی برای رشد ابدی و بی‌پایان از خود داشته باشد، رهایی یابیم. سرمایه‌ای که از پتانسیل وحشتناکی برای مکیدن و ته کشیدن برخوردار است. باید از این تصور که سرمایه‌ی وام‌محور، که تحت تأثیر اعمال و خطاهای دنیوی قرار نمی‌گیرد، باید بتواند بر فراز ابرها، بدون تأثیرپذیری از ناپایداری، بدون تأثیر نیروهای تخریب، بدون تأثیر شلیک توپ‌های غول‌پیکر ما، بر تخت سلطنت بنشیند، دست برداریم. زیرا، حتی اگر خانه‌ها و کلبه‌ها، راه‌آهن‌ها و پل‌هایی که توسط گلوله‌ها خرد شده‌اند، به خاک و خاکستر فرو روند، وام‌های رهنی همچنان وجود خواهند داشت؛

اوراق قرضه راه آهن و گواهی‌های بدهی عمومی به این ترتیب پاک نمی‌شوند. اگر روستاها و شهرها، و تمام استان‌ها قربانی ویرانی دیوانه‌وار جنگ شوند، نتیجه چیست؟ گواهی‌های بدهی جدید همان چیزی است که به آن اشاره دارد. با چشمانی که از طمع برق می‌زنند، طلای بین‌الملل بر فراز ابرها، هجوم دیوانه‌وار بشریت را تماشا می‌کند. و زمان زیادی طول نخواهد کشید که تمام بشریت سرانجام تنها به عنوان بردگان منافع مامونیسم خدمت کنند.

این ایده بین‌المللی است؛ باید تمام جهان را آزاد کند. درود بر ملتی که برای اولین بار
به زودی دیگران نیز از او پیروی خواهند کرد.

این سوال اغلب از من پرسیده می‌شد که آیا این ایده اصلاً در سطح ملی قابل تحقق است؟
با بله پاسخ دهید. ما از درون بدهکاریم.

در حال حاضر، ما طبیعتاً در برابر مطالبات بهره خارجی ناتوان هستیم؛ این مطالبات باید به سادگی پرداخت شوند. خروج بیش از حد سرمایه باید تا حد امکان مسدود شود، اما به همان اندازه که قانونگذار از تدوین قوانینی علیه قتل، قتل غیرعمد، کلاهبرداری و غیره خودداری می‌کند، زیرا همیشه افراد شرور وجود خواهند داشت، به همان اندازه که یک ملت در کل خود نباید از برداشتن گامی که برای بهبود امور مالی عمومی خود ضروری تشخیص داده شده است، خودداری کند، فقط به این دلیل که بهترین عناصر قوم سعی در انتقال غنایم خود به خارج از کشور ندارند. اگر فرض کنیم که صدها میلیون، حتی میلیاردها گواهی اوراق قرضه جنگی در خارج از کشور خرج شود، حتی این نیز نمی‌تواند انگیزه قابل توجهی برای عدم لغو بردگی بهره باشد؛ زیرا به تناسب، از بیش از ۲۵۰ میلیارد مارک دارایی‌های سرمایه‌گذاری داخلی با بهره ثابت، اکثریت آن هنوز باید در کشور باشد.

بگذارید دوباره به طور خلاصه خلاصه کنیم. -لغو بردگی بهره، وسیله‌ای اساسی برای بهبود نهایی و دائمی امور مالی عمومی ما است. -لغو انجمن بهره به معنای امکان انصراف از مالیات‌های مستقیم و غیرمستقیم ظالمانه است، زیرا مشاغل دولتی، به ویژه پس از اجتماعی شدن بخش‌های مناسب‌تر (ناوبری داخلی، برق، ترافیک هوایی و غیره)، مازاد کافی به خزانه عمومی می‌دهند تا از تمام وظایف اجتماعی و فرهنگی دولت پشتیبانی کند.

گذشته از این ملاحظه مالی، لغو جامعه بهره‌محور، به کار تولیدی در تمام زمینه‌های تلاش، اولویتی را که شایسته آن است، اعطا خواهد کرد. پول بار دیگر به نقش مناسب خود باز می‌گردد، تا خدمتگزاری در نیروی محرکه قدرتمند اقتصاد ملی ما باشد. پول دوباره به آنچه هست تبدیل خواهد شد، یعنی گواهی برای کار انجام شده، و در آنجا راه برای هدفی والاتر، برای پرهیز از پول‌پرستیِ افسارگسیخته عصر ما، هموار می‌شود.

این ایده به ایجاد جبهه‌ای متحد از کل جمعیت شاغل اشاره دارد: از کارگر بی‌مالکیت که، همانطور که دیده‌ایم، به شدت زیر بار مالیات‌های غیرمستقیم برای ارضای سرمایه‌ی وام‌گیرنده است، گرفته تا کل طبقه‌ی بورژوای کارمندان دولت و کارمندان، از طبقه‌ی متوسط کشاورز و خرده‌پا که استبداد بی‌رحمانه‌ی پول را در قالب مسکن‌های فلاکت‌بار، اجاره زمین‌های کشاورزی، بهره‌ی بانکی و غیره احساس می‌کنند، تا رهبران، مخترعان و مدیران صنایع بزرگ ما که کم و بیش در چنگال سرمایه‌ی وام‌گیرنده‌ی بزرگ گیر افتاده‌اند و اولین وظیفه‌ی زندگی‌شان همیشه کار کردن برای حقوق بازنشستگی، سود سهام و بهره‌ی قدرت‌های پولی است که در پشت صحنه بازی می‌کنند. به همین ترتیب، تمام محافل روشنفکران -هنرمندان، نویسندگان، بازیگران، محققان و همچنین سایر متخصصان مستقل -نیز به این گروه تعلق دارند.

اگرچه سرمایه‌های بزرگِ وام‌گیرنده، به عنوان گروهی از اشخاص حقیقی یا به عنوان تجسم اصل بهره، آگاهانه یا غریزی می‌کوشند تا حقیقتِ عطش بی‌حد و حصر خود برای کنترل را پنهان کنند، و اگرچه کل سنت حقوقی ما که مبتنی بر حقوق روم است، و بنابراین مبتنی بر قانونی است که در خدمت حفاظت از توانگران است، همواره به شدت بر حفاظت از مالکیت تأکید کرده و از این طریق در حس عدالت مردم ما نفوذ کرده است، لغو بندگی بهره بر ...

پول باید به عنوان تنها راه خروج از بردگی اقتصادی تهدیدآمیز کل جهان توسط طلای بین‌الملل، به عنوان یکی از راه‌های بیرون راندن سم مامونیسم با فساد و آلودگی آن از ذهنیت عصر ما، مطرح شود.

تبدیل اوراق قرضه جنگی به اعتبار بانکی

تقاضای مندرج در بند ۱، مبنی بر تبدیل گواهی‌های اوراق قرضه جنگی و غیره به پول رایج قانونی، در موارد متعدد با این اعتراض مواجه شده است که این امر به معنای اشباع بیش از حد بازار از ارز خواهد بود. این اعتراض به خودی خود کاملاً نادرست است. تورم صرفاً به دلیل وجود اوراق قرضه جنگی رخ می‌دهد.

با این حال، درست است که علیرغم نادرست بودن آن، نگرانی در مورد وجود فیزیکی این اوراق که به عنوان پول رایج اعلام شده‌اند، از بین نمی‌رود و بنابراین، علیرغم غیرواقعی بودن، این نگرانی ممکن است عوارض جانبی ناگواری ایجاد کند، گویی در واقع تورم جدیدی رخ داده است. بنابراین، با اصلاح بند ۱، اما پس از لغو قانونی تعهد به پرداخت بهره، درخواست می‌کنیم که گواهی‌های اوراق قرضه جنگی، همراه با سایر اوراق قرضه دولتی، [نه به پول رایج، بلکه] به اعتبار بانکی تبدیل شوند.

این فرمول‌بندی این مزیت بزرگ را دارد که وجود فیزیکی اوراق قرضه جنگی به صورت کاغذی از بین می‌رود؛ گواهی‌های اوراق قرضه جنگی توسط بانک‌ها، بانکداران، مؤسسات پس‌انداز و غیره به رایش‌بانک تحویل داده می‌شوند و پس از صدور رسید اعتباری به ارزش اسمی از بین می‌روند. به این ترتیب تقریباً هر فرد در آلمان یک اعتبار بانکی، یک حساب بانکی باز که می‌تواند از آن استفاده کند، دریافت خواهد کرد.

چنین رویه‌ای این مزیت بزرگ را نیز دارد که حفظ سرمایه‌گذاری‌های بزرگتر در مالکیت خصوصی امکان‌پذیر نخواهد بود، زیرا پس از انقضای مهلت مشخص شده، گواهی‌های تحویل نشده باطل اعلام می‌شوند.

علاوه بر این، حداقل می‌توان میزان هزینه اوراق قرضه جنگی در خارج از کشور را کنترل کرد [و بدین ترتیب بر تراز تجاری آلمان تأثیر گذاشت]. با این حال، نکته آخر نباید به هیچ وجه مانع از تحقق لغو بردگی بهره شود. از آنجایی که ما واقعاً در مقایسه با کشورهای خارجی احساس ضعف می‌کنیم، باید (فقط) مطالبات بهره‌ای را که از خارج با ما روبرو هستند، برآورده کنیم. من شخصاً کاملاً معتقدم که باید از لغو بهره حتی برای دارندگان اوراق قرضه خارجی نیز حمایت کنیم. ما نباید از این بترسیم که مطالبات بهره‌ای خارجی با زور اسلحه اجرا شود، زیرا پیشرفت زیادی در بازگشت [از جنون جنگ] به چیزی شبیه به خودآگاهی حاصل شده است و هرگز در تاریخ، به دلیل اقدامات مالی که بر اشخاص خصوصی تأثیر می‌گذارد، اقدام جنگی علیه یک دولت بزرگ انجام نشده است.

همچنین نباید تصور کرد که حتی مردم فرانسه به دلیل ادعاهای بهره‌ای آقایان مایر، شولتز و کوهن از آلمان، بر اساس اوراق قرضه جنگی آلمانی که از مرز عبور داده بودند، به آلمان اولتیماتوم بدهند.

فراتر از این، برای جلوگیری از بروز ورشکستگی دولتی در سایر نقاط جهان، می‌توان اوراق قرضه جنگی را به صورت قرعه‌کشی کرد که البته در آن صورت به راحتی می‌توان بر اساس آمار به دست آمده از طریق ارائه گواهی‌های لازم، در قرعه‌کشی تقلب کرد، به طوری که در ابتدا فقط اعدادی که احتمالاً متعلق به افراد خارج از کشور هستند، قرعه‌کشی و با اسکناس‌های رایش پرداخت شوند.

با این حال، نکته سوم، تعیین دقیق توزیع اوراق قرضه جنگی و فرصت همراه آن است که هنوز برای جمع‌آوری فوق‌العاده ساده مالیات بر ثروت وجود دارد، در حالی که بورسیه‌ها البته فقط باید به دفاتر بانک رایش دستور دهند که حساب آقای ن. ن. را با فلان مارک مالیات شارژ کنند. به این ترتیب مالیات-

پرداخت‌ها تا حد زیادی بدون دردسر خواهند بود -اگرچه البته حق تجدیدنظر مالیات‌دهندگان همچنان به طور کامل وجود خواهد داشت.

با چنین تبدیل (تبدیل) اوراق قرضه جنگی به اعتبارات بانکی، می‌توان نوعی تراز اجتماعی نیز ایجاد کرد، تا جایی که سرمایه‌گذاری‌های کوچک‌تر در اوراق قرضه جنگی، و در نتیجه تمام تعهدات کوچک همه کسانی که تعهد اوراق قرضه جنگی برایشان واقعاً یک عمل میهن‌پرستانه محسوب می‌شود؛ مثلاً تا سقف ۵ یا ۱۰هزار مارک، به ارزش اسمی تسویه می‌شوند، در حالی که تمام تعهدات بزرگ‌تر می‌توانند با نرخی که بعداً تعیین می‌شود، اعتباردهی شوند. اعتبارات مربوط به سایر اوراق دولتی نیز دقیقاً به همین ترتیب انجام خواهد شد.

نظرات ویژه در مورد تقاضا برای قانون در مانیفست

در بند ۱کاملاً ضروری است که با همه بدهی‌های دولتی و شهری به یک شکل برخورد شود، زیرا تنها چنین تنظیم یکپارچه و گسترده‌ای از کل سیستم پولی ما، همراه با لغو بردگی بهره، می‌تواند اجرا شود.

در مورد 2 §

از همین حالا مشخص است که لغو برده‌داری بهره باید همزمان در مورد تمام اوراق قرضه با بهره ثابت دیگر نیز اعمال شود تا باعث رونق بی‌مورد این اوراق نشود، رونقی که بدیهی است در صورت بدون بهره اعلام شدن تنها اوراق قرضه دولتی رخ می‌دهد. کاهش بدهی به این صورت از طریق بازپرداخت سالانه انجام می‌شود، که به موجب آن، تسویه بدهی مداوم و مداوم از تمام اشیاء بدهی‌دار محقق خواهد شد.

در مورد 3 §

این پاراگراف ارتباط بسیار نزدیکی با پاراگراف‌های قبلی و همچنین با درخواست ملی کردن وام مسکن در بند ۵ دارد. کشاورز یا صاحب‌خانه‌ای که زیر بار وام مسکن است، مانند قبل، مبلغی را که باید به طلبکاران خود می‌پرداخت، ادامه می‌دهد، اما دیگر نه به عنوان بهره ابدی، بلکه به عنوان بازپرداخت. بنابراین پس از ۲۵ ،۲۰ یا ۳۰سال، بسته به نرخ بهره موجود، مالکیت زمین و خانه از بدهی آزاد می‌شود. (بانک رهنی نیز به نوبه خود می‌تواند به طور طبیعی فقط در این مدت به پرداخت بهره اوراق قرضه تحت پوشش به دارندگان اوراق قرضه تحت پوشش ادامه دهد.) همراه با این رهایی از بدهی، حق مالکیت جامعه بر املاک و مستغلات آزاد شده از وام‌های مسکن ایجاد می‌شود.

ثبت جهانی مسکن، یا بهتر بگوییم، ثبت املاک و مستغلات، باید در اولویت قرار گیرد؛ زیرا مالکیت املاک و مستغلات بدون بدهی، طبیعتاً حق بازپرداخت سرمایه سرمایه‌گذاری شده و همچنین ادعای دائمی بخشی از اجاره بها، پرداخت تمام هزینه‌ها، مخارج و غیره که با مالکیت املاک و مستغلات همراه است، و همچنین جبران خسارت مناسب برای کاری که خود مالک انجام می‌دهد را نیز دارد .

بیایید این موضوع را در قالب کلی با مثال یک آپارتمان شهری بررسی کنیم.
ارزش این خانه ۱۰۰۰۰مارک است. در مقابل آن، سرمایه‌گذاری ۵۰۰۰مارکی بانک مسکن با بهره ۴٪ در موقعیت ۱، سرمایه‌گذاری غیرشرکتی ۲۰۰۰مارکی با بهره ۵٪ در ... ثبت شده است.

۱۷ارتباط بین ثبت املاک و حقوق مالکان بدون بدهی گیج‌کننده است، مگر اینکه ایده این باشد که رشد املاک اجاره‌ای را طوری مدیریت کنیم که سودآوری معقولی داشته باشد.

در موقعیت ۲، و ۳۰۰۰۰ مارک مبلغی است که توسط خود صاحب خانه پرداخت شده است. درآمد حاصل از اجاره ۷۰۰۰ مارک است. از این مبلغ باید ۲۰۰۰ مارک برای وام مسکن اول، ۱۰۰۰ مارک برای وام مسکن دوم و ۱۰۰۰ مارک برای هزینه‌ها، مخارج و غیره پرداخت شود: در مجموع ۴۰۰۰ مارک. بنابراین ۳۰۰۰ مارک برای صاحب خانه به عنوان بهره [به اصطلاح] برای سرمایه گذاری ۳۰۰۰۰ مارکی خودش باقی می‌ماند.

پس از اجرای لغو قانونی بهره پول، وضعیت پس از ده سال به شرح زیر است: وام مسکن اول ۳۰،۰۰۰ مارک، وام مسکن دوم ۱۰،۰۰۰ مارک. صاحب خانه به طور کامل سرمایه خود را بازیابی کرده است، اما از سوی دیگر، یک حق مالکیت عمومی جدید به مبلغ ۵۰،۰۰۰ مارک وجود دارد. با این کار، حق دولت برای اظهار نظر در مورد درآمد بیشتر از اجاره و تعیین میزان اجاره آغاز می‌شود ۸.

اکنون، در رابطه با بازپرداخت، ناعادلانه خواهد بود که صاحب خانه را در همان سطح وام مسکن قرار دهیم. زیرا سرمایه او سرمایه وام خالص به معنای محدودتر آن نیست که باید تحت تأثیر لغو بردگی بهره قرار گیرد. در اینجا ما در مورد سرمایه "ریسک" صحبت می‌کنیم، به ویژه در مورد پولی که به یک کالای ارزشمند، به ویژه یک خانه تبدیل شده است. بنابراین، این به صاحب خانه بستگی دارد که آیا مدت زمان بیشتری برای پرداخت‌ها اختصاص دهد یا درصد مربوطه را به طور دائم در هزینه‌های عملیاتی خانه لحاظ کند.

هدف اینجا ارائه هیچ پیشنهاد الزام‌آوری نیست؛ در اینجا فقط پیشنهادهایی در مورد چگونگی گذار بدون اصطکاک از اقتصاد بهره به اقتصاد بدون بهره، حتی در حوزه املاک و مستغلات، ارائه می‌شود.

برای تکمیل مثال، فرض کنید وضعیت پس از ۲۵ سال به شرح زیر باشد: تا آن زمان تمام وام‌های مسکن تسویه شده است؛ فقط هزینه‌های دائمی ثابت مانده‌اند یا به دلیل قدمت بیشتر خانه، از ۱۰۰۰ مارک به شاید ۱۵۰۰ مارک افزایش یافته‌اند. فرض کنید سود حاصل از این مبلغ برای صاحب خانه نیز حدود ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ مارک باشد؛ بنابراین، به نظر می‌رسد که حدود ۳۰۰۰ مارک از درآمد اجاره صرف هزینه‌های غیرقابل مذاکره می‌شود، در حالی که ۴۰۰۰ مارک باقی‌مانده از ۷۰۰۰ مارک اولیه درآمد اجاره، آزادانه قابل استفاده خواهد بود. بنابراین، دولت این امکان را دارد که اجاره‌ها را بیش از نصف کاهش دهد؛ این کار را مثلاً در خانه‌های کارگران انجام خواهد داد، یا ممکن است اجاره‌ها را تنها ۲۰، ۳۰ یا ۴۰ درصد کاهش دهد و از این اختلاف، منبع درآمد عظیمی برای سایر مایحتاج عمومی، به‌ویژه برای ساخت‌وساز خانه‌های عمومی، به دست آورد. اجاره بها برای عمارت‌ها کاهش نمی‌یابد، یا خیلی کاهش نمی‌یابد، و از این رو منابع اضافی بسیار زیادی نیز برای ساخت بهتر خانه‌ها یا برای اهداف اجتماعی خاص در دسترس قرار می‌گیرد. با این حال، این وضعیت آینده، توجیه درونی برای جامعه (دولت) را حتی در حال حاضر برای مشارکت در تعیین میزان اجاره بها به روشی که در بالا طرح کردم، با کاهش اجاره بها برای مسکن کارگران، آشکار می‌کند - و من این را به عنوان یک چشم‌انداز بسیار مثمر ثمر می‌دانم.

در حق فزاینده دولت برای مشارکت در مالکیت املاک و مستغلات نیز نهفته است.
پایه و اساس یک بانک معتبر برای انتشار اوراق قرضه و صدور اعتبار برای طلبکاران وام مسکن.

در مورد بندهای ۴ و ۵

این بندها خواستار اجتماعی شدن کل سیستم پولی هستند. پول فقط و منحصراً گواهی برای کار انجام شده است که توسط جامعه‌ای که خود را دارد، صادر می‌شود.

---

۸ فدر بیان نمی‌کند که چگونه رقم ۵۰۰۰۰ مارک را به دست آورده است: این رقم نصف ارزش آپارتمان است، اما همچنین برابر با مبلغ وام مسکن شرکتی است. احتمالاً مهمترین واقعیت این است که این مبلغ بیشتر از مبلغ بدهی وام مسکن نیست و بنابراین هیچ مشکلی برای صاحب خانه ایجاد نمی‌کند. احتمالاً با توجه به تأکیدی که فدر بر انتقال بدون دردسر دارد، اگر مبلغ بدهی خانه کمتر از نصف ارزش آن باشد، طبق طرح فدر، ایالت همچنان سهم مالکیت بیشتری از آنچه که بابت وام مسکن بدهکار است، مطالبه نخواهد کرد.

دولت. انتشار پول‌های ژتونی یکی از حقوق اساسی و حاکمیتی دولت است. جعل پول‌های ژتونی دولت مشمول شدیدترین مجازات‌ها می‌شود؛ بنابراین، این یک مطالبه اجتماعی کاملاً جدی است که سیستم پولی تحت کنترل جامعه قرار گیرد. نیروی کار جامعه تنها بستر پول‌های ژتونی است و تنها عدم درک این واقعیت اساسی، به طور کلی منجر به وخامت امور مالی عمومی ما و هرج و مرج کامل سیستم پولی به طور کلی شده است.

با واگذاری اعتبار شخصی و تجاری توسط بانکداران خصوصی، که در بند ۵ پیشنهاد شده است، شکاف عمیق‌تری در کل سیستم اعتباری ایجاد می‌شود. برای سیستم اعتباری دولتی، و همچنین برای اعتبار شهری و حتی املاک و مستغلات، باید با نهایت دقت و انرژی به لغو بردگی بهره پایبند بود، زیرا این پیش‌نیاز ضروری برای دولت اجتماعی به طور کلی است.

وضعیت در مورد اعتبار شخصی متفاوت است. ما همچنین، فی نفسه، خواهان بی‌بهره بودن اعتبار شخصی هستیم؛ با این حال، این مطالبه همان اهمیت عظیم و اساسی را ندارد. ما ۲۵۰ میلیارد دلار سرمایه قرضی با بهره ثابت را در مقایسه با ... به یاد داریم.
تنها ۱۲ میلیارد سهم دارای سود سهام.

تمام این اعتبارات، سهام، گواهی‌های مشارکت، سهام معدن، دارایی‌های سهام و غیره، سرمایه ریسک هستند. بازده این سرمایه به تلاش و کارایی افرادی که پول به آنها سپرده شده است بستگی دارد. در اینجا عنصر ریسک و خطر ضرر، همراه با مسئله اعتماد شخصی، مطرح می‌شود. برای این منظور، نوعی جبران خسارت خاص همچنان ضروری به نظر می‌رسد. اگر شرکتی که پول خود را به آن سپرده است، هیچ سودی نداشته باشد، به صاحب سهام و غیره به هیچ وجه غرامت یا سودی تعلق نمی‌گیرد. اگر شرکت ورشکست شود، او پول خود را به طور کامل از دست می‌دهد.

برای مثال، در مورد مالک اوراق قرضه‌ی رایش‌هایزن‌بان (Reicheisenbahn)، قضیه برعکس است.
راه‌آهن‌های رایش [در السا-لوترینگن] با از دست رفتن السا-لوترینگن کاملاً از دست رفتند. با این وجود، دارنده اوراق قرضه راه‌آهن همچنان بهره خود را دریافت می‌کند. از چه کسی؟ از مالیات‌های عمومی. راه‌آهن‌ها ممکن است با کسری تراز مالی به هر میزانی مانند پروس و باواریا در سال گذشته کار کنند؛ با این حال، دارندگان اوراق قرضه بهره خود را به همان میزان دریافت می‌کنند. از چه کسی؟ از خراج پرداختی از محل پتانسیل کار و مصرف جمعیت شاغل.

فقط کافی است این تمایز اساسی کاملاً روشن شود تا در نهایت
تا تشخیص دهد که خون‌آشام در کجا از پتانسیل کاری مردم بهره می‌برد.

بنابراین، اعتبار شخصی باید از طریق بانک خصوصی به معاملات شخصی اختصاص داده شود، یا بهتر است بگوییم دوباره به آن اختصاص داده شود. کارایی شخصی متقاضی اعتبار، که بانکدار شخصاً با آن آشنا است، باید دوباره به عامل تعیین‌کننده اعتبار شخصی تبدیل شود. کارمزدهای تعیین‌شده توسط دولت، خود به خود و مطابق با سیالیت پول تنظیم خواهند شد که در هر صورت با لغو بردگی بهره آغاز می‌شود.

در مورد ماده ۶

نکته اصلی بند ۵ به ویژه در مورد دارایی‌های سود سهام نیز معتبر است. به نفع دولت-جامعه اجتماعی، باید درخواست شود که بازپرداخت سرمایه‌ای که پس از وام داده شده است، برای شرکت‌های بزرگ صنعتی نیز انجام شود - تا در اینجا منجر به کاهش بدهی شرکت‌های صنعتی منفرد به کسانی شود که فقط سرمایه‌گذار هستند.

زیرا در واقع آنچه که ما توانستیم در رابطه سرمایه قرضی با همه مردم مشاهده کنیم، در اینجا نیز در مقیاسی کوچکتر تکرار می‌شود. در اینجا نیز سرمایه‌دار، کارگر را استثمار می‌کند،

سرکارگر، مهندس، کارآفرین، همه به طور مساوی، زیرا اجبار به کسب سود سهام در اولویت قرار دارد .

اگر به هر نحوی به رهایی صنایع و کسب‌وکارها از چنگ مکنده‌ی ابدیِ بهره دست یابیم، آنگاه راه برای کاهش قیمت محصولات و تحویل و توزیع ارزش اضافی، تا حدی به جامعه، تا حدی به کارگران، مدیران میانی و هیئت مدیره‌ی شرکت‌های خاص، و در نتیجه به کسانی که واقعاً به تنهایی تولید و ارزش ایجاد می‌کنند، هموار می‌شود.

در مورد ماده ۷

در این پاراگراف، طبیعتاً کل حوزه بیمه نیز مطرح می‌شود که می‌تواند بر اساس یک مبنای مشابه بدون بهره ساخته شود. حق بیمه‌های پرداختی نمی‌توانند از طریق افزایش بهره افزایش یابند؛ بلکه شرکت‌های بیمه به مؤسسات صرفه‌جویی تبدیل می‌شوند؛ به عبارت دیگر، ریسک و مزیت بیمه حفظ می‌شود. برای این کار، جامعه سیاسی باید مسئول باشد.

در مورد ماده ۸

با توجه به کاهش ارزش پول ما، که تنها از طریق حجم عظیم گواهی‌های بدهی بی‌شمار ما حاصل شده است، ما خواستار مالیات بر ثروت با نرخ بسیار پلکانی هستیم. در این مورد، تأکید ما بر «نرخ بسیار پلکانی» است.

مالیات بر ثروت [به منظور] کاهش تعداد اسکناس‌ها و غیره چیزی جز خودفریبی نخواهد بود که با آن می‌توان به چشم مردم خاک ریخت. زیرا اگر من نیز نیمی از کل ثروت موجود در همه جا را مصادره کنم و وجه آن را به صورت اوراق قرضه دریافت کنم و آنها را خمیر کنم، تنها کاری که واقعاً انجام می‌شود کاهش مقدار کاغذ است، در حالی که در عوض یک ضریب تبدیل، ارزش فرضی کل کاغذ در گردش را به همان سطح قبلی افزایش می‌دهد. ارزش واقعی همیشه فقط به کالاهای مصرفی و کالاهای قابل استفاده تعلق دارد، نه به کوپن‌های کاغذی برای کار انجام شده.

سوال دیگر این است که آیا نرخ ارز مارک ما می‌تواند بهبود یابد؟ اما حتی این بهبود نرخ ارز نیز در تحلیل نهایی تنها به پتانسیل کار و تولید، به عبارت دیگر، امکان تولید کل اقتصاد ملی ما، وابسته است.

ایرادات و رد آنها

تاکنون هیچ ایده‌ای نتوانسته است بدون مخالفت خود را تثبیت کند، به خصوص ایده‌ای که چنین انحراف اساسی از فرضیات دیرینه در مورد تقدس و مصونیت منافع ایجاد کند. با توجه به اعتراضاتی که تاکنون مطرح شده و اعتراضات مورد انتظار، همیشه باید دو نکته را در نظر گرفت: اولاً، چه بخشی از اعتراضات مطرح شده مبتنی بر تحریف عمدی ایده لغو بردگی منافع است، و ثانیاً، در پاسخ به همه شبهات صادقانه و مبتنی بر واقعیت چه باید گفت؟

رایج‌ترین ایراد این ادعا است: بدون دریافت بهره، هیچ‌کس پول قرض نمی‌دهد.

۹این مشکل شرکت‌های سهامی است. شرکت‌هایی که مالکیت آنها به طور کامل در اختیار خانواده‌ها است، همانطور که در آلمان رایج است، این ویژگی را ندارند.

در واقع ما دیگر نمی‌خواهیم کسی پولش را قرض بدهد. اعتبار، ترفند بود،
دامی که اقتصاد ما در آن گرفتار شد و اکنون درمانده در آن گرفتار است.

اگر مردم واقعاً به سرمایه بیشتری نیاز مبرم دارند، پول مورد نیاز را بدون بهره از خزانه‌داری مرکزی ایالت دریافت می‌کنند و فقط بازپرداخت لازم است. در نهایت اسکناس‌های جدید منتشر خواهند کرد. چرا باید گواهی‌های بهره‌دار منتشر کنند؟! اینکه این اوراق بهره داشته باشند یا نه، فرقی نمی‌کند! تنها پشتوانه آن، پتانسیل کاری و پتانسیل مالیاتی مردم است. چرا باید از همان ابتدا هر هزینه عمومی را با بار سنگین بهره ابدی سنگین کنیم؟

بله، اما دولت چگونه باید کارهای فرهنگی خود را برای جامعه انجام دهد؟ هنوز به ... نیاز دارد.
پول و فقط از طریق وام‌هایی که بهره دارند، می‌توانند در این کار منصف باشند.

این ادعا مبتنی بر یک طرز فکر کاملاً مامونیستی است. پس از مطالعه کامل این مانیفست، باید عمداً آن را به عنوان یک گمراهی در نظر گرفت؛ زیرا در وهله اول ثابت کرده‌ایم که پس از لغو بردگی بهره، تمام وظایف فرهنگی و اجتماعی دولت را می‌توان از طریق مشاغل دولتی، از درآمدهای خدمات پستی، راه‌آهن، معادن، جنگل‌ها و غیره، بدون هیچ چیز دیگری پوشش داد. در وهله دوم، دولت مردمی مستقل [Volksstaat] در هر زمانی این قدرت را دارد که از طریق صدور توکن‌های بدون بهره به جای گواهی‌های بهره‌دار که در دولت مامونیستی به عنوان قاعده اعلام شده‌اند، به وظایف فرهنگی ویژه رسیدگی کند. کاملاً غیرممکن است که بفهمیم چرا دولت باید وظایف فرهنگی ویژه، مانند راه‌آهن، کانال و ساخت برق آبی را با وعده ابدی بهره‌ای که کاملاً غیرضروری است، برای خود پرهزینه‌تر کند. اگر نمی‌تواند هزینه‌های ساخت و ساز را از درآمدهای مشاغل دولتی فعلی خود بپردازد، دلیلی وجود ندارد که ببینیم چرا دولت نباید پول ایجاد کند. مردمِ حاکم در واقع باید هزینه آن را بپردازند، در حالی که دقیقاً این پول را به عنوان وسیله پرداخت به رسمیت می‌شناسند. با این حال، چرا مردم، با تمام پتانسیل کاری و مالیاتی خود، باید پشت یک تکه کاغذ دیگر (وام بهره‌دار) بایستند، که در کل، تنها یک تعهد بهره ابدی را به نفع سرمایه‌دار به مردم تحمیل می‌کند!؟ بنابراین، این وسواس دولت مامونیستی را کنار بگذارید!

آنگاه سرمایه‌داران فقط اسکناس‌های منتشر شده را برمی‌دارند و کاغذ جمع‌آوری می‌کنند.
پول.

این از دو طریق رد می‌شود. اولاً، این مطالبه که صرف داشتن پول باید بی‌سود شود، مسلماً در آن صورت محقق شده است و لغو بردگی بهره توسط خود سرمایه‌داران داوطلبانه انجام شده است، زیرا سرمایه‌دار اگر اسکناس‌های کاغذی خود را در خانه انباشته کند، به میل خود از بهره صرف نظر می‌کند. ثانیاً، ترس سرمایه‌دار از پولش این امر را بعید می‌کند؛ فقط کافی است شب‌های بی‌خوابی احتکارکننده ارز را تصور کنید که مبالغ زیادی پول را در خانه انباشته می‌کند و دائماً باید دارایی خود را در معرض تهدید دزدان، سارقان، سارقان، تفتیش خانه‌ها، آتش‌سوزی و سیل ببیند. من مطمئنم که شهروند درستکار در مدت کوتاهی از این نگرانی‌ها خسته می‌شود و به زودی راه خود را به بانک دولتی پیدا می‌کند. بانک دولتی رسیدی صادر می‌کند و اکنون از نظر قانونی مسئول حساب است، اما مسئول هیچ گونه پرداخت بهره‌ای نیست. در غیر این صورت، البته یک امکان سوم همچنان برای همه باز است، به ویژه برای کار با پول خود، برای خلق ارزش و تولید کالا، برای شرکت در فعالیت‌های صنعتی، برای غنی‌تر و زیباتر کردن زندگی خود، برای حمایت از هنر و دانش، و به طور خلاصه، برای استفاده مفید از پول خود در عین رد فرقه ثروت.

با این حال، هنوز هم ممکن است نیاز خصوصی به سرمایه برای برخی اهداف، مثلاً برای آزمایش اختراعات، تأسیس کسب‌وکار توسط صنعتگران یا بازرگانان جوان و شایسته و غیره، به طور فوری خود را نشان دهد.

اول از همه، این هیچ ربطی به لغو برده‌داری مبتنی بر بهره ندارد!

زیرا، در وهله اول، باید منطقاً فرض کرد که سرمایه‌دار، که پس از لغو بردگی بهره، مسلماً دیگر فرصتی برای سرمایه‌گذاری پول خود به شیوه‌ای ضد بمب و انتظار مصرف بیهوده بهره ندارد، ترجیح می‌دهد، مانند دوران پیشین، پول خود را برای چنین اهدافی به خطر بیندازد، به طوری که کمبود یا نیاز در این جهت بسیار کمتر از تاکنون رخ خواهد داد. یا برعکس، بارها و بارها از تاجران کارآمد، از باهوش‌ترین مخترعان، دقیقاً این شکایت را نشنیده‌ایم که چقدر دشوار است در دولت مامونیستی برای چنین اهدافی پول به دست آورد، مگر اینکه بتوان «سود سهام» را تضمین کرد؟ در وهله دوم، وظیفه دولت آینده باید پرورش هر نیروی شایسته‌ای از طریق حمایت سخاوتمندانه باشد. در واقع، حتی پیش از این نیز در دولت بوروکراتیک قدیمی، آغازهایی به سمت این امر وجود داشت، اما آنقدر بی‌رحمانه بود که به جای انگیزه، به دلیل مقررات آزاردهنده‌ای که با اعطای حمایت عمومی همراه بود، منجر به ممانعت و اکراه شد. در وهله سوم، باید توجه داشت که با تخصیص چندین میلیون مارک، می‌توان به دستاوردهای عظیمی دست یافت. لذت کار، سخت‌کوشی و سرسختی مخترع، مهندس، صنعتگر و غیره آلمانی آنقدر زیاد است که از طریق حق مشارکت دولت در نتایج اختراعات فرخنده، به احتمال زیاد هزینه‌های آن به طور چشمگیری جبران خواهد شد (به عنوان مثال، انگلستان).

لغو بردگیِ بهره لزوماً به تهی شدن ثروت منجر می‌شود.

اوه! چه کسی چنین ادعایی دارد؟ اما البته! هر کسی که زندگی خود را با مصرف سود سرمایه‌اش تطبیق داده و نمی‌تواند تصمیم به کار کردن بگیرد، مطمئناً با او صادق است: با مصرف سالانه ۵٪، ثروت خود را در ۲۰ سال به طور کامل تمام خواهد کرد. البته، اما این کاملاً درست است! آنچه ما می‌خواهیم دقیقاً لغو بردگی سود است؛ ما می‌خواهیم زندگی با حقوق بازنشستگی دیگر بالاترین آرمان شهروندان نباشد. ما می‌خواهیم به این انحطاط مال‌اندوزی پایان دهیم؛ در واقع، ما دیگر نمی‌خواهیم تحمل کنیم که یک نفر، که بسیاری، می‌توانند فقط از طریق سود وام‌ها -به عبارت دیگر به هزینه دیگران -به طور دائم در آسایش زندگی کنند!

تکرار می‌کنم: این نیز به هیچ وجه درست نیست که لغو سلطه‌ی بهره منجر به حذف و از بین رفتن ثروت شود. برعکس، لغو بردگی بهره، ایجاد ثروت مبتنی بر کاری را ترویج می‌دهد که کالاها را تولید می‌کند و ارزش تولید می‌کند، بدون بار و رهایی از هزینه‌های بهره‌ی ابدی. لغو بردگی بهره، همانطور که دیده‌ایم، منجر به کاهش جامع هزینه‌ها در تمام زندگی می‌شود؛ ما را از بار سنگین مالیات رها می‌کند، به طوری که برای هر کارگر، امکان انباشت پس‌انداز باید در آینده بیشتر از تاکنون باشد. یک نکته‌ی دیگر! کار اقتصادی-ملی تولیدکننده‌ی کالاها و ارزش‌ها در صنعت، تجارت و بازرگانی به هیچ وجه با مانع مواجه نمی‌شود، بلکه از طریق لغو بردگی بهره، تا حد امکان تقویت می‌شود.

اگر سرمایه‌داران دیگر بهره‌ای دریافت نکنند، کارگر چه چیزی به دست می‌آورد؟

این سوال واقعاً دیگر نباید مطرح شود! در وهله اول، البته این شعار همیشگی کارگران بود که سرمایه‌داران کارگران را استثمار می‌کنند؛ در وهله دوم، ما به وضوح و روشنی دیده‌ایم که کارگر بیش از هر کس دیگری موظف به پرداخت بهره وام است. [به عبارت دیگر، آنچه کارگر دریافت می‌کند، مالیات کمتر و هزینه زندگی پایین‌تر است.]

اگر کسی نتواند ثروتی برای خانواده‌اش باقی بگذارد، پیوندهای خانوادگی ضعیف و آسیب‌دیده می‌شوند.

بچه‌ها

بله، واقعیت اینجا چیست؟ من به طور کلی فکر می‌کنم که پول ارتباط کمی با حس خانواده دارد یا اصلاً هیچ ارتباطی ندارد. یا آیا کسی شنیده است که فرزندان والدین ثروتمندتر به ... می‌چسبند؟

والدین آنها بیشتر از والدین فقیر هستند؟ یا والدین ثروتمند فرزندان خود را بیشتر از والدین کم‌درآمد دوست دارند؟ چه چیزی احتمالاً برای فرزندان مهم‌تر است، اینکه والدینشان بهترین تربیت ممکن را برای آنها ترتیب دهند و آنها را وادار به یادگیری نظم و انضباط کنند و آنها را به افرادی کوشا، سالم و شجاع تبدیل کنند، یا اینکه بزرگترین کیسه پول ممکن را برای آنها به جا بگذارند؟

در موارد خاص، بدون شک باید تلاش موجهی برای تأمین آینده مالی فرزندان به رسمیت شناخته شود. این تلاش و در نتیجه صرفه‌جویی والدین برای فرزندانشان، به هیچ وجه تحت تأثیر منفی لغو بردگی بهره قرار نخواهد گرفت؛ بلکه برعکس. وقتی اقتصاد ملی ما از فشار همه جانبه بردگی بهره آزاد شود، امکان پس‌انداز بیشتر خواهد شد.

ما از مثال مردی با درآمد ۱۰۰۰۰مارک و درآمد بازنشستگی ۵۰۰۰مارک دیده‌ایم که در واقع تمام ثروت‌های متوسط و کوچک‌تر، به دلیل مسیر غیرمستقیم مالیات‌های مستقیم و غیرمستقیم اجاره مسکن و غیره، از هرگونه اثر مفید محروم می‌شوند. من نمی‌توانم به اندازه کافی تکرار کنم: بهره اوراق قرضه برای دارندگان ثروت کم و متوسط، کلاهبرداری، خودفریبی و دور زدن در دایره است، اما سرمایه بزرگ از طریق مطبوعات فداکار خود، به طرز کاملاً شیطانی ایمان به تقدس و مصونیت بهره را در تمام جهان تبلیغ و اعلام کرده است. این امر به همه اجازه می‌دهد که ظاهراً در مصرف دوست‌داشتنی و بی‌حس‌کننده بهره شرکت کنند تا وجدان بدی را که همواره باید با مصرف بیهوده و بی‌زحمت بهره همراه باشد، به خواب ببرند -و برای اینکه رفقایی را برای مبارزه، برای دفاع از این والاترین خیر مامونیسم، جذب کنند.

کارمند دولت، دولتمرد، خواهد گفت: دولت نمی‌تواند از تعهدی که در قبال طلبکاران خود پذیرفته است، صرف نظر کند.

«تعهدات» به چه معناست؟ آیا به هر نحوی اخلاقی است که وارد تعهداتی شویم که دولت از ابتدا باید بداند که تنها در صورتی می‌تواند این تعهدات را انجام دهد که از طریق مالیات‌های مستقیم و غیرمستقیم دقیقاً به یک میزان، سود را از طلبکاران بگیرد؟ اخلاق در این کجاست؟ یا شاید صادقانه‌تر نباشد که اعتراف کنیم: «من فقط در صورتی می‌توانم سود را بپردازم که به همان اندازه مالیات جمع‌آوری کنم -اما در طول جنگ کاملاً مجبور بودم پول داشته باشم و به همین دلیل با اوراق قرضه جنگی کلاهبرداری کردم. شما باید مرا ببخشید، مردم عزیز؛ در نهایت این برای شما بود و اکنون ما نمی‌خواهیم دیگر قایم‌باشک بازی کنیم. من، دولت، سودی نمی‌پردازم و شما، مالیات‌دهنده، نیازی به پرداخت مالیات برای سود ندارید. این امر معاملات ما را به طور قابل توجهی ساده می‌کند. بنابراین، ما بدون بوروکراسی عظیم مالیاتی و همچنین بوروکراسی فوق‌العاده‌ای که در خدمت سود است، کار خود را انجام خواهیم داد. درست است؟ آیا به توافق رسیده‌ایم؟» و شما، آقای شیدمان، دیگر نام خود را به عنوان وزیر امور خارجه دولت سازشکار سابق، در میان اعلامیه‌های احمقانه مربوط به امنیت و مصونیت اوراق قرضه جنگی، بر روی هر ستون تبلیغاتی قرار نمی‌دهید. شما فقط خودتان را شرمنده می‌کنید: سود کل کلاهبرداری در واقع فقط و فقط به سرمایه‌های بزرگ وام‌دهنده رسیده است.

مقامات مالی و متخصصان بانکداری اعلام می‌کنند که لغو بردگی در قبال بهره اوراق قرضه جنگی و بدهی‌های عمومی غیرممکن است، زیرا مترادف با ورشکستگی عمومی است.

مرا خواهید بخشید: طبق سخنان شما، ما در هر صورت ورشکسته عمومی هستیم یا باید چنین شویم. با این حال، اعلام آشکار ورشکستگی عمومی بزرگترین حماقتی خواهد بود که می‌توانیم مرتکب شویم: این کار، به طور زودرس، تایید تاریخی این بی‌کفایتی را به بی‌کفایتی واقعی صاحبان قدرت فعلی اضافه می‌کند.

چرا باید اعلام ورشکستگی کنم؟ اگر من سه مارک از جیب راست شلوارم در جیب چپ انداخته باشم،
هنوز هم نباید به این خاطر ورشکستگی جیب سمت راست شلوار را اعلام کنم!

در واقع با وام جنگی هم فرقی نداشت! رایش میلیاردها دلار موجود اولیه را از جیب مردم بیرون کشید، سپس پول‌ها دوباره به جیبشان برگشت؛ سپس وام جدید آمد و دوباره پول به جیبشان برگشت؛ یک بار دیگر پمپ آمد و میلیاردها دلار را مکید و دوباره عقب‌نشینی کرد، تا اینکه پس از نه بار تکرار بازی، دولت با خوشحالی ۱۰۰میلیارد بدهی ایجاد کرد. به همین دلیل مردم ۱۰۰ میلیارد دلار کاغذ چاپ ریز در دست داشتند. در ابتدا مردم تصور کردند که خیلی ثروتمندتر شده‌اند؛ سپس دولت آمد و گفت: «وحشتناک است؛ من ۱۰۰میلیارد بدهی دارم و با ورشکستگی روبرو هستم.» -بله، اما چرا؟ در هر صورت، این فقط یک خودفریبی است! من خودم هرگز نمی‌توانم ورشکست شوم اگر هر از گاهی پولم را از یک جیبم بردارم و در جیب دیگرم بگذارم. بنابراین، می‌توانیم در مورد ورشکستگی دولت در رابطه با بدهی‌های اوراق قرضه جنگی داخلی خود آسوده خاطر باشیم. بنابراین، ما واقعاً نیازی به اعلام ورشکستگی عمومی نداریم و می‌توانیم با پرداخت‌های احمقانه‌ی بهره و مالیات‌های کلان، اما حتی احمقانه‌تر، خودمان را از کار عظیم معاف کنیم.

بیایید بالاخره خودمان را از زیر بارِ فرمانِ سرمایه‌های بزرگِ قرضی خلاص کنیم! فقط سرمایه‌های بزرگِ قرضی از این کلاهبرداریِ مالیاتیِ بهره‌ی وام سود می‌برند، زیرا تکه‌ی طلای زیباتری برایش باقی می‌ماند و مردمِ کارگر این مازاد را به شکل مالیات‌های غیرمستقیم می‌پردازند؛ در همین حال، سرمایه‌دارِ کوچک و متوسط صرفاً دنبالِ خودش می‌رود.

این مقام اقتصادی جهانی می‌گوید: لغو بردگی بهره برای ما فقط در آلمان امکان‌پذیر نیست؛ این کار باید به صورت بین‌المللی انجام شود؛ در غیر این صورت تمام اعتبار خود را از دست خواهیم داد، سرمایه‌ها از بین خواهند رفت و ما همچنان باید تعهدات بهره‌ای خود را نسبت به بقیه جهان انجام دهیم.

اعتراف می‌کنم که خودم مدت زیادی در مورد این سوال سردرگم بودم. این سخت‌ترین سوال است زیرا به رابطه ما با بقیه جهان مربوط می‌شود؛ در عین حال، این موضوع دو جنبه دارد. از یک سو، ایده لغو بردگی بهره، شعار نبرد همه ملت‌های تولیدکننده علیه بردگی بین‌المللی بهره پول است؛ از سوی دیگر، این درمان ریشه‌ای برای مشکلات مالی داخلی ماست. اما واقعاً دلیلی وجود ندارد که از استفاده از یک درمان خودداری کنیم، فقط به این دلیل که همسایه به همان اندازه بیمار، همزمان از آن استفاده نمی‌کند. با این حال، اگر ما در آلمان به دور خود بچرخیم و مالیات و بهره بپردازیم، در حالی که به وضوح تشخیص داده‌ایم که این فعالیت مسخره فقط به نفع سرمایه‌داران بزرگ است و هیچ کس دیگری، حماقت بیشتری خواهد بود. بنابراین، بیایید با نمونه رهایی‌بخش خود، راه را پیش ببریم؛ بیایید خود را از بردگی بهره پول آزاد کنیم، و به زودی خواهیم دید که نیروی این ایده پیروز رهایی‌بخش، مردم جهان را به پیروی از ما ترغیب خواهد کرد.

من واقعاً متقاعد شده‌ام که ابتکار عمل ما -اگر این ابتکار عمل توسط ... سرکوب نشود.
مامونیست‌های آلمانی -به همراه ضرورتی مقاومت‌ناپذیر، سایر ملت‌ها را نیز فرا خواهند گرفت.
اسپارتاکیست می‌گوید: کل این ایده فقط به حفاظت از سرمایه منجر می‌شود؛ هنوز هم همانطور که بود باقی می‌ماند: مرد فقیر چیزی ندارد و ثروتمند باقی می‌ماند.
بله، دوست من؛ در کل بحث کردن با تو خیلی سخت است -اگر واقعاً در اعماق روحت کمونیست باشی و بنابراین واقعاً معتقد باشی که «همه چیز متعلق به همه انسان‌هاست»01
و اگر علاوه بر این، واقعاً با ایده‌های واقعی رهبران بزرگ بلشویک در روسیه، به ویژه لنین، آشنا هستید ،
و آنها را صحیح می‌دانید، و بر این اساس وظایف بعدی جمهوری شوروی را که توسط لنین تعیین شده است، یعنی «پرداخت جهانی حساب‌ها و کنترل تمام تولید و توزیع»، به عنوان یک امر انسانی ممکن می‌دانید.

۱۰-پیتر کروپوتکین، فتح نان

با این حال، اگر کاملاً در مورد این واقعیت آگاه هستید که این وظیفه واقعاً فقط تحت یک استبداد وحشتناک امکان‌پذیر است، اگر اصلاً امکان‌پذیر باشد، و هنوز در اعماق قلب خود یک کمونیست یا اسپارتاکیست معتقد و غیره هستید، پس بیایید بیشتر با یکدیگر بحث نکنیم؛ ما فقط یکدیگر را نمی‌فهمیم و به زبان‌های مختلف صحبت می‌کنیم، و آینده تصمیم خواهد گرفت، یا برای دولتِ در تنگنا قرار گرفته‌ای که در نهایت می‌تواند از هرج و مرج بلشویسم ناشی شود، یا برای دولت جدیدی که من به آن امیدوارم، با اقتصادی ملی آزاد از بردگیِ بهره.

اما اگر در اعماق قلب کمونیستی‌تان -اگر صادق باشید -متوجه می‌شوید که هنوز به همسر و فرزند، به روح انسانی که از یک اسکیمو یا یک کافر زولو به شما نزدیک‌تر باشد، فکر می‌کنید، اگر در حین کار در کارخانه تحت فرمان مدیر شوروی فکر می‌کنید که هنوز خوب است که کلبه کوچک خودتان، یک باغچه کوچک داشته باشید، اگر در اعماق روحتان واقعاً هیچ رضایت واقعی به شما نمی‌دهد که مانند سگی در خیابان حق داشته باشید از هر سگی که سر راهتان قرار می‌گیرد استفاده کنید، اگر می‌خواهید کسی را همسر خود بنامید، اگر صرفاً به پس‌انداز چیزی از دستمزدتان فکر می‌کنید که در آن صورت باید فقط متعلق به شما باشد، پس دیگر کمونیست نیستید؛ پس شما در قلبتان از شعار بلند خود که «همه چیز متعلق به همه انسان‌ها است» شکسته‌اید؛ پس دقیقاً چیزی که نمی‌خواهید این است که همه چیز باید متعلق به همه انسان‌ها باشد؛ شما دقیقاً همان چیزی را که برای خودتان آرزو می‌کنید - همسر، فرزند، خانه، مزرعه، پس‌انداز -می‌خواهید، چه از قبل آن را داشته باشید و چه فقط امیدوار باشید که آن را به دست آورید، حتی در آن صورت نیز باید فقط متعلق به شما باشد.

و می‌بینی، دوست من، اگر فقط در دلت گمان می‌کنی که ممکن است برایت فرقی داشته باشد، اگر یک نفر تصادفی بیاید و به اسم «همه» پس‌اندازت را از تو بگیرد، و اگر بچه‌ی دیگری برایت بیاورد و بچه‌ی تو را هم با خودش ببرد چون همه بچه‌ها مال «همه» هستند، پس دوست من، بیا دیگر از هم جدا حرف نزنیم.

شاید بتوانم از شما بخواهم که تأمل کنید که آیا در واقع پیام کمونیستی مبنی بر اینکه همه چیز باید متعلق به همه انسان‌ها باشد، لزوماً به معنای پایان هر فرهنگی نیست، زیرا فقدان هرگونه مفهوم مالکیت باید با منطقی قانع‌کننده، انسان را به سطح حیوان تنزل دهد.

اگر همه چیز متعلق به همه انسان‌ها باشد، اگر رسیدگی به حساب‌ها و کنترل تمام تولید و توزیع روی زمین به معنای لنینی آن، بتواند اجباری باشد، در بهترین حالت، یک کلونی مورچه‌ها حاصل خواهد شد. اما در آن صورت، ما می‌توانیم بدون زبان، روح و اندیشه نیز سر کنیم؛ می‌توانیم بی‌صدا و غریزی کار اجباری خود را انجام دهیم. پایان انسان آنجاست.11

اما دیگر بس است، دوست من، اسپارتاکوس. بگذار این نکته‌ی اساسی عمیقاً در ذهن و قلبت ریشه بدواند. آنگاه در گفتگو با طرف‌های دیگر، پاسخ دقیق‌تری به سؤالت خواهی یافت.

و حالا، شما رفقای دو گرایش سوسیالیستی، میانه‌رو و مستقل!12

نمی‌توانم تصور کنم که تناقض یا ایراد جدی علیه لغو بردگی بهره از جانب شما مطرح شود، با این حال باید قاطعانه با شما، همراه با کل دنیای ایده‌های سوسیالیستی، از مارکس گرفته تا رهبران فعلی مانند ابرت، شیدمان، کائوتسکی و غیره، برخورد کنم.

.Iاراده سوسیالیستی: ارتقای طبقه کارگر ایده‌ای است که بی‌قید و شرط غالب خواهد بود؛ تا اینجا، ما با این موضوع موافقیم.

۱۱«پایان انسان» از حزقیال گرفته شده است. در آنجا به معنای هدف انسان است، اما در اینجا می‌تواند معنایی دوگانه داشته باشد. هدف انسان در کمونیسم به بردگی بی‌معنی تبدیل می‌شود که همان نابودی انسان است.

۱۲فدر در اینجا به حزب سوسیال دموکرات و شاخه صلح‌طلب آن، حزب مستقل سوسیال دموکرات، اشاره دارد.

.۲راه‌های پیموده شده برای رسیدن به این هدف بزرگ تقریباً به طور کامل اشتباه است، زیرا آنها

.۳مبتنی بر فرضیات نادرست هستند.

.۴ایده سوسیالیستی [مارکسیستی] دولت لزوماً به کمونیسم منجر می‌شود، بنابراین زوال.

.۵از آنجا که سوسیال دموکراسی هرچند هدف متفاوتی دارد، یعنی ارتقای طبقه کارگر، یا به طور کلی همه زحمتکشان، با یک تضاد درونی وحشتناک مواجه است، زیرا پیامدهای منطقی مارکسیسم به نقطه مقابل مستقیم هدف عملی جنبش کارگری منجر می‌شود.

.۶از این تفرقه درونی، عدم قطعیت آشکار در جهت ... ناشی می‌شود. دولت.

.۷به خاطر هدف عملی بزرگ (ارتقای طبقه کارگر) باید خط قرمز محکم‌تری علیه اسپارتاکوس و کمونیسم بلشویکی کشید و با تمام توان با روش‌های آنها مبارزه کرد. اما سوسیال دموکراسی، که از طریق اتحادیه‌های کارگری سازماندهی شده است، امروز در برابر این گروه‌های رادیکال احساس ضعف می‌کند، زیرا تفکر مارکسیستی را به عنوان اصل اساسی آموزش خود برگزیده است و به این دلیل که همه شیوه‌های تفکر مارکسیستی منطقاً به کمونیسم منجر می‌شوند.

حالا مدرک: نکته ۲ می‌گوید مسیرهایی که سوسیال دموکراسی پیموده تقریباً کاملاً اشتباه است.

کل این آشوب و جنجال در سراسر کشور منجر به شکاف عمیقی در میان جمعیت کشورمان شده است. تهمت‌های مکرر و مداوم علیه کارفرمایان از هر نوع، در واقع هر نوع بورژوایی، به عنوان استثمارگران و خونخواران کارگران یدی که ظاهراً بدون کمک کار می‌کنند، منجر به تلخی بی‌اساس و تکبر کارگران شده است که امروزه لزوماً در مطالبه «دیکتاتوری پرولتاریا» (مانیفست کمونیست) بیان می‌شود. مطالبه اساسی برنامه ارفورت -انتقال ابزار تولید از مالکیت خصوصی به مالکیت و بهره‌برداری جامعه -امروزه در فریاد «اجتماعی شدن» خلاصه شده است.

برای هر سیاستمدار جدی کاملاً روشن است که اجتماعی کردن کامل ویرانی اقتصادی ما به معنای ورشکستگی کامل دولت خواهد بود. اما کسی جرأت نمی‌کند این را آشکارا و آزادانه به مردم اعتراف کند.

اکنون نه اجتماعی‌سازی، بلکه غیراجتماعی‌سازی باید شعار باشد. بنابراین، تلاش می‌شود تا شکست آشکار هر اجتماعی‌سازی از طریق پروژه‌های مالیاتی واهی جبران شود و از این طریق برای دومین بار «سلب مالکیت از سلب مالکیت‌کنندگان» صورت گیرد. همه این‌ها چیزی جز رها کردن کل اقتصاد ملی به ورطه نابودی کامل نیست. به جای رشد (دو برابر شدن تولید، همانطور که کل ادبیات سوسیالیستی برای دوره پس از انقلاب وعده داده بود، منتفی است) دقیقاً عکس آن اتفاق افتاده است.

با این حال، بدترین چیز این خواهد بود که دولت سوسیالیست فعلی به فکر پذیرش وام‌های کلان خارجی بیفتد. با این کار نه تنها زوال اقتصادی ما قطعی می‌شود، بلکه علاوه بر این، ما کاملاً خود را به بردگی بهره‌ای برای متفقین خواهیم سپرد، که از آن هیچ راه بازگشتی وجود نخواهد داشت.

شکست اساسی، خطای اساسی که کل این زنجیره نادرست از معاهدات، خواسته‌ها و وعده‌ها به مردم بر اساس آن ساخته شده است، یک نگرش کاملاً اشتباه نسبت به سرمایه صنعتی و سرمایه استقراضی است. مانیفست کمونیست، برنامه ارفورت، مارکس،

انگلس، لاسال، کائوتسکی، تفاوت اساسی بین سرمایه صنعتی و سرمایه قرضی را تشخیص نداده‌اند.

در این مورد، کل سوسیال دموکراسی باید از نو بیاموزد؛ این خطای اساسی باید به روشنی تشخیص داده شود و صادقانه و بدون هیچ قید و شرطی پذیرفته شود. با این حال، سپس باید بی‌وقفه تنها نتایج ممکن را نیز استخراج کرد. با این حال، این نتایج نشان‌دهنده‌ی دست کشیدن ریشه‌ای از خشم بی‌معنی، زیرا کاملاً اشتباه، علیه صنعت، علیه کارفرما است. کارگر و کار دهنده به هم تعلق دارند؛ آنها هدف یکسانی دارند -کار، تولید؛ زیرا بدون تولید، بدون کار، نه زندگی، نه فرهنگ، نه پیشرفت و نه صعود وجود نخواهد داشت. تضادهای بدیهی و اجتناب‌ناپذیری که بین انسان‌ها وجود دارد، صرفاً به دلیل انسان بودنشان، بسیار کم‌اهمیت‌تر از منافع مشترک بزرگ کارفرما و کارمند هستند. این تضادها از طریق قراردادهای دستمزد و سازمان‌های تجاری با رضایت متقابل هر دو طرف قابل حل هستند و بوده‌اند.

اما بیایید این سؤالات را که در محدوده رساله ما در مورد بزرگترین خطوط سیاسی نیرو، پیش پا افتاده هستند، بیشتر دنبال نکنیم و فقط تأکید کنیم که منافع جمعی کارگران کاملاً با صنعت ملی ما، با اقتصاد ملی مردم ما همسو است.

هر کس خلاف این را آموزش دهد و تضادهای بین کارفرما و کارگر را مهم‌تر جلوه دهد، خود را دقیقاً در قبال کارگران بی‌مسئولیت نشان می‌دهد؛ زیرا با این کار، تیشه به ریشه درختی می‌زند که کارگر را تغذیه و حمایت می‌کند.

با این حال، سوسیال دموکراسی این کار را انجام داده است و با این کار، گناه ابدی را در پیشگاه کارگران آلمان متحمل شده است؛ با این کار، بدبختی وصف‌ناپذیری را بر مردم ما تحمیل کرده است، زیرا نمی‌تواند به تمام وعده‌های خود عمل کند، زیرا نمی‌تواند صلح و تفاهم متقابل را برای ما به ارمغان بیاورد، زیرا نمی‌تواند برای ما کار ایجاد کند، زیرا حتی باید یک نیروی مسلح علیه ما تشکیل دهد، زیرا نمی‌تواند بدون خدمات عمومی سر کند، زیرا باید الزام به کار را مطالبه کند، زیرا حق رأی عمومی برابر و مستقیم برای مردان و زنان بالای 20سال به هیچ کس در امرار معاش کمک نمی‌کند، زیرا بدون تضمین امنیت شخصی و دارایی توسط دولت، شرایط آشفته‌ای باید رخ دهد، زیرا بدون ادغام و تبعیت فرد در جامعه، هیچ گونه سرزندگی برای دولت ممکن نیست.

بنابراین، موجی عمیق و سرشار از ناامیدی از میان تمام مردم عبور می‌کند. اگر افراد هنوز آن را درک نکنند، وزرا، اعضای پارلمان و نمایندگان مردم همچنان با خوشحالی به یکدیگر دروغ می‌گویند که باید از «دستاوردهای انقلاب» در برابر «ارتجاع» دفاع کرد: هیچ دولتمرد صادقی نمی‌تواند به روشنی معنای این دو اصطلاح را به مردم بگوید.

اقدامات منفی انقلاب، سرنگونی مجموعه‌ای از سلسله‌های منسوخ، برکناری افسران، لغو اشراف، انحلال ارتش، و خلاصه، «ویرانی بزرگ»، در واقع هیچ «دستاوردی» نیست.

و ارتجاع؟! دکترین منسوخ و پوسیده حق الهی در هیچ کجای کل مردم از حمایت اخلاقی کافی برای انجام هرگونه اقدام قهرآمیز برخوردار نیست؛ بورژوازی، در مورد بورژوای واقعی، بسیار بزدل و از نظر اخلاقی بسیار فاسد است که علیه کارگران آگاه طبقاتی صف‌آرایی کند: بنابراین لازم نیست طبقه حاکم کارگران نگران واکنش دودمانی یا بورژوایی باشد.

اما ناامیدی عمیق مردم از به اصطلاح دستاوردهای انقلاب، به عبارت دیگر از فقدان هرگونه بهبود واقعی در وضعیت مردم، خطر بزرگی است. این ناامیدی منجر به سرازیر شدن توده‌های عظیم مردم به سمت چپ می‌شود، جایی که وعده‌های داده شده به مراتب بیشتر از وعده‌های داده شده، به چشم می‌آیند.

در نهایت دیگر نمی‌توان وعده‌هایی مانند «همه چیز برای همه انسان‌ها» داد. این دیوانگی محض است، اما هر ایده، هر پدیده، هر فعالیتی که تا حد افراط کشیده و اغراق‌آمیز شود، در نهایت به دیوانگی تبدیل می‌شود و سپس به ضد خود تبدیل می‌شود. به همین ترتیب، ایده کمونیستی که همه چیز باید متعلق به همه باشد نیز همین‌طور است، زیرا این در نهایت به پایان می‌رسد و به همه ... نداشتن هیچ چیز ختم می‌شود. گرسنگی، ناامیدی، بدبختی، بیماری و نیاز به روسیه رسیده است؛ مردم آخرین بقایای شجاعت و شادی در زندگی را از دست داده‌اند.

تکرار می‌کنم: خطای اساسی عظیم در دنیای ایده‌های سوسیالیستی در نهایت به عدم تشخیص تفاوت اساسی عمیق بین سرمایه صنعتی و سرمایه قرضی برمی‌گردد. سرمایه قرضیِ بهره‌خوار، بلای جان بشریت است. این رشد ابدی و بی‌دردسر سرمایه قرضی بزرگ است، نه سرمایه در گردش صنعتی، تولیدی و تولیدی کالا، که منجر به استثمار مردم می‌شود.

در اینجا نمی‌توانم از بررسی این سوال که چرا این تفاوت اساسی تشخیص داده نشده است، صرف نظر کنم؛ آیا واقعاً تشخیص داده نشده است، یا شاید به نفع سرمایه‌های بزرگ استقراضی پنهان شده است؛ آیا رهبران و سران مبارزه علیه سرمایه‌داری، آیا نویسندگان مانیفست کمونیست، برنامه ارفورت و رهبران فعلی همیشه با وجدان لازم پیش رفته‌اند؟

این وخیم‌ترین و وحشتناک‌ترین چیز است که کسی در مورد جدیت مطلق و اعتقاد راسخ دیگری شک کند؛ به نظر می‌رسد هرچه با دقت بیشتری به دنبال علل و روابط مربوط به رویدادهای زندگی باشیم، این شک و تردید شدیدتر می‌شود. بنابراین، من نیز نمی‌خواهم به خود این سؤال پاسخی بدهم، بلکه می‌خواهم با استناد به گفته‌ای از دیزرائیلی، بزرگترین نخست وزیر انگلیس، لرد بیکنزفیلد، به ارتباطات بزرگ و مبهم اشاره کنم. او در رمان خود، اندیمیون، می‌نویسد:

«هیچ انسانی نسبت به اصل نژاد بی‌تفاوت نخواهد بود. این کلید تاریخ است، و دلیل اینکه تاریخ اغلب اینقدر گیج‌کننده است این است که توسط مردانی نوشته شده است که از این اصل و تمام دانش مربوط به آن بی‌اطلاع بوده‌اند.» [بارون سرگیوس به اندیمیون]

بورژوا.

بورژوایی که استراحت برایش به عنوان وظیفه بورژوایی‌اش جلوه می‌کند، مطمئناً با هر خواسته انقلابی جدید، مانند همیشه با هر ایده جدیدی، آشفته می‌شود. این برای او به معنای ناآرامی است؛ زیرا شاید حتی مجبور شود در مورد آن فکر کند. هر تغییری برای او نفرت‌انگیز است؛ او می‌خواهد استراحت کند، و وای بر کسی که به کیسه پولش طمع دارد. حال، در واقع کسی از او بهره‌هایش، درآمدش از اجاره خانه‌ها، بهره اوراق قرضه تحت پوششش، بهره‌ای که از وام‌های رهنی دریافت می‌کند را می‌خواهد؛ به طور خلاصه، آنچه استراحت، رضایت و خوشبختی او را تشکیل می‌دهد.

با این حال، باید بررسی کنیم که اعضای طبقات صاحب سرمایه وام چه خواهند گفت. آنها، جدا از بورژوای واقعی، ... بورژوا یک نوع انسان هستند که با آن هیچ چیز دیگری آغاز نمی‌شود؛ بورژوا شاخه‌ای از درخت بشریت است که باید هرس شود، هر چه زودتر بهتر. اینها بابیت‌های خودپسند و از خود راضی با افق‌های به طرز اسفناک محدودی هستند که قادر به هیچ شور و شوقی نیستند. آنها روزهای خود را در یکنواختی ابدی با قهوه، روزنامه صبح، نوشیدنی صبح، روزنامه ظهر، ناهار، چرت بعد از ظهر، برش کوپن، نوشیدنی عصرانه، دوستان در میخانه و گهگاه سینما می‌گذرانند. آنها که فاقد درک هر آنچه جهان را به حرکت در می‌آورد، هر آنچه جوانان آرزویش را دارند، هر آنچه مردم، دولت و جامعه را پریشان می‌کند، بی‌توجه به جنگ و پیروزی، در حال رشد و زوال هستند، همزمان متکبر و چاپلوس -اما بورژوازی چنان طبقه گسترده‌ای است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت.

بنابراین، با لغو بردگیِ بهره، صرفه‌جویی از بین می‌رود؛ مردم در نهایت به نوانخانه می‌روند.

اینکه لغو بردگیِ بهره به طور کلی می‌تواند بر صرفه‌جویی تأثیر بگذارد، باید قاطعانه رد شود. صرفه‌جویی به همان اندازه که مثلاً اسراف، ارتباط کمی با دیدگاه‌های اقتصادی رایج دارد، ربطی به آن ندارد. صرفه‌جویی و اسراف، ویژگی‌های انسانی هستند که یا وجود دارند یا ندارند، فارغ از اینکه آیا یک عصر، ایده‌ی بهره را تأیید می‌کند یا خیر.

در دوران گذار، شاید بتوان صرفه‌جویی را افزایش یا کاهش داد. با این حال، در این مورد، من بیشتر به این دیدگاه گرایش دارم که یک فرد منطقی و اقتصادی با خود می‌گوید: «دیگر نمی‌توانم در آینده فقط روی درآمدم حساب کنم. با این حال، می‌خواهم در سال‌های آینده زندگی کنم و همچنان چیزی برای فرزندانم باقی بگذارم؛ بنابراین، اکنون باید بیشتر پس‌انداز کنم.» به نظر من، لغو برده‌داری بهره باید این تأثیر را بر اکثر مردم داشته باشد. در مورد سالمندان، البته آنها به حمایت عمومی ارجاع داده خواهند شد.

در اینجا نیز باید بار دیگر تأکید کنم که با توجه به بار فعلی مالیات‌های مستقیم بر دارایی و بار مالیات‌های غیرمستقیم بر هر سبک زندگی، چیزی از پرداخت‌های بهره‌ای دلپذیر باقی نمی‌ماند، مگر در مورد آن شخصی که -و این در واقع چیزی ناعادلانه و قابل مبارزه است- تمام درآمد او فقط از پرداخت‌های بهره‌ای ابدی ناشی می‌شود. بنابراین، احتمالاً نباید از کاهش صرفه‌جویی ترسید.

آیا سرمایه بزرگ (نفرت‌انگیز) واقعاً تا این حد بی‌ثمر است؟ آیا این سرمایه همچنین وسیله‌ای برای پیشرفت در مقیاس بزرگ ایجاد نکرده است که ثمراتی برای بشریت دارد که از آنچه بهره سرمایه قرضی از بین می‌برد، بیشتر است؟

نه! طرح این سوال فقط ثابت می‌کند که عبارت‌پردازی‌های ماله‌پرستانه، دید روشن ما را تیره و تار کرده است.

سرمایه بزرگ وسیله‌ای برای پیشرفت در مقیاس بزرگ ایجاد نکرده است؛ بلکه سرمایه بزرگ از کار رشد کرده است! تمام سرمایه، کار انباشته شده است. سرمایه بزرگ به خودی خود غیرمولد است، زیرا پول ساده به خودی خود چیزی کاملاً بی‌ثمر است. از ذهن، کار و مواد اولیه یا منابع معدنی موجود یا از قبل توسعه یافته، ارزش‌ها تولید می‌شوند و کالاها تولید می‌شوند -از طریق کار و فقط از طریق کار.

زیرا اگر کسی این همه پول را در حاصلخیزترین زمین کشاورزی، در غنی‌ترین معدن زغال‌سنگ بریزد، به این دلیل نه آن زمین کشاورزی غله بار می‌دهد و نه معدن زغال‌سنگ به خودی خود زغال‌سنگ بیرون می‌دهد! بیایید قاطعانه این را تأیید کنیم.

اگر مردم پول را اختراع کرده باشند، پس کاملاً مفید و معقول است؛ زیرا در هر
در اقتصاد پیچیده، فرد به این «سند» (که به طور جهانی پذیرفته شده است) برای کار انجام شده نیاز دارد. اما اینکه پتانسیلی در این «امپراتوری‌های پولی» وجود داشته باشد که تا ابد از خودشان به عظمت برسند -و پول این کار را می‌کند، اگر بتواند بهره‌ای داشته باشد- همان چیزی است که هسته وجود ما علیه آن طغیان می‌کند؛ همان چیزی است که پول را بسیار برتر از همه مظاهر زمینی دیگر قرار می‌دهد؛ همان چیزی است که پول را به یک بت تبدیل می‌کند. و همه اینها در واقع تنها عظیم‌ترین خودفریبی بشریت است!

هیچ چیز، اصلاً هیچ چیز، نمی‌تواند صرفاً از پول به دست آید. میز، کابینت، لباس، خانه، ابزار، خلاصه هر چیزی که اطراف ماست، ارزشی دارد؛ در نهایت، هنوز هم می‌توان از یک تکه مبلمان شکسته به عنوان هیزم برای گرم کردن خود استفاده کرد، اما با یک اسکناس بیست مارکی نمی‌توان کاری کرد؛
من حتی نمی‌توانم یک تکه پنیر را در آن بپیچم. تنها پس از اینکه مردم به طور معقول در مورد تسهیل مبادله کالا برای مصرف، برای نوشتن کوپن برای کار انجام شده توافق کردند، تنها با این کار است که آن تکه کاغذ معنا و هدف پیدا می‌کند و بسیار منطقی است که کشاورز در ازای غله خود از شرکت معدن زغال سنگ نه زغال سنگ، بلکه پول دریافت کند. بنابراین

کوپن برای سایر کارهای انجام شده، مانند چنگک، ظروف سفالی، شخم زدن و داس. اما با این کار قدرت پول باید پایان یابد.

بنابراین، پیشرفت عظیم بشریت نه به وسیله پول، بلکه به وسیله خود مردان، روحیه جسورانه، جسارت مغرورانه، ذهن هوشمندانه، قدرت دستانشان، کار مشترک و در نتیجه اجتماعی و سخت‌کوشانه‌شان حاصل شده است. باید با افتخار و به روشنی ببینیم. مردان بودند که اهمیت داشتند، مطمئناً نه تکه‌های کاغذ رقت‌انگیزی که مردان برای ساده‌سازی تجارت اختراع کردند.

برنامه بیشتر

اگرچه لغو بردگیِ بهره هدف نهاییِ کشورداریِ جدید نیست، اما حقیقتاً قاطع‌ترین اقدام است، تنها اقدامی که قادر است همه مردم را در یک اتحادیه‌ی واقعی از ملت‌ها، علیه استبدادِ دنیاپرستی که همه مردم را در بر می‌گیرد، متحد کند. اما این پایان کار نیست.
برعکس، لغو بردگیِ بهره باید به گام‌های بعدی منجر شود، زیرا، همانطور که دیده‌ایم، این امر ریشه‌ی شر جهانی را، و در واقع ریشه‌ی اصلی آن را، در بر می‌گیرد.

تنها زمانی که خواست اساسی برای لغو بردگی بهره برآورده شود، راه برای اولین بار برای دولت اجتماعی هموار می‌شود.
این باید به وضوح تشخیص داده شود و باید علیرغم همه قدرت‌های مال‌پرستانه به انجام برسد. فریاد اجتماعی شدن [در حالی که بردگی بهره همچنان ادامه دارد] چیزی بیش از تلاش برای تشکیل یک تراست از همه صنایع و ایجاد شرکت‌های غول‌پیکر در همه جا نیست، که بر آن سرمایه وام بزرگ، علیرغم همه مالیات‌های ثروت، طبیعتاً در آینده نیز دوباره نفوذ تعیین‌کننده خواهد داشت. یک دولت سوسیالیستی بر پایه مامونیسم، پوچی است و ذاتاً به سازش بین سوسیال دموکراسی، که از قبل به شدت به مال‌پرستی آلوده شده است، و سرمایه بزرگ منجر می‌شود.

در مقابل، ما خواستار رد ریشه‌ای دولت مال‌پرست و بازسازی دولت بر اساس روح حقیقی سوسیالیسم هستیم، که در آن ایده اساسی حاکم، تعهد به تغذیه است -که در آن یک مطالبه اساسی قدیمی کمونیسم می‌تواند ارضای منطقی و مفید خود را بیابد -به شکلی که هر عضوی از ملت، حق تعیین‌شده خود را نسبت به خاک میهن از طریق تخصیص مهم‌ترین مواد غذایی توسط دولت دریافت کند.

ما همچنین، به عنوان اسکلت دولت جدید، خواستار نمایندگی مردم از طریق مجلس نمایندگان مردم هستیم که باید بر اساس گسترده‌ترین مبنا انتخاب شود، و در کنار آن، یک مجلس کار دائمی، شورای مرکزی که در آن کارگران کشور به تناسب توزیع خود بر اساس حرفه و طبقه اقتصادی، صدایی داشته باشند.

در نهایت، ما بالاترین میزان پاسخگویی را برای مدیران دولت خواستاریم. این ساختار جدید دولت بر پایه سوسیالیستی-اشرافی در یک اثر اضافی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.
که به زودی از همان ناشر منتشر خواهد شد. با این حال، پیش‌نیاز تمام این ساخت و سازها، لغو بردگی بهره است.

باور تزلزل‌ناپذیر من، و حتی بیشتر، دانش من، مرا به روشنی متوجه می‌کند که لغو بردگی بهره نه تنها قابل اجرا است، بلکه باید و باید در همه جا با شادی وصف‌ناپذیری مطرح شود. زیرا به خاطر داشته باشید: برخلاف تمام ایده‌ها و جنبش‌ها و تلاش‌های دیگر، هر چقدر هم که با نیت خیر باشند، که هدفشان بهبود بشریت است، پیشنهاد من نمی‌خواهد سعی در بهبود طبیعت انسان داشته باشد؛ بلکه خود را علیه یک ماده سمی، علیه پدیده‌ای به کار می‌گیرد که به طرز ماهرانه‌ای -نه، شیطانی -اختراع شده است، کاملاً در تضاد با عمیق‌ترین احساس انسان، تا بشریت را بیمار کند، تا بشریت را در دام مادی‌گرایی گرفتار کند، تا بهترین چیزی را که دارد، یعنی روح، از او بدزدد. دست در دست هم در کنار آن

استبداد وحشتناک و بی‌رحمانه‌ی قدرت‌های پولی از بین می‌رود، قدرت‌هایی که مردم برایشان فقط بردگانِ بهره هستند و فقط برای سود سهام، برای بهره، وجود دارند.

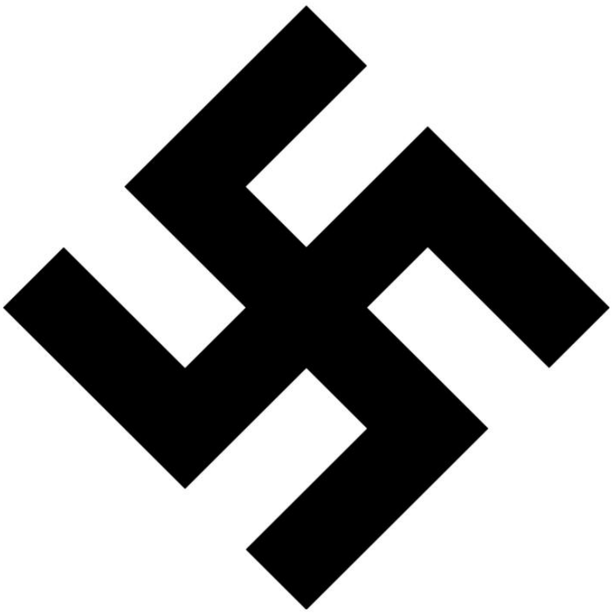
ما عمیقاً نگران، وضوح و حقیقت هولناک ضرب‌المثل‌های قدیمی کتاب مقدس را تشخیص می‌دهیم، که بر اساس آنها، خدای یهودیان، یهوه، به قوم برگزیده خود وعده می‌دهد: «می‌خواهم تمام گنجینه‌های جهان را به تو عطا کنم؛ همه مردمان زمین زیر پای تو خواهند آرمید و تو بر آنها حکومت خواهی کرد.»

این مسئله جهانی اکنون در مقابل همه شما قرار گرفته است. مسائل جهانی با یک اشاره حل نمی‌شوند، اما ایده آن مثل روز روشن است. و این عمل باید با پشتکار تبلیغ شود؛ ما باید به روشنی درک کنیم که با سرسخت‌ترین دشمن، یعنی قدرت‌های مالی جهان‌شمول، روبرو هستیم. همه زور از سوی دیگر، و از سوی ما فقط عدالت، عدالت ابدی کار مولد.

ای زحمتکشان همه کشورها، دستانتان را به سوی من دراز کنید، متحد شوید!

دولت آلمان در سطح ملی

بنیاد سوسیالیستی



پیشگفتار

توسط

آدولف هیتلر

هر ایده بزرگی به دو چیز نیاز دارد، اراده به قدرت و اهداف روشن. اراده به قدرت، به رهایی، در قلب‌های ما درخشان و قوی است، گوتفرید فدر در کتاب خود، دولت آلمان بر پایه ملی و سوسیالیستی، اهداف ما را به روشنی و سادگی و به روشنی قابل فهم برای همه ارائه کرده است. در آن امید و آرزوی میلیون‌ها نفر شکل و بیان قدرتمندی یافته است. ادبیات جنبش ما در آن به اصول و عقاید خود دست یافته است.

آدولف هیتلر

مونیخ، ۸ نوامبر ۱۹۲۳

پیشگفتار

به چاپ پنجم

در اینجا اثر من، «دولت آلمان بر پایه ملی و سوسیالیستی»، در مجموعه «کتابخانه ملی سوسیالیستی» آمده است. متن اساساً و اساساً بدون تغییر باقی مانده است، اما بخش‌هایی که به شرایط زمان انتشار این اثر (۱۹۲۳) اشاره داشتند و مثال‌هایی از آن گرفته شده بود، حذف و توضیحات مربوط به مسئله یهود کوتاه شده است، زیرا یک اثر ویژه به این موضوع اختصاص داده خواهد شد.

ویرایش جدید به ویژه باید گواهی بر این واقعیت باشد که هیچ چیز در برنامه اساسی تغییر نکرده است.

گوتفرید فدر

مورنائو، اکتبر ۱۹۳۱

خوشا به حال مردمی که برایشان نیازی مبرم وجود دارد
یک ایده سیاسی والا را تحمیل می‌کند که،
عالی و ساده بودن،
هر ایده‌ی دیگرِ آن عصر را به خدمت خود درمی‌آورد.

هاینریش فون ترایچکه

مقدمه

به چاپ اول

ما با امید و آرزوی فراوان به آینده می‌نگریم. آلمان زنده خواهد ماند، آلمان نمی‌تواند سقوط کند. آلمان گویی با دردهای زایمان طاقت‌فرسای عصر جدید، به لرزه افتاده است. غل و زنجیرهای هولناک خود-گناهکاری، و همچنین شکنجه‌گران خارجی، فرو خواهند ریخت و با شانه‌ای بالا انداختن قدرتمند، از تن به در خواهند شد و آلمان در رأس ملت‌ها رژه خواهد رفت.

اگر این همه رنج و پریشانی با فروپاشی و سقوط مرتبط نبود، می‌توانستیم با احساسی از خوشبختی در روزهای آفرینش عصری جدید شرکت کنیم. اگر نگاهی به تباهی‌های روزگار، به آشفتگی حال بیندازیم، در همه جا اراده‌ای قدرتمند، کاری جدی و شهودی الهام‌بخش می‌بینیم. روح آلمانی بال‌های خود را به سوی پروازی بلند و جدید تکان می‌دهد.

وظایف امروز قدرتمندتر، بزرگتر و سخت‌تر از هر زمان دیگری در تاریخ دردناک آلمانی‌ها هستند.

بنابراین، لازم است که این وظیفه دوگانه را حل کنیم -نه فقط «بازسازی» دولت و اقتصاد - بلکه برای بخشیدن شکلی جدید به آنها. و بدین ترتیب، شکلی جدید برای زندگی فرهنگی و فکری مردم ما.

آرزوی دیرینه‌ی آلمانی‌ها برای یک آلمان متحد بالاخره باید به واقعیت تبدیل شود، یک قانون اقتصادی جدید ظهور خواهد کرد و کابوس اقتصاد سرمایه‌داری مبتنی بر بهره را از بین خواهد برد.

وظایفی که در انتظار ماست، بسیار جامع و عظیم هستند. روح گذشته، با ابهت و هشدار، پشت سر ما ایستاده است؛ سرشار از حیرت در برابر آنچه که به صورت تاریخی رخ داده است، بر پایه محکم بهترین سنت آلمانی، مبتنی بر خرد آریایی کهن، مردم و دولت، اقتصاد و فرهنگ باید از نو آفریده شوند.

در اینجا کارگران باید از مسئولیت عظیم خود آگاه باشند، در واقع آنها با امید تمام ملت -به سوی آزادی -به دوش کشیده می‌شوند!

اما ایده ناسیونال سوسیالیسم چیزی فراتر از بازگشت یا انحراف به آداب و رسوم اجدادی است، این ایده زنجیرهای دولت و شکل اقتصادی مارکسیستی را می‌شکند، این ایده، به عنوان اولین و مصمم‌ترین ایده، آگاهانه سخت‌ترین نبرد را علیه قدرت‌های مامونیستی، علیه قدرت جهانی امپریالیسم یهودی، علیه روحیه طمع، خودخواهی و بی‌تفاوتی انجام می‌دهد.

این جنبش آزادی‌بخش جهانی و بزرگ آلمان، قدرتمندترین، بااراده‌ترین و هدفمندترین مبارز خود را در حزب کارگران ناسیونال سوسیالیست آلمان می‌یابد. این حزب اهداف خود را در یک برنامه کوتاه که به طور خلاصه خواسته‌های اساسی جنبش را در 25بند خلاصه می‌کند، تشریح کرده است. آلفرد روزنبرگ، سردبیر نشنالیست آبزرور31، ارگان جدال‌آمیز جنبش ناسیونال سوسیالیست آلمان بزرگ، به شیوه‌ای شایسته تشکر، نکات برنامه را به صورت جداگانه در یک اثر کوتاه توضیح داده است41 .

۱۳روزنامه فولکیشر بئوباختر در سال ۱۹۲۰توسط حزب نازی به عنوان ارگان حزب خریداری شد و سردبیری آن را دیتریش اکارت بر عهده داشت.
تا زمان مرگش در سال ۱۹۲۳، زمانی که رهبری آن را آلفرد روزنبرگ بر عهده داشت.
14روزنبرگ اولین بار Wesen، Grundsdtze und Ziele der Nationatsozialistischen Deutschen Arbeiterpartei خود را منتشر کرد. داس Programm der Bewegung در سال 1923.

بر اساس این اثر، حداقل می‌توان به دوستان و دشمنان گفت که حزب کارگران ناسیونال سوسیالیست آلمان چه می‌خواهد. از سوی دیگر، در ادبیات ناسیونال سوسیالیسم، جای خالی اثری جامع وجود دارد که شرحی از ایده‌های سیاسی و اقتصادی که ناسیونال سوسیالیسم از آنها سرچشمه می‌گیرد، مسیرهایی که قصد دارد در رابطه با سیاست ملی برای رسیدن به هدف نهایی خود، یعنی دولت ناسیونال سوسیالیست آلمان، وضعیت کار و عملکرد، طی کند، ارائه دهد. اثر حاضر می‌خواهد این وظیفه را انجام دهد.

بنابراین، ما باید نقطه عزیمت، راه و هدف سوسیالیسم ملی را روشن کنیم، نشان دهیم که دولت سوسیالیست ملی آلمان در چه زمینه‌هایی اساساً با دولت موجود متفاوت خواهد بود، کدام زمینه‌ها اساساً دست نخورده باقی خواهند ماند، در کدام زمینه‌ها اصلاحات اساسی صورت خواهد گرفت و اساساً در کجا باید مسیرهای جدیدی را در پیش گرفت.

ما باید راه‌های جدیدی را برای زندگی عمومی، به ویژه برای سیاست مالی ملی، برای برخورد با مسئله نژادی و مسائل مرتبط با آن جستجو و آشکار کنیم. ما همچنین باید اساساً با اعتراضات خصمانه، تحریفات و دروغ‌هایی که از قبل رسا شده‌اند، مقابله کنیم.

وظیفه‌ای که ما برای خود تعیین کرده‌ایم بسیار بزرگ است و با این حال تنها بخش کوچکی از کل چشم‌انداز نوسازی آلمان را تشکیل می‌دهد.

اگر عزم جزم به سوی مرگ و اراده‌ی افسارگسیخته‌ی یک ... وجود داشته باشد، تمام تلاش‌ها بیهوده خواهد بود.

رهبر برای اثربخشی ایده‌ها تلاش نکرد.

اگر در قلب‌هایمان تصویری واضح و تزلزل‌ناپذیر از آنچه که این کشور آلمان -آلمان، سرزمین پدران و فرزندان ما -مطابق با اراده ما -پس از پیروزی‌مان -باید باشد، نداشته باشیم، قوی‌ترین اراده نیز بی‌فایده هدر خواهد رفت !

۱.مبانی

مبانی اخلاقی

پایه و اساس کشورداری ناسیونال سوسیالیستی، مسئولیت کامل در قبال مردم و در قبال خود است.

«منافع عمومی مقدم بر منافع شخصی» اولین قانون ناسیونال سوسیالیسم است.

ممکن است عجیب به نظر برسد که چنین اصلی باید به طور کلی برای یک دولت برقرار شود، زیرا ما از دوره‌های تاریخی که در آن رفاه عمومی در ذهن حاکمان به عنوان پایه و اساس رهبری دولتشان بوده است، آگاهیم. اگر امروز لازم است که این اصل را بر همه ملاحظات دیگر مقدم بداریم، این تنها بیان این واقعیت است که شرایط عمومی امروزی به هیچ وجه بیان این تنها احساس سیاسی صحیح نیست. ما به طور یکسان در این اصل اول می‌بینیم که اخلاق و اقتصاد چقدر با یکدیگر در ارتباط تنگاتنگ هستند.

منفعت عمومی مقدم بر منفعت شخصی، در وهله اول یک مطالبه اخلاقی است. اما در عین حال با وضوح زبانی عالی، نظم سلسله مراتبی بین رفاه عمومی و تلاش موجه فرد برای کسب و دارایی شخصی را بیان می‌کند. بنابراین، این اصل ناسیونال سوسیالیسم به هیچ وجه مالکیت خصوصی را مستثنی نمی‌کند. برعکس: ناسیونال سوسیالیسم اهمیت مالکیت را به طور کامل و تمام و کمال تصدیق می‌کند. می‌داند که مالکیت شخصی و حق استفاده آزادانه از یک دارایی، پایه و اساس هر اقتصاد و فراتر از آن، هر فرهنگ والاتری است. اما ناسیونال سوسیالیسم به همان اندازه اذعان کرده است که برای به رسمیت شناختن مالکیت خصوصی، لازم است محدودیت‌های کاملاً مشخصی تعیین شود، یعنی جایی که مالکیت صرفاً به ابزاری برای قدرت تبدیل می‌شود و به شیوه‌ای استثمارگرانه علیه رفاه عمومی اعمال می‌شود.

شاید به ندرت بتوان فرد متفکری را یافت که بخواهد این اصل اول را به این شکل کلی نقض کند. مشکل در ارزیابی درست منافع عمومی در مقابل منافع شخصی افراد نهفته است. علیرغم وجود بی‌شک...

علیرغم توافق بر سر اینکه ملاحظات منافع عمومی باید مقدم بر منافع خصوصی باشد، نکته قابل توجه این است که طبق ایده‌های حقوقی معتبر در میان ما، دقیقاً در مورد شکل استفاده از اموال، هیچ محدودیت اخلاقی فراتر از مجرم تعیین نشده است. مطمئناً، اعمال خشونت علیه همنوع (اخاذی -قتل (-ممنوع است.

قتل غیرعمد -خیانت و ثروت اندوزی نامشروع و غیره)، اما هرگز و در هیچ کجا انباشت ثروت بی حد و حصر و استفاده از ابزارهای فنی بانکی و بورس اوراق بهادار که اغلب کاملاً مشکوک هستند، ممنوع نشده است. علاوه بر این، قانون به هر طلبکاری حق می‌دهد که در شرایط نامساعد، بدهکار متخلف را بی‌رحمانه از خانه و دارایی‌هایش محروم کند -

بیماری، مرگ، نقص عضو، برداشت بد محصول و قحطی -انجام تعهدات انجام شده را غیرممکن می‌سازد. هر قاضی باتجربه‌ای می‌تواند موارد بی‌شماری را ذکر کند که در آنها قانون سختگیرانه ما موجودیت اقتصادی را نابود کرده است، مواردی که در آنها هر حس سالم عدالت در برابر تحویل یک مرد سخت‌کوش و کوشا که با این حال گرفتار بدشانسی بوده است، به طور موقت به فشار و چنگال وحشیانه طلبکار طغیان کرده است.

اذعان بی‌حد و حصر به حق شخصی برای دعاوی صحیح و قانونی به طور کلی، منطقاً باید منجر به آسیب رساندن به منافع عمومی از طریق سوءاستفاده خودخواهانه از این ایده حقوقی اساساً وارونه و ضداجتماعی در تضاد با اصل دولتی ما "منافع عمومی مقدم بر منافع شخصی" شود.

در مقابلِ صورت‌بندیِ بنیادینِ نادرستِ حاکم بر میان ما، یعنی صورت‌بندیِ سرمایه‌داری، افراطِ دیگر، یعنی ایده‌ی مارکسیستیِ دولت و اقتصاد، قرار دارد. ایده‌ی بنیادینِ این شکلِ اقتصادی، انکارِ مالکیت خصوصی است. دکترینِ مارکسیستی تا آنجا پیش می‌رود که مالکیت را مستقیماً به عنوان «دزدی» (پرودون) توضیح می‌دهد.51. این دکترین، با زبانِ بیگانه‌ای که به‌ویژه برای پرولتاریای آلمانی بسیار نامفهوم است، خواستارِ «سلبِ مالکیت از سلبِ مالکیت‌کنندگان»61 است -به عبارت دیگر، سلبِ مالکیتِ دارایی! این دکترینِ نابودکننده‌ی دولت، مردم، فرهنگ و اقتصاد، تحققِ افراطی اما منطقیِ خود را در بلشویسمِ روسی یافته است. از جنبه‌ی اقتصادی، این افراط را می‌توان در این جمله خلاصه کرد:

«همه چیز متعلق به همه کس است».

ما در اینجا با غیرشخصی‌سازی مالکیت، با انتقال تمام دارایی به دارایی ناشناس کل، سروکار داریم.

از سوی دیگر، افراط‌گرایی که هنوز در میان ما در مورد حق نامحدود مالکیت حاکم است، ما را به آخرین قدم قبل از معبد خدای مامون رسانده است، که بر سر در آن با حروف طلایی نوشته شده است: "همه چیز متعلق به یکتاست". حتی این شکل اقتصادی ترسناک نیز باید به همان اندازه به غیرشخصی شدن مالکیت منجر شود -فقط به شکلی دیگر -به این صورت که، در نهایت، تمام بشریت کارگر در اینجا به بردگی وحشتناک بدهی به یک قدرت مالی ناشناس کشیده می‌شود.

در تضاد کامل با افراط‌گرایی‌های اقتصادی سوسیالیسم مارکسیستی که به تازگی توصیف شد و مال‌اندوزی سرمایه‌داری افراطی دموکرات‌های غربی، آرمان اقتصادی سوسیالیسم ملی، تحقق اصل «هر کس به اندازه خودش» را می‌طلبد.

دقیقاً در همین اصل، اخلاق و اقتصاد بار دیگر به نزدیک‌ترین شکل ممکن به هم پیوسته‌اند. حذف اصول اخلاقی از زندگی تجاری در واقع چنان از ویژگی‌های اقتصاد امروزی است که در آن تنها قدرت برترِ دارایی بیشتر، حیله‌گری بیشتر، هنر اجتناب از اقتدار دولتی حتی در خطرناک‌ترین معاملات، موازنه را به هم می‌زند. نگاهی به هزاران موجود عمدتاً تاریک که در تمام شهرهای بزرگ به شیطنت‌های خود می‌پردازند و مبالغ هنگفتی را در اختیار دارند، نگاهی به چندین پرونده‌ای که علیرغم تمام مقاومت شرکت‌کنندگان به دادگاه می‌روند، به ما نشان می‌دهد که اخلاق تجاری امروزی چقدر به طرز وحشتناکی فاسد است. در مقابل، بیایید بدبختی وحشتناک در محافل طبقه متوسط و افراد کارگر متأهل را که دیگر نمی‌توانند برای نوزادان و کودکان در حال رشد خود شیر و نان بپردازند، در نظر بگیریم. بگذارید روشن کنیم که عموماً در بسیاری از موارد، با کار شرافتمندانه به سختی می‌توان مایحتاج اولیه زندگی را به دست آورد، به ویژه

وقتی کودکانی هستند که باید از آنها مراقبت و بزرگ شوند. پریشانی مشاغل روشنفکری و آزاد از هر اندازه‌ای فراتر می‌رود؛ هنرمندان درجه یک، به ویژه هنگامی که جهت‌گیری آنها با جهت‌گیری سلیقه یهودی که امروزه حاکم است مطابقت ندارد، به گرسنگی محکوم می‌شوند؛ اشعار اصیل آلمانی نمی‌توانند به اجرای عمومی دست یابند. اما پریشانی کسانی که به دلیل سوء مدیریت دولت در رابطه با سیاست‌های مالی، پس‌اندازهایشان از بین رفته است، بازنشستگان و مستمری‌بگیران کم‌درآمد، معلولان جنگی، کسانی که مجبور به کمک‌های خیریه شده‌اند، و همچنین همه کسانی که به اطمینان اوراق قرضه عمومی و همچنین به ثبات پول ملی و پوشش طلای مارک تکیه کرده‌اند، کاملاً غیرقابل توصیف است. چنین شرایطی فروپاشی اقتصاد است -هرج و مرج. سخت‌کوشی با پاداش ناکافی جبران می‌شود، تنبلی پاداش می‌گیرد، تجارت شرافتمندانه دچار پریشانی می‌شود، تجارت ناسالم، تجارت واسطه‌ای، سودجویی از همه بهتر رونق می‌گیرد. هرچه یک محصول از نظر فرهنگی برتر باشد، پاداشی که می‌توان به دست آورد، بدتر است. اعتماد با ... جبران می‌شود.

15پیر ژوزف پرودون (1809-1865) در اثر خود در سال 1840 عنوان کرد که آیا این موضوع چیست؟ که "la propriete c'est le جلد".

۱۶این عبارت که از عبارت فرانسوی «Texpropriation des expropriates» گرفته شده است، توسط مارکس در کتاب سرمایه، جلد اول، فصل ۲۴ به کار رفته است: «آخرین ساعات عمر مالکیت خصوصی فرا می‌رسد و سلب مالکیت‌کنندگان از آنها سلب می‌شود.»

خیانت، و در واقع از سوی دولتی که باید حامی قانون و عدالت، وکیل اخلاق عمومی باشد.

دیگر نیازی نیست که برای نشان دادن انحطاط شدید زندگی عمومی و اخلاق اقتصادی‌مان، به فساد در زندگی عمومی، یهودی‌سازی و فقر مطبوعات و رهبری به شدت ناتوان و بی‌ارزش سیاست خارجی‌مان اشاره کنیم.

در برابر این فقر مادی و آلودگی زندگی عمومی، ایده ناسیونال سوسیالیستی دولت، اصل دیرینه آزمایش‌شده دولت و اقتصاد را مطرح می‌کند: «هر کس به فکر منافع خود باشد »، اما مهم‌تر از همه «منافع عمومی مقدم بر منافع شخصی». با ارتقای این اصل به اصل راهنمای دولت ناسیونال سوسیالیستی، ناسیونال سوسیالیسم خود را به بهترین و باشکوه‌ترین دوره‌های تاریخ آلمان پیوند می‌دهد.

«سوم کوییک»۱۷ از قبل اصل اقتصادی آلمانِ سالم در اوایل قرون وسطی بود، اما به ویژه برای مدت طولانی از طریق ترتیب اصناف تضمین می‌شد که به هر کدام سهم خودش اختصاص داده شود. اشتراک کار بین استاد و شاگرد با نصف یا یک سوم پنی حداقل درآمد کارگر را تضمین می‌کرد، کار و عملکرد بهتر، مورد تقدیر و پاداش آنها قرار می‌گرفت و در موارد عملکرد برجسته، شهرت و درآمد سرشاری به همراه داشت.

«Suum cuique»همچنین زینت‌بخش بالاترین نشان پروس، نشان عقاب سیاه، است، هرچند در اینجا به معنای خاص آن که به شایستگی ویژه‌ای تاج آن را به خود اختصاص داده است. دقیقاً این تفسیر به ویژه با سوسیالیسم ملی مطابقت دارد -نه چندان به این دلیل که در اینجا موضوع تزئینات درباری یا تجلیل یکجانبه از خدمت سربازی مطرح است، بلکه به این دلیل که محتوای اخلاقی انجام وظیفه پاداش‌دار در قبال دولت و مردم در آن تجلی می‌یابد، انجام وظیفه‌ای که بدون برنامه‌ریزی قبلی و بدون توجه قبلی به دستمزدهای نجومی، با کنار گذاشتن منافع شخصی به پس‌زمینه، ناشی از احساس درونی و اجباری مسئولیت نسبت به دولت و مردم انجام می‌شود.

ما ناسیونال سوسیالیست‌ها این اصل را در جهت دیگر نیز گسترش می‌دهیم، ما به اصل «هر کس به خودش» در قرون وسطی آلمان و به ایده «شایستگی تاج» دولت فریدریش، با تأکید فراوان، می‌افزاییم: «مجرم مجازات خود را!». به هر کس به خودش، به خودش، به هر کار منظم و شرافتمندانه، به هر اجرای ویژه، به پاداش بالاتر، به هر فقیر و هر کسی که بی‌گناه به تنگنا افتاده، به اندازه کافی از بودجه عمومی کمک می‌شود، اما به طور مساوی به همه کسانی که علیه اخلاق عمومی و آبروی اقتصادی عمل می‌کنند، مجازات شایسته داده می‌شود.

با این حال، تأکید می‌کنیم که به هیچ وجه در محدوده وظایف دولت ناسیونال سوسیالیستی نیست که شهروندان دولتی را در امور اقتصادی به صورت فردی نظارت کند، و اقتصاد تا حد امکان فارغ از قیمومیت بوروکراتیک به بهترین شکل ممکن رونق یابد. ما همچنین می‌دانیم که کاهش ریسک در مورد هر شهروند دولتی به صورت فردی از طریق دولت -بلکه به معنای «انسان بدون ریسک» نائومان، یعنی انسانی که دولت باید وجود اساسی او را تأمین کند -دقیقاً خلاف آنچه نائومان از آن انتظار داشت را به دست خواهد آورد.81 وظیفه دولت باید به ایجاد پیش‌شرط‌هایی برای اقتصادی که خود را حفظ می‌کند، محدود شود.

---

۱۷ به هر کسی به اندازه خودش

۱۸فریدریش نائومان (۱۹۱۹-۱۸۶۰)یک متکلم پروتستان و سیاستمدار لیبرال بود که در سال ۱۸۹۶حزب سوسیال دموکرات را تأسیس کرد و از طریق مجله خود «کمک به آلمان» نوعی لیبرالیسم اجتماعی را تبلیغ کرد. پس از جنگ جهانی اول، نائومان اولین رئیس حزب دموکرات آلمان (DDP)شد.

تا حد امکان عاری از پدیده‌های ربودن و رباخواری وحشتناکی باشد که در دولت سرمایه‌داری بهره‌محور امروزی می‌شناسیم.

بنابراین، رفاه دولت باید بار دیگر به بالاترین قانون تبدیل شود، و کارایی دولت باید اصل «منافع عمومی را بر منافع شخصی مقدم بدارد» را بر همه ملاحظات دیگر مقدم بدارد.

با این حال، این اصل، در میان دولتمردان، کارمندان دولت و کسانی که در مناصب برجسته‌ای در زندگی عمومی قرار دارند، ویژگی‌ای را که امروزه تقریباً به طور کامل از دولت و زندگی عمومی ناپدید شده است -مسئولیت- ضروری می‌سازد.

تمام زندگی عمومی ما امروز مستقیماً زیر علامت بی‌مسئولیتی قرار دارد. نمایندگان در قبال آنچه در پارلمان انجام می‌دهند و می‌گویند، مسئول نیستند -می‌توان گفت که "مصون از" آن هستند.
یک اصطلاح ناامیدکننده وقتی به یاد می‌آوریم که این عبارت از پزشکی گرفته شده است که در آن گفته می‌شود بدن از قبل آنقدر از سموم اشباع شده است که سموم تازه تزریق شده به بدن آسیب بسیار کمتری می‌رسانند یا اصلاً آسیبی نمی‌رسانند در حالی که یک بدن سالم از آنها می‌میرد. جناح‌ها مسئول تصمیمات اکثریت نیستند، وزرا مسئول انجام وظایف خود نیستند زیرا آنها فقط مأموران احزابی هستند که دقیقاً در تشکیل دولت شرکت می‌کنند. اگر مشکلی پیش بیاید، مردم در واقع بدترین خسارات را متحمل می‌شوند، اما وزیر به اصطلاح مسئول فقط با یک مأمور حزبی به همان اندازه غیرمسئول جایگزین می‌شود. از مسئولیت واقعی هیچ اشاره‌ای نشده است.

متأسفانه، توسل به قادر متعال در عصر حق الهی پادشاهان، اغلب اوقات شکل کاملاً خاصی از بی‌مسئولیتی اربابان حاکم بود - (استثنائات نادری که مسئولیت آنها در قبال خدایشان مترادف با احساس مسئولیت آنها در قبال مردمشان بود، به صراحت پذیرفته شده است). با این حال، به طور کلی، این خدای عزیز، در تحلیل نهایی، همیشه تنها یک سپر محافظ راحت بود که می‌توانست در پشت آن، بر روی نردبان مقامی که فقط در برابر مافوق خود مسئول بود، وزیری که فقط در برابر پادشاه خود مسئول بود و حاکمی که فقط در برابر خدای خود مسئول بود، باورنکردنی‌ترین بی‌مسئولیتی طبقه حاکم و نمایندگان آن را در قبال ضروریات واقعی زندگی مردم پنهان کند.

سوسیالیسم ملی باید این بی‌مسئولیتیِ مورد تأیید دولت را به‌طور ریشه‌ای از بین ببرد.

«بالاترین مسئولیت» با حروف آهنی بر سر در ورودی دولت ناسیونال سوسیالیستی نقش خواهد بست. کسی که افتخار ایستادن در جایگاه رهبری برای منافع یک ملت بزرگ را دارد، به اندازه کافی مسئولیتش را به یاد نخواهد داشت. در واقع، تنها کسی می‌تواند رهبری باشد که این عمیق‌ترین احساس مسئولیت را در سینه خود داشته باشد. برای همه کارمندان دولت و کسانی که در عرصه عمومی فعالیت می‌کنند، این مسئولیت باید به طور ویژه تصریح شده و با سخت‌گیری بی‌رحمانه‌ای انجام شود. تنها از این طریق می‌توان گفت که بهبودی واقعی را می‌توان به زور به دست آورد.

تنها از این طریق است که می‌توان گرانبهاترین چیزی را که می‌تواند رهبر و مردم را بار دیگر به یک جامعه ملی و تاریخی واقعی تبدیل کند، احیا و رشد داد -اعتماد. و از دل اعتماد، ایمان می‌تواند بار دیگر رشد کند، ایمانی که با مسئولیت رهبر، بهبودی و نوسازی آلمان، بیداری دوباره روح آلمانی را در یک وضعیت ملی‌گرایانه از کار و عملکرد به ارمغان خواهد آورد که در آن هر کس جایگاه خود را خواهد یافت.

مبانی اقتصادی

در یک نهاد اقتصادی سالم، اخلاق و اقتصاد ملی را نمی‌توان از هم جدا کرد.
در غیر این صورت، اقتصاد به شدیدترین شکل ممکن آسیب می‌بیند، به خصوص در رابطه با شریف‌ترین وظیفه هر اقتصادی - یعنی برآوردن تقاضا. بدون ایمان به تجارت، بدون سخت‌کوشی، بدون وفاداری مسئولان و کارگران، هیچ کاری نمی‌تواند رونق بگیرد.

کارایی، عدالت، روحیه کارآفرینی، انرژی، اعتماد متقابل بین همه کسانی که در یک کار اقتصادی مشارکت دارند، پیش‌شرط‌های ضروری برای رونق هر اقتصادی هستند. همه این موارد فقط برای اذعان به اهمیت استثنایی‌شان لازم است گفته شوند.

هر کسی که در حال حاضر و گذشته‌ی نزدیک مجبور به فعالیت اقتصادی بوده است، می‌داند که امروزه تا چه حد این چیزهای خوب کم هستند. و چه کسی در نهایت از آسیب‌های آموزه‌های رستگاری مارکسیسم و روش‌های عملیاتی آن، اعتصابات، خرابکاری و کار سهل‌انگارانه و بی‌قید و بند رنج می‌برد؟ -اما در نهایت، فقط خودِ مردم هستند که از طریق چنین آموزه‌های تجزیه‌کننده‌ی دولت و مردم، هرگونه احساس جمعی را از دست داده‌اند و مهم‌ترین کار خود را در مبارزه‌ی طبقاتی می‌بینند. بنابراین، باید شکایاتی را که به ویژه از اردوگاه‌های ملی‌گرایان مطرح می‌شود، به این بخش نیز معطوف کرد که ما دیگر یک ملت نیستیم، و اگر می‌خواهیم موقعیت از دست رفته‌ی قدرت و جایگاه بین‌المللی خود را دوباره به دست آوریم، ابتدا باید دوباره یک ملت شویم.

این شکایات موجه هستند، اما با شکایات نمی‌توان به جلو رفت. مارکسیسم در تحقق آرمان اقتصادی و سیاسی خود، زمانی که قدرت انجام آن را داشت، تردیدی به خود راه نداد و از سرکوب وحشیانه مخالفان ابایی نداشت: در روسیه، با قتل عام کل روشنفکران بورژوا، از جمله ما از طریق قوانینی برای حفاظت از جمهوری، دشمنان خود را برای همیشه ساکت کرد.91 بدیهی است که کسب قدرت سیاسی پیش‌شرط هر اصلاح اقتصادی یا سیاسی ملی است. ما به خوبی کمونیست‌ها و سوسیال دموکرات‌ها می‌دانیم، اما ما قدرت سیاسی را نه به خاطر خود قدرت، نه برای سوءاستفاده از موقعیت قدرت به دست آمده علیه یک طبقه خاص، بلکه برای ایجاد پیش‌شرط‌های صلح اقتصادی بین رفقای ملی که در یک جامعه کاری به هم پیوسته‌اند، می‌خواهیم. تحقق تقاضا02 وظیفه اقتصاد ملی است -نه سودآوری، که امروزه تقریباً منحصراً در تولید کالاها تعیین‌کننده است. با این نگرش اساسی ناسیونال سوسیالیسم، ما در مخالفت قطعی با ایده‌های اقتصادی اساسی دولت سرمایه‌داری قرار می‌گیریم. در وهله اول نه آنچه لازم بود تولید می‌شد، بلکه آنچه سودآور بود. هر چیزی که نویدبخش سود و منفعت کافی نبود، از همان ابتدا مورد توجه قرار نمی‌گرفت. به عنوان یک نمونه بسیار واضح از جنون سودآوری اقتصاد سرمایه‌داریِ با منافع فعلی، می‌توان به این واقعیت اشاره کرد که ساخت مسکن، علیرغم نیاز وحشتناک به مسکن -و بنابراین علیرغم فوری‌ترین نیاز -به سادگی انجام نمی‌شود زیرا سودآور نیست! اینکه ساخت مسکن از منظر سیاسی ملی به معنای بالاتر در نظر گرفته شود، در اینجا نیازی به توضیح بیشتر ندارد، اما از آنچه به ویژه در مورد وظایف اجتماعی دولت گفته شده است، کاملاً واضح است. علاوه بر این، اگر مردم گرسنه بمانند و یخ بزنند، یک اقتصاد سرمایه‌داری که به سمت سود هدایت می‌شود، به هیچ وجه وظیفه خود را در برآوردن این نیاز از طریق تولید کفش، لباس و لباس زیر ارزان و خوب و غیره نمی‌بیند، زیرا با کاهش ظرفیت خرید جمعیت، این "سودآور" نیست. از سوی دیگر، صنعت کالاهای لوکس در همه زمینه‌ها کاملاً شلوغ است، زیرا هرگز پیش از این ثروت به راحتی به دست نمی‌آمد، بنابراین...

---

۱۹ آلمان پس از جنگ قانون مشابهی دارد، قانون فدرال حفاظت از قانون اساسی (Bundesverfassungsschutzgesetz)، که در سال 1950 تصویب شد.

۲۰ منظور از برآورده شدن تقاضا، برآورده شدن مایحتاج زندگی، از طریق قیمت‌های مقرون‌به‌صرفه، است. مجموع تمام کسانی که در یک جامعه ملی به هم پیوند خورده‌اند.

مشتاق است که خود را با تجمل محض احاطه کند، همانطور که امروز. اما ایده سرمایه‌داری سودآوری در واقع در شاخه‌های اقتصاد ما که امروزه بر همه چیز حاکم هستند، در سیستم بانکی و بورس اوراق بهادار، به یک مزخرف اقتصادی تبدیل می‌شود. واقعیت موقعیت حاکم بانک‌ها، به طرز چشمگیری بی‌معنی بودن اقتصادی ایده سرمایه‌داری را اثبات می‌کند. با «تولیدات» بانک‌ها و بورس اوراق بهادار، هرگز کودکی سیر نشده، هرگز فردی در حال یخ زدن لباس نپوشیده و به طور کلی، حتی کوچکترین نیاز ضروری برای زندگی نیز برآورده نشده است. این گفته به هیچ وجه یک شعار عوام‌فریبانه نیست، حتی شامل غیرضروری بودن نهادهای معاملات پولی نیز نمی‌شود، بلکه فقط با وضوح کامل نشان می‌دهد که چه تفاوت عظیمی بین یک تحقق اقتصادی واقعاً ملی تقاضا، مانند آرزوهای ناسیونال سوسیالیست‌ها، و یک اقتصاد کاملاً خصوصی-سرمایه‌داری-مبتنی بر سود وجود دارد.

حتی دولت ناسیونال سوسیالیستی بانک‌ها و سایر مؤسسات مالی خود را خواهد داشت، اما آنها دیگر حاکمان اقتصاد ملی نخواهند بود، بلکه خدمتگزار آنها خواهند بود، پول دیگر ارباب دولت و مردم نخواهد بود، بلکه فقط کمک ضروری برای تبادل کالا خواهد بود.

ما دقیقاً می‌دانیم که این نبرد علیه سرمایه بانکی و بورسی به معنای سخت‌ترین نبرد برای جنبش ناسیونال سوسیالیستی خواهد بود، زیرا امروزه عظیم‌ترین قدرتی که جهان تاکنون به خود دیده است، در سرمایه بانکی و بورسی متمرکز شده است.

اینجا مسئله، نبرد مرگ و زندگی برای قدرت است، این را حریف بهتر از اکثر دوستان و پیروان ما می‌داند. این نبرد بسیار دشوارتر خواهد بود، زیرا تمام بخش‌های جمعیت هنوز در جنون سودآوری گرفتار هستند.

یک سوال اساسی که باید در اینجا بار دیگر با وضوح کامل به آن پاسخ داده شود، این است که سوسیالیسم ملی اساساً چه نسبتی با مالکیت دارد. از مشاهدات اساسی فصل اول و به ویژه از مخالفت اساسی که در آنجا با سوسیالیسم مارکسیستی شرح داده شده است، نتیجه طبیعی برای سوسیالیسم ملی، پذیرش اساسی مالکیت است. این پذیرش مالکیت خصوصی عمیقاً در زندگی آریایی ریشه دارد. ذهن خلاقی که محیط را می‌شناسد، که محیط را در نظر می‌گیرد تا دنیای خود را از آن خلق و شکل دهد، انسان خلاقی که میوه‌های آن را از زمین با کار سخت به دست می‌آورد، ساکن می‌شود، برای خود خانه‌ها و شهرها می‌سازد، که پس از استقرار و ریشه دواندن در حلقه خویشاوندان، رفقای نژادی خود، انسانی که سپس بر روی چنین زیرساختی که ریشه در خاک دارد به فرهنگ والاتر می‌رود و برای خود -جهان خود را به معنای فکری والاتر، در زمینه‌های فلسفه، شعر، موسیقی، هنر و مجسمه‌سازی خلق می‌کند -این انسان قطعاً نمی‌تواند آن را متفاوت از این تصور کند که آثار دست او، که از خود او زاده شده‌اند، نیز دارایی او هستند. از این شناخت انسان خلاق، احترام به مالکیت دیگران مستقیماً ناشی می‌شود و قانون پدید می‌آید.

در تضاد اساسی و آشتی‌ناپذیر با ذهن خلاق، ذهن حریص و دزدِ انسان‌های دیگری با گرایش‌های متفاوت قرار دارد، کسانی که هرگز نفس آفرینش را نشناخته‌اند، کسانی که بی‌وقفه از جایی به جای دیگر می‌روند، کسانی که هرگز نتوانستند در جایی ریشه بدوانند، کسانی که به طور گسترده و از خاک، در یک توسعه طولانی به سوی فرهنگ برتر، رشد نکردند، بلکه با ذهن بی‌قرار و متحرک خود و با پولشان، از کشوری به کشور دیگر نقل مکان کردند، زمانی که شهرها یا قطعات زمین را «چراندند». حتی در مزارع ملت‌های خلاق، یهودیان اساساً از تولیدات واقعی بسیار دور بودند، ما یهودیان را به عنوان یک کشاورز نمی‌شناسیم، نه به عنوان تاجر، نه به عنوان مهندس یا استادکار، نه به عنوان کارگر کارخانه و دستمزد، و نبوغ خلاق واقعی حتی در هنرهای زیبا و علوم نیز برای او بیگانه است. ذهن متحرک فعالیت مشخص خود را تنها در جایی آغاز می‌کند که اثری توسط دستی خلاق خلق شده باشد، شیئی تولید شده باشد، در آنجا ذهن حریص می‌داند که این کالاها را برای ... تهیه کند.

خود و برای سوق دادن آنها به سمت مزیت مالی خود. نه برای تأمین تقاضای اقتصاد ملی، بلکه برای کسب سود هرچه بیشتر برای خود از این ترافیک تولید به مصرف، خود را بین تولیدکننده و مصرف‌کننده قرار داد -تاجر ظهور کرد. امروز تاجر و صراف به هیئت مدیره و ارباب بانک تبدیل شده است. اقتصاد کل جهان به بی‌معنی‌ترین شکل ممکن وارونه شده است. ذهن باهوش، مبتکر، جسور، خلاق و مولد دیگر حکومت نمی‌کند؛ ذهن کج، ناتوان از خلق چیزی از خود، استثمارگر و حریص، حکومت می‌کند. پول بر کار و خون حکومت می‌کند.

ذهن پویای یهود توانسته است همه چیز را متحرک کند، حتی زمین را از طریق وام‌های رهنی، بزرگترین صنایع دیرینه را از طریق ناشناس‌سازی و از طریق شرکت‌های سهامی، و از طریق اقتصاد اوراق قرضه دولتی، سرمایه بین‌المللی حتی دولت‌ها را از مردمشان جدا کرده است. امروزه همه دولت‌ها به سرمایه‌های کلان وام وابسته هستند و در رابطه با مردم خود، آنها فقط جمع‌کننده‌های بهره برای اربابان ناشناس خود در وال استریت، شهر لندن و پاریس هستند.

این مشاهدات کوتاه، عمیق‌ترین راز تضاد آشتی‌ناپذیر میان مردمان خلاق و یهودی حریص را به ما نشان داده است. «آریایی می‌آفریند، یهودی جهان را برای خود می‌رباید.»

در اینجا می‌توان به طور خلاصه اضافه کرد که تفاوت بسیار ظریفی بین مالکیت و تصرف وجود دارد. تصرف لزوماً نباید مالکیت باشد، تصرف نمی‌تواند خود به خود ایجاد شود. در مورد تصرف، منشأ تصرف مورد سوال قرار نمی‌گیرد. یهودی اموال مردمان آریایی را تصرف کرده و اکنون از طریق قدرت مالی خود بر سازندگان حکومت می‌کند. این شکل انتزاعی از مالکیت در قالب دعاوی حقوقی، اوراق قرضه، وام‌های رهنی و غیره، کل جهان امروز را از طریق بهره، تابع سرمایه کرده است. شکل اقتصادی سرمایه‌داری مبتنی بر بهره عموماً هیچ محدودیتی برای تصرف نمی‌شناسد، و باعث می‌شود که تمام ملت‌ها با تمام کارهایشان تابع بهره مشتی از بزرگان بانک و بورس شوند.

در مقابل این اقتصاد غارتگرِ مبتنی بر منافعِ سرمایه‌داري نه چندان ترسناک، سوسیالیسم ملی محدودیت حق مالکیت را تعیین می‌کند. اصل این محدودیت در این جمله نهفته است: «منافع عمومی مقدم بر منافع شخصی». اینکه این محدودیت برای مالکیت می‌تواند بسیار بالا برده شود، از این واقعیت ناشی می‌شود که سوسیالیسم ملی به هیچ وجه حتی بزرگترین آثار صنعتی را، تا زمانی که در مالکیت خصوصی سازندگان (مانند کروپ، مانسمان، تیسن و غیره) باقی بمانند، به عنوان مغایر با منافع کل رد نمی‌کند، به خصوص زمانی که صاحبان این آثار بزرگ درک و فهمی از مسائل اجتماعی داشته باشند و بتوانند مرزهای مناسب بین سود شخصی مناسب از تولید، قیمت‌گذاری مناسب برای فروش و برآورده کردن تقاضای اقتصاد ملی و شکل متناسب و شایسته‌ای از مشارکت نیروی کار در درآمدهای آثار را پیدا کنند.

در اینجا به مشاهدات اساسی مختصری در مورد اشکال خارجی تولید می‌پردازیم.
اقتصاد قدرتمند و رو به رشد آلمان قبل از جنگ با ترکیبی بسیار مطلوب از کسب‌وکارهای بزرگ، متوسط و کوچک متمایز می‌شد. اکنون، به طور کلی، در گرایش به کسب‌وکارهای بزرگ، خطری برای اقتصاد ملی وجود دارد، تا جایی که گام بعدی بالاتر از کسب‌وکارهای بزرگ، دیگر در خدمت تحقق تقاضا نیست، بلکه منافع بالای سرمایه‌داری سلطه بر بازار و دیکتاتوری قیمت‌ها را دنبال می‌کند. با این وجود، به وضوح پذیرفته شده است که برخی از صنایع فقط می‌توانند به عنوان کسب‌وکارهای بزرگ کار کنند. این امر در مورد آن دسته از شاخه‌های صنعتی که ما عموماً به عنوان صنایع سنگین تعیین می‌کنیم، صدق می‌کند. بدون اینکه بخواهیم در این مرحله به جزئیات بپردازیم، اساساً می‌توان گفت که دولت ناسیونال سوسیالیست هیچ دلیلی برای تلاش برای تغییرات اساسی در این اشکال بیرونی اقتصاد ندارد. ناسیونال سوسیالیسم انواع "اجتماعی شدن یا ملی شدن" را به معنای مارکسیستی رد می‌کند. آرمان اقتصادی ما به همان اندازه بزرگ را می‌طلبد

تعداد زیادی از افراد با اقتصاد آزاد، دقیقاً در کسب و کارهای متوسط و کوچک. ما می‌دانیم که تنها مردان آزاد و مستقلی که می‌توانند آزادانه کار و درآمد حاصل از کار خود را مدیریت کنند، سرشار از احساس مسئولیت جدی در قبال کار خود هستند، که تنها در این خاک شخصیت‌های قدرتمند ظهور می‌کنند و تنها در خاک آزادی و مسئولیت، حس جامعه شکوفا می‌شود، حس جامعه‌ای که افراد را از طریق کار مشترک به یک جامعه از زندگی و سرنوشت پیوند می‌دهد و از این طریق آنها را به ملتی آزاد و خودآگاه تبدیل می‌کند.

تنها در چنین زمینی است که رفاه فرد می‌تواند با رفاه کل پیوند یابد.

در مرزهای دولت و اقتصاد

۲۱م‌س‌ی‌رت‌س‌چ‌ن‌م‌و سوسیالیسم دولتی در تعیین محدودیت‌هایی که دولت باید در مداخله خود در اقتصاد رعایت کند، دو قطب مخالف هستند. دکترین اول، خواستار آزادی هرچه بیشتر از هر گونه قیمومیت دولتی است و ترجیح می‌دهد که دولت به نقش نگهبان شب تنزل یابد. سوسیالیسم دولتی معتقد است که اکثر مشاغل به بهترین وجه توسط خود دولت اداره و مدیریت می‌شوند. افراطی‌ترین اشکال اجتماعی‌سازی یا ملی‌سازی، که اصطلاح روسی برای اداره بنگاه‌ها توسط همه است، به هر کسی که آزمایش‌های سوسیالیستی را بی‌طرفانه و با وضوح قطعی مشاهده کرده است، نشان داده است که چنین اشکال تولید کمونیستی در درازمدت غیرممکن است.

کسی که توضیحات ما در مورد مبانی اقتصاد را دنبال کرده باشد، می‌تواند بدون مشکل دلایل درونی این پدیده را تشخیص دهد. از یک سو، سرکوب ابتکار کارآفرینی، فقدان انگیزه سود، حذف رقابت، و از سوی دیگر، اجبار به کار که با نیروی بی‌رحمانه توسط شوروی‌ها اعمال می‌شد، باید مزیت تولید را به حداقل برساند.

شکل تدریجی و ملایم‌تر «کنترل دولتی» کسب‌وکارها، آن‌طور که از زندگی اقتصادی آلمان می‌شناسیم، تنها در حوزه‌های مختلف اقتصاد عمومی با موفقیت و به نفع خود اعمال می‌شود. در حوزه‌هایی که در رقابت با اقتصاد آزاد اداره می‌شوند، به‌ویژه در حوزه تولید صنعتی بزرگ (زغال‌سنگ)، موفقیت تجاری در مقایسه با اقتصاد آزاد که در موقعیتی است که می‌تواند تمام تصمیمات مهم را سریع‌تر و مستقل‌تر از آنچه لزوماً در مورد شرکت‌های دولتی ممکن است، اتخاذ کند، به شدت محدود است. برای اینکه قضاوت درستی از اینکه کدام کسب‌وکارها به‌طورکلی برای کنترل دولتی مناسب هستند، داشته باشیم، باید از موقعیتی که دولت در کل عملکرد یک اقتصاد ملی به عهده می‌گیرد، آگاه باشیم.

ما توضیح دادیم که سوسیالیسم ملی وظیفه اقتصاد را در برآوردن تقاضا می‌بیند. تولیدکننده و مصرف‌کننده، سازنده و کاربر، دو شریک اصلی در هر اقتصادی هستند. اکنون می‌دانیم که استفاده، در تحلیل نهایی، همیشه و همه جا کاملاً فردی است، یا به وضوح بیان می‌شود: هر تکه نان در واقع فقط توسط یک نفر می‌تواند مصرف شود، لباس‌ها نیز فقط برای استفاده شخصی در نظر گرفته شده‌اند، یک حکم در هر زمان فقط برای یک حلقه کوچک و متصل سقف فراهم می‌کند، محل کار در هر زمان فقط به تعداد شاید بیشتر اما همچنان محدودی از رفقای کاری جایگاه می‌دهد، بنابراین ما به هیچ وجه نمی‌توانیم از مصرف یا استفاده مشترک از محصولات صحبت کنیم. بنابراین اگر مصرف، در تحلیل نهایی، فردی باشد، همین امر در مورد تولید، تولید کالاها نیز صادق است. هرچه محصول کار تولیدی ارزشمندتر باشد، واضح‌تر است که این فقط از یک نیروی خلاق بسیار شخصی ناشی می‌شود.

برای آثار ذهنی در حوزه‌های علم و هنرهای زیبا، در حوزه اختراعات و اکتشافات فنی، این موضوع بی‌درنگ روشن است، اما حتی در مورد آثار مونتاژ شده در

۲۱منچستریسم مکتب فکری اقتصادی است که در قرن نوزدهم در منچستر به عنوان واکنشی علیه قوانین حمایت‌گرایانه کورا در سال‌های ۱۸۱۵و ۱۸۴۶ظهور کرد. این مکتب از تجارت آزاد حمایت می‌کرد و از صنعتگران در برابر منافع کشاورزی اشراف زمین‌دار حمایت می‌کرد. طرفداران اصلی این جنبش ریچارد کابدن (۱۸۶۵-۱۸۰۴)و جان برایت (۱۸۸۹-۱۸۱۱)بودند.

در بنگاه‌های کارخانه‌مانند، که در آن‌ها مکانیزاسیون از طریق ماشین‌آلات تقریباً به طور کامل کار فردی انسان را سرکوب می‌کند، سرانجام هنوز این اصل پابرجاست که جفت کفشی که دقیقاً این کارگر تولید می‌کند، فقط می‌تواند توسط این کارگر تولید شود و نه توسط کارگر دیگر. با این حال، کیفیت محصولات با افزایش مکانیزاسیون کاهش می‌یابد. در حال حاضر در تجارت کشاورزی، قانون قدیمی معتبر است: «چشم پروردگار، گاو را چاق می‌کند»، یعنی فقط مراقبت شخصی پرورش‌دهنده بالاترین نتایج را به دست می‌آورد.

تمام تلاش‌های اقتصاد کمونیستی هر بار با شکست کامل به پایان رسیده است.
بنابراین باید اساساً اعلام کنیم که هم مصرف و هم تولید در تضاد با اجتماعی شدن هستند. اکنون، به محض اینکه بشر اشکال اقتصادی اولیه اقتصاد فردی در خانواده را رها کرد و از طریق تقسیم کار به اشکال اقتصادی پیچیده‌تری روی آورد و جوامع بزرگ دولتی را تشکیل داد، بین تولید و مصرف چیزی جدید -تجارت و بازرگانی و سیستم مالی -مداخله کرد.

این مشاهده‌ی فلسفی-اقتصادیِ بسیار ساده، روشن‌ترین گواهِ زمینه‌هایی است که دولت باید فعالیت اقتصادی خود را در آن‌ها محدود کند. در واقع، بی‌درنگ آشکار می‌شود که در اینجا مسئله بر سر موضوعاتی است که هر فردی به طور مساوی به آن‌ها علاقه‌مند است. و منطقی است که در اینجا، دولت دامنه‌ی وظایف خود را به عنوان تجسم منافع مشترک بیابد.

اگر فلسفه اقتصادی ما درست باشد، دولت باید در یکی از این زمینه‌ها کاری نمونه انجام داده باشد، اگر قبلاً در یکی از این زمینه‌ها تلاش کرده باشد. این کار را در زمینه حمل و نقل نیز انجام داده است. عملکرد مقامات راه‌آهن آلمان قبل از جنگ کاملاً نمونه بود و حتی امروز نیز تا حدی که وفاداری به وظیفه و وجدان قدیمی هنوز حاکم است، همچنان نمونه است. همچنین اغلب به سیستم راه‌آهن غیردولتی در آمریکا با کمال ویژه اعتبار داده می‌شود. این نیز در یک زمینه خاص دقیق است، تا جایی که ترافیک نسبتاً آزادانه‌تر انجام می‌شود و بسیاری از مشکلات کوچک که ما به سیستم بوروکراتیک وابسته هستیم، به سختی قابل اجتناب بودند. حتی ساخت لوکوموتیوهایی با ابعاد بزرگ در آمریکا قبلاً ما را شگفت‌زده کرد، اما دلیل اصلی این امر این بود که عرض وسیع‌تر شبکه راه‌آهن آمریکا این امر را از نظر فنی آسان‌تر می‌کرد. اما این جنبه‌ای از حمل و نقل نیست، بلکه یک واقعیت فنی است که به دامنه مشاهدات ما تعلق ندارد. از سوی دیگر، مسئله بسیار مهم‌تر برای سوال ما امنیت حمل و نقل در راه‌آهن است. در این زمینه، راه‌آهن آلمان دائماً از این وظیفه‌ی خطیر حمل‌ونقل دولتی آگاه بود و همچنین می‌تواند به خاطر انجام هر کاری که از نظر فنی و سازمانی ممکن بود، برای خود شهرت کسب کند. با چه بی‌مبالاتی غیرمسئولانه‌ای، جان مسافران دقیقاً در این زمینه در راه‌آهن‌های آمریکا و فرانسه به خطر افتاد، از تاریخ تصادفات راه‌آهن در راه‌آهن‌های آمریکا و فرانسه قبل از ملی شدن، مادامی که این راه‌آهن‌ها در خدمت سودجویی بی‌پروای روچیلدهای پاریس بودند، آشکار می‌شود. -بنابراین، حتی در اینجا نیز بار دیگر شاهد تضاد اساسی بین ایده‌ی سرمایه‌داری سودآوری و ایده‌ی وظیفه‌ی اقتصاد تأمین تقاضا هستیم.

وظیفه تجارت، در وهله اول، خدمت به اقتصاد ملی از طریق انتقال امن، سریع و ارزان کالاها و افراد به محل‌های استفاده یا کار است. مسئله سودآوری در یک شرکت دولتی تنها در وهله دوم مطرح می‌شود، یا فقط مسئله سیاست تعرفه‌ای است. طبیعتاً سیستم پست و تلگراف نیز به تجارت تعلق دارد. حتی در اینجا نیز تنها به خاطره‌ای پرافتخار از عملکرد اداره پست و تلگراف آلمان نیاز است تا نشان دهد که این وظیفه مهم اقتصادی ملی توسط دولت چقدر ایمن، سریع و قابل اعتماد انجام شده است.

از سوی دیگر، تجارت همواره به عنوان وظیفه انحصاری ابتکار کارآفرینی خصوصی در نظر گرفته شده است. اکنون، نمی‌توان به صراحت از تجارت مانند سیستم حمل و نقل صحبت کرد. برای یک تنظیم دولتی، از ابتدا فقط نوع خاصی از کالاها، در واقع کالاهای مصرفی انبوه، در نظر گرفته می‌شود. همانطور که قبل از جنگ، درک کمی از تنظیم دولتی تجارت در مهمترین محصولات غذایی -از زمانی که دکترین تجارت آزاد بر شیوه تفکر اقتصادی ملی ما حاکم بود -وجود داشت، امروزه نیز با توجه به رباخواری بی‌شرمانه در مهمترین محصولات غذایی در دوره هنوز فراموش نشده پس از جنگ، نمی‌توان انتظار داشت که این ایده که وظیفه دولت فراهم کردن تهیه، انتقال و توزیع مهمترین [illegible] اشتباه است، تمایل به هدایت تولید یا درک آن همیشه به روشی تحت کنترل دولت است. از سوی دیگر، توزیع صحیح تولید بدون شک یک وظیفه بسیار مهم دولتی است. قابل توجه است که در روسیه تنها سازمان‌های بورژوایی که حفظ شده‌اند، تعاونی‌های تولید و مصرف کشاورزی بوده‌اند، به عبارت دیگر، آن سازمان‌هایی که دقیقاً وظیفه خود را ذخیره و جمع‌آوری مهم‌ترین محصولات غذایی در جهت منافع مشترک و از سوی دیگر، تأمین مصرف‌کننده در جهت منافع مشترک قرار داده‌اند. بررسی وضعیت آلمان ما

زندگی اقتصادی اکنون به ما نشان می‌دهد که حتی در میان ما، این ایده کاملاً جدید نیست، بلکه ایده تعاونی به طور فزاینده‌ای در همه جا رواج یافته و با این کار پیش‌شرط‌هایی را که سوسیالیسم ملی برای تنظیم این مسئله فوق‌العاده مهم در نظر دارد، ایجاد می‌کند. استفاده تعاونی از محصولات کشاورزی، از یک سو، تحویل محصولات کشاورز را با قیمت مناسب تضمین می‌کند، خرید تعاونی کود، ادوات کشاورزی و غیره را تضمین می‌کند و به ویژه تلاش می‌کند تا از طریق ایجاد انبارهای کشاورزی، برآورده شدن تقاضا را تضمین کند. از سوی دیگر، اتحادیه‌های مصرف‌کننده به سهم خود گام‌های کاملاً عملی برای عرضه محصولات به مصرف‌کنندگان تا حد امکان به طور مستقیم و مهم‌تر از همه با سرکوب تجارت واسطه‌ای برداشته‌اند. ادغام تعاونی‌های تولیدی و تعاونی‌های مصرف تحت نظارت دولت، قرار است این مسئله را حل کند.

حتی در اینجا نیز هسته اصلی سوال بار دیگر این است: نه سودآوری، بلکه برآورده کردن تقاضا اولین وظیفه اقتصاد است.

برای تجارت، به ویژه در تمام زمینه‌هایی که عامل شخصی ریسک مطرح است، بیش از حد کافی برای اشغال آن باقی می‌ماند. برای یک محصول غذایی که همیشه و در تمام شرایط فروش ایمن است، عواملی که مشخصه تاجر هستند از همان ابتدا حذف می‌شوند.

سیستم مالی سومین و مهمترین چیزی است که باید تحت نظارت دولت قرار گیرد. بسیاری از نظریه‌پردازان مالی، پول را به عنوان وسیله‌ای برای مبادله محصولات توضیح می‌دهند؛ این توضیح در واقع نادرست نیست، اما جامع و واضح هم نیست. با این وجود، این تعریف، این حس درست را بیان می‌کند که پول کمکی برای تجارت کالاها است. این واقعیت که دولت امتیاز ضرب سکه را برای خود مطالبه می‌کند، ثابت می‌کند که دولت پول را به عنوان یک حوزه بسیار مهم از زندگی عمومی در نظر می‌گیرد. این واقعیت که دولت مجموعه‌ای کامل از بخش‌های قانون مجازات را در مورد جعل و تقلب تدوین کرده است، به طور مشابه ثابت می‌کند که این یک موضوع عمومی با اهمیت درجه یک است. در واقع، دولت همچنین مدت‌هاست که از طریق اقتدار خود تعیین می‌کند که چه چیزی باید به عنوان پول در ملاء عام معتبر باشد.

تجارت. یک جهت‌گیری خاص از نظریه‌پردازان مالی - چارتالیست‌ها[22] -نشان‌دهنده نظریه دولتی پول است که به طور خلاصه اعلام می‌کند: «پول چیزی است که دولت آن را پول اعلام می‌کند». بدین ترتیب پول کاملاً از جوهر پول جدا می‌شود و مهر حاکمیت دولت برای ساختن «پول» از آهن، آلومینیوم، چینی و مهم‌تر از همه، کاغذ کافی است. زمان حال به ما می‌آموزد که این نظریه در واقع به واقعیت تبدیل شده است. مخالفان این نظریه‌پردازان مالی - متالیست‌ها[23] -به این ایده قدیمی چسبیده‌اند که پول باید ارزش درونی داشته باشد، بنابراین باید از فلزات گرانبها (طلا و نقره) باشد. روابط زمان حال این جهت‌گیری را تأیید نمی‌کند، زیرا در واقع، دولت حتی از کاغذ پول می‌سازد، و در واقع پولی که می‌توان با آن واقعاً چیزی خرید، حتی زمانی که اسکناس‌ها از کاغذ کاملاً بی‌ارزش ساخته شده‌اند. اما مسئله قدرت خرید این پول داستان دیگری است. در اینجا، کاهش قدرت خرید پول که با افزایش حجم پول کاغذی نسبت معکوس دارد، به نظر می‌رسد حق با متالیست‌ها باشد، زیرا در واقع سکه‌های طلا و نقره باعث از دست رفتن قدرت خرید پول کاغذی نشده‌اند. اما این به دلیل دیگری است، یعنی به دلیل ویژگی کالایی پول طلا. نه به این دلیل که پول طلا طلای واقعی است، قدرت خرید خود را حفظ می‌کند، بلکه به این دلیل که پول طلا نیز یک کالا است. سکه بیست مارکی امروز قدرت خرید خود را به هیچ وجه از علامت پول دولتی مهر شده 20»مارک» نمی‌گیرد، بلکه از محتوای کالای طلای تصفیه شده آن ناشی می‌شود. اما ما نمی‌توانیم در اینجا بیشتر در مورد این سؤالات بحث‌برانگیز نظری مالی مکث کنیم، باید به تفصیل بیشتری در مورد این سؤالات در بازنمایی سیستم مالی دولتی طبق استدلال اصلاحات ناسیونال سوسیالیستی صحبت کنیم. در اینجا مسئله، تشخیص این نکته است که سیستم مالی، در مورد مسئله‌ای که در حال حاضر در مورد مرزهای دولت و اقتصاد مطرح است، در هر صورت به حوزه‌هایی تعلق دارد که به عنوان یک موضوع بسیار مهم در کل زندگی اقتصادی، دقیقاً مانند تجارت و داد و ستد در مهم‌ترین محصولات غذایی، قطعاً باید تابع دقیق‌ترین مقررات امانت‌داری از سوی دولت باشد.

اهمیت مشکل مالی به خودی خود امروزه نیازی به توضیح خاصی ندارد.
قدرت قدرت‌های مالی بزرگ که بر همه چیز حکومت می‌کنند، برای هر کسی که مایل به دیدن آن باشد، آشکار است. فرد تیزبین مدت‌هاست که تشخیص داده است که دقیقاً شیوه‌ی نادرست و نادرستی که دولت در قبال سیستم مالی در پیش گرفته است، دلیل اصلی شرایط فاجعه‌بار کنونی در امور مالی دولت است. این واقعیت که اکثر بانک‌های مرکزی به اصطلاح دولتی به هیچ وجه مؤسسات صرفاً دولتی نیستند، بلکه شرکت‌های سهامی هستند که دولت‌ها در آنها فقط برخی حقوق نظارتی را برای خود حفظ کرده‌اند، از قبل تصویری از شرایط آشفته در حوزه سیستم مالی عمومی ارائه می‌دهد.

بنیادهای سیاسی ملی

هیچ دولتی بدون قدرت و بدون اقتدار، هیچ حکومتی وجود ندارد. هیچ چیز بدیهی‌تر و برای عقل سلیم آشکارتر از این نیست. اگر در میان ما در محافل دولتی، هنوز کسی معتقد است که می‌تواند بدون قدرت نظامی و سیاسی مطلقاً حکومت کند، باید آن را به غفلت کامل اندیشه عمومی ما نسبت داد.

قدرت بدون ابزار قدرت غیرقابل تصور است؛ قدرت سیاسی و ابزار قدرت نظامی به همان اندازه که اقتصاد و اخلاق از هم جدا نیستند، متقابلاً یکدیگر را مشروط می‌کنند. برای بازیابی قدرت از دست رفته، تنها راه، ایجاد یک ابزار قدرت نظامی است.

---

[22] چارتالیست‌ها از استفاده از پول فیات یا توکن‌های دولتی (لاتین: charta) به عنوان پول ملی حمایت می‌کنند.
[23] متالیست‌ها معتقدند که پول ارزش خود را از فلزات گرانبها می‌گیرد و با پول بدون پشتوانه به دلیل نداشتن ارزش ذاتی مخالفند.

چه وحشتناک است که سرزمین پدری بیچاره ما مجازات شده است، زیرا از ایده قدرت دست کشیده و خود را وقف هیاهوی صلح‌طلبانه‌ای کرده است که اکنون هر روز و هر ساعت شاهد آن هستیم. «برای جلوگیری از وضعیت بدتر»، ما خود را تسلیم و سلاح‌هایمان را نابود کرده‌ایم، «برای جلوگیری از وضعیت بدتر»، ما فرمان ورسای را امضا کرده‌ایم، «برای جلوگیری از وضعیت بدتر»، دولت برلین به هر آنچه از ما خواسته شده بود، بله و آمین گفته است، «برای جلوگیری از وضعیت بدتر»، ما اجازه داده‌ایم که هر بدخواهی، هر تحقیر، هر استثماری علیه ما اعمال شود. با این شعار بی‌شرمانه بزدلی و حقارت، مردم آلمان به بدبختی عمیق‌تری کشیده شده‌اند. ما آنچه را که از ما خواسته شده بود، انجام دادیم، و ...

وزیری که آرزو داشت آلمانی باشد، دکتر راتناو42، جرأت کرد علناً اعلام کند: هیچ ناتوانی مطلقی برای تحقق بخشیدن وجود ندارد، تنها مسئله این است که یک ملت تا چه حد می‌تواند در پریشانی فرو رود! به عبارت دیگر، اگرچه سخنان راتناو از قبل به اندازه کافی واضح است: ملت آلمان کاملاً بی‌دفاع است، از نظر سیاسی کاملاً بی‌قدرت است، از نظر فکری تقریباً بی‌اثر شده است، اما می‌تواند به کار خود ادامه دهد. به خود اجازه داده است که چنین بار عظیمی از گناه را به دوش بکشد که اعضای قوم برگزیده می‌توانند با این غرامت‌ها، برای همیشه یک زندگی پر زرق و برق بدون کار را در تمام کشورهای جهان به قیمت کار آلمانی‌ها داشته باشند. اما اکنون این خطر وجود دارد که حتی نیروی کار عظیم آلمانی‌ها نیز زیر بار این بار خارق‌العاده خرد شوند. بنابراین، آلمانی‌ها باید دائماً از طریق محرک‌ها زنده نگه داشته شوند و دقیقاً به این ترتیب در حد ظرفیت عملکرد فیزیکی خود نگه داشته شوند تا بتوانند با تمام قوا کار کنند، به این امید فریبنده که روزی خود را از بارهایشان آزاد کنند. «مسئله فقط این است که یک ملت تا چه حد می‌تواند در بدبختی فرو رود!» این عقیده سیاسی وزیر راتناو بود که مورد تحسین همه جمهوری‌خواهان قرار گرفت.

اگر این الگوی کشورداری مدرن آلمان را به یاد آورده‌ایم، تنها برای تأیید این نمونه‌ی بسیار ترسناکِ نزدیک به ما بوده است، نمونه‌ای از ملتی بی‌دفاع و بی‌سلاح که مجبور است به سادگی همه چیز، حتی هر تمسخری را تحمل کند. در مقابل این، باور به یک دولت قدرتمند خارجی که به تنهایی می‌تواند صلح و آزادی را تضمین کند، برای ما معتبر است. ما از دلایل تاریخی صرف نظر می‌کنیم، این وظیفه‌ی یک مانیفست نیست، بلکه موضوعی است که به مورخ مربوط می‌شود.

نقطه مقابل ایده سیاست قدرتِ هدایت‌شده از بیرون، دولت مشروطه‌ی سفت‌وسختِ هدایت‌شده از درون است. ما در دولت قدرت بیسمارکی به این شرایط ایده‌آل بسیار نزدیک شدیم، اما در زمینه‌هایی که مربوط به سیستم مالی و به رسمیت شناختن نامحدود مالکیت خصوصی و مطالبات ناشی از آن بود، ایده‌های حقوقی ما کاملاً ذیل ایده‌ی سرمایه‌داری قرار می‌گرفت.

نیازی به تأکید ویژه نیست که از نظر سیاست داخلی، سوسیالیسم ملی بدون قید و شرط از موضع قانون دفاع می‌کند، تا جایی که همه باید در برابر قانون برابر باشند و هیچ تفاوتی در نظم‌های اجتماعی وجود نداشته باشد. اما یک تحول اساسی باید صورت گیرد.

با توجه به ایده اساسی قانون که برای آلمانی‌ها به معنای یک نیاز درونی، یک تبعیت داوطلبانه از منافع والای کل است، تحقق یابد، در حالی که تجویزهای قانونی که امروزه در میان ما معتبر است، صرفاً به عنوان فرمان قدرت و در واقع به عنوان فرامین قدرتی به نظر می‌رسد که در خدمت کل نیست، بلکه دقیقاً در رابطه با مسائل مالکیت، حفاظت از مالکیت را بر حفاظت از آن مقدم داشته است.

۲۴والتر راتناو (۱۸۶۷-۱۹۲۲)یک صنعتگر و سیاستمدار یهودی بود که در سال ۱۹۲۲به عنوان وزیر بازسازی و در سال ۱۹۲۲به عنوان وزیر امور خارجه خدمت کرد. اصرار او بر اینکه آلمان باید به تعهدات خود تحت پیمان ورسای عمل کند، خصومت ملی‌گرایان آلمانی را برانگیخت و او در ژوئن ۱۹۲۲ترور شد. واکنش دولت وایمار به این ترور، اعلام قانون حفاظت از جمهوری (Republikschutzgesetz)در ژوئیه ۱۹۲۲بود که فدر اغلب به آن اشاره می‌کند.

از شخص. مسئله نظم جدید قانون عمومی باید در بخش دیگری با جزئیات بیشتر مورد بحث قرار گیرد.

اکنون به طور خلاصه به مسائل مربوط به شکل خارجی دولت می‌پردازیم. تصمیم‌گیری نهایی در مورد این مسئله به هیچ وجه فوری نیست. به طور کلی، این مسئله تنها پس از یک پاکسازی اساسی در شرایط سیاسی داخلی ما قابل حل است. به نظر ما، تنها راه ممکن برای این پاکسازی سیاسی داخلی، منحصراً از طریق یک دیکتاتوری است که با عزم کامل، منابع تجزیه و بیماری را در پیکره ملی ما قطع و سوزاند.

انتظاراتی که از چنین رهبری داریم فوق‌العاده بالاست؛ عشق پرشور به مردمش، اراده‌ای راسخ، و یقینی تقریباً خواب‌آلود در تمام تصمیماتش باید او را متمایز کند. اینکه ظرفیت‌های فکری او باید بالاتر از حد متوسط باشد، بدیهی است، اما دانش و توانایی در زمینه‌های مختلف عامل تعیین‌کننده نیست. دانش و یادگیری را دیگران نیز می‌توانند درک کنند -چه بسیارند مردانی که دانش بالا، وضوح فکری بالا، شهود عالی و بهترین استعداد هنری دارند -اما اگر آخرین مورد، یعنی اراده پرشور، انگیزه تزلزل‌ناپذیر مبتنی بر عمیق‌ترین جدیت اخلاقی، در آنها وجود نداشته باشد، هرگز نمی‌توانند به عنوان پیشگامان و رهبران، در رأس ملت‌ها به ارتفاعات جدید گام بردارند. ما به نوابغ مذهبی مانند مسیح و لوتر، ساوونارولا52 و محمد، دولتمردانی مانند بیسمارک و کرامول، ژنرال‌هایی مانند فریدریش کبیر و یورک62 و غیره فکر می‌کنیم. دیکتاتور باید کاملاً از هرگونه محدودیت و تردید غیرضروری رها باشد، برای او هیچ امر اجتناب‌ناپذیری نمی‌تواند وجود داشته باشد، زیرا باید او باشد که تاریخ را می‌سازد و با دستی جسور و مصمم، وقتی زمانش فرا می‌رسد، آن را در دست می‌گیرد، او مظهر اشتیاق ملت است و بنابراین هرگز اشتباه نمی‌کند و عشق متعصبانه کسانی که عمل او برایشان آزادی به ارمغان می‌آورد، او را به خود جذب می‌کند. او باید بتواند به همان شدت و بی‌رحمانه‌ای که مردم و وظیفه مقدس خود را دوست دارد، نفرت بورزد. در رابطه با دستیاران و همکارانش، او در میان مردم آزاد و برابر، در جایگاه اول قرار دارد.

این ایده قدیمی آلمانی، پایه و اساس این ارتباط آهنین بین رهبر را تشکیل می‌دهد.
و دوستانش به خاطر هدف.

او رهبر است چون خودش را ثابت کرده، و تا زمانی که خودش را ثابت کند، رهبر است.

هر قدرتی با حضور او دو چندان به نظر می‌رسد
او هر انرژی نهفته‌ای را بیرون می‌کشد،
به هر کس استعداد خاص خودش را نشان می‌دهد،
با این حال، همه چیز را به همان شکلی که طبیعت آفریده، رها می‌کنیم،
و فقط تماشا می‌کنند که آنها چیز دیگری نباشند
در مکان و زمان مناسب.

(شیلر، والنشتاین)72

او نسبت به خودش سخت‌گیر و سخت‌گیر است، طبق قوانین خودش عمل می‌کند. برای همه وقت دارد و به همه گوش می‌دهد، اما کاملاً قادر است بین مهم و بی‌اهمیت تمایز قائل شود. برای رسیدن به هدفش، ممکن است از ... نترسد.

25جیرولامو ساوونارولا (1498-1452)یک راهب دومینیکن بود که علیه فساد دولت و روحانیت موعظه می‌کرد و پیشگویی می‌کرد که اگر فلورانس رذایل اخلاقی خود را اصلاح کند، به یک اورشلیم جدید قدرتمند تبدیل خواهد شد. امتناع دیگر او از
حمایت از اتحادیه مقدس پاپ الکساندر ششم علیه فرانسه، باعث تکفیر او در سال ۱۴۹۷و اعدام او در موارد زیر شد
سال.
۲۶

لودویگ گراف یورک فون وارتنبرگ (۱۸۳۰-۱۷۵۹)یک فیلد مارشال پروسی بود که با همکاری ژنرال پروسی جولیوس فون گراورت با فرانسوی‌ها در طول حمله ناپلئون به روسیه در سال ۱۸۱۲مخالفت کرد و بنابراین در تشکیل ائتلاف ششم علیه ناپلئون که در نهایت به تبعید ناپلئون به البا در سال ۱۸۱۴منجر شد، نقش مهمی داشت.

۲۷فریدریش شیلر، دی پیکولومینی، اولین نمایشنامه از سه‌گانه‌ی والنشتاین (۱۷۹۹).ترجمه‌ی آن از ساموئل تیلور کولریج است.

خون و جنگ، او ممکن است تا رسیدن به هدفش آرام و قرار نگیرد، سپس خلقت خود را تا جایی که از نظر انسانی ممکن است، تضمین کند، اما می‌تواند خود را کنار بکشد، همانطور که دیکتاتور سولا انجام داد، و در نتیجه کار خود را به شیوه‌ای دوگانه تضمین می‌کند، به این صورت که از راه دور عمل می‌کند اما همچنان همه چیز را به واسطه شخصیت قوی خود مجبور به سنجش با معیارهای خارق‌العاده نمی‌کند. از سوی دیگر، اگر تایتان دائماً زندگی سیاسی روزمره را تعیین نکند، بلکه به معنای معنوی رهبر باقی بماند، پیروان آزادتر و مستقل‌تری قادر به توسعه خواهند بود. چنین درخششی در عمل، دیکتاتوری را که دوباره آلمان را به اوج خواهد رساند، متمایز خواهد کرد. اگر راه خروج از منجلاب از طریق دستاورد یک رهبر خارق‌العاده پیدا شود، پیش‌شرط‌های داخلی و خارجی برای یک زندگی ملی مستقل دوباره به دست آمده است، آنگاه ملت می‌تواند بار دیگر در مورد شکل بیرونی دولت تصمیم بگیرد.

دیدگاه ما در مورد شکل دولت آینده اساساً تحت تأثیر نحوه شکل‌گیری اشکال خاصی از زندگی عمومی، به ویژه حق رأی و نمایندگی مردمی ناشی از آن، خواهد بود. مطمئناً می‌توانیم به احتمال یک شکل سالم از دولت جمهوری، مانند روم باستان، فکر کنیم. در واقع، تقریباً همه خاطرات تاریخی در آلمان به شکل دولت سلطنتی اشاره دارند. اکنون، شکل دولت سلطنتی به هیچ وجه با ایده سلسله‌ای پیوند ناگسستنی ندارد. برعکس، به نظر می‌رسد که منافع سلسله‌ای اغلب به ضرر ملت‌ها توسعه یافته است. عامل دیگری ما را به احتیاط شدید در مورد احتمال معرفی مجدد شکل دولت سلطنتی -پیامد وراثت در بین سلسله‌ها- توصیه می‌کند. در تاریخ دردناک مردم آلمان، می‌توان بارها و بارها یافت که نسل سوم پس از یک حاکم مهم، میراث اجداد خود را بر باد داده، به افتخار و شایستگی ملت آسیب رسانده، جایگاه قدرت امپراتوری را از دست داده و صلح و رفاه شهروندان را نابود کرده است. آنچه یک آلمانی هنگام صحبت از مزایای سلطنت، به ویژه تحت یک خاندان حاکم موروثی، تصور می‌کند، همیشه اندیشه کسانی است که تاریخ به آنها لقب «کبیر» داده است. ما از این طریق به شارل کبیر، اتوی کبیر82، فردریک کبیر92 و معدود کسانی که در رتبه‌ای برابر با این حاکمان واقعی قرار دارند، فکر می‌کنیم؛ اما این فقط خاطره‌ای زودگذر از گالری ناتوانی، تنبلی، خودخواهی، اسراف، خیال‌پردازی، دوری از مردم و سایر ویژگی‌های خطرناکی است که با نام‌های لویی پرهیزگار03، اتوی سوم13، واتسلاو23، شارل ششم 33گره خورده است.

،

[28] شارلمانی (حدود ۷۴۲-۸۱۴) در سال ۷۶۸ پادشاه فرانک‌ها شد و حکومت خود را فراتر از فرانسیا به قلمرو کارولنژی‌ها گسترش داد. امپراتوری‌ای که بخش عمده‌ای از اروپای غربی را در بر می‌گرفت.

۲۹اتوی کبیر (۹۱۲-۹۷۳) دوک ساکسونی بود که در سال ۹۳۶ پادشاه ژرمن‌ها شد، در سال ۹۵۵ مجارها را شکست داد و در سال ۹۶۱ پادشاهی ایتالیا را فتح کرد. در سال ۹۶۲ او توسط پاپ ژان دوازدهم به عنوان امپراتور تاجگذاری شد و از رم به عنوان امپراتور مقدس روم سلطنت کرد.

۳۰لویی لو پیو (۷۷۸-۸۴۰) پسر شارلمانی بود که از سال ۸۱۳ به عنوان امپراتور مشترک با او حکومت کرد. در سال ۸۱۷ او امپراتوری خود را بین سه پسرش و برادرزاده‌اش برنارد که به عنوان پادشاه ایتالیا حکومت می‌کرد، تقسیم کرد. با این حال، برنارد علیه عمویش شورش کرد و به کور کردن محکوم شد و اندکی پس از آن درگذشت. لویی به خاطر ظلم خود علناً کفاره داد و بدین ترتیب بخش زیادی از اعتبار خود را به عنوان یک حاکم از دست داد. امپراتوری فرانک‌ها در طول بقیه دوران سلطنت او با جنگ‌های داخلی مشخص شد.

[31] اتو سوم (۹۸۰-۱۰۰۲) از سال ۹۹۶ امپراتوری مقدس روم را در دست داشت و در طول سلطنت خود با مخالفت‌های زیادی از سوی اقوام اسلاو روبرو شد، به طوری که مجبور شد سرزمین‌های امپراتوری در شرق البه را رها کند، اگرچه با این وجود در تثبیت نفوذ مسیحیت در لهستان و مجارستان موفق بود.

[32] واسلاو اول (حدود ۹۰۷-۹۳۵) از سلسله پرمیسلی از سال ۹۲۱ دوک بوهمیا بود. در سال ۹۲۹، بوهمیا توسط پادشاه فرانک‌های شرقی، هنری فاولر، مورد حمله قرار گرفت و مجبور شد پرداخت خراج به او را از سر بگیرد. واسلاو توسط گروهی از اشراف که با برادرش بولسلاو، که دوک بعدی بوهمیا شد، هم‌پیمان بودند، به قتل رسید.

۳۳چارلز ششم (۱۳۶۸-۱۴۲۲) هم «معشوق» و هم «دیوانه» نامیده می‌شد. او از دوره‌های جنون رنج می‌برد و دوران سلطنتش با درگیری‌های مداوم جنگ موسوم به صد ساله مشخص می‌شد. هنری پنجم انگلستان از دشمنی مداوم چارلز با بورگوندی سوءاستفاده کرد و فرانسوی‌ها را در نبرد آگینکورت در سال ۱۴۱۵ شکست داد.

طبق پیمان تروا که در سال ۱۴۲۰ امضا شد، هنری با دختر شارل ششم، کاترین، ازدواج کرد و همچنین وارث تاج و تخت فرانسه شد.

فریدریش ویلهلم سوم43، ویلهلم دوم53 کافی است تا به روشنی تشخیص دهیم که شکل دولت دودمانی به هیچ وجه شامل تضمین رفاه ملت نیست.

آنچه تمایل آلمانی‌ها را به سلطنت بیان می‌کند، نیاز آنها به یک رهبر و آمادگی برای اطاعت از یک رهبر است. دقیقاً این ویژگی آخر شاید یک ویژگی خاص آلمانی باشد، ما این ویژگی شخصیت آلمانی را در جنبه‌های خوب و بد آن به خوبی می‌شناسیم. وفاداری تا سر حد مرگ به او اجازه می‌داد برای قدرتمندترین پیروزی‌ها بجنگد و آنها را به دست آورد، به او اجازه می‌داد حتی از پرچم‌های خارجی پیروی کند؛ اما این وفاداری همچنین شامل فقدان استقلال در میان انواع ضعیف‌تر تا حد بی‌ارزشی و برده‌وار بودن، عشق به چیزهای خارجی و فقدان قضاوت است.

بنابراین، مسئله جانشینی در خود آلمان چندان دشوار نیست.
سوال بسیار دشوارتر در مسئله رهبر نهفته است.

انتخاب رهبر تاکنون کم و بیش همیشه به شانس محض واگذار شده است.
تخت زناشویی شاهزاده‌ای در واقع به هیچ وجه تضمینی برای ظرفیت فکری و ویژگی‌های شخصیتی لازم که به هر حال از یک پادشاه انتظار می‌رود، نیست. و اگر اقتصاد مدرن آلمان را به خاطر بیاوریم، جایی که صرف عضویت در حزب، صلاحیت برای بالاترین مناصب رسمی را تعیین می‌کند، باید به این سوال توجه ویژه‌ای داشته باشیم.

در هر صورت، مشکل در حفظ ویژگی‌های اخلاقی و شخصیتی کسی است که سرنوشت مردم باید در دستان او قرار گیرد.
اگرچه یک دیکتاتور رهبری را از خود، به عنوان حامل اشتیاق ملی، می‌گیرد، اما رهبر آینده باید در واقع از اراده آگاهانه ملت به عنوان بهترین و مناسب‌ترین فرد ظهور کند.

بدین ترتیب، این موضوع که آیا بالاترین ارزش باید در یک نفر جمع شود یا اینکه رهبری دولت باید از دو یا چند نفر تشکیل شود، کاملاً باز خواهد ماند. در هر صورت، یک چیز برای ما ثابت است و آن اینکه کسی که رهبری بالاترین امور دولتی به او سپرده شده است، چه سران تاجدار باشد و چه یک سه‌نفره کنسولی، بالاترین مسئولیت، در بهترین حالت ممکن، در قانون اساسی ریشه خواهد داشت. بنابراین، بالاترین مسئولیت، اساسی‌ترین پایه سیاسی ملی خواهد بود که دولت ناسیونال سوسیالیست را از اشکال قبلی حکومت متمایز می‌کند.

یکی از جنبه‌های ویژه‌ی بنیان‌های سیاسی ملی دولت ناسیونال سوسیالیست، مطالبه برای یک دولت ملی‌گرا است که در آن اعضای کشورها و نژادهای خارجی از رهبری امور دولتی و همچنین از تصدی مناصب عمومی محروم باشند.

درس بزرگ کل تاریخ آلمان را می‌توان در این واقعیت خلاصه کرد که آلمان همیشه فقیر، ضعیف و بدبخت بوده است، زمانی که حاکمانش منافع خارجی را دنبال می‌کردند و دغدغه‌های کوچک و تنگ‌نظرانه‌ی استان‌ها و شهرهای منفرد بر امور مشترک رایش مقدم بود؛ و به همین ترتیب، آلمان همیشه قوی و قدرتمند بوده است، زمانی که متحد بوده و حاکمانش به شیوه‌ای آلمانی فکر و احساس می‌کردند و استان‌ها و شهرها خود را اعضای سرزمین پدری مشترک و بزرگ می‌دانستند. بسته بودن ملت از بیرون با تمام آزادی‌ها و تنوع در داخل. این ایده‌ی صحیح یک دولت آلمانی است. رایش بیسمارک از قبل

۳۴فریدریش ویلهلم سوم (۱۷۷۰-۱۸۴۰)از سال ۱۷۹۷پادشاه پروس بود. اگرچه او سعی کرد در جنگ‌های ناپلئونی سیاست بی‌طرفی را دنبال کند و به ائتلاف سوم نپیوست، اما توسط حزب طرفدار جنگ که ملکه‌اش لوئیز از آن حمایت می‌کرد، مجبور شد به ائتلاف چهارم ۱۸۰۶بپیوندد که منجر به نبرد ینا شد که در آن پروس از ناپلئون شکست خورد.

ویلهلم دوم (1859-1941)آخرین امپراتور آلمان بود و از سال 1888تا نوامبر 1918سلطنت کرد. ویلهلم از قوانین سختگیرانه ضد سوسیالیستی بیسمارک حمایت نکرد و صدراعظم را در سال 1890برکنار کرد. هنگامی که اتریش پس از ترور آرشیدوک فرانتس فردیناند در سارایوو مجبور به حمله به صربستان شد، او تصمیم گرفت از اتریش-مجارستان حمایت کند، اگرچه از خطرات جنگی که ممکن است روسیه، فرانسه و انگلستان را درگیر کند، آگاه بود.

به این آرمانِ ایده‌ی دولت آلمان بسیار نزدیک شد، تنها با این تفاوت که برادران نژادی ما در اتریش آلمان63 هنوز خارج از رایش باقی مانده بودند.

بنابراین، اتحاد همه قبایل آلمانی در یک دولت ملی بسته، برجسته‌ترین هدف سیاسی ملی ماست. از نظر سیاسی داخلی، ماهیت فدرالی و فدراتیو استان‌های بزرگتر، آنطور که در طول تاریخ شکل گرفته است، باید حفظ یا بازسازی شود. خطوط پایه سیاسی ملی در این رابطه به شرح زیر است: تمام وظایف رایش که در آنها مسئله قدرت و جایگاه سیاسی رایش آلمان در رابطه با کشورهای خارجی مطرح است، مربوط به رایش است. اینها عبارتند از وزارت امور خارجه، سفارتخانه‌ها و کنسولگری‌ها، سیستم گذرنامه، کنترل تجارت خارجی، سیستم گمرکی و مهمتر از همه، ارتش و نیروی دریایی.

از سوی دیگر، از نظر سیاست داخلی، ایده استقلال هرچه بیشتر استان‌ها یا ایالت‌های فدرال باید تقویت شود. استقلال مالی پیش‌شرط وجود مستقل ملت است، بنابراین قانون‌گذاری مالیاتی باید عمدتاً به استان‌ها واگذار شود.

قوانین مربوط به حقوق مدنی، تجارت و جزا توسط قانون کشور تنظیم خواهد شد.
رایش بود، اما در عمل تابع مقامات قضایی و پلیس استانی بود.
به همین ترتیب، مؤسسات حمل و نقل قطعاً طبق دستورالعمل‌های قانون رایش تنظیم خواهند شد، اما با این وجود، از نظر مالی و اداری و عملیاتی، تحت حاکمیت ایالتی باقی خواهند ماند.

اینکه آزادی مذهب باید کاملاً توسط قانون اساسی رعایت شود، نیازی به ذکر خاصی ندارد؛ از سوی دیگر، ادیانی که نوشته‌هایشان به طور کامل به زبان آلمانی نوشته نشده و برای همه قابل دسترسی نیست و محتوای آنها حاوی آموزه‌هایی است که برای دولت خطرناک است، از این حمایت برخوردار نخواهند بود.

شکل قانون اساسیِ خصلت سوسیالیستیِ اساسیِ رایش، به ویژه در زمینه‌ی قانون کار و همچنین در زمینه‌های بیمه‌ی بیماری، تصادف، پیری و ازکارافتادگی مورد تأکید قرار گرفته و بهتر از امروز اجرا خواهد شد.

بینش‌ها و هدف‌گذاری

اگر هر بررسی کاملی از مسائل مربوط به زمان، مستلزم پاسخ به سه سؤال است: اکنون چگونه است؟ چگونه به وجود آمد؟ و اکنون چه؟ -زیرا بدون این بررسی اساسی، هرگز نمی‌توان انتظار یک کار کامل و آگاهانه را داشت -این امر به معنای بالاتری زمانی معتبر است که موضوع، ساختن یک دولت جدید باشد. توصیف وضعیت کنونی در محدوده این کار، طبیعتاً تنها تا جایی جایگاه دارد که مسئله استخراج ویژگی‌های اساسی شرایط بحرانی کنونی دولت و اقتصاد باشد. در چنین کاری، باید به ویژه از در نظر گرفتن هرگونه علامتی به عنوان علت اجتناب کرد. این دقیقاً هنر هر تشخیصی است که فریب عوامل بیرونی یا زوائد را نخورد، بلکه عمیق‌تر به دلیل چیزها نگاه کند. این امر در مثال پزشکی یا در مورد یک انسان زنده، آشکارتر می‌شود. اگر تورمی در جایی از بدن ظاهر شود، علت آن ابتدا باید در بیماری قسمت مربوطه بدن جستجو شود. این واقعیت که این قسمت از بدن بیمار است، علت خود را در وضعیت بد خون دارد. اما حتی این آگاهی را هم نباید آخرین علت دانست، بلکه وضعیت بد خون به نوبه خود نتیجه تغذیه بد یا ناکافی خواهد بود. حال، اگر پزشک با ... مبارزه کند، درمان نمی‌تواند موفقیت‌آمیز باشد.

۳۶جمهوری اتریش آلمان نامی بود که به دولتی داده شد که در سال ۱۹۱۸ پس از جنگ جهانی اول از سرزمین‌های آلمانی‌زبان امپراتوری اتریش-مجارستان تشکیل شد. این دولت، علاوه بر سرزمین‌های فعلی اتریش، شامل تیرول جنوبی و تارویزیو (که اکنون در ایتالیا است)، کارینتیا جنوبی و اشتایرمارک جنوبی (که اکنون در اسلوونی است) و سودتنلند و بوهمیای آلمان (که اکنون در جمهوری چک است) می‌شد.

فقط پدیده خارجی؛ در بهترین حالت، تسکینی موقت، تسکینی برای دردها، ایجاد می‌شود، اما بیماری ادامه خواهد یافت. حتی تلاش برای درمان از طریق تصفیه خون نیز نمی‌تواند درمان پایداری را به همراه داشته باشد، اگر علت اصلی، یعنی تغذیه نامناسب یا بد یا سایر شرایط مضر، برطرف نشود. تنها چنین درمانی از درون به بیرون می‌تواند درمان واقعی را به همراه داشته باشد. این برای همه روشن است. اگر با یک نهاد ملی بیمار سروکار داریم، دقیقاً به همین ترتیب باید تحقیقات انجام شود. حتی در اینجا نیز اگر با علائم بیرونی بیماری مبارزه شود، فایده چندانی ندارد. این جمله معروف که می‌گوید: "اشرار کوچک به دار آویخته می‌شوند؛ بزرگان آزاد می‌شوند" به عنوان یک حقیقت غم‌انگیز، بسیار خوشایند است. تکرار تخلفات علیه منافع مشترک، تنها نشانه بیرونی این واقعیت است که در پشت صحنه اتفاقاتی رخ می‌دهد که تا حد زیادی به رفاه عمومی آسیب می‌رساند. زیرا تنها اگر چیزی در دولت فاسد باشد، چنین خسارات بزرگی می‌توانند ادامه یابند و به خطری پایدار برای وجود خود دولت تبدیل شوند. اگر بدین ترتیب خود دولت بیمار باشد، به احتمال زیاد می‌توان فرض کرد که علت آن، نگرش‌های فکری نادرست در مورد دغدغه‌های عمومی و در مورد عملکردها و اقتدار واقعی خود دولت است. بنابراین، در تحلیل نهایی، می‌توان از یک ایده سالم جدید از دولت، از طریق ایجاد یک رهبری قدرتمند و سالم دولتی که کاملاً مستقل باشد و بار گناهان گذشته را به دوش نکشد، انتظار درمان داشت. هر راه حلی که نقطه عزیمت خود را از سازش با قدرت‌های موجود بگیرد یا بخواهد دوباره خود را به اشکال فروپاشیده دولت قبلی پیوند دهد، بذر فروپاشی خود را در خود دارد. در این رابطه، باید از پیوند دادن خود به اشکال تاریخی دولت که در واقع به خودی خود بد نبودند اما با این حال خیلی سریع تسلیم فروپاشی شدند، نیز برحذر داشت.

اکنون برجسته‌ترین ویژگی‌های بحران کنونی چیست؟

از نظر ظاهری و سطحی -مانند مورد تب -تب بالا یا به تعبیر سیاسی-اقتصادی: آشفتگی، تنش در هر موقعیتی، ناآرامی و بی‌نظمی. بسیار قابل توجه است که هر فرد تنبل و بی‌حوصله، بلکه کل لشکر بدهکاران واقعی، همیشه با بلندترین صدا «استراحت و نظم» را به عنوان درمان همه دردها ستایش کرده‌اند. استراحت و نظم طبیعتاً یک هدف سیاسی به طور کلی نیستند، بلکه تنها وضعیتی هستند که نشان می‌دهند شرایط سالم در بدنه ملی حاکم است. اما اگر ملتی بیمار باشد، کاملاً طبیعی و بدیهی است که این وضعیت خود را در ناآرامی و بی‌نظمی نشان می‌دهد. بنابراین، یک نگرش سیاسی که فقط «استراحت و نظم» را موعظه می‌کند و به دنبال برقراری آن است، کاملاً جهت‌گیری نادرستی دارد. از سوی دیگر، این نگرش تنها به بیماری کمک می‌کند تا عمیق‌تر شود، تا زمانی که مرگ با وحشتناک‌ترین گرفتگی‌ها وارد شود.

حتی زخم‌ها و چرک‌ها، که به عنوان شخصیت‌پردازی شده در نظر گرفته می‌شوند، طبیعتاً به همین ترتیب آرزو می‌کنند که فرد بیمار کاملاً آرام بماند، زیرا باسیل‌ها می‌توانند به سرعت شگفت‌انگیزی تکثیر شوند و در سراسر بدن پخش شوند و آن را از درون نیز کاملاً فاسد کنند. نه، کاملاً برعکس: از شر چرک‌ها خلاص شوید! اینها باید از بین بروند، نمی‌توان درد حمله جراحی را به عنوان یک دلیل متقابل مطرح کرد؛ بیمار باید از محیط بد خود بیرون آورده شود و مهمتر از همه باید یک رژیم غذایی سالم و قوی دریافت کند.

نشانه‌های دیگر عبارتند از: پر کردن مناصب دولتی با عناصر نامناسب، حل و فصل امور دولتی از طریق تصمیمات اکثریت، وقوع تصمیمات اکثریت در پارلمان که هیچ مسئولیتی را به همراه ندارند، انتخاب چنین پارلمان‌هایی بر اساس رأی‌گیری که در ظاهر آزادترین و جهانی‌ترین نوع رأی‌گیری است اما در باطن گمانه‌زنی‌هایی در مورد ...

فقدان قضاوت توده‌ها و به سادگی بینش بهتر و احساس مسئولیت بالاتر را سرکوب می‌کند. دولتی که به اکثریت پارلمانی وابسته است -که صرفاً تصادفی به وجود می‌آیند و فقط ملاحظات حزبی-سیاسی برای آن تعیین‌کننده است -طبیعتاً به نوبه خود دیگر نمی‌تواند نگهبان عینی رفاه عمومی باشد، اما ...

زمینه را برای سیاستمداران جاه‌طلب حزبی و اصول‌گرایان لجوج فراهم می‌کند. همه این علائم را می‌توان در کلمه «پارلمانتاریسم» خلاصه کرد.

این پارلمانتاریسم، دروغ بزرگ دموکراتیکِ ظرفیت مردم برای خودگردانی است. البته، ممکن است فکر کنیم که شهروندان دولتیِ آگاه به مسئولیت، کاملاً قادر به قضاوت مقتدرانه در مورد مسائل عمومی و رهبری سرنوشت جامعه یا کشور خود هستند، اما رأی‌گیری مانند رأی عمومی، مستقیم و مخفی برای افراد بالای ۲۱سال از هر دو جنس، لزوماً بذر حکومت پست و بی‌وجدان را در خود دارد.

در کنار حکومت ننگین پارلمان‌ها و دولت‌های وابسته به آن، امروزه در واقعیت، علیرغم تمام شعارهای ضدسرمایه‌داری مارکسیست‌ها، سرمایه‌های کلانِ وام‌دهنده حکومت می‌کنند. امور مالی کلان، حاکم بی‌حد و حصر دولت و اقتصاد است. هیچ دولتی جرأت نمی‌کند هیچ اقدام شدیدی علیه منافع سودجویانه دنیای بانکداری و بورس انجام دهد. همه ملت‌ها از طریق بدهی‌های ملی بسیار عظیم، در بهره و عوارض این قدرت جهانی فراملی گرفتار شده‌اند. نتایج این بردگی بهره عظیم است، آنها پایه‌های کل جهان را در روابط اقتصادی و سیاسی ملی به لرزه در می‌آورند. جمع‌آوری بهره در واقع به کار اصلی دولت‌ها تبدیل شده است. این برای ملت‌ها به معنای استثمار مالیاتی وحشتناک و تخلیه از طریق روش‌های متنوع مالیات‌های مستقیم و به‌ویژه غیرمستقیم، از طریق تورمی فزاینده و غیرقابل توقف است که در اوج خود منجر به غارت پس‌اندازهای کل طبقه متوسط شده است. این حکومت بی‌حد و حصر کیسه پول، در پشت نقاب ادعای قانونی بهره، وحشیانه‌ترین قانونی را که تاکنون بر جهان حاکم بوده است، اعمال می‌کند. این امر منجر به فقر و تهیدستی توده‌ها و به ویژه محافلی می‌شود که کسب پول به خودی خود هدف آنها نیست و بنابراین نقطه مرکزی کل اندیشه آنها نیست. تنها از همین جاست که وحشتناک‌ترین پیامد این حکومت مطلق مالی، یعنی انحطاط اخلاقی مردمی که تحت این حکومت قرار دارند، ناشی می‌شود. همه غرایز به سمت کسب و تملک هدایت می‌شوند، همه مفاهیم وفاداری و ایمان در جستجوی بی‌رحمانه سود غرق می‌شوند، انسان محترم مجبور می‌شود تجربه کند که به عنوان پاداش احترامش، باید هر چه بیشتر در ورطه سقوط فرو رود، در حالی که بی‌وجدانی در مورد همه مشاغل ممکن و غیرممکن، سودهای هنگفتی به همراه دارد. محافل بسیار بزرگی برای امرار معاش خود تلاش می‌کنند، درآمد قابل تحمل تنها از طریق کار به طور فزاینده‌ای دشوارتر می‌شود.

در جبهه‌های بسته، کارگران به دنبال افزایش دستمزدها هستند، اعتصابات، محیط‌های کاری اقتصادی را متزلزل می‌کند، تولید آنها را فلج می‌کند و به طور غیرمستقیم، بیش از همه به کسانی که به بیشترین تولید ممکن کالا برای اقتصاد ملی وابسته هستند، یعنی دقیقاً خود کارگران، آسیب می‌رساند.

به عنوان یک پدیده کلی، می‌توانیم این شرایط را تحت مفهوم «مامونیسم» خلاصه کنیم.

روی دیگر سکه این دنیاپرستی ، جهان‌بینی مارکسیستی است که از حال و هوای فکری قربانیان تجاوز دنیاپرستانه زاده شده است. ما به خوبی می‌دانیم که مغزهای متفکر مارکسیست‌ها زیرکانه توانسته‌اند از این حال و هوای فکری به نفع خود به عنوان گردانندگان سرمایه بین‌المللی استفاده کنند و در عین حال، نفرت استثمارشدگان را از خود منحرف سازند، اما در اینجا باید با یک گرایش فکری سروکار داشته باشیم که نه تنها به صورت مانع، بلکه به شیوه‌ای بسیار خصمانه در برابر بازسازی یک جامعه ملی سالم قرار می‌گیرد.

ایالت.

جوهر مارکسیسم را باید در این واقعیت جستجو کنیم که مالکیت خصوصی را انکار می‌کند و از این طریق، هر اقتصادی و فراتر از آن، هر فرهنگ والاتری را از میدان به در می‌کند؛ علاوه بر این، در این واقعیت که ایده مبارزه طبقاتی را پرورش داده و از این طریق مردم را به چندپاره تقسیم کرده است.

طبقات مختلف متقابلاً با یکدیگر می‌جنگیدند. کافی است به بدبختی بی‌نام و نشان مردم روسیه اشاره کنیم، جایی که در دولت شوروی، این دکترین نادرستِ نابودکننده‌ی ملت و اقتصاد، به بالاترین حد خود به واقعیت تبدیل شد.

و اگر اکنون به دنبال عوامل بیماری‌زای واقعی این بیماری باشیم، به طرز عجیبی همه جا با یهودیان به عنوان رهبران و ذینفعان اصلی روبرو می‌شویم.

مسئله یهود در حال تبدیل شدن به یک مسئله جهانی است که راه حل رفاه و ... بر عهده کیست؟
وای بر ملت‌ها وابسته خواهد بود.

به این سوال، اثری ویژه در این مجموعه کتابخانه اختصاص داده خواهد شد73 .

مروری بر تاریخ به ما نشان می‌دهد که ملت‌های درمانده بارها و بارها کوشیده‌اند تا از طریق سرکوب خونین و ریشه‌کن کردن یهودیان، خود را از این شر رهایی بخشند -اما پس از گذشت چند نسل، یهودیان پس از چنین قتل عام‌هایی، بار دیگر قوی‌تر و از نظر مالی قدرتمندتر بازگشته‌اند.

بنابراین، ما باید از جستجوی راه‌حل برای مسئله یهود به این شیوه ابتدایی اجتناب کنیم -در واقع نمی‌توان باسیل طاعون را به صورت جداگانه کشت، تنها می‌توان با قطع کردن ضروریات زندگی آن را از بین برد.

یهودستیزی که در سراسر جهان شعله‌ور شده، نشانه‌ای است مبنی بر اینکه ملت‌ها بزرگترین و مرگبارترین دشمن خود را شناخته‌اند، اما اکنون وظیفه ماست که این دانش عاطفی صحیح را به شیوه‌ای صحیح و معقول هدایت کنیم.

نبرد علیه مارکسیسم و به تبع آن علیه یهودیان از طریق آموزش خستگی‌ناپذیر توده‌های مسموم به موفقیت می‌رسد. این اولین مرحله از نبرد ماست.

شکستن بردگی بهره، آخرین و سخت‌ترین نبرد در عرصه اقتصادی برای رهایی مردم و دولت از شبکه طلایی نظام مالی فراملی است.

قدرت.

تنها پس از پیمودن این مراحل، و هنگامی که پیروزی به طور کامل به دست آمد و تضمین شد، زمان انجام تمام اصلاحات بیشتر فرا خواهد رسید، اصلاحاتی که به پیکره ملی ناتوان و بیمار، اراده‌ای نو برای زندگی و نیروی حیاتی تازه‌ای خواهد بخشید، نیرویی که نخست آنچه را که در ذهن همه ماست، آنچه را که همه ما با دل‌های سوزان به آن ایمان داریم و با اراده‌ای استوار برای آن تلاش می‌کنیم، تحقق خواهد بخشید:

تولد دوباره آلمان.
یک آلمان بزرگ جدید، آزاد و متحد در وضعیتی سالم، محکم و قدرتمند از نظر کار و عملکرد.

37اثر فدر در مورد یهودیان، Die Juden، در سال 1933 به عنوان جلد 45 Nationalsozialistische Bibliothek منتشر شد.

۲.برنامه

منشأ برنامه

هر کاری نیاز به یک طرح دارد، هر تحققی باید با آفرینش فکری همراه باشد.
هرچه نقشه‌های ساختمانی واضح‌تر و بهتر طراحی شوند، ساختمان زیباتر و سریع‌تر ساخته خواهد شد. حتی ساختارهای سیاسی جدید نیز به یک نقشه ساختمانی واضح نیاز دارند، که در اینجا به آن برنامه سیاسی گفته می‌شود.

خواسته‌هایی که باید از یک برنامه سیاسی داشت، بسیار زیاد و بسیار متنوع است. این مسئله، وظیفه‌ای با بالاترین مسئولیت است، زیرا رفاه و بدبختی مردم خود به خوب بودن یا نبودن برنامه بستگی دارد. یک برنامه باید با نهایت ایجاز، به تمام زمینه‌های مهم زندگی عمومی بپردازد، در برابر هرگونه انتقادی مقاومت کند، در جزئیات گم نشود، هیچ نقطه ضعف غیرضروری به مخالفان ارائه ندهد، هیچ امید آرمان‌شهری را که بعداً قابل برآورده شدن نباشد، بیدار نکند. برنامه باید تصویر وفاداری از دولت آینده و اقتصاد جدید باشد. باید به همه طرح کلی نظم دولتی و اقتصادی مورد نظر را نشان دهد، اما نمی‌تواند اجرای آن را در جزئیات محدود یا پیش‌بینی کند.

هر برنامه‌ای همچنین تاریخچه و سیر تکاملی خود را دارد، اما اگر پس از گذشت این همه سال، هیچ چیز اساسی در ویژگی‌های اساسی آن تغییر نکند و فقط برخی ابهامات برطرف شوند، مطمئناً سنگ محک درستی اساسی یک جنبش است. تنها مهمترین و قابل توجه‌ترین نکته برنامه قدیمی برنامه ۲۴فوریه ۱۹۲۳، شماره ۱۱، "لغو درآمد بدون کار و تلاش، شکستن بردگی بهره" است که به فوریت نیاز به بررسی کامل برنامه‌ای در چارچوب‌های ملی، مالی و سیاسی اقتصادی دارد. بررسی دقیق این نکته در آن زمان چندان ضروری نبود زیرا در آن زمان، نوشته‌های مفصل‌تر مربوط به این موضوع، یعنی "مانیفست شکستن بردگی بهره" و "ورشکستگی دولت"، راه حل آن، تقریباً تنها نوشته‌های موجود بودند و برای بنیانگذاران و اولین پیروان جنبش کاملاً شناخته شده و آشنا بودند. به نوعی، محتوای فکری این نوشته‌ها بود که دامنه فعالیت سوسیالیستی را افزایش داد -

با برنامه‌هایی که در آن زمان ویژگی‌های اساسی آنها از قبل مشخص شده بود -با اراده‌ای برای نوسازی که حلقه کوچکی را پیرامون آنتون درکسلر83 و آدولف هیتلر گرد هم آورده بود، تا حلقه ایده‌های ملی‌گرایانه و پوپولیستی.

دقیقاً همین نکات و مطالبات برنامه‌ای است که جنبش آزادی‌بخش ناسیونال سوسیالیسم آلمان از طریق آنها اساساً و اساساً خود را از سایر گروه‌ها، جنبش‌ها و احزاب پوپولیستی و ناسیونالیستی متمایز می‌کند، و از طریق آنها خود را به ویژه از تمام احزاب به اصطلاح پارلمانی که به نوبه خود تنها مظهر حکومت مال‌پرستانه-توانگرسالارانه هستند، متمایز می‌سازد.

ضرورت دیگر در تدوین جدید برنامه، دستیابی به یک چارچوب روشن‌تر بود.
شکل و ساختار مشخصی در مورد حوزه‌های مختلف زندگی عمومی. این اتفاق افتاده است.
وظیفه من در اینجا این است که به یک اثر پیشگامانه دیگر فکر کنم که منشأ آن به تجلی موازی سوسیالیسم ملی در اتریش و بوهمیا بازمی‌گردد، منظورم کتاب ... است.

۳۸آنتون درکسلر (۱۹۴۲-۱۸۸۴)به همراه دیتریش اکارت و فدر، یکی از بنیانگذاران همتای آلمانی حزب کارگر آلمان (Deutsche Arbeiter Partei)که اصالتاً اتریشی بود، در مونیخ بود. درکسلر به عنوان رئیس افتخاری حزب خدمت می‌کرد، حزبی که هیتلر پیش از این در سال ۱۹۲۱رهبر بلامنازع آن شده بود. درکسلر در سال ۱۹۲۳حزب را ترک کرد و با به قدرت رسیدن هیتلر در سال ۱۹۳۳دوباره به آن پیوست.

مهندس یونگ93، نماینده آلمانی‌های سودت در چکسلواکی در پارلمان پراگ.

سوسیالیسم ملی اتریش در آغاز خود به زمان قبل از جنگ برمی‌گردد.
دامنه ایده‌های آن بیشتر بر تلاش برای هماهنگ کردن دنیای ایده‌های سوسیالیستی با ایده ناسیونالیستی استوار بود، در حالی که ناسیونال سوسیالیسم آلمانی رایش که تنها پس از فروپاشی ظهور کرد -در واقع بدون اطلاع از وجود این ناسیونال سوسیالیسم اتریشی -از همان ابتدا موضع نبرد اساسی علیه مارکسیسم را اتخاذ کرد.

امروز این دو جنبش در اهداف مشترک خود به هم رسیده‌اند.

---

۳۹ مهندس رودولف یونگ، نماینده‌ای از تروپاو

برنامه ملی و اقتصادی حزب NSDAP

هدف ما - تولد دوباره آلمان با روحیه‌ای آلمانی به سوی آزادی آلمانی است.04

راه رسیدن به این هدف اصلی این است:

.Iاصل سیاسی ملی: رایش آلمان خانه آلمانی‌ها است.

.Iدر سیاست خارجی:

.Iتأسیس یک دولت ملی بسته که شامل همه آلمانی‌ها باشد.

.۲نمایندگی قدرتمند منافع آلمان در خارج از کشور.

.۲در سیاست نژادی:

.۳برکناری یهودیان و همه غیرآلمانی‌ها از تمام مناصب مسئول در زندگی عمومی.

.۴ممنوعیت مهاجرت یهودیان شرقی و دیگر خارجی‌های انگل‌صفت.
ممکن است خارجی‌های دردسرساز و یهودیان تبعید شوند.

.۳در سیاست مدنی:

.۵تنها آلمانی که خود را به فرهنگ و جامعه آلمانی متعهد می‌داند می‌تواند
حقوق شهروندی ایالتی را اعمال کند.

.۶کسی که آلمانی نیست، فقط می‌تواند به عنوان مهمان در کشور آلمان زندگی کند و تحت قوانین خارجی قرار می‌گیرد.

.۷حقوق و منافع آلمانی‌ها مقدم بر حقوق و منافع اعضای خارجی است.
ملت‌ها

دوم. اصل سیاسی-اقتصادی: وظیفه اقتصاد ملی، برآورده کردن تقاضا است و نه سودآوری هرچه بیشتر برای سرمایه وام گرفته شده.

.۸سوسیالیسم ملی اساساً مالکیت خصوصی را به رسمیت می‌شناسد و آن را ذیل ... قرار می‌دهد.
حفاظت ایالتی.

.۹با این حال، رفاه مردم، احتکار بی‌رویه ثروت در دست افراد را محدود می‌کند.

.۱۰همه آلمانی‌ها برای ارتقای رفاه عمومی و
فرهنگ.

.۱۱در چارچوب این تعهد عمومی کاری هر آلمانی و با پذیرش اساسی مالکیت خصوصی، به هر آلمانی امکان کسب و استفاده رایگان از درآمد حاصل از کار داده می‌شود.

.۱۲ترکیب سالم کسب‌وکارهای کوچک، متوسط و بزرگ در تمام زمینه‌های زندگی اقتصادی، و از این رو در کشاورزی، همچنان مورد حمایت است.

.۱۳با شرکت‌های غول‌پیکر (شرکت‌ها، سندیکاها و تراست‌ها) مبارزه خواهد شد.

.۱۴رباخواری و اخاذی، و همچنین ثروت اندوزی بیرحمانه به قیمت و ضرر مردم، مجازات مرگ خواهد داشت. .۱۵معرفی یک سال کار اجباری برای هر آلمانی.

---

۴۰ برای بحث مفصل درباره این نکات، به برنامه فدرال ، Das Programm der NSDAP und seine weltanschaulichen Grundlagenمونیخ، 1927مراجعه کنید. ،tr. ETS Dugdaleبرنامه NSDAPو مفاهیم کلی آن، مونیخ، 1932

.IIIاصل سیاسی مالی: سیستم مالی در خدمت دولت است، قدرت‌های مالی نمی‌توانند دولتی درون دولت تشکیل دهند؛ بنابراین هدف ما: شکستن بردگی بهره از طریق:

.۱۶رهایی دولت و به تبع آن مردم از بدهی‌های کلانِ وابسته به بهره سرمایه وام.

.۱۷ملی شدن بانک رایش و بانک‌های مرکزی.

.۱۸تأمین مالی کلیه پروژه‌های بزرگ عمومی (توسعه انرژی آبی، جاده‌ها و غیره) با اجتناب از وام از طریق صدور اوراق قرضه خزانه‌داری دولتی بدون بهره یا از طریق روش‌های بدون پول نقد.

.۱۹معرفی یک ارز پایدار به صورت تحت پوشش.

.۲۰ایجاد یک بانک غیرانتفاعی عمران و اقتصاد (اصلاحات ارزی) برای اعطای اعتبار بدون بهره.

.۲۱بازسازی کامل نظام مالیاتی بر اساس اصول اقتصاد ملی سوسیالیستی. رهایی مصرف از بار مالیات‌های غیرمستقیم و تولید از مالیات‌های محدودکننده (اصلاح مالیات و معافیت مالیاتی).

چهارم. اصل سیاسی-اجتماعی: رفاه عمومی بالاترین قانون است.

.۲۲توسعه سخاوتمندانه بیمه سالمندان از طریق ملی کردن سیستم مستمری مادام‌العمر. برای هر رفیق ملی نیازمند آلمانی، مستمری کافی از سن خاصی یا در صورت ناتوانی دائمی در امرار معاش زودرس تضمین خواهد شد.

.۲۳سهیم کردن همه افراد شاغل در بنگاه‌های تولیدی بر اساس عملکرد و سن در درآمدهای حاصل از کار، به همراه سهمی در مسئولیت انجام وظایف اقتصادی ملی آن کار.

.۲۴مصادره تمام سودهای جنگ و انقلاب که مبتنی بر کار صادقانه نباشد و همچنین اموالی که از طریق احتکار و ربا به دست آمده و استفاده از آنها برای توسعه بیمه اجتماعی.

.۲۵رفع کمبود مسکن از طریق ساخت مسکن‌های جدید و جامع در سراسر رایش به وسیله بانک غیرانتفاعی جدید ساخت و ساز و اقتصاد که طبق ماده ۲۱ ایجاد خواهد شد.

پنجم. در سیاست فرهنگی: شکوفایی همه علوم و هنرهای زیبا بر پایه یک دولت از نظر سیاسی آزاد و از نظر اقتصادی سالم، هدف اصلی فرهنگی ماست.

این امر باید از طریق موارد زیر محقق شود:

.۲۶تربیت جوانان به صورت انسان‌هایی سالم از نظر جسمی و آزاد از نظر فکری مطابق با سنت‌های بزرگ حیات فکری آلمان.

.۲۷آزادی کامل دین و وجدان.

.۲۸حفاظت ویژه از ایمان مسیحی.

.۲۹سرکوب و طرد آموزه‌های مذهبی که مغایر با احساس اخلاقی آلمانی هستند و محتوای آنها ماهیتی تخریب‌کننده‌ی دولت و ملت دارد.

.۳۰جلوگیری از هرگونه نفوذ مضر در ادبیات و مطبوعات، صحنه، هنر و سینما.

.۳۱آزادی آموزش در دانشگاه‌های آلمان، تشکیل طبقه حاکم از مردان باشخصیت.

ششم. از نظر نظامی:

۳۲.قابل دفاع کردن ملت از طریق وضع قانون نظامی برای هر فرد آزاد آلمانی.

۳۳.لغو نیروهای مزدور.

۳۴.ایجاد یک ارتش شبه‌نظامی برای دفاع از میهن تحت نظر یک سپاه افسری حرفه‌ای که از طریق یک نظم و انضباط سلسله مراتبی دقیق ساخته شود.

VII.سایر اصلاحات:

۳۵.اصلاح سیستم مطبوعاتی. سرکوب تمام ابزارهای مطبوعاتی که با دغدغه‌های مردم آلمان در تضاد هستند. مسئولیت سختگیرانه در قبال تمام اخباری که منتشر می‌شود.

به دروغ یا با غرض ورزی تحریف شده است.

۳۶.اصلاح حق رأی با لغو اشکال فسادآور فعلی مبارزات انتخاباتی و عدم مسئولیت انتخاب‌شوندگان (مصونیت).

۳۷.توسعه اتاق‌های اصناف حرفه‌ای.

۳۸.اصلاحات قضایی در حوزه

قانون زمین -(به رسمیت شناختن اساسی حق مالکیت زمین، عدم اجاره زمین از طرف سرمایه خصوصی، حق تقدم دولت و بازگرداندن زمین به دولت در صورت مدیریت سهل‌انگارانه).

قانون مدنی -(حمایت بسیار سختگیرانه‌تر از آبروی شخصی و سلامت، در مقایسه با حمایت قانونی یک‌جانبه از اموال که امروزه حاکم است).

۳۹.اصلاحات قانون اساسی:

قانون اساسی: قانون اساسی مطابق با شخصیت آلمانی، یک رهبری مستقل دولتی است که در بالاترین مقام متمرکز شده است. - اینکه آیا این بالاترین مقام توسط یک پادشاه منتخب مردم اشغال شده است یا توسط دو یا سه مقام ارشد رایش مسئول، باید به تصمیم بعدی مردم واگذار شود.

ماهیت فدرالی رایش: ترکیب مردم آلمان از استان‌های مختلف که از طریق قبایل و تاریخ به هم پیوند داخلی دارند، استقلال کامل ایالت‌های فدرال منفرد را در رابطه با امور داخلی‌شان تعیین می‌کند.

دغدغه رایش، نمایندگی مردم آلمان در خارج، گذرنامه‌ها و عوارض جاده‌ای و علاوه بر آن، ارتش و نیروی دریایی است.

سه رقیب اصلی در راه تحقق این برنامه ملی و اقتصادی ناسیونال سوسیالیسم قرار دارند: مارکسیسم، پارلمانتاریسم و بالاتر از هر دو، سرمایه وام‌های کلان.

[illegible] فروپاشی مردم در مبارزه طبقاتی، علیه دکترین فروپاشی

۲.نبرد ضد پارلمانی ما علیه بی‌مسئولیتی نمایندگان به اصطلاح مردمی است که -مصون از هرگونه مسئولیتی -هرگز مجبور نیستند مسئولیت عواقب تصمیمات خود و همچنین تمام خسارات ناشی از آن (فساد، پارتی‌بازی، رشوه‌خواری) و به عنوان بدترین پیامد - دولتی وابسته به چنین پارلمانی را بر عهده بگیرند.

۳.نبرد ضد مال‌پرستی ما، که فراتر از دو جبهه نبرد دیگر قرار دارد، علیه قدرت مالی جهان‌شمول، یعنی علیه خونریزی و استثمار مالی و اقتصادی دائمی مردم ما از طریق سرمایه‌های کلان است.

با این حال، این نبرد، از سوی دیگر، یک مبارزه فکری قدرتمند علیه روحیه مادی و ویرانگر خودخواهی و طمع، با تمام مظاهر فسادآور همراه آن در تمام زمینه‌های زندگی عمومی، اقتصادی و فرهنگی ما نیز هست.

در آخرین و عمیق‌ترین تحلیل، موضوع، نبرد دو جهان‌بینی است که از طریق دو ساختار فکری اساساً متفاوت بیان می‌شوند -روحیه‌ی مولد و خلاق و روحیه‌ی حریصِ متحرک. روحیه‌ی خلاقی که ریشه در خاک دارد و بار دیگر در تجربه‌ی متافیزیکی بر جهان غلبه می‌کند، نماینده‌ی اصلی خود را در انسان آریایی می‌یابد -روحیه‌ی حریص، بی‌ریشه و مادی‌گرای تجاری که صرفاً معطوف به امور دنیوی است، نماینده‌ی اصلی خود را در یهودیت می‌یابد.

سوسیالیسم ملی مانند یهودستیزی، ریشه اصلی شر را در روحیه مادی‌گرایانه یهودی می‌بیند، اما همچنین می‌داند که این قدرتمندترین نبرد تاریخ جهان نمی‌تواند در قالب خواسته‌های صرفاً منفی یهودستیزانه پابرجا بماند، بنابراین کل برنامه ملی و اقتصادی سوسیالیسم ملی با ارائه تصویری مثبت و سازنده و خلاقانه از چگونگی وضعیت کار و عملکرد ناسیونال سوسیالیستی، بسیار فراتر از نبرد مسلماً پیشگامانه اما منفی یهودستیزانه می‌رود.

اگر به این هدف اصلی دست یابیم، حزب ناسیونال سوسیالیست منحل خواهد شد. آنگاه سوسیالیسم ملی به محتوای زندگی کل مردم آلمان تبدیل خواهد شد. حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان در واقع به طور کلی یک حزب پارلمانی به معنای معمول کلمه نیست، بلکه تنها بخش مصمم، آینده‌نگر و آینده‌نگر جمعیت است که گرد رهبری با اراده و ذهن قوی جمع شده‌اند تا آلمان را از شرم و ناتوانی در خارج، از ویرانی و فساد در داخل، به موقعیتی قدرتمند و با ابهت در خارج و از داخل به یک جامعه ملی با اقتصاد سالم، از نظر فرهنگی شکوفا، از نظر فکری و اخلاقی والا هدایت کنند.

ما آرزو داریم رایشِ اشتیاق آلمان را بسازیم، همانطور که [۱۴۱] ال‌بی‌اگ‌می‌خواند:

یکی در بیرون، با شمشیری قدرتمند،
گرداگرد یک پرچم بلند گرد هم می‌آیند،
از درون غنی و متنوع،
هر قبیله به روش خودش!

۱۴۱امانوئل گایبل (۱۸۱۵-۱۸۸۴)شاعر و نمایشنامه‌نویس آلمانی بود که چندین شعر میهن‌پرستانه نوشت که مورد حمله حلقه ادبی لیبرال معاصر «آلمانی‌های جوان» پیرامون نویسندگان یهودی، هاینریش هاینه و لودویگ بورن، قرار گرفت، اما بعدها مورد حمایت ناسیونال سوسیالیست‌ها قرار گرفت.

۳.ساختار دولتِی ملی
دولت سوسیالیستی

ایده ناسیونال سوسیالیستی دولت آلمان

پیش از این در فصل مربوط به مبانی سیاسی قدرت، به این واقعیت اشاره کرده‌ایم که هرگونه انحراف حاکمان آلمانی از وظایف صرفاً آلمانی خود، با بدترین عواقب برای مردم آلمان همراه بوده است. اگر تاریخ آلمان را بررسی کنیم، همیشه اشتیاق آلمانی‌ها برای یک دولت ملی بسته را می‌بینیم که تنها در دوره‌های تاریخی کوتاه محقق شده است، بارها و بارها این رویای آلمانی محو شده و بارها و بارها آلمان در ناتوانی و تجزیه فرو رفته است. از این رو، یک درس از کل تاریخ آلمان پابرجاست که تنها بسته بودن ملت در یک دولت با رهبری قدرتمند، آلمان را قادر می‌سازد تا در برابر خطرات عظیمی که صرفاً از وضعیت نامطلوب ژئوپلیتیکی آن ناشی می‌شود، مقاومت کند. آلمان تقریباً در هیچ کجا مرزهای طبیعی ندارد، تقریباً در همه جا آزاد و بدون محافظت در برابر تهاجمات خصمانه قرار دارد. نه دریایی که انگلستان را احاطه کرده و نه کوه‌های بلندی که اسپانیا و ایتالیا را از همسایگانش جدا می‌کند، به آلمان دفاع طبیعی نمی‌دهند. فرانسه فقط یک طرف باز در برابر ما دارد، روسیه نیز همینطور. فقط آلمان در وسط بین سایر ملت‌ها -به عنوان قلب -و به عنوان میدان نبرد اروپا قرار دارد. در خاک آلمان، ارتش‌های اسپانیا، فرانسه، انگلیس، سوئد، روسیه و مغول می‌جنگیدند، جنگ‌های مذهبی وحشتناک جنگ سی ساله در خاک آلمان در جریان بود، و برعکس، آلمانی‌ها در خدمت منافع خارجی در تمام سرزمین‌ها خون می‌ریختند. ژرمانیا، سرزمین مادری، از هزاران زخمی که توسط ارتش‌های خارجی‌اش و از نزاع پسران خودش در او ایجاد شده بود، خون می‌ریخت. تاریخ آلمان بی‌نهایت تراژیک است، آنقدر تراژیک که آرزوی آلمانی‌ها برای یک رایش متحد و بسته آلمان در افسانه‌ها، در حماسه‌های بارباروسای پیر در کیفهاوزر24 گنجانده شده است. در طول قرن‌ها، تحقق ایده دولت آلمان -یک آرزو و امید بهترین مردم ملت -باقی ماند تا اینکه در سال 1871، یک آهنگر قدرتمند وحدت آلمان را شکل داد. در تحقق دولت بزرگ آلمان که قرار بود شامل همه آلمانی‌هایی باشد که در ارتباط سرزمینی با سرزمین مادری زندگی می‌کنند، چیزهای زیادی برای آرزو باقی مانده بود. اما همین تحقق جزئی از آرزوی آلمان، شکوفایی بالایی از تاریخ آلمان را به ما عطا کرد، چیزی که پیش از این به ندرت اتفاق افتاده بود.

اما ما نباید به «اما» و «اگر»ها فکر کنیم، بلکه باید از تاریخ درس بگیریم. سیاست، تاریخی است که در حال شدن است، و اگر قرار است از دل «ساختن تاریخ» رستگاری برای مردم ما شکوفا شود، آنگاه کشورداری ما، سیاست ملی ما، باید با احترام به آنچه در تاریخ رخ داده است، از اشتباهات دوران پیشین اجتناب کند و خود را به بهترین سنت پیوند دهد. آن مرد، سیاستمداری بدون تاریخ که با تعصب تاریخ را از روی صندلی راحتی خود می‌سازد، تنها می‌تواند فاجعه‌ای را برای مردم به ارمغان بیاورد، همانطور که ما در سال‌های اخیر از سوی دولتمردان مارکسیست جدید آلمان تجربه کرده‌ایم. فروپاشی کامل شکل اجتماعی قدیمی، به ویژه هنگامی که این تخریب با نیروی جنبش مارکسیستی یکسان باشد، به همان اندازه فاجعه‌بار و مهلک است، به همان اندازه هم نمی‌توان از چیزهای قدیمی صرفاً به دلیل قدیمی بودنشان محافظت کرد.

در اینجا بار دیگر تراژدی روحیه محافظه‌کارانه نهفته است، روحیه‌ای که از نظر خلاقانه بی‌ثمر و...

۴۲رشته‌کوه‌های کیفهاوزر بین ایالت‌های تورینگن و زاکسن-آنهالت، محل دفن امپراتور مقدس روم، فریدریش بارباروسا (۱۱۹۰-۱۱۲۲)در نظر گرفته می‌شود که در جریان جنگ صلیبی سوم در رودخانه سلف در ترکیه غرق شد.

بدون تخیل، هر چیز جدیدی را صرفاً به این دلیل که جدید است، رد می‌کند و به این دلیل که سرسختانه به اشکال منسوخ‌شده‌ای که مدت‌ها پیش جوهره خود را از دست داده‌اند، می‌چسبد. مردم و دولت مومیایی و سازه نیستند، بلکه موجودات زنده هستند؛ لباس‌هایی که یک بار بریده می‌شوند، برای همیشه مناسب نیستند.

تنها برخی ویژگی‌های اساسی بسیار بزرگ از سرنوشت ملت‌ها ناشی می‌شوند، و غفلت از چنین دانش بنیادی همواره انتقام تلخی از ملت‌ها گرفته است. برای ما آلمانی‌ها، دکترین سیاسی ملی تاریخی بنیادی این است: «متحد باشید!»

کلمه «متحد»۴۳ با این حال به معنای «وحدت»۴۴ نیست ، بلکه به معنای «توافق»۴۵ است. تنها از توافق قبایل آلمانی بر سر اصول سیاست خارجی و داخلی است که می‌توان به عنوان بهترین گل خود، یک دولت از نظر داخلی آزاد را که از نظر خارجی قدرتمند و دارای وزن بین‌المللی است، پرورش داد.

بنابراین، برای دولت آلمان، ممکن است هیچ انگیزه اقتصادی، کلیسایی یا بشردوستانه اروپایی یا بین‌المللی وجود نداشته باشد، بلکه منحصراً رفاه کل ملت آلمان باشد. منظورم «انگیزه‌ها» برای اقدام سیاسی است. در کنار آن، طبیعتاً تأثیرات یک شخصیت کلیسایی، اقتصادی و به طور کلی انسانی نیز وجود دارد که باید به اندازه کافی مورد ارزیابی و بررسی قرار گیرد. اما اصل باید این باشد و باقی بماند که دولت ملی آلمان فقط باید نماینده آلمانی‌ها باشد و این در سیاست داخلی و همچنین در سیاست خارجی نیز صادق است.

بنابراین، هدف سیاسی ملی ما این است:

۱.تأسیس یک دولت ملی بسته که شامل همه آلمانی‌ها باشد.

۲.نمایندگی قدرتمند تمام منافع آلمان در خارج از کشور.

ایده ملی گرایی

پیش‌شرط بیداری یا به عبارت بهتر، بیداری مجدد یک آگاهی ملی قوی این است که

برکناری همه یهودیان و غیرآلمانی‌ها از تمام مناصب مهم در زندگی عمومی.

نبرد دفاعی مصمم علیه تهاجم یهودیان در تقریباً تمام زمینه‌های زندگی عمومی ما، تنها توسط ناسیونال سوسیالیسم با تمام انرژی انجام می‌شود.

نبرد علیه یهودیت، مبارزه‌ای آگاهانه برای روح آلمانی و آزادی آلمان است.

نفوذ و تأثیر یهودیان بر مردمان میزبانشان به هیچ وجه با روابط قدرت و نبردهای مردمان دیگر قابل مقایسه نیست، بلکه تنها با مبارزه برای مرگ و زندگی بین یک بدن سالم و میکروب‌های سمی کشنده‌ای که به آن حمله کرده‌اند، قابل مقایسه است. وقتی یک موجود زنده مورد حمله باسیل‌های سمی قرار می‌گیرد، مسئله فقط این است: یا نیروی سالم بدن بر متجاوزان خارجی مسلط می‌شود -سپس آنها را از بین می‌برد -یا دیگر بر آنها مسلط نخواهد بود، سپس به خاطر آنها خواهد مرد. به همین ترتیب، برای مردمان میزبان یهودیان در سراسر جهان نیز فقط این وجود دارد: یا یهودیان را از بدنه ملی حذف کنید -یا به خاطر یهودی بمیرید.

دقیقاً مقایسه با بدن انسان و میکروب‌ها به وضوح به ما نشان می‌دهد که این عقیده گمراه‌کننده محبوب که یهودیان فقط به دلیل کارایی بیشترشان به همه جا راه پیدا کردند و حمله و آزار و اذیت آنها به این دلیل بسیار اشتباه و ناعادلانه است، چقدر نامتعادل است. نمی‌توان به سادگی گفت که باسیل وبا نیز بسیار قوی‌تر و کارآمدتر از انسان است و به همین دلیل بر انسان سالم غلبه کرده است -نه،

---

۴۳ 'اینیگ'

۴۴«اینهایت»

۴۵ «اینیگکیت»

این یک سم برای انسان است. و دقیقاً همانطور که در این نبرد ارگانیسم زنده علیه سموم مهاجم، علائم خاص مسمومیت همراه با تب، گرفتگی عضلات، علائم فلج و غیره ظاهر می‌شود، نبرد ملت‌هایی که توسط یهودیان مورد حمله قرار گرفته‌اند نیز در علائم کاملاً مشابه بیماری - ناآرامی و آشفتگی در زندگی مدنی و سیاسی، تشنج‌های قدرتمند در بدنه ملی، آشفتگی، وحشت، جنگ داخلی و به طور متناوب علائم فلج کاملاً معمول به ویژه در بخش‌های فکری ملت‌ها - در دولت‌ها - بیان می‌شود. سپس تنها یک سوال وجود دارد، اینکه آیا محافل آگاه ملی که دشمن را به رسمیت می‌شناسند، در هشدار دادن و روشن کردن دولت‌ها یا در تشکیل دولت و خنثی کردن خود یهودیان موفق می‌شوند - در آن صورت درمان با قطعیت وارد می‌شود. اگر در انجام این کار موفق نشوند، مرگ ملی به همان اندازه قطعی وارد می‌شود. راه سومی وجود ندارد. یک انزوای موقت - اگر بخواهیم با تصاویر پزشکی ادامه دهیم - فقط درمان‌های ظاهری را به همراه دارد: دیر یا زود باسیل‌ها دوباره به رگ‌های خونی بدن نفوذ می‌کنند، پایان این مبارزه دوم برای بیمار کشنده است.

اراده به قدرت، همچون در زندگی به طور کلی، برای موفقیت نهایی تعیین‌کننده است. بدون این اراده به قدرت - بدون این اراده به حفظ ملت، ملت ناگزیر به سقوط تن می‌دهد. آنچه به معنای واقعی کلمه سقوط نکند، به برده، فلاح، غلام و بنده قدرت جهانی تمام یهودی تبدیل می‌شود.

این یک نبرد مرگ و زندگی است. بسیاری از سربازان کارآمد عازم شده‌اند - اما اکثر رفقای ملی ما هنوز در خواب هستند. آموزش بارها و بارها، خستگی‌ناپذیر، راه حل است. آنچه این آموزش را به ویژه دشوار می‌کند، بی‌تکلفی و نرمی آریایی‌ها دقیقاً در این پرسش‌های نژادی حیاتی است.

اختلاط نژادی قوی در درون خود مردم آلمان ما، بدون شک، آگاهی نژادی روشن و والا را تقریباً به طور کامل در بسیاری از آنها دفن کرده است، به طوری که تنها یک احساس بیزاری نامشخص از یهودیان نژاد بیگانه به جای دانش دقیق از قوانین نژادی باقی مانده است. یهودیان به نوبه خود، بیش از دو هزار سال است که با آگاهی روشن از اهمیت برجسته حفظ خلوص خون برای شخصیت و ملت، به شدت از قوانین نژادی خود پیروی می‌کنند 46.

از سوی دیگر، او توانسته است تحریک نژادی را به عنوان مزخرفات منسوخ‌شده‌ای نشان دهد که با توجه به اختلاط نژادی در آلمان، متأسفانه برای او با ظاهری موجه امکان‌پذیر بود. به جای اینکه تحقیر یهودی علوم نژادی از سوی آلمانی‌ها با قاطعیت کامل و با این درخواست که: "آلمانی، خون خود را پاک نگه دارا!" مورد مخالفت قرار گیرد، آلمانی حتی در این زمینه از هنرهای روان‌شناختی74 یهودی پایین‌تر بود. قرن روشنگری با آرمان‌های بشردوستانه‌اش در واقع رهایی یهودیان را از زنجیرهایی که توسط اجداد ما با خرد والای خود در برابر هجوم روح دزدی و رباخواری یهودی ساخته شده بود، به ارمغان آورد، اما برای خودمان فقط سردرگمی و عدم اطمینان در مورد این سوال اساسی به همراه داشت. با جمله: "یهودیان نیز انسان هستند" - جمله‌ای که در واقع هرگز توسط هیچ‌کس مورد بحث قرار نگرفته و نمی‌گیرد - ورود یهودیان به حقوق برابر مدنی تضمین شد. بدین ترتیب مقاومت ملی-نژادی در برابر قوم یهودی بیگانه با ساختار فکری کاملاً متفاوت، فروکش کرد و نبرد علیه رهایی مدنی از همان ابتدا فلج شد.

اکنون از این سکو، فتح کل اقتصاد و ... ما صورت گرفت.
اخیراً، زندگی عمومی تا وضعیت فعلی حکومت نامحدود یهودیان.

۴۶.رجوع کنید به مجلدات کتابخانه ملی سوسیالیست در مورد نژاد و یهودیان!
۴۷هنر متقاعدسازی

مجموعه‌ای کامل از شهادت‌های خود یهودیان نشان می‌دهد که آنها خود را همچون دولتی در دل یک دولت احساس می‌کنند، و احساس می‌کنند که به رفقای نژادی خود در کشورهای دیگر، بیش از مردم میزبان خود، وابسته‌اند.

از این احساس تعلق خاطر یهودیان به یکدیگر در میان ملت‌ها، خطراتی مستقیماً برای مردمان بومی در حوزه روابط سیاسی خارجی ملت‌ها در جنگ و صلح ایجاد می‌شود.

با این حال، در ابتدا توجه یهودیان به سمت تقاضای امتیازات اقتصادی معطوف شد. در اینجا نیز، جستجوی نامحدود سود، که هیچ گونه احساس اجتماعی نسبت به مردم میزبانشان در آن خللی ایجاد نمی‌کرد، آنها را در موقعیت خوبی قرار داد.

به عنوان مخترعان و حاملان سیستم اعتباری مدرن، به زودی برای آنها آسان شد که کل اقتصاد مالی ایالت‌ها و از طریق بانک و بورس، و همچنین بخش خصوصی را تا حد زیادی تحت نفوذ خود قرار دهند.

از اینجا، پس از ایجاد موقعیت مالی خود، یهودیان به محصولات فکری-فرهنگی ملت نیز روی آوردند؛ در اینجا روحیه‌ی پویا، هوش سرشار و درک انتقادی آنها -ویژگی‌هایی که اغلب ممکن است به عنوان مزایای قطعی برای روحیه‌ی جدی، سنگین و فروتن آریایی به نظر برسند -به کمک آنها آمد.

اما در واقعیت، این فقط غریزه دزدی، فقدان وجدان و بی‌وجدانی آنها بود -که از قبل در آموزه‌های مذهبی آنها اعلام شده است. برای یهودی، طبق آموزه‌های شولخان ۴۸،خوراعدارایی غیریهودی مانند دارایی بدون صاحب است -برای اینکه یهودی بتواند آن را تصاحب کند! یهودی تمام ابزارهای بانکداری و تکنیک بورس را در خدمت خود قرار داد. ناشناس‌سازی -غیرشخصی‌سازی اقتصاد ما از طریق شکل سهام قابل فروش در بازار شرکت سهامی عام -تا حدی سرمایه را از کار جدا کرده است، سهامدار در نادرترین موارد چیزی از کارخانه خود می‌داند، او فقط علاقه یک‌جانبه‌ای به سودآوری پول خود دارد.

وقتی آن را به شکل سهام سرمایه‌گذاری کرده است. این پدیده باید در اینجا ذکر شود زیرا با این غیرشخصی‌سازی اقتصاد ما، تخریب آن نیز همراه است. کارآفرین و تولیدکننده‌ای که بنگاه خود را از صفر ساخته است، نیازهای مشتریان خود را می‌داند، هنوز شرافت تجاری قدیمی را دارد و وظیفه خود می‌داند که محصولی محکم، خوب و ماندگار مطابق با نیازهای واقعی اقتصاد تولید کند، این کارآفرین واقعاً محکم، اساساً با سهامدار بزرگ مدرن که با مالکیت صرفاً سرمایه‌دارانه یک بسته سهام بزرگ، تنها یک منفعت را می‌شناسد، هدف قرار دادن بازده هرچه بیشتر، متفاوت است. اینکه در بنگاه‌ها اشیاء خوب و ارزان تولید می‌شوند، اینکه به طور کلی ارزش‌های تولیدی توسط یک شرکت سهامی ایجاد می‌شود یا مانند مورد شرکت‌های اعتباری (بانک‌ها) به طور کلی، هیچ ارزشی ایجاد نمی‌شود، برای سرمایه‌دار -سهامدار -بی‌تفاوتی مطلق است. این امر پیامد دیگری نیز دارد و آن این است که تولید کمتر به سمت نیازها جهت‌گیری می‌شود، بلکه فقط یک نیاز ظاهری باید از طریق تبلیغات گسترده برانگیخته شود. پیش از این، طبق اصول شرافت کارآفرینان، ستایش محصولات خود کاملاً ممنوع بود؛ کسی که این کار را انجام می‌داد، جارچی بازار بود و چنین ستایش بازارگونه‌ای از کالاها توسط تاجران معتبر، رقابت نادرست تلقی می‌شد. با این حال، تاجر یهودی دقیقاً همین نوع تجارت بازار-فریاد را با اصرار کامل انجام می‌داد، که در آن هنرهای اقناع او مفید واقع می‌شد. امروزه به جای جارچی‌های سرسخت یهودی، تبلیغات یهودی ظاهر شده است.

۴۸شولخان عاروخ معتبرترین مجموعه قوانین یهودی است و در سال ۱۵۶۳در شمال فلسطین توسط یوسف کارو تدوین شد.

در حوزه علم، تحول مشابهی رخ داد، به ویژه در حوزه علم اقتصاد -به اصطلاح اقتصاد ملی. به تدریج، وظیفه اقتصاد ملی دیگر در بررسی مشروعیت‌ها و الزامات اقتصاد ملی و استخراج دستورالعمل‌هایی برای رهبری اقتصادی از نتایج تحقیقات نهفته نبود، بلکه به طور فزاینده‌ای تنها توصیفی از وضعیت انجام می‌شد، بدون بررسی اینکه آیا پدیده‌ها و اشکال اقتصادی پیش آمده نیز خوب و مناسب و قابل اجرا برای نیازهای واقعی اقتصاد ملی هستند یا خیر. به این ترتیب، مردم موفق شدند، و امروز بیش از هر زمان دیگری، در ایجاد خسارات وحشتناک به اقتصاد و به تبع آن، به جامعه ملی -از نظر علمی -و به همین دلیل، به شیوه‌ای تغییرناپذیر، موفق شده‌اند. در این حوزه، به ویژه دکترین صنعت خدمات اعتباری دولتی و خصوصی و به ویژه دکترین بهره وارد می‌شود. ما در جای دیگری به تفصیل به این مسئله پرداخته‌ایم، در اینجا شاید کافی باشد به این واقعیت اشاره کنیم که اساساً آنچه امروزه اقتصاد ملی می‌نامیم، تنها یک دستورالعمل خصوصی سرمایه‌دارانه برای ثروتمند شدن شخصی و تلاشی حساب‌شده برای توجیه سرقت رباخوارانه‌ی سرمایه‌دارانه از نیروی کار کشورهای تولیدی است.

شایان ذکر است که در بین مدرسان اقتصاد ملی تعداد بسیار زیادی وجود دارد
درصد یهودیان.

برای افراد عادی، هجوم یهودیان به عرصه ادبی و هنری، چشمگیرتر است.
میدان.

کسی که تئاتر امروزی ما را بررسی کند، از پستی و بدبینی که در آنجا رواج دارد، شوکه خواهد شد. این امر به ویژه در مورد پدیده مدرن سینما صادق است. نمایش شهوت‌رانان و اغواگران بر صحنه‌های ما حکومت می‌کند؛ با دیالکتیکی زیرکانه و زیرکانه، به آلمانی خوب درس داده می‌شود که اخلاق و آداب، شرافت و وظیفه‌شناسی اساساً حماقت محض هستند که بدون آنها می‌توان فراتر رفت. این حملات به عموم مردم با مزاحمت‌های آژانس تئاتر یهودی همراه است که در آن دانش افراد با گرایش هنری، کمتر از قدردانی از کارگزاران تئاتر و کنسرت کسانی که به دنبال موقعیت هستند، تصمیم می‌گیرد.

اما پس از آن، دستکاری افکار عمومی از طریق مطبوعات روزانه در مقیاسی گسترده آغاز شد. تقریباً تمام روزنامه‌های بزرگ به تدریج به مالکیت یهودیان درآمدند.

با این کار، دایره‌ی مردم آلمان بسته شد. به حکومت اقتصادی، حکومت فکری نیز اضافه شد. هر چیزی که برای منافع یهودیان مضر بود، تا حد امکان از عموم مردم پنهان و مسکوت گذاشته می‌شد؛ اگر با این وجود، ایده‌ها یا اجراها خود را نشان می‌دادند، آنگاه شکار واقعی جادوگران آغاز می‌شد، ابتدا از طریق تلاش برای مسخره جلوه دادن چنین تلاش‌هایی، و اگر حتی این هم کمکی نمی‌کرد، دروغ و تحریف و همچنین بدنام کردن شخصی باید به کار گرفته می‌شد. رشوه، تهدید و در نهایت، حتی از استثمار اقتصادی حریف یا نصیحت‌کننده‌ی مزاحم یا حتی از کشتن او نیز ابایی نداشتند.

این آخرین سلاح بسیار ترسناک عموماً علیه اشخاص حقیقی استفاده نمی‌شد، یا به ندرت استفاده می‌شد، زیرا به ندرت پیش می‌آمد که واکنش یک دوست واقعی مردم بدون داشتن مقام سیاسی یا دولتی، پیش از آنکه توسط رگبار دروغ‌ها و تهمت‌ها در ارگان‌های عمومی یهودیان در هم شکسته شود، به درجه‌ای از اثربخشی برسد.

در احزاب، نارضایتی توده‌ها از طریق اغراق افراطی دامن زده می‌شد و نفرت طبقاتی علیه مالکان و حامیان فرضی آنها، یعنی مقامات دولتی و ارتش، شعله‌ور می‌گشت. حتی در اینجا -مانند همه جا در مورد این حملات به دولت ملی -یهودیان بودند که عمدتاً به تحریک و تهییج می‌پرداختند. فقط لازم به یادآوری است که کارل مارکس، بنیانگذار دکترین مارکسیستی مبارزه طبقاتی، در واقع یک یهودی بود (مردوخای

نام واقعی او بود). منادی او در آلمان، فردیناند لاسال94، که در اصل فایست لاسال نام داشت، نیز یهودی بود.

در جنگ و انقلاب، کار تخریب دولت آلمان توسط یهودیان به پایان رسید. شاهزاده‌ها رانده شدند، سردوشی افسران کنده شد، مقامات از گرسنگی مطیع شدند تا بتوانند نیروی انسانی خود را -که حتی برای دولت سوسیالیستی-سرمایه‌داری پیشرفته آلمان مدرن ضروری بود- در دسترس قرار دهند. به این ترتیب، ملت آلمان خلع سلاح، اخته، از رهبرانش محروم، محروم و مورد تجاوز قرار گرفت، روحیه‌اش تضعیف و ناتوان شد، در حالی که یهودیان در همه جا، در سراسر زندگی عمومی، در اقتصاد و سیاست، در هنر و تئاتر، هژمونی بی‌چون و چرایی را برای خود به دست آوردند.

پایه و اساس حکومت آنها ثروت عظیمشان است.

با وجود تعداد کم آنها در مقایسه با مردم میزبانشان، آنها توانسته‌اند تمام مناصب مهم زندگی عمومی را به دست رفقای نژادی یهودی خود یا آلمانی‌هایی که از نزدیک با یهودیان خویشاوند هستند، بسپارند. اما با این وجود، حذف یهودیان از بدنه ملی آلمان کاملاً امکان‌پذیر است -به خصوص از این جهت که فعالیت‌های تولیدی حیاتی و واقعی در صنعت و کشاورزی، در حرفه‌ها و ادارات، تقریباً به طور کامل از یهودیان عاری است.

حذف یهودیان از بدنه ملی ما نه تولید کشاورزی را مختل می‌کند -من هنوز هیچ یهودی را پشت شخم ندیده‌ام که در شیار بچرخد- و نه کارخانه‌ها به دلیل کمبود کارگر از کار می‌افتند -نیروی کار واقعاً خواهد دانست که هیچ یهودی با کار سخت زغال سنگ بلند نمی‌کند یا در کوره نمی‌ایستد- محل‌های کار آهنگران و فلزکاران، نجاران و کفاشان ما یتیم نخواهند شد -خانه‌ها به هیچ وجه پس از اخراج یهودیان به صورت ویرانه باقی نمی‌مانند، آمارها چیزی از بناها و نجاران، سقف‌سازان یا لعاب‌کاران یهودی ذکر نمی‌کنند. اما حتی در تجارت و بازرگانی نیز اگر یهودیان دیگر آنجا نباشند، رکودی ایجاد نمی‌شود. در زمینه سیستم حمل و نقل، دولت تاکنون به طور مثال‌زدنی از ترافیک شخصی و کالا مراقبت کرده است و به هر حال، چه کسی یهودیان را به عنوان هادی راه‌آهن یا راننده لوکوموتیو دیده است؟

یا به عنوان راننده تراموا، یا به عنوان گاریچی یا کارگر حمل و نقل؟

اما حتی در زمینه تمایل معمول یهودیان به تجارت و امور مالی، مناصب اداری نظامی قبل از جنگ نشان داده‌اند که قادر به انجام خدمات انبارداری و تدارکاتی دقیقی بوده‌اند، در خود تجارت صدها هزار کارمند تجاری و تاجر آلمانی فعال هستند که جنبه‌ها و ضروریات واقعی تجارت را درک می‌کنند، و در بانک دولتی و بانک پستی ما دارای مؤسساتی هستیم که می‌توانند پایه و اساس یک اقتصاد ملی سالم و رها از اقتصاد غارتگرانه یهودیان را تشکیل دهند.

اگر در این بررسی نسبتاً کوتاه دیده باشیم که یهودیان به هیچ وجه نقشی غیرقابل جایگزین در زندگی دولتی و ملی ما ندارند، و از سوی دیگر، برتری خود به بی‌رحمانه‌ترین شکل ممکن به ضرر مردم میزبان خود سوءاستفاده می‌کنند، پس به عنوان یک نتیجه‌ی واضح و منطقی، درخواست اخراج یهودیان از ملت ما مطرح می‌شود.

تنها کسی که خود را به جامعه ملی آلمان متعهد کند، می‌تواند شهروند آن ایالت باشد05 .

۴۹فردیناند لاسال (۱۸۶۴-۱۸۲۵)یک سوسیالیست آلمانی-یهودی بود که با مارکس آشنا بود، هرچند مارکس او را به دلیل تمایلش به سازش با بیسمارک محافظه‌کار، فرصت‌طلب می‌دانست. بنابراین، مارکس از لاسال، زمانی که اتحادیه عمومی کارگران آلمان (Allgemeiner Deutscher Arbeiterverein)را تأسیس کرد، حمایت نکرد.

انجمن) در سال ۱۸۶۳عمدتاً با هدف دستیابی به حق رأی مستقیم جهانی تأسیس شد.

50این قید قبلاً در بخش دوم قوانین نورنبرگ مصوب 15سپتامبر 1935، «قانون شهروندی رایش»، ماده 2گنجانده شده بود: «شهروند رایش فقط کسی است که از نژاد آلمانی یا خویشاوند باشد و از طریق رفتار خود نشان دهد که هم مشتاق و هم شایسته خدمت صادقانه به مردم آلمان و رایش است.» جدایی کامل یهودیان از جامعه آلمان در بخش اول این قوانین، «قوانین حفاظت از خون آلمانی و شرافت آلمانی»، مقرر شده بود.

از این بررسی مسئله نژادی، به طور طبیعی و لزوماً سایر پیامدهای ممنوعیت مهاجرت یهودیان شرقی نیز ناشی می‌شود. اگر کسی معتقد باشد که دفع یهودیان شرقی از طریق ممنوعیت مهاجرت کافی است، کاملاً از مسئله یهود بی‌اطلاع است. کاملاً ضروری است که همزمان یهودیانی را که با قوم ما در میان ما ساکن شده‌اند، تحت قانون بیگانه قرار دهیم. یهودیان شرقی مسلماً منبع بزرگی هستند که یهودیان دائماً از آن خود را تجدید می‌کنند. خطر بزرگی که این مهاجرت در خود دارد، با تمام وضوح از طریق تجربیات سال‌های گذشته آشکار شده است. در عرض چند سال، این یهودیان شرقی توانسته‌اند از طریق انواع ترفندهای تجاری و ترفندهای ممکن، ثروت هنگفتی را به دست آورند. دادگاه‌های ما پر از کلاهبرداری‌هایی است که توسط چنین عناصر خارجی انجام می‌شود. دولت کمترین علاقه‌ای به مهاجرت چنین افرادی که به هیچ وجه خود را به طور مولد مفید نمی‌سازند، ندارد.

این موضع دولت ناسیونال سوسیالیست در قبال یهودیان شرقی، این امر را منتفی نمی‌کند.
حتی اعضای ملت‌های دیگر که انگل‌های پیکره ملی هستند، می‌توانند اخراج شوند.

بحث در مورد این سؤالات اکنون ما را به بخش سوم سیاست دولتی می‌رساند.
سوسیالیسم ملی: به سوی حق شهروندی.

حق شهروندی

حق شهروندی باید کسب شود. در این اصل، ناسیونال سوسیالیسم با حقی که در حال حاضر معتبر است و بر اساس آن هر آلمانی بالغ بالای 20سال، چه زن و چه مرد، می‌تواند از حقوق شهروندی ایالتی برخوردار شود، تفاوت قابل توجهی دارد. به همین ترتیب، امروزه، طبق قانون اساسی وایمار، این امکان برای اعضای نژاد یهود نیز وجود دارد. به همین ترتیب، هر خارجی می‌تواند با انجام چند تشریفات ظاهری، این عضویت ایالتی را کسب کند.

قانون اساسی وایمار به طور کلی مفهوم شهروند دولتی را درک نمی‌کند، اما در ماده ۱۱۰ از عضویت در یک دولت و در ماده ۱۰۹ از حقوق برابر در برابر قانون برای همه اعضای دولت، چه زن و چه مرد، سخن می‌گوید. ابهام این مفهوم طبیعتاً لزوم پیش‌شرط‌های اخلاقی و نژادی برای کسب حق شهروندی را منتفی می‌کند. در مقابل، ماده ۱۱۳ قانون اساسی رایش، «بخش‌های خارجی زبان ملت» را تحت حمایت ویژه خود قرار می‌دهد؛ آنها «نمی‌توانند در توسعه سنتی آزاد خود، به ویژه در استفاده از زبان مادری خود در آموزش و همچنین در اداره داخلی و اجرای عدالت، محروم شوند». (!)

اگر کسی با این جامع‌ترین بررسی در مورد اتباع خارجی، رویه قانون ما برای حفاظت از جمهوری در برابر رفقای ملی خود، تعهد به تحویل به اصطلاح جنایتکاران جنگی به دشمن، با قطعیتی که در ماده 112 تضمین شده است که "هیچ آلمانی از یک دولت خارجی نمی‌تواند تحت پیگرد یا مجازات قرار گیرد" را مقایسه کند، و اگر یک بار دقیقاً این ماده اخیر را با احکام ننگین فرانسوی‌ها علیه کروپ15 و مدیرانش مقایسه کند، شاید اشاره‌ای به این واقعیت که نویسنده این قانون اساسی، یهودی پریوس25 بود، برای روشن کردن قطعی همه این وقایع کافی باشد.

---

۵۱ گوستاو کروپ فون بولن و هالباخ (۱۸۷۰-۱۹۵۰) از سال ۱۹۰۹ تا ۱۹۴۱ شرکت فریدریش کروپ را اداره می‌کرد. کروپ با همکاری رایشسور به رهبری هانس فون زکت (۱۸۶۶-۱۹۳۶)، با نقض پیمان ورسای، به طور مخفیانه آلمان را مسلح کرد. در سال ۱۹۲۳، هنگامی که فرانسوی‌ها و بلژیکی‌ها منطقه روهر را اشغال کردند، کروپ را به دلیل برگزاری ... نیز جریمه کردند.

مراسم تشییع جنازه بزرگ و عمومی برای سیزده کارگر کارخانه کروپ (در اسن) که در زمان اشغال توسط فرانسوی‌ها به ضرب گلوله کشته شدند.

۵۲ هوگو پرویس (۱۸۶۰-۱۹۲۵) وزیر کشور آلمانی-یهودی جمهوری وایمار بود و نقش مهمی در ... در تدوین قانون اساسی وایمار در سال ۱۹۱۹.

نه «آینده بهتر لهستانی‌ها»، آنطور که بتمان-هولوگ35 در یکی از سخنرانی‌های پارلمانی تاسف‌بار خود گفت، و نه بهبود وضعیت یهودیان در رومانی (به گفته کوهلمان)45 می‌تواند ایده اصلی یک دولت آلمانی باشد، بلکه تنها رفاه مردم آلمان می‌تواند باشد. این مضمون راهنما در برنامه ملی و اقتصادی NSDAP (برنامه، صفحه 35در بند 7بیان شده است: «حقوق و منافع آلمانی‌ها مقدم بر اعضای کشورهای خارجی است» و در بند 6آمده است: «کسی که آلمانی نیست، فقط می‌تواند به عنوان مهمان در آلمان زندگی کند و تحت قانون بیگانگان قرار دارد».

بر اساس این، حق شهروندی یک کشور باید به دست آید. همچنین می‌تواند به دلیل بی‌لیاقتی از دست برود. این حقی است که یهودیان اساساً از آن محروم هستند، و همچنین اعضای سایر ملت‌ها نیز می‌توانند از آن محروم شوند.

شرط داخلی برای متقاضی شهروندی آلمان، تعهد به فرهنگ و جامعه آلمان است. کسی که خود را به ملت آلمان به این شکل متعهد نکند، کسی که خود را دشمن دولت آلمان اعلام کند، کسی که احساس وابستگی بیشتری به اعضای سایر ملت‌ها نسبت به مردم خود داشته باشد، نمی‌تواند هیچ گونه حقوق شهروندی دولت آلمان را دریافت کند، زیرا در واقع او نمی‌خواهد هیچ ارتباطی با جامعه آلمان داشته باشد.

به نظر می‌رسد واقعاً دیوانگی است وقتی افرادی که کاملاً علنی اعلام می‌کنند که سرزمین پدری به نام آلمان نمی‌شناسند، همانطور که کریسپین55 و دیگران کردند، هنوز هم می‌خواهند در مورد سرنوشت این کشور مشاوره بدهند، وقتی که به عنوان نمایندگان مردم، به عنوان نمایندگان مجلس ادعا می‌کنند که هنوز از امتیازات ویژه برخوردارند و وقتی که هنوز از حمایت قوانین بسیار سختگیرانه (حمایت جمهوری) در صورت ارتقاء از این پارلمان به مناصب دولتی برخوردارند.

دولت ناسیونال سوسیالیست آلمان دقیقاً از چنین افرادی سخت‌ترین حسابرسی را مطالبه خواهد کرد و اعضای دولت‌ها و پارلمان‌های انقلابی باید با نگاهی به گذشته، مسئولیت اعمال یا ترک فعل‌های خود را بر عهده بگیرند. بنابراین، قوانینی که قرار است در مورد مسئولیت همه افرادی که در زندگی عمومی حضور دارند، تدوین شوند، باید دارای اختیارات گذشته‌نگر باشند.

اینجا، برخلاف مورد اشتباه انقلاب آلمان، مسئله بر سر نبرد برای دستمزد «پرولتاریای» گرسنه علیه سرمایه‌داران سیری‌ناپذیر و بنابراین گمراه کردن احساسات سالم و صحیح زحمتکشان از طریق ایده مبارزه طبقاتی نیست، بلکه در اینجا مسئله بر سر این مطالبه اخلاقی است که بی‌مسئولیتی ذی‌نفعان فعلی سیستم پارلمانی و دولتی فعلی باید پایان یابد و کسانی که خود را به شیوه‌ای بی‌حد و حصر بر اساس نیاز مردم ثروتمند کرده‌اند یا کسانی که در دسیسه‌های محافل دیگر مشارکت داشته‌اند، به مجازات شایسته خود محکوم شوند.

شعار «اشرار کوچک به دار آویخته می‌شوند؛ بزرگان آزاد می‌شوند» نباید درست از آب درآید. برعکس، دولت ناسیونال سوسیالیست در صورت تعیین مجازات، واقعیت اغوا شدن اشرار کوچک را به عنوان یک تخفیف مجازات در نظر خواهد گرفت و از سوی دیگر، جنایتکاران بزرگ علیه مردم آلمان را با سختگیری کامل قانون به پای میز محاکمه خواهد کشاند.

۵۳تئودور فون بتمان-هولوگ (۱۸۵۶-۱۹۲۱)از سال ۱۹۰۹تا ۱۹۱۷به عنوان صدراعظم آلمان خدمت کرد. در طول جنگ، به نظر می‌رسید که بتمن-هولوگ طرفدار سیاست‌های معتدل‌تری نسبت به سیاست‌های مورد حمایت رهبران نظامی است.
۵۴ریچارد فون کوهلمان (۱۸۷۳-۱۹۴۸)از اوت ۱۹۱۷تا ... به عنوان وزیر امور خارجه آلمان خدمت کرد. ژوئیه ۱۹۱۸. در ماه مه ۱۹۱۸او با رومانی بر سر صلح بخارست مذاکره کرد.
آرتور کریسپین (1875-1946)در سال 1920به عنوان عضو سوسیال دموکرات پارلمان انتخاب شد و در سال 1922به عنوان رئیس مشترک حزب سوسیال دموکرات (SPD)منصوب شد.

Machine Translated by Google

کار تطهیر این دادگاه ایالتی اکنون به هیچ وجه نمی‌تواند با کسانی که برای اولین بار با انقلاب به قدرت رسیدند، متوقف شود. همچنین باید کسانی را که تحت حکومت امپراتوری بودند و با سهل‌انگاری خود، سقوط آلمان را ممکن ساختند، هدف قرار دهد. مسئول اصلی -بتمان-هولوگ -در واقع از قضات زمینی خود گرفته شده است، همین امر در مورد گناهکارترین فرد بعدی -ارتزبرگر65 -نیز صادق است، کسی که به عنوان پدر انقلاب پارلمانی بدبخت ژوئیه 1917، بار دیگر اراده رو به زوال دشمنان برای پیروزی را مطرح کرد. حتی آیزنر75

و راتناو از صحنه فعالیت‌های نابودکننده ملت خود حذف شده‌اند، البته به روشی غیرقانونی اما طبق قوانین آهنین تاریخ. اما بسیاری از کسانی که از طریق سازماندهی اعتصاب مهمات در ژانویه ۱۹۱۸، خنجری به پشت ارتش در حال جنگ فرو کردند، و کسانی که از طریق گفتار و نوشتار، اراده پیروزی را در هم شکستند، کسانی که هنوز زنده‌اند و «صلح بدون برنده و بازنده» را موعظه می‌کردند، کسانی که هنوز زنده‌اند و آن را به عنوان حق می‌پذیرند، کسانی که از رنج مردم در جنگ و انقلاب برای ثروت‌اندوزی بی‌حد خود سوءاستفاده کردند.

مطمئناً چنین مطالبه سیاسی ملی، ترس و وحشت را گسترش خواهد داد و ده‌ها هزار نفر به دلیل نداشتن قلب پاک، نگران جان خود خواهند بود. اما برای ناسیونال سوسیالیسم، با این مطالبه عدالت اجتماعی، مسئله سرنوشت مردم آلمان همچنان پابرجاست و حل می‌شود، اینکه آیا مردم آلمان می‌توانند راه خود را به سوی یک ملت شریف پیدا کنند یا اینکه به عنوان یک ملت فقیر، زندگی فلاکت‌باری را در انحطاط و فساد سپری خواهند کرد. برای جنبش ناسیونال سوسیالیست، دلیل وجودی آن نیز با این سؤال تعیین می‌شود.

بنابراین، حق شهروندی ایالتی چیزی نیست که در گهواره هر کسی که در آلمان متولد می‌شود، قرار گیرد؛ بلکه این حق شهروندی ایالتی به خودی خود شامل بالاترین تعهدات اخلاقی نسبت به دولت و ملت نیز می‌شود. با این حال، رعایت این مسئولیت در قبال دولت و ملت باید با این احتمال نیز محافظت شود که این حق ممکن است در صورت عدم شایستگی دوباره از دست برود.

از سوی دیگر، کسب حق شهروندی ایالتی عملی از روی ترحم نخواهد بود، بلکه ادعایی است که هر آلمانی کوشا می‌تواند مطرح کند، کسی که شایستگی خود را برای جامعه آلمان ثابت کند و خود را به جامعه نژادی و تاریخی آلمان متعهد بداند.

کسی که خدمت سربازی و وظیفه کاری خود را انجام داده است، کسی که به عنوان یک کارگر شریف در حرفه خود فعال است، حق کسب حق شهروندی دولت را دارد.

اما حق شهروندی ایالتی با این تعهد نیز همراه است که در تمام کارهای خود، نگاه به کل بزرگتر را فراموش نکند و همچنین در فعالیت اقتصادی خود همواره از این واقعیت آگاه باشد که باید کار خود را با کل تطبیق دهد، یعنی حتی با آزادی کامل در زمینه‌های خاص، فعالیت شهروند ایالتی آلمان نباید علیه رفاه کل باشد.

۵۶ماتیاس ارتزبرگر (۱۸۷۵-۱۹۲۱)عضو حزب مرکز کاتولیک آلمان (Deutsche Zentrumspartei)بود که دست راست بتمن-هولف محسوب می‌شد. در طول جنگ، در اواسط سال ۱۹۱۷، او خواستار پایان مذاکره‌ای جنگ شد و اعتماد به ارتش آلمان را تضعیف کرد. ارتزبرگر آتش‌بس پایان جنگ جهانی اول را امضا کرد و به عنوان وزیر دارایی در جمهوری وایمار، پیمان ورسای را تأیید کرد. او در سال ۱۹۲۱ توسط اعضای افراطی «سازمان کنسول» که توسط فرمانده فرایکورپس، هرمان ارهارت (۱۸۸۱-۱۹۷۱)تأسیس شده بود، ترور شد.

۵۷ کورت آیزنر (۱۸۶۷-۱۹۱۹)یک سوسیالیست یهودی آلمانی بود که انقلابی را سازماندهی کرد که منجر به سرنگونی ویتلسباخ شد. سلسله باواریا در نوامبر ۱۹۱۸. او نخست وزیر جمهوری خواه باواریا شد و در کنفرانس سوسیالیست‌های برن، سوسیالیست‌های میانه رو را به دلیل عدم پذیرش گناه آلمان در وقوع جنگ جهانی اول مورد حمله قرار داد. او در فوریه ۱۹۱۹ توسط کنت آرکو فون ولی، ملی گرا، ترور شد.

اقتصاد ملی

وظیفه اقتصاد ملی، برآورده کردن تقاضا است و نه دستیابی به بالاترین نرخ بهره ممکن برای سرمایه وام گرفته شده.

ممکن است تصور شود که این اصل برای هر اقتصادی بدیهی است، اما اقتصاد ناسیونال سوسیالیستی دقیقاً در همین اصل راهنما با اقتصاد سرمایه‌داری مبتنی بر بهره فعلی متفاوت است. برای انسان مولدِ بی‌احساس، تصور یک اقتصاد ملی که در خدمت تحقق تقاضا نباشد، چندان آسان نیست؛ و با این حال، اکنون باید روشن شود که برای اربابان فعلی اقتصاد -سرمایه بانکی و بورس -تحقق تقاضا اساساً از اهمیت بسیار کمی برخوردار است. سرمایه بین‌المللی منافعی دارد.

در آن، تنها تا جایی که این برآورده شدن تقاضا بتواند به شیوه‌ای سرمایه‌داری ربوی مورد سوءاستفاده قرار گیرد.

در واقع، ما اینجا با دو نگرش اساساً متفاوت به اقتصاد مواجه هستیم.
تنها تقاضای فوری کل اقتصاد از سوی کل جمعیت، طبیعتاً، ارضای نیاز به غذا، سپس برآورده کردن تقاضای مسکن و پوشاک است و تنها در این صورت است که سایر مایحتاج روزانه تا هنرهای والاتر و لذت‌های فرهنگی در مجموعه‌ای از نیازها قرار می‌گیرند. در این بین، خدمات پشتیبانی، کل سیستم حمل و نقل و هر آنچه که با آن مرتبط است، تجارت و سیستم مالی قرار می‌گیرند. تولید کالا به نوبه خود در یک اقتصاد سالم، شایسته‌ترین هدف را دارد که از طریق پرداختی که هزینه‌های تولید را پوشش می‌دهد و شامل درآمد کاری مربوطه برای کارآفرین و سهم سود مناسبی است که از طریق آن می‌توان هم ضررهای اجتناب‌ناپذیر و هم بهبودها و نوسازی‌های شرکت را جبران کرد، به بهترین شکل ممکن نیاز را برآورده کند.

توجه کارآفرین عادل به دستیابی به سود بیش از حد در موارد فردی معطوف نمی‌شود، حتی زمانی که اتفاقات خوش‌یمن ممکن است این امر را ممکن سازد. کارآفرین عادل کاملاً از وظایف اقتصادی ملی خود آگاه است، یعنی ایجاد تولید به گونه‌ای که نیاز با کمترین هزینه برای کاربر پوشش داده شود، در عین حال بنگاه اقتصادی رشد و شکوفایی داشته باشد، هزینه‌های تولید بدون کاهش دستمزدها همواره کمتر شود.

شاید روشن‌ترین نمونه از چنین شیوه‌ای واقعی تفکر کارآفرینی، ارنست آبه85، یکی از بنیانگذاران و مدیر کارخانه‌ی زایس در ینا باشد. این مرد تا حد بالایی این وظیفه‌ی اقتصادی ملی کارآفرین را درک کرده و کوشیده است تا آن را به بهترین شکل ممکن تحقق بخشد.

اما از این نظر، ما به طور کلی هیچ دلیلی برای شکایت خاص از کارآفرینان خود قبل از جنگ نداریم. مردانی مانند آلفرد کروپ95، مانسمان06، ورنر زیمنس16
،۶۳گ‌ی‌س‌روب ،۶۲ن‌س‌ی‌ت‌کراوس، ۶۴ی‌اف‌ام‌و غیره حتی از نظر اجتماعی جایگاه افتخارآمیزی در تاریخ صنعت آلمان برای خود دست و پا کرده‌اند. همه آنها تحت سلطه سودجویی یک‌جانبه نبودند،

---

[۵۸] ارنست آبه (۱۹۰۵-۱۸۴۰)فیزیکدان و کارآفرینی بود که توسط کارل زایس، بنیانگذار ینا، استخدام شد.
شرکت Carl Zeiss AGکه ابزارها و سیستم‌های اپتیکی تولید می‌کرد. Abbeیکی از مالکان مشترک این شرکت شد.

59آلفرد کروپ (1887-1812)پسر فریدریش کروپ (1826-1787)بود که شرکت فولاد ریخته‌گری کروپ را در سال 1811تأسیس کرده بود. در دوران مدیریت آلفرد کروپ، این شرکت به شرکت پیشرو در تولید سلاح در آن زمان تبدیل شد.

[۶۰] شرکت مانسمان در سال ۱۸۹۰تأسیس شد و در ابتدا لوله‌های فولادی بدون درز تولید می‌کرد.

[۶۱] ورنر زیمنس (1892-1816)مخترع و بنیانگذار شرکت Telegraphen-Bauanstaltدر سال 1847بود. امروزه زیمنس AGیکی از بزرگترین شرکت‌های الکتروتکنیکی در جهان است.

[۶۲] آگوست تیسن (۱۹۲۶-۱۸۴۲)کارخانه آهن تیسن-فوسول را در سال ۱۸۶۷تأسیس کرد و سایر شرکت‌های صنایع سنگین را خریداری کرد که در سال ۱۹۲۶در ،Vereinigte Stahlwerkeبزرگترین کارتل معدن و فولاد در جهان قبل از جنگ جهانی دوم، ادغام شدند.

[۶۳] بورسیگ یک شرکت لوکوموتیوسازی بود که توسط آگوست بورسیگ (1854-1804)در سال 1837تأسیس شد.

۶۴کراس-مافای یک شرکت تولیدکننده ماشین‌آلات است که در سال ۱۸۳۸تأسیس شد.

همه آنها برای خودشان ساده و فروتن ماندند، تنها رونق کارهایشان ستاره راهنمایشان بود.

در واقع، قدرت خستگی‌ناپذیر تولیدی و ابداعی صنعت آلمان منجر به این واقعیت شده است که نه تنها افزایش عظیم جمعیت، کار و نان پیدا کرده است، بلکه علیرغم افزایش دستمزدها، علیرغم بهبود جامع سطح زندگی همه اقشار جامعه، مهمترین محصولات به لطف پیشرفت‌ها و اختراعات جدید، ارزان‌تر شده‌اند. کارگر یدی آلمانی هرگز نباید فراموش کند که این را مدیون کارگران فکری است.

و نکته‌ی دیگری که باید در اینجا با تأکید فراوان مورد تأکید قرار گیرد این است که پایه و اساس و پیش‌شرط این شکوفایی عظیم اقتصاد آلمان، رهبری قدرتمند رایش بیسمارک بود. این دو عامل، یعنی وضعیت سیاسی متحد و در نتیجه قدرتمند رایش آلمان و سخت‌کوشی بی‌سابقه‌ی کارآفرینان و کارگران آلمانی، امکان افزایش جامع سطح زندگی کل جمعیت را فراهم کرد، به طوری که افزایش عظیم جمعیت آلمان قابل تغذیه، پوشاک و مسکن بود و مهاجرت از آلمان به تعداد ناچیزی کاهش یافت.

تعداد مهاجران آلمانی در دهه‌های پس از ۱۸۷۰ تنها شامل مازاد سالم روحیه کارآفرینی و بازرگانی آلمانی بود که به عنوان پیشگامان صنعت و عملکرد آلمانی در جهان جریان یافت.

در بیشتر موارد، کل اقتصاد ملی رایش آلمان، به خواسته‌های اساسی که ما نیز از یک اقتصاد ملی سالم داریم، به درستی عمل کرد.

تقاضا به طور کامل پوشش داده شد. با این وجود، حتی در آن زمان نیز عمیقاً ظاهر شد
خسارات وارده به اقتصاد ما که به طرق مختلف ابراز می‌شد.

.۱همزمان با ثروتمندتر و قدرتمندتر شدن مردم آلمان، که در آن محصولات صنعتی و تجاری کارآمد آلمان بازارهای فروش جهان را فتح می‌کردند، و در زمانی که اقتصاد داخلی ما از موفقیتی به موفقیت دیگر گام برمی‌داشت و شرایط پزشکی و زندگی سال به سال بهتر می‌شد، امور مالی دولت ما دچار بدهی‌های فزاینده‌ای شد .

حال، طبیعتاً اگر بدهی‌ها به طور فزاینده‌ای بزرگتر شوند، نشانه خوبی نیست. چنین پدیده‌ای همیشه به این واقعیت اشاره دارد که چیزی سر جایش نیست. زیرا اگر دولتی که شهروندانش از ثروت فزاینده‌ای برخوردارند، همزمان خود را در شرایط مالی سالم و شکوفای دولتی نیابد، باید کاملاً پوچ و بی‌معنی تلقی شود. این موضوع باید بسیار تعجب‌آورتر باشد وقتی که برای رایش آلمان و ایالت‌های فدرال درآمدهای فوق‌العاده زیادی از راه‌آهن، پست و معادن و همچنین از جنگل‌های ایالتی و غیره به دست می‌آمد، کاملاً جدا از این واقعیت که رایش و ایالت‌های فدرال می‌توانستند به واسطه حاکمیت مالی خود، ظرفیت مالیاتی قابل توجهی از شهروندان خود را مطالبه کنند.

.۲یکی دیگر از آسیب‌های اقتصادی عمیق، بدهی فزاینده املاک کشاورزی و شهری ما بود. جنبش اصلاحات ارضی که علیه آن اعمال شد، به درستی بخش بسیار مهمی از کل مشکل را تشخیص داد، اما متأسفانه به طور کامل مؤثر واقع نشد.

.۳واقعیت تورم صنعت ما از طریق انواع اعتبار، ناظران تیزبین را نیز باید نگران کرده باشد. مطمئناً، در دوران رونق فزاینده، شرکت‌های تجاری و صنعتی پذیرش پول‌های خارجی و تعهد بهره مرتبط با آن را سبک می‌شمارند، زیرا در واقع، افزایش شدید امکان کار و درآمد، تحمل این بارها را ممکن می‌سازد.

اما وای اگر بحران‌های اقتصادی آغاز شوند! در آن صورت، استفاده از اعتبار وابسته به بهره، خود را در تمام مضرات اقتصادی‌اش نشان می‌دهد.

شکل شرکت سهامی که در این سال‌ها با جدایی واقعی سرمایه از کارِ وابسته به آن، یعنی جدایی منافع خالص سرمایه‌داری در سودآوری پول، از سوی طلبکاران، از همکاری سالم کارآفرین فردی و از هویت کامل وجود او با بنگاه اقتصادی‌اش، پدیدار شد، به طور مشابه بذر آسیب‌های اقتصادی عمیقی را کاشت.

۴. افزایش قدرت موسسات دلالی پول، یعنی بانک‌ها، باید دوست شریف ملت را نگران می‌کرد. بانک‌ها از خدمتگزاران اقتصاد به اربابان نامحدود کل اقتصاد ملی تبدیل شدند. این افزایش قدرت بانک‌ها به هیچ وجه با رونق همزمان اقتصاد ملی ما همراه نبود، بلکه برعکس، هر چه اقتصاد ما اسفناک‌تر می‌شد، بانک‌ها بیشتر خود را بزرگ می‌کردند.

ما در اینجا نمی‌خواهیم بیشتر به این تحول بپردازیم، در بحث اقتصاد صرفاً مالی و پولی، مطالب زیادی برای گفتن در این مورد وجود خواهد داشت. ذکر ریشه چهارگانه آسیب بزرگ اقتصادی ملی از طریق سیستم مالی و اعتباری از اهمیت زیادی برخوردار بود، زیرا دقیقاً این جنبه از کل اقتصاد به نقطه مقابل یک اقتصاد ملی واقعی، یعنی یک اقتصاد غارتگر یک‌جانبه از قدرت‌های مالی تبدیل شده است.

کسی که تصویر بدنی مبتلا به انگل به طور خودجوش بر او تحمیل نمی‌شود، باید به حفظ وضعیت فعلی بسیار علاقه‌مند باشد یا به ذینفعان این اقتصاد استثماری وابسته باشد. متأسفانه، مورد آخر در میان تعداد بسیار زیادی از مردان صادق است. به همین دلیل است که مقاومت درونی در برابر این سیستم بارون دزد اقتصادی مدرن به شیوه‌ای متناسب ظهور نمی‌کند.

به ویژه بد است که حتی علم، و در واقع به ویژه علمی که باید با این چیزها به طور وظیفه شناسانه برخورد کند، هنوز، به جز چند استثنا (اوتمار اسپن[56])، در طلسم اقتصاد سرمایه داری مبتنی بر منافع جاری گرفتار است و خود را وابسته به آن می یابد. اقتصاد ملی امروزی، رهبر حقیقت و دانش درست نیست، بلکه به سخنگوی تبهکاری اقتصادی ملی تبدیل شده است.

هر انسان ساده‌ای می‌تواند تمام حقایق و حکمت‌های بزرگ را در جنبه‌های اساسی‌شان درک و تأمل کند. نباید با این موضوع اشتباه گرفت که رسیدن به چنین دانش بنیادی طبیعتاً چندان ساده نیست. مطمئناً، خودِ دانش، یعنی شهود، مانند نوری درخشان است که در روحی که دائماً تشنه‌ی دانش است، می‌درخشد. با این حال، کار بعدي فهم دشوار است که باید با جدیت آجر روی آجر انباشته شود تا با انتخاب دقیق‌ترین مواد، کل ساختار فکری را بسازد، به طوری که کار نهایی برای همه بدیهی به نظر برسد.

در چنین مواردی هیچ ستایشی والاتر از این نیست که کسی گهگاه چنین افکاری به ذهنش خطور کند. بدین ترتیب، من در حالی که روی این اثر کار می‌کردم (تابستان ۱۹۲۳)، دریافت کردم که

---

۶۵ اوتمار اسپن (۱۸۷۸-۱۹۵۰) اقتصاددان و جامعه‌شناس ضد سوسیالیست اتریشی بود که تحت تأثیر نظریه‌های اقتصادی آدام مولر (۱۷۷۹-۱۸۲۹) قرار داشت - که با اقتصاد لیبرال مادی‌گرایانه آدام اسمیت مخالفت کرده بود. او از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۳۸ استاد دانشگاه وین بود، تا اینکه پس از آن توسط ناسیونال سوسیالیست‌ها از سمت استادی خود محروم شد.

آنشلوس (الحاق) اتریش. اگرچه اسپن با جهت‌گیری ملی‌گرایانه حزب نازی آلمان (NSDAP) همدردی می‌کرد، اما دیدگاه‌های او در مورد یک دولت صنفی کاملاً مورد حمایت ناسیونال سوسیالیست‌ها نبود.

اثر عالی یک مرد که حالا پیر شده، مهندس اتریشی، دبلیو. شوبر[66]، که در آن کل توسعه فاجعه‌بار وضعیت مالی و اعتباری اتریش با وضوح بی‌سابقه‌ای 30 سال پیش پیش‌بینی شده بود.

شوبر به این واقعیت اشاره کرد که تنها یک انحراف کامل از دکترین‌های اقتصادی ملی اساساً نادرست می‌تواند توسعه فاجعه‌بار اقتصاد ملی را متوقف کند -
متأسفانه بدون کوچکترین موفقیتی.

دلیل اصلی در آن زمان این بود که دوستان شوبر، از حزب سوسیالیست مسیحی، پس از یک توافق اولیه مشتاقانه، با بهانه‌های سست از او روی برگرداندند: «هنوز زمان آن نرسیده است»، اما در واقع، به این دلیل که با سرمایه بالای مسیحی سازگار نبود.

مدت‌ها پیش، بانک دیگر واسطه‌ای مورد اعتماد بین سرمایه‌ی پس‌انداز و مطالبات اقتصاد و سرمایه‌ی در گردش نبود. امروزه، مدیران و نمایندگان بانک‌های بزرگ در تمام شرکت‌های سهامی حضور دارند. هیچ اتفاقی بدون اطلاع بانک نمی‌افتد. و بانک اکنون چه نفعی در اقتصاد دارد؟ تنها نفع آن در سرمایه‌ای است که تا حد امکان سود بالایی داشته باشد؛ و از چه نظر کاملاً بی‌تفاوت است. وظیفه‌ی خود را در بارور کردن اقتصاد از طریق وام دادن پول با ارزان‌ترین نرخ‌ها دقیقاً زمانی که اقتصاد ملی توسط بدترین نوع بحران‌ها تهدید می‌شود نمی‌بینند - با این حال، این بالاترین وظیفه‌ی آن خواهد بود ؛ - بانک‌های بزرگ بیشتر تمایل دارند دقیقاً در زمانی که صنعت تولید به فوریت به اعتبار پیش‌بینی‌شده برای کار خود نیاز دارد، با بسته‌های اعتباری و اطلاعیه‌های اعتباری وارد عمل شوند.

می‌توان موارد زیر را نیز در نظر گرفت: بانک‌ها چه نیازی را پوشش می‌دهند؟ - می‌توان گفت: نیاز به پول. البته. اما چگونه و تحت چه شرایطی؟ نانوا، کفاش، کارخانه‌دار، تاجر، در واقع نیاز واقعی به غذا، پوشاک و غیره را پوشش می‌دهند و در ازای آن، معادل ارزش، یعنی قیمت را به صورت پول یا از طریق انتقال پول دریافت می‌کنند.

بدین ترتیب نیاز برطرف می‌شود و صاحب کارخانه و غیره دوباره سرمایه در گردش برای خرید، پرداخت دستمزد و تولید بیشتر را در اختیار دارند. در اینجا شاهد تکمیل یک چرخه اقتصادی هستیم. تولیدکننده نیاز کاربر را برطرف می‌کند، پول وظیفه مناسب خود را به عنوان واسطه یک تجارت مبادله‌ای انجام می‌دهد و اقتصاد را در دستان تولیدکننده از نو بارور می‌کند.

در مورد کسب و کار وام‌دهی پول، قضیه کاملاً متفاوت است. اولاً، هیچ بانکی هیچ تعهدی برای دادن کالای خود - پول - به روشی که مثلاً برای هر تاجری وجود دارد، ندارد. بنابراین، می‌تواند اطمینان حاصل کند که فقط به کسانی که برایش مطلوب هستند، پول می‌دهد. علاوه بر این، بانک در بیشترین موارد، اوراق بهاداری را مطالبه می‌کند که بسیار بیشتر از ارزش وام است، همچنین گواهی بدهی را مطالبه می‌کند که طبق آن بدهکار باید خود را متعهد به بازپرداخت بدهی با هر آنچه دارد و به دست خواهد آورد، کند. به عبارت دیگر، بانک در ازای پرداخت پول، دارایی‌های حوزه قدرت خود را که بسیار بیشتر از مبلغ وام داده شده است، به کار می‌گیرد. همچنین اجازه می‌دهد گواهی بدهی صادر شود که درآمد کار بدهکار را در معرض چنگ خود قرار می‌دهد. اما این کافی نیست: برای این وام پول تضمین شده مضاعف و بارها، بانک اجازه می‌دهد که به شکل بهره‌هایی که در طول زمان بسیار زیاد می‌شوند، بیشتر به خود پرداخت شود. بنابراین، ما در اینجا با رویه‌ای مواجه هستیم که از نظر اقتصادی، به هیچ وجه یک عملکرد سازنده نیست: پرداخت برگشتی - وثیقه، گواهی بدهی - بلافاصله ارائه می‌شود و علاوه بر آن، بدهکار باید با پرداخت مداوم دیگری که ظرف چند سال از ارزش پول دریافتی بیشتر می‌شود، بدون اینکه وثیقه‌گذار ... موافقت کند.

---

[66] ونزل شوبر (1846-1928) یک مهندس راه‌آهن اتریشی بود که - مانند استاد وینی، جوزف شلزینگر - (1830-1901) در نوشته‌های اقتصادی خود وابستگی به امور مالی بین‌المللی یهودیان را به عنوان علت اصلی مشکلات اقتصادی اتریش معرفی کرد. آثار اصلی او شامل «جهان و جهان» 3 جلد، وین، 1880-1882، (Die Noth und ihre Ursachen) و «ارزش‌های سلطنتی در اتریش» 1892، (Die Valuta-Regalierung in Osterreich)، بود.

آزاد شدن یا حل و فصل بدهی. چنین تجارت مالی طبیعتاً از نظر اقتصادی ملی پوچ و رباخواری محض است.

معنای واقعی اعتبار، یعنی باور به کارایی اقتصادی بیشتر دیگری، در واقع این است که صاحب پول پس‌انداز شده، خود را در موقعیتی نمی‌بیند که بتواند از پولش به شیوه‌ای سودآور استفاده کند، بنابراین به کسی روی می‌آورد که می‌تواند به او اعتماد کند و این پول را به او بسپارد و به او تضمین دهد که در صورت درخواست، پس‌اندازش را به طور کامل و بدون کم و کاست به او بازگرداند. اگر وام، بدهکار را در ظرفیت کاری اقتصادی‌اش تقویت کند، به طوری که بتواند سود قابل توجهی بیشتری کسب کند، می‌توان این را عملی منصفانه یا سپاسگزارانه دانست، اگر بدهکار، جدا از بازگرداندن پول، سهمی از سود خود را نیز به طلبکار بدهد. این مفهوم از اقتصاد پولی و اعتباری خصوصی در تمام قرون وسطی حاکم بود و هسته اصلی دکترین بهره کلیسا را تشکیل می‌داد. مطالبه بهره به عنوان ربا تلقی می‌شد. امروزه، بهره‌ای که توسط کلیسا ربا تلقی می‌شد، در واقع به اصل کل اقتصاد ما تبدیل شده است -مفهوم اقتصاد ملی اعتبار به یک مزخرف اقتصادی ملی تبدیل شده است. مطمئناً، برای مرد ثروتمند، چنین دکترینی منبع ثروت پایدار و بدون زحمت است. نه واقعاً به این دلیل که طلا -آنطور که دوست دارد به نظر برسد -در واقع قدرتی است که از خود پول تولید می‌کند، پدیده‌ای فوق بشری که، رها از قوانین زمینیِ زوال‌پذیری، همه چیز را به طور جاودانه و ابدی تحت طلسم خود قرار می‌دهد، بلکه به این دلیل که در اقتصاد مالی و بین‌المللی مدرن، صرفاً به عنوان یک قانون احساس می‌شود که هر نوع دارایی مالی به خودی خود ادعایی برای بهره دارد، که تا حدی ذاتی پول است، این وارونگیِ هولناکِ رابطه بین کار و پول است که به عنوان یک قانون، به عنوان چیزی که نمی‌توان به آن دست زد، به عنوان چیزی که علمِ مربوط به آن باید دلایل توجیهی زیادی برای آن ارائه دهد، پذیرفته شده است.

تنها از این طریق بود که می‌توانست کل اقتصاد ملی را از وظیفه‌ی یگانه و طبیعی خود که تأمین نیازها و در نتیجه ایجاد کار و غذا برای همه بود، منحرف کند و از آن عمدتاً به عنوان ابزاری برای ثروتمند شدن شخصی صاحبان سرمایه‌ی بانکی و بورسی سوءاستفاده کند.

اکنون این یک ترفند مورد علاقه در نبرد سیاسی علیه جنبش ماست که این مخالفت ما علیه استثمار بالای سرمایه‌دارانه اقتصاد ملی ما و مبارزه ما برای یک اقتصاد ملی که مطالبات عدالت اجتماعی را برآورده کند، به عنوان تقابل بین مالکیت و سایر اشکال مالکیت به تصویر کشیده می‌شود، که مطالبه ما "منافع عمومی مقدم بر منافع شخصی" به عنوان کمونیستی رد می‌شود. در برابر این، ما باید دائماً به ماده ۸برنامه ملی و اقتصادی (برنامه، صفحه ۳۵)اشاره کنیم:

«سوسیالیسم ملی اساساً مالکیت خصوصی را به رسمیت می‌شناسد و آن را ذیل ... قرار می‌دهد.»
حفاظت دولتی".

با این حال، وظیفه قانونگذار خواهد بود که محدودیت‌هایی را در رابطه با
احتکار ثروت بی‌حد و حصر در دست افراد به ضرر کل جامعه.

به طور مثبت و برای خود اقتصاد، به عنوان مطالبه ای برای کل اقتصاد و وظایف آن با روحیه ناسیونال سوسیالیسم، مطالبه شماره ۱۰«برنامه ملی و اقتصادی» مطرح می‌شود: همه آلمانی‌ها یک جامعه کاری برای ارتقای رفاه و فرهنگ مشترک مردم آلمان تشکیل می‌دهند.

از اینجا به نوبه خود این الزام اخلاقی ناشی می‌شود که هر آلمانی باید از نظر فکری و جسمی مطابق با توان خود کار کند، اما این کار او باید در کل جامعه گنجانده شود.

تأکید می‌کنم که این یک الزام اخلاقی است. بنابراین، مسئله، ایجاد یک ... نیست.

اجبار به کار، همانطور که در روسیه شوروی رواج یافته است. چیزی کاملاً متفاوت است

مقدمه‌ای که ما خواستار آن بودیم، یک سال کار اجباری برای هر آلمانی قبل از کسب حقوق کامل شهروندی ایالتی بود.

باز هم کاملاً متفاوت است، زیرا هدف اصلی ما دقیقاً تضمین دوران پیری بدون دغدغه برای همه رفقای ملی است که در سال‌های جوانی و بزرگسالی خود با پشتکار کار کرده‌اند.
دقیقاً در مورد اقتصاد ملی که دائماً زیر بارِ خونریزیِ تعهدِ بهره و عوارضِ وامِ سرمایه قرار نمی‌گیرد، به راحتی می‌توان و باید به این نتیجه رسید که مازادهای هنگفتی را به گونه‌ای اعطا کند که برای همه رفقای ملی، مستمریِ سالمندیِ مناسب و کافی -مشابه حقوق بازنشستگیِ مقامات -پس از رسیدن به سن خاصی یا در صورت از کارافتادگیِ زودرس ناشی از کار، تضمین شود.

من این مطالبه اجتماعی-سیاسی را اینجا مطرح می‌کنم زیرا انجام این وظیفه به عملکرد کل اقتصاد ملی بستگی دارد، زیرا این نکته‌ای است که نه تنها می‌تواند به کارگر به معنای وسیع کلمه دائماً بگوید: تو باید کار کنی!، بلکه به این دلیل که در پسِ اجبار به کار، چیزی تسلی‌بخش و آشتی‌بخش قرار می‌دهد -چشم‌انداز یک دوران پیری تضمین‌شده برای هر کسی که در تمام طول زندگی‌اش وظیفه خود را انجام داده است.

در چارچوب به رسمیت شناختن اساسی مالکیت خصوصی به عنوان پایه و اساس اقتصاد ما، طبیعتاً این واقعیت نیز وجود دارد که هر آلمانی در امکان آزاد امرار معاش و در اختیار داشتن آزاد درآمد حاصل از کار و ثروت اکتسابی خود محافظت می‌شود (شماره ۱۱ «برنامه ملی و اقتصادی»). محدود کردن این حق اساسی فقط از طریق قانون مجاز است، که در آن باید از این دستورالعمل پیروی شود که فقط چنین کاری به عنوان کاری در نظر گرفته می‌شود که علیه منافع جامعه نباشد. تجارت زنجیره‌ای و سودجویی نیز بدون شک باعث کار زیادی می‌شود. به طور مشابه، یک سارق اغلب قطرات عرق بیشتری را در «کار» خود نسبت به بنّا در ساخت خانه می‌ریزد، اما چنین «کاری» در واقع فقط به دنبال غنی‌سازی شخصی یک طرفه به هزینه و آسیب دیگران است. بنابراین، چنین «کاری» عموماً مضر است و بنابراین باید با شدت تمام مجازات شود.

چنین تصمیم صریحی به هیچ وجه زائد نیست، زیرا از رویه قضایی اغلب و به طرز وحشتناکی آشکار است که چه تعداد از کارها به عنوان کار صادقانه تعیین می‌شوند. همچنین مجموعه‌ای کامل از فعالیت‌ها وجود دارد که بسیار نزدیک به مرز هستند، جایی که به سختی می‌توان گفت که این کار هنوز «با کل» هماهنگ است.

در هر صورت، باید ابزارهای قانونی ایجاد شود تا تمام این فعالیت‌ها یا اقداماتی که به صورت جسمی یا فکری علیه سلامت ملی هدایت می‌شوند، سرکوب شوند. همین امر در مورد سوءاستفاده از رنج مردم از طریق سودجویی و رباخواری نیز صادق است.
برای چنین جانوران موذی که با ملت دشمنی می‌کنند، مجازات اعدام را خواستاریم. مالی
مجازات یا حتی زندان در مورد چنین افراد بی‌وجدانی بی‌اثر است.

خلاصه اینکه، سیاست اقتصادی ناسیونال سوسیالیسم در جهت از بین بردن تمرکز اساساً نادرست اقتصاد بر سودآوری و به همین دلیل، بازگرداندن تنها وظیفه درست و معقول اقتصاد ملی، یعنی برآوردن تقاضا، خواهد بود.

این به هیچ وجه مانع درآمد و سود تاجر، کارخانه‌دار و کاسبکاران صادق نمی‌شود؛ برعکس، به هیچ وجه نباید برای تلاش مشروع برای کسب درآمد، مادامی که این تلاش در چارچوب منافع عمومی باشد، مشکلی ایجاد شود.

بنابراین، موضوع، یک اقدام تطهیرکننده و سپس حفظ اقتصاد آلمان است که هم از نظر اشکال و هم از نظر عملکرد، بلامانع است. از این طریق می‌توان فهمید که بند ۱۲ «برنامه ملی و اقتصادی» چه چیزی را مطالبه می‌کند: ترکیب سالم کسب‌وکارهای بزرگ، متوسط و کوچک در تمام زمینه‌های زندگی اقتصادی، و از این رو در کشاورزی، همچنان مورد حمایت است.

بدین ترتیب، جایگاه اساسی ناسیونال سوسیالیسم در قبال نظم‌های اجتماعی مختلف نیز مشخص می‌شود.

سوسیالیسم ملی از کشاورزان به عنوان پایه و اساس یک ملت قدرتمند و تغذیه جمعیت، با تمام قوا حمایت و آنها را ارتقا خواهد داد.

اگر بند ۱۷ برنامه شامل بندی است که سلب مالکیت آزاد را در شرایط خاص پیش‌بینی می‌کند، منظور از این بند، همانطور که آدولف هیتلر در ۱۳ آوریل ۱۹۲۸ اعلام کرد، تنها «ایجاد امکانات قانونی برای مصادره زمین‌هایی که به روش غیرقانونی به دست آمده‌اند یا مطابق با دیدگاه رفاه مردم اداره نمی‌شوند، در صورت لزوم» است. بنابراین، این بند عمدتاً علیه شرکت‌های یهودی زمین‌خواری است. بنابراین، این بند فقط برای حفاظت از جمعیت بومی طراحی شده است.

رفاه و استقلال یک طبقه متوسط سالم تجاری و بازرگانی نیز به ویژه برای سوسیالیسم ملی عزیز است .

و حتی در اشکال تولید به اصطلاح صنایع سنگین، از دیدگاه ناسیونال سوسیالیسم، هیچ چیز اساسی برای اعتراض وجود ندارد. دقیقاً این صنعت بزرگ همه چیز را به شیوه‌ای مثال‌زدنی منطقی کرده است، یعنی از هیچ هزینه‌ای برای ایجاد روش‌های تولید بهتر و ساده‌تر اجتناب نکرده است. بار اضافی فعلی بنگاه‌ها -

با هدف اشتراکی‌سازی - با تعداد زیادی از افرادی که واقعاً غیرضروری هستند (ما در اینجا عمدتاً به لزوم حفظ مأموران مالیات و بیمه شخصی و غیره فکر می‌کنیم) طبیعتاً مستقیماً علیه تلاش ملی‌سازی صنعت عمل می‌کند.

در پایان این وظایف سیاسی-اقتصادی ناسیونال سوسیالیسم، یک عملکرد سازمانی عظیم دیگر نیز وجود دارد: «معرفی یک سال کار-خدمت برای هر آلمانی».

حتی در اینجا نیز یک اصل عمیقاً اخلاقی این الزام را ایجاب می‌کند - وظیفه.

کسی که می‌خواهد حقوق شهروندی دولت را اعمال کند، باید به دولت نیز خدمت کرده باشد، او همچنین باید از طریق عمل و در واقع بدون دریافت پاداش، یعنی بدون امکان ثروتمند شدن، وظیفه‌شناسی و وفاداری خود را به دولتش ثابت کرده باشد، دقیقاً همانطور که یک سرباز به سرزمین پدری خود خدمت می‌کند.

ما در ایده خدمت اجباری، ایده‌ای کاملاً مکمل ایده خدمت سربازی همگانی را مشاهده می‌کنیم.

هر چقدر هم که مایل باشیم کاهش قابل توجه آموزش برای تبدیل شدن به سربازان کارآمد را در مقایسه با دوره خدمت دو و سه ساله قبلی ممکن بدانیم، به همان اندازه ضروری و قابل توصیه می‌دانیم که هر جوان آلمانی با یک یا چند فعالیت تجاری که می‌تواند در آن به دولت خدمت کند، آشنا شود.

وظیفه‌شناسی در رابطه با کیفیت کار، تحت حاکمیت ماشین و تحت دکترین ویرانگرتر خصومت طبقاتی کارگران علیه کارآفرینان، چنان آسیب دیده است که آموزش در این زمینه تحت نظارت دقیق دولت و طبق اصول یکسان، کاملاً ضروری به نظر می‌رسد. دقیقاً کارآفرینان، به معنای خوب کلمه، از چنین نهادی استقبال می‌کنند و به هیچ وجه آن را به عنوان یک رقابت در نظر نمی‌گیرند. چنین ارتش کاری نمی‌تواند از قبل یک رقابت باشد، زیرا طبق تجربه، هر فعالیت اقتصادی مولد دولت باید بیش از حد تحت فشار دستگاه رسمی آن باشد، زیرا استخدام و آموزش یک نیروی کار جوان و بی‌تجربه، بیش از حد از کارایی آن را مصرف می‌کند.

از سوی دیگر، وظیفه امسال خدمت-کار این خواهد بود که جوانان شاغل در شرکت‌های دولتی نمونه را با تمام پیشرفت‌های فناوری بهتر آشنا کند. آنها باید، اگر

در صورت امکان، نیازهای واقعی نیروی کار و رفقای ملی که در ارتش خدمت می‌کنند را پوشش دهد.

بنابراین، رقابت دولت با بقیه اقتصاد ملی زیر سوال نمی‌رود، و حداکثر می‌تواند در برخی زمینه‌ها به عنوان تنظیم‌کننده قیمت با قیمت‌های بازار عمل کند که همچنان برای تاجران آزاد و کارآفرینان آزاد دامنه وسیعی برای سود معقول باقی می‌گذارد.

وظیفه این مانیفست نمی‌تواند پرداختن بیشتر به جزئیات باشد. با این وجود، باید آنها را به طور خلاصه شرح داد و روشن کرد، زیرا می‌دانیم که راه‌حل صحیح این سؤال، جدا از سودی که کل اقتصاد از این واقعیت خواهد برد که ایده وظیفه در قبال کار به عنوان یک وظیفه اخلاقی در قبال ملت بیدار خواهد شد، برای بهبود روحیه اقتصادی ما بسیار مفید خواهد بود.

با توجه به جایگاه دولت-شهروند در رابطه با اقتصاد ملی
بیسمارک زمانی اعلام کرد:

«ما برای خوشبختی زندگی نمی‌کنیم، بلکه برای انجام وظیفه‌مان زندگی می‌کنیم.»

این اصل اخلاقی همچنین اساس موضع ما در قبال دولت و ...
اقتصاد.

اصلاحات مالی ملی -پول و اعتبار در ...
دولت ناسیونال سوسیالیستی

«قانونِ منفعت».

مطالبه شکستن بردگی بهره در یک برنامه سیاسی، امری کاملاً جدید و پیشگامانه است. همین حقیقت به تنهایی برای وسیع‌ترین محافل کافی است تا شدیدترین مخالفت را با سوسیالیسم ملی مطرح کنند.

تاکنون بخش عمده‌ای از مخالفان را کسانی تشکیل می‌دهند که در واقع همه چیز را در اقتصاد سرمایه‌داری مبتنی بر بهره فعلی از دست داده‌اند و کسانی که با این ایده‌ها پرورش یافته‌اند، هنوز از از دست دادن امتیازات از دست رفته می‌ترسند. این مخالفت در واقع هیچ انگیزه‌ای ندارد، زیرا دقیقاً فقدان هرگونه انگیزه درونی، مشخصه حلقه‌ای است که در ایده‌آل بازنشستگی سرمایه‌ای گرفتار شده است.

گروه دیگر کسانی هستند که به وام وابسته‌اند یا حداقل معتقدند که هستند.
این گروه طبیعتاً از لغو تعهد پرداخت بهره نمی‌ترسد، بلکه از این می‌ترسد که اگر همه چیز مانند قبل باقی نماند، دیگر سرمایه در گردش دریافت نکند.

گروه دیگر، اقتصاددانان ملی فوق‌العاده‌ای هستند که مخالفت با این مشکل برایشان اهمیت دارد.

رهایی از بهره، سرآغاز خرد اقتصادی ملی آنهاست.

گروه دیگری از افراد بدخواه هستند که در واقع دیدگاه بهتری ندارند، اما به دلایل تاکتیکی شخصی یا حزبی، با ادعاهای نادرست و تحریف حقایق، با این خواسته اساسی ناسیونال سوسیالیسم مبارزه می‌کنند.

اینکه محافل مالی بین‌المللی که قاعده بهره را اعمال می‌کنند، دقیقاً بر ...

با توجه به این تقاضا، آشتی‌ناپذیرترین و سرسخت‌ترین دشمنان ما آشکار می‌شوند.

به استثنای مخالفت‌های بدخواهانه و از روی منفعت حرفه‌ای، دلایل اصلی نگرش خصمانه و بی‌اعتمادی عبارتند از: جهل و تنبلی فکری، حماقت.

ما در اینجا با مخالفان بسیار قدرتمندی سر و کار داریم، مخالفانی که هر سیستمی که در میان آنها تلاش برای اجرای آن شکست می‌خورد، مانند عروس دریایی از فشار توضیحات قانع‌کننده عقب‌نشینی می‌کنند، اما بلافاصله پس از کاهش فشار، دوباره به شیوه‌های فکری قدیمی بازمی‌گردند.

بنابراین، منظور از «بردگی بهره» چیست؟ منظور از بردگی بهره ، بدهی وابسته به بهره دولت و مردم به قدرت‌های مالی فراملی است. بنابراین، در اینجا با شکل جدیدی از بردگی، یعنی بردگی در برابر حاکمیت مالی، روبرو هستیم. این بردگی وحشتناک‌تر و ظالمانه‌تر از هر نوع حاکمیتی است که تاکنون تحت حاکمیت شاهزادگان مطلقه وجود داشته است، زیرا به شیوه‌ای غیرشخصی، بدون هیچ احساس انسانی، تنها با غریزه‌ای سیری‌ناپذیر برای گسترش و توسعه، و با حرص و طمعی بی‌سابقه برای قدرت، اعمال می‌شود.

عبارت رایج برای وجود این قانون این است: «پول، جهان را به حرکت در می‌آورد».
اما در اینجا پول فقط به عنوان نمادی از تسلط بر قدرت مالی استفاده می‌شود. خود پول، ارزهای فلزی و کاغذی، به خودی خود طبیعتاً نه خوب هستند و نه بد، و هیچ نوع قاعده‌ای را اعمال نمی‌کنند. پول به عنوان یک ارز برای تبادل کالاها و خدمات ضروری است. به همین دلیل است که تمام تلاش‌ها برای مقابله با حاکمیت قدرت‌های مالی از منظر پول به تنهایی، از همان ابتدا اشتباه و محکوم به بی‌اثری هستند، زیرا در مورد این قاعده، ما در واقع با مسئله سیستم پولی محدود سروکار نداریم، بلکه با مسائل قدرت روبرو هستیم.

پول به عنوان ابزار قدرت، همانطور که گفته شد، به خودی خود نه خوب است و نه بد، بلکه فقط به نحوه استفاده از آن بستگی دارد. این واقعیت که می‌توان از آن به صورت مرگبار نیز استفاده کرد، یعنی سوءاستفاده کرد، به این معنی نیست که

به هیچ وجه نمی‌تواند امکانات بی‌نهایت متنوع و ضروری استفاده مفید آن را خنثی کند. حتی پول، اگر به شیوه‌ای مفید به کار گرفته شود، تأثیر مفیدی بر اقتصاد ملی دارد. پول به اشتباه خون در پیکره اقتصاد ملی نامیده نشده است. تا زمانی که پول به وظیفه خود به عنوان وسیله مبادله وفادار بماند، تا زمانی که پول دریافتی یا کسب شده دوباره به اقتصاد بازگردانده شود، نمی‌تواند هیچ تأثیر مضری بر اقتصاد ملی داشته باشد.

حالا یک عامل مطرح می‌شود: میل به استفاده از پول به عنوان روشی برای پس‌انداز. این میل به خودی خود کاملاً موجه است، برعکس، فقط باید کاملاً آرزو کرد که حس پس‌انداز دوباره احیا شود، اگر -بله، اگر -پس‌انداز در شرایط امروزی واقعاً امکان‌پذیر باشد. کاهش ارزش پایدار و تهدیدآمیز پول آلمان ما از طریق یک سیاست مالی غیرمسئولانه دولتی، پس‌انداز را به حماقت تبدیل می‌کند، زیرا پس از چند هفته یا چند روز، ارزش پول می‌تواند به کسری از ارزش اولیه خود کاهش یابد. بنابراین، اگر پول قرار است وظیفه خود را به عنوان پول پس‌انداز انجام دهد، باید ارزش پایداری داشته باشد.

از آنجا که پول آلمان، به دلایلی که هنوز باید بررسی کنیم، در حال حاضر ارزش پایداری ندارد و نمی‌تواند هم داشته باشد، پس‌اندازکننده آلمانی در هر دوره ناپایداری به دنبال چنین پولی با ارزش پایدار می‌گردد. چنین پولی با ارزش پایدار، ارزهای به اصطلاح اشرافی، دلار، فرانک سوئیس و گولدن هلند، پول‌های مردم اسکاندیناوی و غیره، و همچنین پول فلزی ساخته شده از فلزات گرانبها است.

اما اکنون وظیفه اقتصادی ملی پول به عنوان سرمایه در گردش اقتصاد در مقابل این میل به انباشت پول پایدار قرار دارد. برای درک عمیق این سوال، باید به این واقعیت پایبند باشیم که پول، بنا به ذات خود، چیزی جز «نشانه کار انجام شده» نیست و نباید باشد. توضیح مرسوم: «پول وسیله مبادله است» به هیچ وجه نادرست نیست، اما سوال را تمام نمی‌کند. وظیفه پول، و در واقع مهمترین وظیفه آن، واسطه‌گری در مبادله کالاها است. اما این وظیفه توسط چیزهای دیگری مانند بسته‌های چای چینی‌ها، صدف‌های گاوی سیاه‌پوستان و غیره نیز انجام می‌شود. جوهره اصلی پولی که امروزه توسط دولت توزیع می‌شود، و همچنین جایگزین‌های پول، این است که آنها نشان -یا می‌توان گفت کوپن -کاری هستند که توسط افراد دیگر انجام شده است. منظور از «کار انجام شده» باید هر محصول اقتصادی، و همچنین مواد خام را به طور جامع درک کنیم، زیرا حتی این مواد نیز فقط در صورتی ارزش تجاری یا فروش دارند که استخراج شده و به بازار عرضه شوند. برای تسهیل این مبادله کالاها بین خودشان، در واقع برای اینکه این امر در یک اقتصاد پیچیده اصلاً امکان‌پذیر باشد، باید وسیله‌ای برای مبادله اختراع می‌شد که مستقیماً این امکان را فراهم کند که تولیدکننده تنها یک کالا بتواند نیازهای متنوع خود را از طریق این وسیله مبادله که اعتبار عمومی داشت، برآورده کند. یک کفاش سال به سال کفش و چکمه می‌سازد -اما به نان روزانه، گوشت، شیر، تخم‌مرغ، پوشاک و غیره نیاز دارد. نانوا، که کفاش از او نان می‌خرد، ممکن است در واقع به یک یا دو جفت چکمه در سال نیاز داشته باشد، اما واقعاً نمی‌توان در تمام طول سال برای تمام نانی که همه فقط با چکمه می‌خورند، به او پول داد. او در واقع باید به آسیابان و تأمین‌کننده هیزم خود نیز برای آرد و سوخت پول بدهد، اما این‌ها نیز نمی‌توانند از چکمه‌های بیشتری استفاده کنند زیرا خودشان از قبل چکمه و کفش را از کفاش دیگری می‌گیرند.

اما نانوا طبیعتاً نمی‌تواند با محصولات خودش هزینه آرد آسیابان را بپردازد، نانوا باید برای جامعه نان بپزد. به عبارت دیگر: یک اقتصاد مبادله‌ای محض در یک اقتصاد ملی توسعه‌یافته با تقسیم کار گسترده کاملاً غیرممکن است. یک واسطه مبادله‌ای

بنابراین ضروری است. در کلی‌ترین شکل، این واسطه مبادله باید یک سند عمومی و شناخته‌شده از تولیدات اقتصاد ملی باشد که توسط دولت محافظت می‌شود؛ همچنین باید بتوان با این اسناد چیزی خرید و همه باید موظف باشند محصولات تجاری خود را در ازای این پول مبادله‌ای ارائه دهند.

برای مثال، گفتن اینکه پول، سابقه‌ی یک کار انجام‌شده است نیز اشتباه است.
مطمئناً، می‌توان این پول را به عنوان یک کار انجام شده پذیرفت، اما نه به این دلیل که یک چرخه اقتصادی از قبل با آن تکمیل شده است، بلکه به این دلیل که این پول در واقع سابقه‌ای از هر یک از فعالیت‌های کاری انجام شده متعدد است -سوابقی که هر کس می‌تواند نیاز خود را برای مایحتاج زندگی و سایر نیازهایش برآورده کند. تنها زمانی که این نیاز برآورده شود و پول به اقتصاد بازگردانده شود، چرخه اساسی پول تکمیل می‌شود. اما اگر پول به عنوان پول احتکار شده یا پس‌انداز شده در یک دست باقی بماند، تنها نیمی از مبادله، تنها نیمی از چرخه انجام شده است. پول هنوز به هدف خود نرسیده است، بلکه برعکس، از هدفی که برای آن اختراع شده و وجود دارد، خارج شده است. ما اساساً باید اعلام کنیم که این وقفه در وظیفه اقتصادی ملی پول، به دلایل اقتصادی ملی و سیاسی ملی، غیرمجاز است. بدیهی است که نمی‌توان گفت هر مبلغ مالی دریافتی باید فوراً توزیع شود، یا بازار مالی باید آنقدر پول فراوان داشته باشد که هر شخص خصوصی بتواند ترتیبات اقتصادی خود را به گونه‌ای تنظیم کند که برای خود مبالغی برای پوشش نیازهای ماهانه یا مبالغی برای خدمات سالانه بزرگتر و یک‌باره نگه دارد، بلکه باید از نظر اقتصادی ملی کاملاً غیرقابل قبول اعلام شود که پولی که توسط دولت برای رفاه جامعه توزیع می‌شود، به عنوان پول احتکار شده از گردش عمومی خارج شود.

بنابراین، وظیفه خرج کردن، یعنی وظیفه ...، با سیستم مالی نیز مطابقت دارد.
پول به دست آمده را به چرخه اقتصادی بازگردانند.

همچنین می‌توان در اینجا دوباره با صراحت کامل تصریح کرد که پس‌انداز به هیچ وجه غیرممکن نمی‌شود. پس‌انداز، اگر به درستی درک شود، به هیچ وجه به معنای احتکار حریصانه و خسیسانه پول نیست، بلکه -اگر کسی بخواهد ترکیب مورد علاقه ایده پس‌انداز با کمک هزینه فرزندان را به کار گیرد -

این شامل خلق و اکتساب کالاها، خرید یا ساخت خانه‌ای کوچک، خرید اشیاء قیمتی، مجموعه‌ها، کتاب‌ها، تصاویر، لوازم ، خانگی، گسترش و بهبود کسب و کار، افزایش موجودی و غیره می‌شود و این «پس‌انداز» بسیار بهتری نسبت به احتکار طلا است.

دقیقاً ما آلمانی‌ها مجبور شده‌ایم در این مورد، جهان‌بینی‌ای به والاترین شکل ممکن را آموزش ببینیم. این «پس‌انداز» درست که همین الان توصیف شد، بهترین نتیجه را داده است، و آن «پس‌انداز» نادرست که بر پول متمرکز بود، به شدت مورد انتقام قرار گرفته است.

این احساس کاملاً درست مردم حتی در مورد این مسائل، به درستی در حماسه‌ها و افسانه‌ها منعکس شده است. پول احتکار شده به کلوخ بی‌ارزشی تبدیل می‌شود یا ناپدید می‌شود، یا بدبختی بی‌پایانی به بار می‌آورد. از سوی دیگر، همیشه و همه جا، کسی که از روی سخت‌کوشی خود «به چیزی دست یافته است» -و با آن استدلال سالم، همیشه یک اقتصاد خصوصی شکوفا را درک می‌کند، چه تجاری، چه تجاری و چه صنعتی -

احترام و عزت کسب کرده است. چنین توسعه‌ای از ثروت غیرقابل اعتراض است، علیه روح پول نیست، بلکه به عنوان عضوی پررونق از کل اقتصاد، به بهترین معنا اجتماعی است.

پس از این مشاهدات مختصر اما ضروری، زیرا ضروری، در مورد سیستم مالی، اجازه دهید به نقطه عزیمت سوال خود برگردیم: «منظور ما از بردگی بهره چیست؟»

اگر به دلیل نگه‌داشتن پول در دست افرادی که از وظیفه اقتصادی ملی پول آگاه نیستند، یا حتی بیشتر در دست کسانی که می‌خواهند از پول جمع‌آوری‌شده به عنوان ابزار قدرت استفاده کنند، بن‌بستی ایجاد شود، پولی که در گردش باقی می‌ماند کمیاب‌تر شود، به نظر می‌رسد که فشار پولی وجود دارد. اما کسانی که پول دارند، هنوز به شیوه‌ای سالم از نظر اقتصادی ملی، پول خود را به گردش باز نمی‌گردانند، زیرا آنها به نوبه خود نیازهای مداوم را برآورده کرده و خانه‌هایی ساخته‌اند یا خریده‌اند.

Machine Translated by Google

محصولات تجاری یا صنعتی. بنابراین، آنها محصولات تاجر یا کارخانه‌دار را که قطعاً برای نگهداری بنگاه اقتصادی خود به سرمایه در گردش نیاز دارد، از او نمی‌گیرند، بلکه پولی را که از آنها دریغ شده است، به طور نامشروع، به معنای اقتصاد ملی، در ازای عوارض ویژه -در ازای بهره- به او می‌دهند. فشار اقتصادی ملی

آغاز می شود.

رابطه تولید کالا -تولیدکننده- کارگر اقتصادی ملی با پول، به یکباره وارونه می‌شود. پولی که بنا به ذات و اختراعش، قرار بود در خدمت اقتصاد باشد، ناگهان خود را رها کرده و بر تولید کالا فشار می‌آورد. حکومت مالی آغاز می‌شود. مطمئناً، اقتصاد خصوصی خوشحال است که می‌تواند حداقل به این طریق بنگاه‌های خود را حفظ کند، زیرا خود را موظف به خدمت به تولید از نظر اقتصادی ملی می‌داند. احتکارکننده پول از این احساس وظیفه اقتصادی ملی کارگر اقتصادی ملی، سود دوگانه‌ای می‌برد: اولاً، او یک گواهی بدهی -و بنابراین یک عنوان قانونی- دارد که طبق آن، بدهکار با تمام ثروت خود مسئول بازپرداخت بدون نقص مبالغ وام گرفته شده است، در بیشتر موارد، سایر اشیاء ثروت مشخص به طور ویژه گرو گذاشته می‌شوند، و ثانیاً، بدهکار باید خود را بیشتر به پرداخت اضافی مداومی که بهره نامیده می‌شود، متعهد کند.

بنابراین، اعتبار تضمین‌شده به دلایلی که با معنای تحت‌اللفظی کلمه اعتبار، یعنی اعتماد به کارایی اقتصادی و ظرفیت عملکرد بیشتر، مطابقت داشته باشد، داده نمی‌شود، بلکه صرفاً با هدف بهره‌برداری از نیاز کارآفرین اقتصادی به تهیه بخشی از درآمد حاصل از کار خود بدون هیچ تلاشی، اعطا می‌شود. همچنین، اعتبار برای ارتقای تولید داده نمی‌شود، بلکه صرفاً برای «سودآور» کردن مالکیت پول است. اینکه اعتبار برای چه کسب‌وکارهایی استفاده می‌شود، اساساً برای طلبکار کاملاً بی‌تفاوت است. اگر او به آن علاقه‌مند باشد، این اتفاق فقط برای اطمینان از این می‌افتد که پولش ایمن است و مهم‌تر از همه، عملاً بهره‌ده نیز هست.

به طور کلی، سیستم اعتباری که توسط بانک‌ها واسطه‌گری می‌شود، امروزه به گونه‌ای ساخته شده است که عموماً سرمایه‌دار، دارنده پول و اعتبار، کاملاً از کار جدا شده است. او هیچ رابطه شخصی با شاخه‌های مختلف تولید که در آنها "اجازه می‌دهد پولش کار کند"، همانطور که اصطلاح گمراه‌کننده رایج است، ندارد. سهامدار "Girmes"، "Pöge"، "Weser"، "Riebeck Montan"، "Otavi"، "Salitrera"، "Steaua Romana"67 از چه می‌داند، چه می‌داند در این کارخانه‌ها چه چیزی تولید می‌شود؟ او هیچ علاقه‌ای به آن ندارد، او فقط یک طرفه به افزایش یا کاهش سهام و میزان سود سهام حاصل از سرمایه‌اش علاقه دارد. همچنین کاملاً بی‌تفاوت است که آیا شرکت‌های سهامی یا سایر اشکال فعالیت سرمایه‌داری (شرکت سهامی خاص، شرکت با مسئولیت محدود، اتحادیه و غیره) به تولید به طور کلی خدمت می‌کنند یا خیر. نکته اصلی، تنها نکته تعیین‌کننده -"سودآوری" است. گواه این واقعیت، محبوبیت عظیمی است که سهام بانک‌ها از آن برخوردارند. بانک‌های بزرگ، و همچنین هر موسسه اعتباری، به طور کلی هیچ کار تولیدی به معنای تولید کالا انجام نمی‌دهند. در اینجا، در سیستم بانکی بزرگ، ایده بهره -یعنی امکان انتقال سهم عظیمی از درآمد کار تولیدی به مالکیت صرفاً صاحب پول، و در واقع، برای دومی، کاملاً بدون زحمت -جشن و سرور واقعی را جشن می‌گیرد. امروزه تقریباً هیچ بنگاه اقتصادی دیگری وجود ندارد که به نوعی به بانک وابسته نباشد، که به شکل صرفاً سرمایه‌داری مبتنی بر بهره اداره نشود. کل کار اقتصادی ملی به بانک و سرمایه بورس اوراق بهادار وابسته است و بهره به آن گره خورده است.

67گیرمس یک شرکت نساجی است که توسط یوهانس گیرمس (1912-1854)تأسیس شد؛ وسر یک شرکت کشتی‌سازی بود، ریبک-مونتان یک شرکت معدن بود، اوتاوی یک شرکت معدن و راه‌آهن بود، سالیترا یک شرکت نیترات پتاسیم شیلیایی بود، استوا رومانا یک شرکت پالایش نفت رومانیایی است.

اربابان بانک‌ها -سرمایه‌های مالی کلان -در عین حال اربابان تولید نیز هستند. اینکه کار متوقف شود یا بازار با حجم عظیمی از زباله غرق شود، به آنها بستگی دارد. برای بخش خصوصی سازمان‌یافته، برآورده شدن تقاضا کاملاً یک امر فرعی است.

در مورد این شکل اقتصادی سرمایه‌داریِ مورد توجهِ نظام اعتباری مدرن، ما با کامل‌ترین بی‌اخلاقی اقتصادی ملی، با انحراف کامل معنای نظام مالی و اعتباری از خدمتگزار اقتصاد به مقام ارباب مطلق اقتصاد، سروکار داریم.

کار خلاقانه و تولیدی به برده تبدیل شده است و روحیه رباخواریِ حیله‌گرانه و همیشه در حال حرکت یهودی بر جهان حکومت می‌کند. اخاذی‌ای که تنها از طریق ایجاد یک وضعیت اضطراری مصنوعی از طریق توقیف پول از نظر اقتصادی نامشروع ملی امکان‌پذیر است. و این امروز به عنوان حقی عادلانه در نظر گرفته می‌شود، حقی که هیچ کس جرات دست زدن به آن را ندارد زیرا او را در تضاد با قدرت حاکم بر جهان، یعنی سرمایه‌های کلانِ وام‌دهنده، قرار می‌دهد.

بندگیِ علاقه به کمال رسیده است!

این امر از طریق این واقعیت که هنرهای اغواگرانه‌ی روحِ سیال موفق شد حتی دولت، حامیِ مفروضِ نظام مالی، را به بردگیِ بهره بکشاند، به گونه‌ای که آن نیز، با دستانی بسته، سرمایه‌ی بین‌المللی را به عنوان ارباب خود می‌پذیرد و به خود اجازه داده است که از وظیفه‌ی واقعی‌اش به عنوان حامی اقتصاد ملی به جایگاهِ مأمورِ وصولِ بهره‌ی وام‌های کلان منحرف شود، به کمال رسید.

اقتصاد مالی ملی

اکنون وظیفه ویژه ما ردیابی این توسعه اقتصاد مالی ملی است.

حتی در اینجا نیز، این روش درستی برای شروع از تعیین حقایق به شکلی که امروز یافت می‌شوند، خواهد بود.

پدیده برجسته در حیات ملی ملت‌های حلقه فرهنگی غرب، بدهی عظیم همه دولت‌ها است. چه فاتح و چه مغلوب، همه آنها بار بدهی‌های هنگفتی را در اقتصادهای ملی خود که به شدت تحت تأثیر جنگ قرار گرفته‌اند، متحمل می‌شوند.

مهم‌ترین اثر آماری امپراتوری بریتانیا، سالنامه‌ی دولتمردان است؛ این سالنامه‌ی رسمی ملی، برای هر ایالت، نمای کلی دقیقی از وضعیت بدهی‌های عمومی و غیره ارائه می‌دهد.

طبق آن، بدهی انگلستان -یعنی بدهی طبقه کارگر انگلیسی -به سرمایه بین‌المللی -در ۳۱مارس ۱۹۳۰، ۷,۵۹۶,۰۰۰,۰۰۰پوند استرلینگ با پرداخت بهره سالانه حدود ۳۵۰میلیون پوند استرلینگ بود. تبدیل این مبلغ به مارک آلمان بسیار مفید است، زیرا به این ترتیب بهتر می‌توان دید که در این مسئله بهره، موضوع، یک مسئله بین‌المللی با دامنه وسیع‌تر است.

فرانسه حدود ۲۷۹میلیارد فرانک طلا به طلبکاران داخلی و خارجی خود بدهکار است.

ایالات متحده آمریکای شمالی، سرزمین مقدس دلار، بدهی عمومی سنگینی را متحمل می‌شود.
بار مالی حدود ۱۶میلیارد دلار.

در کانادا، استرالیا، هند، ایتالیا، چکسلواکی، لهستان، همه جا با تصویر رقت‌انگیز بدهی ناامیدکننده‌ی دولت‌ها و به تبع آن، مردم به سرمایه‌ی بین‌المللی مواجه می‌شویم. در همه جا زندگی ملی حول یک سوال می‌چرخد: چگونه بهره‌ی وام‌هایمان، یعنی بدهی‌هایمان به امور مالی بین‌المللی، به سرمایه‌ی وام‌دهنده‌ی بزرگ را پرداخت کنیم؟

وزارتخانه‌های دارایی در تمام کشورها بی‌وقفه مشغول بهره‌برداری از منابع مالیاتی جدید هستند، پارلمان‌ها ماه‌ها در مورد لوایح مالیاتی جدید مشاوره می‌دهند، اما تمام مقاومت‌ها بی‌فایده است. در برابر عظمت سرمایه رباخوار بین‌المللی و ادعاهای «قانونی» رسمی آن بر پرداخت‌های بهره، پارلمان‌ها و دولت‌ها بارها و بارها فرو می‌پاشند و مردم خود را با بارهای مالیاتی بی‌سابقه سرکوب می‌کنند، به جای اینکه جرأت کنند با یک «نه» قاطع به این کلاهبرداری عظیم بین‌المللی پایان دهند.

بی‌عدالتی قانون شد، ارباب برده.

ما هر روز و هر ساعت شاهد چگونگی اوضاع در سرزمین پدری فقیرمان هستیم.

غول جوان کار آلمانی، پس از آنکه از طریق خون و آهن به وحدت ملی دست یافت، با خشونت و قدرت قیام کرد. کار خستگی‌ناپذیر او، روح خلاقش اختراعات جدیدی را به ارمغان آورد. روحیه کارآفرینی و جسارت آلمانی، بازارهای جهان را فتح کرد. با اضطرابی شگفت‌آور، سرمایه وام فرانسوی و انگلیسی روچیلدها و دیگر بزرگان بانک، و همچنین سرمایه امانی افراد مالی آمریکایی، کان‌ها، لوب‌ها، اسپیرها و غیره، سودآوری خود را به طور جدی در معرض خطر می‌دیدند. ارزش مارک آلمان، یعنی کیفیت و ارزانی محصولات آلمانی، همچنان رو به افزایش بود، می‌شد فهمید که چه زمانی مارک به ارزش دلار خواهد رسید تا زمانی که تجارت جهانی انگلیس از آلمان پیشی بگیرد، می‌توان دید که چگونه در سراسر جهان تأسیسات حمل و نقل آلمان، مؤسسات آموزشی آلمان، سازمان‌های بهداشتی آلمان، ادارات شهری آلمان و روش‌های نظامی آلمان به عنوان الگو گرفته شدند، می‌توان دید که چگونه در همه جای جهان مهندسان آلمانی به عنوان پیشگامان ظرفیت کاری آلمان، راه‌آهن، پل و خیابان ساختند. اما همه اینها به این معنی بود که سودآوری سرمایه وام داده شده

سراسر جهان توسط امور مالی بین‌المللی تهدید می‌شد. سپس امور مالی بین‌المللی با کمک فراماسونری بین‌المللی تصمیم گرفت آلمان را محاصره کند و با استفاده از تمام ابزارهای دروغ و تهمت، آلمان را به عنوان دشمن جهان معرفی کند. –ادوارد هفتم تنها یک مهره بود که در این بازی شطرنج به جلو رانده شد. احساسات ناسیونالیستی علیه آلمان، در انگلستان و همچنین در فرانسه، برانگیخته شد. اشاره به پیش از تاریخ سیاسی جنگ جهانی در اینجا جای ندارد، اما در هر صورت مسلم است که جبهه آلمان، علیرغم قدرت نظامی‌اش، شکست خورد، زیرا به طور کلی نمی‌توان از یک بازی متقابل سیاسی در برابر بازی دسیسه‌های قدرت‌های متفقین صحبت کرد (ر.ک. روزنبرگ، فراماسونری بین‌المللی .(68

حتی تنها گروهی که هنوز در آلمان غریزه سیاسی خارجی داشت، یعنی «تمام آلمانی‌ها»[96]، هیچ تصوری نداشت که این مبارزه قدرتمند بین کشورهای مسلح نه برای موفقیت سیاسی، بلکه با هدف انقیاد مالی کارگران آلمانی به بردگی منافع سرمایه بین‌المللی هدایت می‌شود. غلبه نظامی آلمان طبیعتاً هدف ویژه فرانسه و نابودی نیروی دریایی آلمان هدف ویژه انگلستان بود، اما فراتر از هر دوی این اهداف امپریالیستی فرانسه و انگلستان، همواره تلاش برای حکومت جهانی سرمایه بین‌المللی قرار داشت.

در حالی که ملت‌ها در نبردی وحشیانه یکدیگر را از هم می‌دریدند و خون بهترین‌ها در نهرهای میدان نبرد جاری بود، یهودیان سراسر جهان در جنبش بودند.
برای تمام یهودا، زمان برداشت محصول فرا رسیده بود.

منابع مالی بالا، جنگ جهانی را تأمین مالی کرد؛ در تمام کشورهای جهان، کاتبان یهودی در دفاتر تحریریه مطبوعات بین‌المللی می‌نشستند و به ملت‌ها دروغ می‌گفتند و آنها را به تلاش‌های جدید علیه یکدیگر تحریک می‌کردند. به این ترتیب، ۲۶ایالت به جنگ علیه قدرت‌های مرکزی کشیده شدند. از شرق، سیلی از یهودیان شرقی به سرزمین‌های آلمان سرازیر شدند؛ این یهودیان خود را به جلو راندند، چانه‌زنی کردند و خود را ثروتمند کردند، آپارتمان‌های شهرها را تصاحب کردند و هر آنچه را که می‌توانستند به دست آورند، به دست آوردند. در شرکت‌های صنعتی نظامی، این تجارت غارت و سوءمدیریت نیروی کار آلمان توسط اعضای نژاد یهود انجام می‌شد و یهودیان خود را به جلو و بالا در تمام مناصب دولتی و اقتصادی سوق دادند. تضعیف روحیه داخلی نیز به طور آگاهانه توسط یهودیان، هاسه‌ها، دیتمن‌ها، کوهن‌ها، لوکزامبورگ‌ها، بارت‌ها، و سپس پاروس-هلفاندها، آیزنرها، لوین‌ها، گرادنائرها07 رهبری و تحریک می‌شد و توسط افراد جاه‌طلب، احمق‌ها و جنایتکاران تشنه قدرت علیه مردم آلمان حمایت می‌شد.

68آلفرد روزنبرگ اثری با عنوان (1921) Das Verbrechen der Freimanrerei و همچنین Freimaurerische منتشر کرد.
Weltpolitik im Lichte der kritischen Forschung (1929) در سری .Nationsozialistische Bibliothek, vol.9

۶۹انجمن Alldeutscher Verband یک سازمان ناسیونالیستی آلمانی بود که در سال ۱۸۹۱تأسیس شد. در طول جنگ جهانی اول، این انجمن اهداف توسعه‌طلبانه آلمان را ترویج می‌کرد و پس از جنگ، از ژنرال اریش لودندورف (۱۹۳۷-۱۸۶۵)در ادعایش مبنی بر اینکه سوسیالیست‌ها و دموکرات‌ها در جنگ به آلمان خیانت کرده‌اند ("از پشت خنجر زده‌اند") حمایت کرد.

۷۰ هوگو هاسه (1919-1863)یک سوسیالیست یهودی بود که در سال 1911به همراه آگوست ببل آلمانی، رئیس حزب سوسیال دموکرات آلمان (SPD)شد. او خود را صلح طلب می‌دانست و در ژوئیه 1914یک راهپیمایی بزرگ ضد جنگ ترتیب داد. ویلهلم دیتمان (1954-1874)یکی از اعضای برجسته SPDبود که به دلیل شرکت در اعتصاب کارگران تسلیحات برلین در فوریه 1918به زندان محکوم شد. در طول و پس از انقلاب نوامبر پس از پایان جنگ جهانی اول، دیتمان به عنوان عضو حزب مستقل سوسیال دموکرات آلمان (USPD)نقش فعالی در پارلمان ایفا کرد. در سال ،1933پس از به قدرت رسیدن هیتلر، دیتمان به سوئیس گریخت.] اسکار کوهن (1934-1869)یک سیاستمدار یهودی بود که با کارل لیبکنشت، بنیانگذار اتحادیه اسپارتاکیست، همکاری می‌کرد و یک صهیونیست سرسخت بود. او فرار کرد.

در سال ۱۹۳۳به پاریس رفت. رزا لوکزامبورگ (۱۹۱۹-۱۸۷۱)یک مارکسیست یهودی بود که به همراه لیبکنشت، اتحادیه اسپارتاکیست را تأسیس کرد که در نهایت به حزب کمونیست آلمان (KPD)تبدیل شد. لوکزامبورگ و لیبکنشت هر دو در سال ۱۹۱۹توسط فرایکورپس ترور شدند. امیل بارت (۱۹۴۱-۱۸۷۹)در سال ۱۹۱۷به حزب سوسیال دموکرات مستقل (USPD)پیوست و یکی از شش عضو شورای نمایندگان مردم (Rat der Volksbeauftragten)بود که در نوامبر ۱۹۱۸پس از سقوط سلطنت آلمان تشکیل شد (دیگر اعضا فریدریش ابرت، فیلیپ شیدمان و اتو لندزبرگ از حزب سوسیال دموکرات و هاسه و دیتمن از حزب سوسیال دموکرات مستقل بودند).

الکساندر پارووس (به نام اسرائیل هلفاند) (۱۹۲۴-۱۸۶۷)یک یهودی ساکن گتو از بلاروس بود که از طریق ارتباطات بین‌المللی مختلف خود با رزا لوکزامبورگ، لنین، تروتسکی و ... در اجرای استراتژی مارکسیستی «انقلاب دائمی» نقش مهمی داشت.
ترک‌های جوان. ماکس لوین (۱۹۳۷-۱۸۸۵)یک بلشویک یهودی روس بود که در سال ۱۹۱۳شهروند آلمان شد و عضو ...

بدین ترتیب ملت آلمان سرانجام از درون فرو ریخت. ستاره یهودا به رنگ خون درخشید. آخرین ملتی که قاطعانه در برابر امور مالی بین‌المللی و جادوگری آن مقاومت کرده بود، فرو ریخت، سلاح‌های خود را به زمین انداخت و در برابر یوغ وحشتناک ورسای سر تعظیم فرود آورد. ملت آلمان، که از هزاران زخم خونین، بدون رهبر، نه به دلیل اخراج شاهزادگان، که دقیقاً همین شاهزادگان به عنوان رهبران واقعی کاملاً شکست خورده بودند، توسط پارلمان‌ها و دولت‌های پارلمانی خود با جمله سرنوشت‌سازی که همیشه می‌توان در چنین مواقعی به کار برد، با عبارت «برای جلوگیری از بدتر شدن»، به بردگی بهره‌ای سرمایه وام رهنی هدایت شد.

از حزب کمونیست آلمان .(KPD)در آوریل ،۱۹۱۹لوین به همراه یکی دیگر از اعضای یهودی روس ،KPDاوگن لوین ،(۱۹۱۹-۱۸۸۳)جمهوری شوروی باواریا را تأسیس کرد. اما این آزمایش «شوروی» توسط رئیس جمهور فریدریش ابرت، که فریکورپس را برای حفظ نظم در مونیخ به کار گرفته بود، سرکوب شد. لوین در ماه مه ۱۹۱۹توسط فریکورپس دستگیر و اعدام شد، اما لوین به اتریش و اتحاد جماهیر شوروی گریخت، جایی که او نیز در سال ۱۹۳۷در جریان پاکسازی بزرگ استالین اعدام شد.

گئورگ گرادنائر (۱۹۴۶-۱۸۶۶)عضو یهودی حزب سوسیال دموکرات بود که پس از انحلال پادشاهی ساکسونی به عنوان اولین وزیر-رئیس ایالت ساکسونی خدمت کرد. او که یک سوسیالیست میانه‌رو بود، با کمک فرایکورپس، مانند ابرت در مونیخ، تلاش کرد رادیکال‌ها را در لایپزیگ سرکوب کند. این کار برای او به قیمت از دست دادن کرسی‌اش در انتخابات تمام شد و در سال ۱۹۲۰مجبور به استعفا شد.

دیکته ورسای،
پیمان داوز و طرح یانگ

هدف جنگ جهانی محقق شده بود: آلمان، کوشاترین و کارآمدترین ملت جهان، از رقابت در بازار جهانی حذف شده بود، از نظر نظامی مغلوب، بی‌رهبر و اغوا شده و مسموم شده توسط دکترین‌های دروغین مارکسیستی، از نظر اخلاقی تحلیل رفته و زیر کوهی از بدهی‌ها مدفون شده بود که دیگر هرگز نمی‌توانست از خود خلاص شود، بلکه مجبور بود برای همیشه به عنوان برده منافع سرمایه بین‌المللی خدمت کند.

طبق طرح پرداخت لندن، آلمان مجبور بوده است که علاقه‌ای را تأیید کند...
بدهی ۱۳۲میلیارد مارک طلا داشت و به این بدهی، بهره‌ها نیز اضافه شده بود.

اگر این موضوع به طرز وحشتناکی جدی نبود و اگر دشمنان آن را تا این حد بی‌رحمانه، دقیقاً برخلاف تمام کلیشه‌های صلح‌طلبان، «اما آنقدرها هم بد نخواهد بود» و «عقلانیت پیروز خواهد شد»، نمی‌گرفتند، مسخره می‌شد. نه! پیروز نخواهد شد! و امور مالی بین‌المللی تمام تلاش خود را خواهد کرد تا آلمان را به این دلیل همچنان در بردگی نگه دارد. فقط ما می‌توانیم خودمان را آزاد کنیم.

این تراژدی عمیق ملت آلمان است که، هر چقدر هم که به طور کلی در دایره کاری محدود خود کارآمد باشد، وقتی نگاه خود را فراتر از محدوده کار روزانه بالا می‌برد و در مقابل رویدادهای بزرگ جهانی قرار می‌گیرد، فوراً دچار تردید می‌شود. در اینجا آلمانی وظیفه‌شناس و دقیق، تمام معیارها را از دست می‌دهد، او به یک رویاپرداز و مشتاق تبدیل می‌شود. "استاد آلمانی" که در تخصص خود کارهای برجسته‌ای انجام می‌دهد، در مواجهه با امور دنیا، از فراموش کردن چتر خود گرفته تا پرگویی‌های پر آب و تاب ایدئولوگ‌ها، به موضوعی برای روزنامه‌های طنز تبدیل می‌شود. افسر آلمانی، با اعتماد به کارایی عالی سربازان خود، تمایل دارد که مسائل معنوی ماهیت سیاسی و قدرت ایده‌ها را دست کم بگیرد و در نتیجه موفقیت نهایی را در معرض تردید قرار دهد. مقام آلمانی تمایل دارد خود را به عنوان رئیس مردم به جای خدمتگزار کل مردم تصور کند.

بنابراین، ما این ویژگی فاجعه‌بار را در شخصیت آلمانی‌ها، چه کوچک و چه بزرگ، می‌بینیم: آلمانی‌ها متخصص و رویاپرداز هستند. آن‌ها به صورت فردی در تمام زمینه‌های خاص، کارآمدتر و کوشاتر از هر ملتی هستند، حتی کاملاً قادرند به هر ایده بزرگی علاقه‌مند شوند و با شجاعت قهرمانانه جان خود را برای یک ایده فدا کنند، اما در دیدن و یافتن راه‌حل درست در حلقه میانی مسائل اقتصادی و سیاسی بین‌المللی، مهارت کمتری دارند.

بازتاب چنین ویژگی شخصیتی بنیادی در آلمانی‌ها در عرصه سیاسی، فقدان مکرر احساس ملی و بی‌کفایتی سیاسی آنهاست. یک آلمانی معمولی تا حدی فاقد حس سفارش‌های بزرگ است؛ بنابراین، او همچنین اغلب نمی‌فهمد که آن ارقام بدهی واقعاً سرنوشت اوست، که آن ارقام، که اذعان به این بدهی و تمایل و تلاش برای پرداخت این بدهی به صورت پول و کالاهای مادی دلیل اصلی کل وضعیت ناامیدکننده ملت آلمان است.

با این حال، او کمتر متوجه می‌شود که ذینفعان این تعهد پرداخت آلمان در واقع کشورهای دیگر نیستند، بلکه صرفاً امور مالی بین‌المللی هستند.

با این حال، برای امور مالی بین‌المللی، بازپرداخت وام به هیچ وجه مهم نیست، تنها تعهد پایدار به بهره مهم است. به همین دلیل است که امور مالی بین‌المللی، که بخش مالی دیکته ورسای را تشکیل می‌داد، از ابتدا مبلغ پایه را چنان به طرز خارق‌العاده‌ای بالا تعیین کرد که هرگز نمی‌توان به بازپرداخت آن فکر کرد، اما حتی در صورت کاهش نهایی مبلغ پایه (در هر صورت فقط با افزایش همزمان نرخ بهره)، آلمان برای همیشه در بردگی بهره نگه داشته خواهد شد.

هدف نهایی، تحمیل این قانونِ مبتنی بر بهره بر مردم فقیر و زحمتکش ما بود.
در طول جنگ جهانی، هدف، دستیابی به منابع مالی بالا بود و این هدف کاملاً محقق شده است.

بندهای مربوطه در دیکته ورسای چنان وحشتناک هستند، چنان به وضوح تمام جدیت و سختی مخرب این قانون بهره را که هر آنچه داریم و برای آن تلاش می‌کنیم را به چنگ امور مالی بین‌المللی می‌اندازد، نشان می‌دهند که من آنها را در گزیده‌هایی در ادامه نقل می‌کنم:

ماده ۲۳۱. دولت‌های متفقین و وابسته اعلام می‌کنند، و آلمان اذعان می‌کند (!)، که آلمان و متحدانش، به عنوان مبتکر (!)، مسئول تمام خسارات و زیان‌هایی هستند که متفقین و دولت‌های وابسته و اعضای آنها در نتیجه جنگی که حمله آلمان و متحدانش بر آنها تحمیل کرده است، متحمل شده‌اند.

اگرچه در ماده ۲۳۲ کاملاً بدبینانه اذعان شده است که «منابع آلمان برای تضمین جبران کامل همه این خسارات و زیان‌ها کافی نیست»، با این وجود، تعهد «جبران همه این خسارات و زیان‌ها» مطالبه شده است.

ماده ۲۳۳ می‌گوید: «میزان خسارات توسط کمیسیون جبران خسارت تعیین خواهد شد.»

ماده ۲۳۴ می‌گوید: «کمیسیون غرامت به صورت دوره‌ای ظرفیت پرداخت آلمان را آزمایش خواهد کرد... اما نمی‌تواند بدون تأیید دولت‌های مختلف حاضر در کمیسیون، از هیچ مبلغی صرف نظر کند.»

ماده ۲۳۴ مقرر می‌دارد: «آلمان قبل از تعیین مبلغ نهایی غرامت، مبلغ ... ۲۰ میلیارد مارک طلا (به صورت طلا، کالا، کشتی، اوراق بهادار یا به طرق دیگر) پرداخت خواهد کرد.»

آلمان علاوه بر این، اوراق قرضه مندرج در ماده ۱۲c از پیوست دوم را منتشر خواهد کرد.

و اکنون، به طرز زیبایی پنهان شده و نزدیک به پایان در این ضمیمه II ماده 12c در بخش هشتم معاهده به اصطلاح صلح ورسای، خفقان سیاسی مالی آلمان از راه می‌رسد. این ماده 12 در مهمترین نکات خود به شرح زیر می‌گوید:

کمیسیون از تمام اختیارات و قدرتی که در این پیمان برای آن تضمین شده است، برخوردار است و آن را اعمال می‌کند.

کمیسیون، به طور کلی، جامع‌ترین قدرت نظارت و اجرا را در رابطه با مسائل مربوط به جبران خسارت دارد. این کمیسیون باید شرایط و ضوابط زیر را رعایت کند:

الف) هر بخش از کل مبلغ مطالبات تعیین‌شده که به صورت طلا، کشتی، اوراق بهادار یا کالا یا به روش دیگری پرداخت نمی‌شود، باید توسط آلمان تحت شرایط تعیین‌شده توسط کمیسیون از طریق انتقال مبلغ مربوطه به اوراق قرضه یا تعهدات از هر نوع، به منظور تأیید مبلغ بدهی، تأمین شود.

ب) کمیسیون به صورت دوره‌ای ظرفیت پرداخت آلمان را ارزیابی کرده و سیستم مالیاتی آلمان را بررسی خواهد کرد (!)، به طوری که اولاً، تمام درآمدهای آلمان، از جمله درآمدهای تعیین‌شده برای بهره و خدمات بدهی وام‌های داخلی آن، ترجیحاً (!) برای پرداخت مبالغی که تحت عنوان بدهی دارد، استفاده شود.

غرامت‌ها، و ثانیاً، برای به دست آوردن این اطمینان که سیستم مالیاتی آلمان دقیقاً (!)به اندازه هر قدرت دیگری که در کمیسیون نماینده دارد، ظالمانه است.

این پاراگراف به طرز شیطانی بر سرکوب پایدار آلمان متمرکز است و عملاً با اشاره به یک دولت کوچک دزد که در آن مالیات‌های نامحدود وضع می‌شود، این امکان را در بر دارد که به سادگی وضع همان مالیات‌ها را حتی در آلمان نیز تصریح کند. اما در عین حال با صراحت بی‌رحمانه‌ای اذعان می‌کند که حتی سایر ملت‌ها نیز باید در همان بردگی بدهی نگه داشته شوند. و اکنون پاراگراف بدنام ج از راه می‌رسد.

ج) به منظور تسهیل و انجام احیای حیات اقتصادی در کشورهای متفقین و وابسته، کمیسیون، همانطور که در ماده ۲۳۲ ترتیب داده شده است، اولین پرداخت را از آلمان به عنوان تضمین و تأیید تقصیر خود دریافت خواهد کرد، که شامل اوراق قرضه به دارندگان، قابل پرداخت به طلا، معاف از هرگونه مالیات یا هزینه از هر نوع (!)است که توسط دولت‌های رایش یا ایالت‌های آلمان وضع شده یا می‌توانند وضع شوند. این اوراق قرضه به صورت اقساط (!)و در سه قسط به شرح زیر پرداخت می‌شوند: ۲۰ .۱میلیارد مارک طلا بلافاصله پرداخت می‌شود. ۴۰ .۲میلیارد مارک طلا به صورت اوراق قرضه‌ای که از سال ۱۹۲۶با بهره اضافی ٪۱ + ٪۵برای استهلاک همراه خواهند بود، داده می‌شود. .۳تعهد کتبی برای پرداخت ۴۰میلیارد مارک طلا بیشتر به صورت اوراق قرضه، با ٪۵بهره به عنوان پوشش، بلافاصله ارائه خواهد شد.

این بند، هسته اصلی کل دیکته ورسای است. ما می‌دانیم که لندن

۷۱م‌وت‌ام‌ی‌ت‌ل‌وانه تنها پرداخت‌های کمتری را تعیین کرد، بلکه برعکس، کل مبلغ را ۱۳۲میلیارد مارک طلا تعیین کرد. ماده ۱۶سپس صراحتاً اعلام می‌کند: «از اول مه ۱۹۲۱، دولت آلمان باید سود بدهی خود را بپردازد». نرخ بهره ۵ درصد تعیین شده است.

سپس ماده ۱۷می‌آید که به هر تخلفی رسیدگی می‌کند:

ماده ۱۷. اگر آلمان در انجام هرگونه بدهی که بخش قبلی پیمان بر عهده آن گذاشته است، تأخیر کند، کمیسیون بلافاصله هر قدرت شرکت‌کننده را از این قصور مطلع کرده و همزمان اقداماتی را که باید علیه آن انجام شود، پیشنهاد خواهد کرد.

و اکنون یکی از ظالمانه‌ترین بندهای کل پیمان به شرح زیر است:

ماده ۱۸. آلمان متعهد می‌شود اقداماتی را که متفقین و قدرت‌های وابسته در برابر عدم پایبندی عمدی (!)آلمان موجه می‌دانند (و چه چیزی از نظر دشمنان موجه نیست؟) به عنوان رفتار خصمانه (!)تفسیر نکند. این اقدامات می‌تواند شامل ممنوعیت واردات و تحریم‌های اقتصادی و مالی و به طور کلی (!)در تمام اقداماتی (!)باشد که ممکن است برای دولت‌های مربوطه به عنوان الزامات شرایط تلقی شود.

با این بند، طبیعتاً در و دروازه به روی هر تروری، حتی وحشیانه‌ترین آنها، باز می‌شود و دولت آلمان صراحتاً امضا کرده است که حتی نمی‌تواند ... را در نظر بگیرد.

۷۱پس از آنکه کمیسیون غرامت‌های بین متفقین در ژانویه ۱۹۲۱، مبلغ غرامتی را که آلمان باید به عنوان غرامت پرداخت می‌کرد، ۲۶۹میلیارد مارک طلا تعیین کرد، دیوید لوید-جورج، نخست وزیر بریتانیا، در ۵مه ۱۹۲۱، یک اولتیماتوم شش روزه به سفیر آلمان در لندن ارائه داد که به موجب آن، اگر آلمان بازپرداخت ۱۳۲میلیارد مارک (محاسبه‌ای تا حدودی متفاوت از ۲۶۹میلیارد مارک ژانویه) و همچنین سایر مفاد معاهده ورسای را نپذیرد، متفقین منطقه روهر را اشغال خواهند کرد.

بزرگترین ظلم و ستم، قتل آلمانی‌ها، وحشیانه‌ترین اخراج‌ها، غارت، تخریب و غیره «به عنوان رفتار خصمانه»!

این نامه‌ی کتبی مردم آلمان به دشمنی بی‌رحم، کینه‌توز و آشتی‌ناپذیر است،
علاوه بر این، برای همیشه پیش‌بینی شده است، زیرا ماده ۲۳ می‌گوید:

کمیسیون زمانی منحل خواهد شد که آلمان و متحدانش تمام مبالغی را که برای اجرای این پیمان بدهکار است یا طبق تصمیمات کمیسیون پرداخت کرده باشند و زمانی که تمام این مبالغ یا معادل آنها بین قدرت‌های شرکت‌کننده توزیع شود.

این بردگی ابدی آلمان در زمینه منافع است.

شاید دوستان و دشمنان سیاسی ما اکنون بفهمند که منظور از بردگی منافع چیست، شاید کسی بفهمد که چرا شکستن این بردگی منافع وحشتناک در مرکز خواسته‌های ما قرار دارد. شاید کسی همچنین بفهمد که چرا در مورد این خواسته، یک مسئله بین‌المللی از اولویت بالایی برخوردار است. این برای آلمان صرفاً یک مسئله سرنوشت‌ساز است و حتی برای سایر ملت‌ها، تعیین‌کننده‌ترین مسئله برای بهبودی است.

در مقایسه با این مسئله بین‌المللی، تمام مسائل دیگر به هیچ تبدیل می‌شوند، زیرا بدون شکستن برده‌داری بهره، ظهور کشورهای تولیدکننده به طور کلی امکان‌پذیر نیست. اگر برده‌داری بهره که اکنون آغاز شده است حفظ شود، خدای مامون بر تخت سلطنت خواهد نشست. خدا مرده است، روح ملت‌ها می‌میرد، یک آشفتگی انسانی جهان را پر می‌کند، زیرا بردگان بهره امور مالی بین‌المللی هستند. پول بر جهان حکومت می‌کند.

مقررات ورسای، نکات اساسی بودند که در سال ۱۹۲۴ با پیمان داوس جایگزین شدند. اکنون پس از ترس از تورم، غارت بیشتر آلمان قرار بود "بر پایه‌ای محکم‌تر" ادامه یابد. امور مالی بالا اجازه می‌داد انواع تضمین‌ها صادر شود که از جمله مهم‌ترین و گسترده‌ترین آنها می‌توان به ملی‌زدایی بانک رایش و راه‌آهن رایش اشاره کرد. علیرغم همه پیشگویی‌های "ابر نقره‌ای"، اقتصاد آلمان همچنان در حال فروپاشی بود و حتی سادیست‌های کورکورانه خشمگین از اجرای آن، سرانجام عدم امکان پرداخت‌ها طبق پیمان داوس را درک کردند. طرح یانگ به جای پیمان داوس وارد عمل شد. قرار بود "تخفیف‌هایی" به همراه داشته باشد. اکنون پایان فرا رسیده است.

بیا.

«درباره‌ی وحشت‌های پیمان داوز» جلد ۷ کتابخانه‌ی ناسیونال سوسیالیست (قیمت ۸۰.۱ نمره) دقیق‌ترین اطلاعات را ارائه می‌دهد که شامل چاپ مجدد متن اصلی به همراه یک تفسیر انتقادی جامع است. جلد ۱۳ از مجموعه‌ی حاضر به نکات اصلی طرح یانگ می‌پردازد.

اقتصاد وام

«اگر دولت به پول نیاز داشته باشد، باید این پول را از آن دسته از شهروندانش که بیش از آنچه خودشان می‌توانند استفاده کنند، پول دارند، قرض بگیرد. طبیعتاً باید برای بازگشت این پول بهره بپردازد، وگرنه پول را دریافت نخواهد کرد، در واقع همین الان هم به اندازه کافی در پرداخت وام‌هایش مشکل دارد.»

این فرمول‌بندی توسط وزیر سوسیالیست سابق دکتر دیوید27 در بحثی با من در برلین مورد استفاده قرار گرفت. من این فرمول‌بندی را عمداً در اینجا آورده‌ام زیرا به شیوه‌ای نمونه‌وار، شیوه تفکر سرمایه‌داری مبتنی بر بهره در عصر ما را منعکس می‌کند؛ اینکه او از همه نظر مارکسیست بود، به کل بحث جذابیت خاصی می‌بخشد.

اکنون از صدها بحث و سخنرانی می‌دانم که فرمول‌بندی فوق چنان از دنیای ایده‌های سرمایه‌داری مبتنی بر بهره‌ی کنونی گرفته شده است که به سختی کسی نادرستی این توضیح از اقتصاد بهره و بدهی دولت را احساس می‌کند، چه رسد به اینکه پاسخ درستی برای آن پیدا کند.

این یک دلیل روانشناختی بسیار ساده دارد، و آن این است که توضیح فوق در مورد پوشش نیاز پولی یک انسان خصوصی در محدوده شکل اقتصاد سرمایه‌داری ربوی صدق می‌کند.

برای فردِ حقیقی، همانند اقتصاد خصوصی به طور کلی، این جمله صادق است: «اگر کسی به پول نیاز دارد، باید این پول را در ازای بهره از کسانی که پول بیشتری نسبت به آنچه خودشان می‌توانند استفاده کنند، دارند، قرض بگیرد».

اما ما باید از پاسخ دادن به سوالات اقتصاد مالی ملی از دیدگاه یک سرمایه‌دار خصوصی، بلکه از دیدگاه یک سیاستمدار، اجتناب کنیم. منظورم این است که اگر کسی صرفاً این شیوه تفکر اقتصاد خصوصی را بی‌چون و چرا به اقتصاد ملی منتقل کند، واقعاً یک بدشانسی بزرگ خواهد بود.

دولت با ابزارهای قدرتش، قدرت حاکمیتش، در واقع با هیچ فرد عادی دیگری قابل مقایسه نیست. دولت سه امکان قدرتمند دارد که از طریق آنها، به واسطه حاکمیتش، می‌تواند نیازهای خود را برای انجام وظایفش برآورده کند. اینها عبارتند از حاکمیت خدماتی، حاکمیت ضرب سکه و حاکمیت مالی.

منظور از حاکمیت خدمت، حق حاکمیت دولت برای فراخواندن شهروندانش به خدمات رایگان است. این حاکمیت دولت بر فرد در قدرتمندترین دامنه خود در خدمت اجباری نظامی و حتی بیشتر در خدمت جنگی آشکار می‌شود. در مواجهه با خواسته‌هایی که دولت می‌تواند از شهروندانش در زمان جنگ مطالبه کند، همه ملاحظات خصوصی باید کنار گذاشته شوند. خانواده، حرفه، تجارت و درآمد، همه چیز باید زمانی که دولت فرزندان خود را به پرچم فرا می‌خواند، ساکت باشند. اما دولت می‌تواند شهروندان خود را نه تنها به خدمت جنگی، بلکه حتی به اقدامات اقتصادی بزرگ نیز فرا بخواند. ما قانون خدمت کمکی را به یاد می‌آوریم که متأسفانه، کاملاً برخلاف خدمت نظامی، برای خدمات انجام شده، دستمزد بالا و فزاینده‌ای در نظر می‌گرفت، به طوری که به زودی شکاف عمیقی بین سربازان خط مقدم که مجبور بودند روزانه جان خود را برای سرزمین پدری -بدون دستمزد- فدا کنند و کسانی که در میهن، تحت حمایت در پشت جبهه، با دستمزد بالا استخدام می‌شدند، ایجاد شد. در ضمن، می‌توان عملکردهای قوی سایر ملت‌ها را که مبتنی بر تعهدات خدمتی بودند نیز به یاد آورد: ما ساخت دیوار چین، دور زدن شهرهای قرون وسطایی خود را به یاد می‌آوریم.

بنابراین، عملاً کاملاً در حیطه قدرت و حاکمیت دولت خواهد بود.

ادوارد داوید (۱۸۶۳-۱۹۳۰) از ژوئن تا اکتبر ۱۹۱۹ به عنوان وزیر کشور در جمهوری وایمار خدمت کرد.

احیا و گسترش خدمات دستی و تیمی قدیمی37 و حل وظایف بزرگ اقتصادی با آنها به این روش برای دفع نیروهای موجود.

حاکمیت ضرب سکه دولت ، دومین منبع قدرتی است که دولت می‌تواند مستقیماً از طریق آن نیازهای پولی خود را تأمین کند. هیچ‌کس حق دولت برای ضرب سکه یا انتشار اسکناس‌های خزانه‌داری را زیر سوال نمی‌برد، در واقع فراتر از آن، دولت به موجب حاکمیت خود، از هر منبع ممکنی پول تولید کرده است. از مس، نیکل، آهن، چینی، آلومینیوم و مهم‌تر از همه، از کاغذ. فقط کافی است زمانی را به یاد بیاورم که دولت رایش ما انتشار روزانه ۱۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ مارک و پول کاغذی جدید را موجه می‌دانست. ما در اینجا به تفصیل به این سوال که آیا این درست و قابل قبول بود، نمی‌پردازیم، فقط باید در اینجا بیان کنیم که دولت در واقع می‌تواند به موجب حاکمیت ضرب سکه خود، نیازهای خود را تأمین کند و مجبور نیست «از شهروندانی که بیشتر از آنچه خودشان می‌توانند استفاده کنند، پول با بهره قرض بگیرد».

به همین ترتیب، هیچ‌کس نمی‌تواند حاکمیت مالی یا حاکمیت مالیاتی دولت را به چالش بکشد، و کسی که این موضوع را به چالش بکشد و بخواهد آن را عملاً به عنوان یک فرد اجرا کند، می‌تواند اقتدار دولت را در قالب مأمور اجرا احساس کند. حاکمیت مالی یا مالیاتی دولت، یعنی حق دولت برای فراخواندن شهروندانش به خدمات مالی، به اندازه ساختارهای دولتی بدیهی و قدیمی است. این شکل همچنین طبیعی‌ترین و سالم‌ترین شکل است، اگرچه در این زمینه، تبدیل معنای معقول مالیات به یک بی‌معنی کامل و تبدیل سیستم مالیاتی به وسیله‌ای برای غارت کامل مردم به نفع قدرت‌های مالی فراملی، به زمان ما اختصاص داده شده است. حتی در اینجا، مسئله مجاز بودن مالیات نباید ما را بیشتر مشغول کند، بلکه فقط این واقعیت باید ما را به خود مشغول کند که دولت به خوبی قادر است نیازهای پولی خود را از طریق مالیات پوشش دهد، بنابراین، باز هم، از طریقی که برای اقتصاد خصوصی باز نیست، اما کاملاً ضرورت تأمین نیازهای پولی خود را از طریق اتخاذ تعهد پرداخت بهره به سرمایه‌داران از دولت سلب می‌کند.

مسلماً دولت، مانند هر انسان عادی، طبیعتاً این امکان را دارد که با افزایش بدهی‌ها، نیازهای خود را برآورده کند. اما این برای انسان عادی همچون شمشیری دولبه است؛ با این حال، برای دولت، به بیان ساده و روان آلمانی، این احمقانه‌ترین کاری است که می‌تواند انجام دهد. اما این نه تنها احمقانه‌ترین کار است، بلکه با توجه به رسالت دولت به عنوان حافظ منافع مشترک، کاملاً جنایتکارانه است.

اقتصاد وام‌دهی دولت‌ها عملاً دولت‌ها را نابود کرده و آنها را به دست مالی بین‌المللی سپرده است، ثروت ملت‌ها را به قدرت‌های مالی تحویل داده است، و امروزه وام‌های دولتی زالوی ترسناکی هستند که ملت‌ها قادر به رهایی از آن نیستند و اگر ما قاطعانه از طریق شکستن بردگی بهره به این شبح پایان ندهیم، از طریق آن به ناچار فرو خواهند ریخت.

با این اوصاف، ما در میانه میدان سیاست مالی ملی هستیم، بنابراین در میدانی که یک آلمانی معمولی اصلاً در آن احساس راحتی نمی‌کند. حالا با این همه اعداد و ارقام زیاد چه باید کرد؟ شهروند عادی دولتی عموماً بحث‌های بودجه را نمی‌خوانند و چنان احترامی برای مسیرهای مخفی و راه‌های گمراه‌کننده هنر مالی قائل است که ترجیح می‌دهد کاملاً از این چیزها در امان باشد. در ناخودآگاه، این قطعاً به این واقعیت نیز مربوط می‌شود که هر فردی در درون خود احساس ناچیزی نسبت به حاکمیت مالیاتی دولت دارد و هیچ‌کس نمی‌خواهد اعداد و ارقام به او یادآوری شود. تنها زمانی که اوراق مالیاتی به خانه‌اش می‌رسند، انسان مدرن اظهار می‌کند که این چیزها واقعاً او را به طور قابل توجهی نگران می‌کنند و او همیشه قربانی هر نوع سیاست مالی ملی نادرست است.

۷۳خدمات کشاورزی، چه دستی و چه با حیوانات، که اربابان در قرون وسطی از کشاورزان مطالبه می‌کردند

اکنون بسیار قابل توجه است که اساساً مسائل سیاست مالی ملی به هیچ وجه آنقدرها هم که در نگاه اول به نظر می‌رسند، مبهم و مرموز نیستند، در واقع اساساً آنقدر واضح و ساده هستند که هر فهم معمولی می‌تواند حداقل در طرح کلی آنها را درک کند.

بنابراین، نیازی به توضیحات مفصل قانون اساسی نیست که دولت به خوبی از امکانات توصیف شده برای تأمین نیازهای مالی خود برخوردار است، زیرا همه می‌دانند و در زندگی خود تجربه کرده‌اند که ماهیت حاکمیت خدماتی دولت چیست و همه روزانه اسکناس‌های منتشر شده توسط دولت را در دست دارند و هیچ کس از مالیات معاف نیست. بنابراین، طبیعی‌ترین چیز در جهان این خواهد بود که دولت نیازهای مالی خود را منحصراً از این سه طریق تأمین کند.

اما برای انسان عادی این سه راه باز نیست، زیرا نه می‌تواند همسایه‌اش را برای کار یا خدمات مالیاتی به کار بگیرد و نه اگر بخواهد خودش پول چاپ کند و آن را به گردش درآورد، در امان خواهد بود. برای او در واقع تنها راه، بدهکار شدن به بهره است، اگر از قبل کاملاً فکر کند که فقط با پول دیگران می‌تواند خوشحال شود و نمی‌تواند از بدهکار شدن اجتناب کند.

اما اینکه دولت به طور کلی تنها راه پذیرش وام‌های بهره‌دار -یعنی بدهی‌ها - را حق خود می‌داند، زمانی که به پول نیاز دارد و سایر حقوق حاکمیتی خود را امروزه فقط به شیوه‌ای پنهانی برای وصول بدهی‌های ایجاد شده از مردم اعمال می‌کند، شرایطی است که بیهوده به دنبال توضیحی منطقی برای آن هستیم. در واقع هیچ توضیح منطقی برای آن وجود ندارد، بلکه فقط این واقعیت است که کل تفکر ما حتی در مسائل سیاسی مالی ملی به شیوه‌ای سرمایه‌داری خصوصی هدایت یا فاسد می‌شود. با چنین آلودگی عمومی افکار عمومی، چنین توضیحات ظاهراً منطقی برای سیاست وام‌دهی دولت، همانطور که گزارش دادم، نقش بزرگ و در واقع بسیار مهمی ایفا می‌کنند.

یهودی حتی در این موارد نیز خود را استاد روانشناسی نشان داده است. در چنین مواردی، همیشه بسیار دشوار است که فوراً از فساد مستقیم دولتمردان مسئول صحبت نکنیم، این فرض بدیهی است، و با این حال در بیشتر موارد هیچ فسادی وجود نداشته، بلکه تنها عدم اطمینان در امور سیستم مالی و اعتباری، کوته‌بینی و خودپسندی منجر به این واقعیت شده است که ادارات مالی دولت به آرامی اما مطمئناً در یک جنون وام فرو رفته‌اند که تاکنون هیچ راه فراری از آن نمی‌بینند.

این واقعیت که در ابتدا تأمین مالی کارهای عمومی بزرگ مانند ساخت راه‌آهن و غیره که نوید درآمدزایی می‌دادند، از طریق وام را بی‌ضرر می‌دانستند، به این توسعه شرایط کمک شایانی کرده است. در ابتدا، به روش زیر تصمیم گرفته شد: از درآمد راه‌آهن یا آبراه‌ها می‌توان بلافاصله بهره را پوشش داد، در واقع قیمت‌گذاری را تحت کنترل داریم. دولت با منابع خود نمی‌تواند چنین کارهای بزرگی را به یکباره از خزانه خود بیرون بکشد، بنابراین خوشبختانه کمک اعتباری پیشنهادی بانک‌ها را می‌پذیرد. این امر مشکل تصویب مالیات‌های جدید در پارلمان ایالتی را از دولت برطرف می‌کند، منابع نقدی دولت مطالبه نمی‌شود و راه‌آهن می‌تواند به راحتی بهره‌ها را از مازادها پرداخت کند. هنرهای اغواکننده سرمایه وام، که به خودی خود نمی‌تواند با پول کاری انجام دهد اگر کسی را پیدا نکند که آن را از او بگیرد و علاوه بر آن بهره به آن بپردازد، موفق شد سیاه را به سفید تبدیل کند و خود دولت را به یک جمع‌آوری‌کننده بهره برای سرمایه خصوصی تبدیل کند.

با این حال، حتی ساده‌ترین تأمل اقتصادی از سوی دولت یا پارلمانی که از مسئولیت خود آگاه است، باید به موارد زیر منجر می‌شد:
اگر کسی راه‌آهن را با پول خارجی بسازد و مجبور باشد سال به سال فقط ٪۵ بهره، با تمام هزینه‌های مربوط به آن، برای آن بپردازد، در ۲۰ سال کل مبلغ را یک بار، در ۴۰ سال، بازپرداخت می‌کند.

دو سال است که دو برابر شده و با این حال همان بدهی همچنان معوق مانده است. این مبالغ فوق‌العاده که چندین برابر هزینه‌های اولیه سرمایه‌گذاری است، در واقع باید بار دیگر به طور غیرمستقیم از مردم، کل جمعیت، که باید تعرفه‌های حمل و نقل ریلی را که دقیقاً مطابق با این مبالغ بهره افزایش یافته است، بپردازند، تأمین شود. اعلام یک‌باره مالیات سنگین راه‌آهن به مردم بهتر است، یا بهتر می‌بود. در آن صورت، این مالیات‌ها، البته برای چند سال، اما نه برای مدت طولانی، بسیار ظالمانه می‌بودند، زیرا هزینه‌های حمل و نقل و راه‌آهن خیلی زود به یک دارایی واقعاً بدون بدهی دولت تبدیل می‌شدند که بعداً درآمدهای سالانه زیادی را برای آن تضمین می‌کرد. اما این داستان قدیمی است که ترجیح می‌دهیم دم سگ را ذره ذره قطع کنیم زیرا فکر می‌کنیم برای آن بسیار کمتر دردناک خواهد بود. طبیعتاً عکس این قضیه صادق است. هزینه‌های سرمایه‌گذاری چنین پروژه ملی در واقع باید توسط مردم پرداخت شود، اما اگر این پروژه‌ها با وام توسعه داده شوند، ناگزیر علاوه بر این، بهره‌هایی نیز وارد می‌شود که در طول سال‌ها به چندین برابر خود بدهی می‌رسد. بنابراین، تأمین مالی چنین کارهای عمومی از طریق وام، یک حماقت مالی محض است. همین جا می‌توانیم به چیزی اشاره کنیم که دولت را از جنون وام‌گیری نجات خواهد داد: هیچ‌کس نمی‌تواند دولت را، مثلاً برای چنین اقدامات تولیدی، از انتشار اوراق اعتباری، اوراق اعتباری خزانه‌داری دولتی و پرداخت هزینه کارها از طریق آن منع کند. چنین خلق پولی توسط دولت در مواردی که اصلاً بحث تورم مطرح نیست، زیرا ارزش جدیدی نیز برای توکن‌های جدید وجود دارد، به یک باره همه مشکلات را حل می‌کند و دولت و مردم را برای همیشه از بدهی بهره‌دار به سرمایه خصوصی رهایی می‌بخشد.

ما باید در جای دیگری به جزئیات بیشتری در مورد این مشکل بپردازیم. یک مدیر مالی ماهر باید بتواند امور را به گونه‌ای ترتیب دهد که چنین کارهای بزرگی از مالیات‌های ویژه به همراه استفاده از سایر منابع درآمدی دولت و تنها با انتشار جزئی اسکناس‌های جدید انجام شود. البته این امکان تا حد قابل توجهی تنها در صورتی محقق می‌شود که تمام هزینه‌های دیگر دولت، به ویژه هزینه‌های به اصطلاح غیرمولد برای امور اداری، اجرای عدالت، آموزش و غیره، از مازاد شرکت‌های تجاری دولت تأمین شود.

این ممکن است با توجه به اقتصاد کسری بودجه‌ی سرسام‌آور فعلی راه‌آهن، پست و غیره، شبیه یک طنز به نظر برسد، اما با این حال، همانطور که در سال ۱۹۱۹ در اولین انتشارم در روزنامه‌ی زوددویچه موناتشفته (فوریه) با عنوان «حالا چه؟» تحت عنوان «ابزار رادیکال» نشان دادم، ما چندان از چنین امکاناتی دور نبودیم. تنها تعهد بهره‌ای دولت به سرمایه‌ی خصوصی ما را از این وضعیت ایده‌آل اقتصاد مالی ملی جدا می‌کرد. این توهم که در آن زمان مؤثر بود، مبنی بر اینکه دولت، وقتی به پول نیاز دارد، باید صرفاً با بهره پول را به داخل خود پمپاژ کند، مانع از این امر شده است.

واضح است، و همه باید می‌توانستند توضیحات من را دنبال کنند، که دولت به هیچ وجه به پول خارجی، و در نتیجه به بدهی، هدایت نمی‌شود، وقتی می‌خواهد کاری را انجام دهد، که مثلاً بتواند کار و خدمات تیمی را مطالبه کند و در نهایت بدون شک در صدور اوراق اعتباری خزانه‌داری دولت برای چنین اهدافی، به منظور ایجاد این کارها با آنها بدون تحمیل بار بر مردم، موجه خواهد بود. چنین روشی مزیت بزرگی خواهد داشت که چنین کارهایی را از ابتدا از هرگونه بهره و عوارض معاف می‌کند. کارها بلافاصله به اموال دولتی آزاد و بدون بدهی تبدیل می‌شوند. از درآمد کارها، کوپن‌های خزانه‌داری دولت صادر شده را می‌توان در مدت کوتاهی بازخرید و معدوم کرد. محصولات چنین کارهایی، یا قیمت حمل و نقل بار و مسافر، می‌تواند به میزان قابل توجهی کاهش یابد. از این طریق می‌توان به طور کلی بزرگترین خدمات را به کل اقتصاد ملی ارائه داد، دولت می‌توانست منابع درآمدی بسیار قابل توجهی را به دست آورد که بیشترین استفاده را برای کل جامعه ملی داشته باشد و همچنین خود دولت را کاملاً از منابع مالی بالا مستقل کند. اما همچنین باید چنین می‌بود

بنابراین. زیرا دولت ارباب سیستم مالی است و نه امور مالی کلان، یعنی در دولت ناسیونال سوسیالیستی آینده نیز چنین خواهد بود.

این واقعاً یک ترفند فریبکارانه و روان‌پریشانه بوده است که بانک‌ها موفق شده‌اند اجازه ندهند چنین فرآیندهای فکری بدیهی و بدیهی که -زمانی بیان شدند -دیگر قابل انکار نیستند، و دولت و اقتصاد را با جمله‌ای که در بالا ذکر شد گیج کنند و آنها را به بردگی بهره برای سرمایه بکشانند.

می‌دانم که اگرچه این مسائل اکنون مثل روز روشن است، هنوز بسیاری از خوانندگان من به درک سالم انسانی خود اعتماد ندارند و به سادگی نمی‌خواهند باور کنند که چگونه چنین پوچی ممکن بوده است و ترجیح می‌دهند فرض کنند: «این نمی‌تواند درست باشد، دولتمردان ما نمی‌توانند اینقدر احمق باشند -اما من نمی‌توانم در این مورد قضاوت کنم». این اعتراف به فقدان قضاوت در مورد چنین بی‌کفایتی آشکار دولت در امور مالی و سیاسی، به طور مضاعف در تضاد با عیب‌جویی و غرولندهای آماده در مورد اقدامات دولت و با این واقعیت است که در اینجا مسئله بر سر مسائلی است که بیشترین ضربه را به کیف پول هر فرد وارد می‌کند.

برای این افراد، مایلم دیدگاه دیگری را برای بررسی باقی بگذارم که عبارت است از
مربوط به روش تصویب اعتبار از طریق پارلمان ایالتی یا رایش.

چنین وظایف بزرگ دولتی در واقع به طور کامل در پارلمان‌ها بررسی می‌شوند. پس از بحث‌های طولانی، اعتبارات سرانجام "تصویب" می‌شوند. شهروند عادی دولت اکنون معتقد است که اکنون همه چیز مرتب است و دولت، که واقعاً چنین فرد ثروتمند و قدرتمندی است، میلیون‌ها اعتبار مصوب را در اختیار دارد. افراد کاملاً باهوش شاید هنوز هم پشت گوش خود را بخارانند و با خود بگویند: "این یعنی دوباره مالیات‌های جدید". اما فکر می‌کنم می‌توانم با جسارت بگویم که جدا از افراد تازه وارد -که نه نمایندگان و نه وزرا نیازی به تعلق به آنها ندارند، در واقع شاید فقط یک نفر حداکثر از این واقعیت آگاه شود که این تصویب اعتبار بزرگ در پارلمان ایالتی یا رایش چیزی جز اجازه وام گرفتن این "اعتبار" به خود به روشی دیگر با بهره نیست. بنابراین، این "تصویب اعتبار از طریق پارلمان" فقط به وزیر مربوطه این اختیار را می‌دهد که این اعتبار را با بهره از بانک‌های بزرگ دریافت کند. به این ترتیب «تصویب اعتبار از طریق پارلمان» طبیعتاً به یک نمایش مضحک و یک کمدی تبدیل می‌شود، زیرا کل جمعیت -که در نهایت باید هزینه سرمایه و بهره را بپردازند -در موقعیتی نیستند که واقعاً «اعتبار» را تأمین کنند، نه، ابتدا باید توسط سرمایه وام بزرگ ایجاد شود.

تنها چیز منطقی و طبیعی این است که در صورت تصویب اعتبار از طریق مجلس، همزمان و به طور خودکار تصویب شود که اکنون بانک دولتی نیز مبالغ مصوب را بر اساس دستور پرداخت از سوی مراجع اجرایی به کارآفرینان مربوطه پرداخت یا تأیید کند.

اعتبارات تصویب می‌شوند، برای تأمین ارز لازم باید کاری انجام شود؛ بنابراین بی‌معنی است اگر -همانطور که اکنون رایج است - ابتدا وامی صادر شود و سپس اعتبارات «تصویب‌شده» به نوعی برای بار دوم توسط سرمایه‌داران اعطا شوند.

حال ممکن است کسی بتواند ادعا کند که پول مازاد از دولت دقیقاً به این شکل جذب می‌شود و این امر باید تأثیر مفیدی بر وضعیت مالی عمومی کشور داشته باشد، به طوری که چنین مدیریت اعتباری به شیوه‌ای کاهنده تورم عمل خواهد کرد. اما طبیعتاً به هیچ وجه اینطور نیست و در واقع به دلایلی که هیچ متخصص بانکی نمی‌تواند آن را رد کند. می‌توان پذیرفت که بخش بسیار کمتری از چنین حواله‌ها و پرداخت‌های چنین وام‌هایی به صورت نقدی پرداخت می‌شود، در اینجا مسئله مربوط به حلقه پس‌اندازکنندگان کوچکی است که با چنین حواله‌هایی به بانک راه پیدا می‌کنند، کسانی که دویست یا هزار مارک پس‌انداز کرده‌اند که اکنون می‌خواهند در یک گواهی بهره، در چنین کاغذ جادویی که هر سال فقط باید یک تکه از آن را جدا کرد تا مبلغ مشخصی به آنها پرداخت شود بدون اینکه گواهی از ارزش آن کاسته شود، سرمایه‌گذاری کنند. اما پول‌هایی که از این طریق وارد بانک می‌شوند کاملاً ...

ناچیز است. علاوه بر این، بانک‌هایی که این وجوه نزد آنها سپرده‌گذاری می‌شود، به هیچ وجه این مبالغ نقدی را به خزانه دولت منتقل نمی‌کنند، بلکه انتقال این مبالغ حواله منحصراً از طریق حواله یا پایاپای انجام می‌شود.

اما تمام حواله‌های بزرگتر مربوط به چنین وام‌هایی از همان ابتدا توسط سرمایه‌داران، در بانک‌هایشان، از طریق انتقال بدون پول نقد یا از طریق فرآیند تراکنش‌های بانکی انجام می‌شود.

و غیره

بنابراین، در واقعیت، هیچ نقدی به دست دولت نمی‌رسد و اگر چنین پولی دریافت کند، باید فوراً آن را برای اجرای کارهایش بدهد. بنابراین، این مزیت فرضی وجود ندارد. برعکس، این به شرح زیر است: همانطور که می‌دانیم، دولت برای مبالغ وام گرفته شده، به اصطلاح گواهی‌های امنیتی یا اوراق قرضه صادر می‌کند. این اوراق قرضه دولتی، کاغذهای چاپ شده ظریف یا نه چندان ظریفی هستند که حاوی یک سند بدهی با تمام ضمانت‌های دولتی برای مبالغ دریافتی و علاوه بر آن، تعیین‌های لازم برای تاریخ‌های پرداخت بهره و کوپن‌هایی هستند که بر اساس آنها، دولت متعهد می‌شود که بهره مبالغ ذکر شده در برگه کوپن را به صورت سه ماهه، شش ماهه یا سالانه پرداخت کند.

علاوه بر این، به این برگه کوپن، یک گواهی تمدید دیگر (talon) اضافه می‌شود که در صورت انقضای برگه کوپن اول پس از تعداد مشخصی سال، به دارنده آن حق دریافت یک برگه کوپن جدید را می‌دهد.

حال، چنین گواهی امنیتی که توسط دولت صادر می‌شود و دولت با تمام ثروت خود مسئول سرمایه و بهره آن است، قطعاً به معنای قدرت خرید در دست مالک است. مالک چنین گواهی‌های دولتی می‌تواند در هر زمانی با این گواهی‌ها چیزی برای خود بخرد، چه این گواهی‌ها را مستقیماً به عنوان پرداخت ارائه دهد و چه ابتدا این گواهی‌ها را در بورس اوراق بهادار یا بانک خود بفروشد و سپس با درآمد حاصل، پول نقد بپردازد.

اکنون هیچ شکی نیست که انتشار اوراق بهادار جدید توسط دولت به معنای ایجاد ظرفیت خرید اضافی است -اینکه آیا این درست است یا توجیه‌پذیر، در حال حاضر مورد توجه ما نیست -همین اتفاق می‌افتد اگر، برای مثال، دولت پول کاغذی جدیدی چاپ کند. تفاوت در این واقعیت است که در یک مورد، اوراق بهاداری تولید می‌شوند که جدا از بدهی، تعهد بهره پایدار را بر دوش دولت می‌گذارند، در حالی که در مورد انتشار جدید پول کاغذی، تعهد بهره به هیچ وجه مورد توجه قرار نمی‌گیرد.
بنابراین، اکنون می‌بینیم که در هر صورت، شکل آخر برای دولت و مردم مطلوب‌تر خواهد بود.

اما اکنون، اگر روش چنین تأمین مالی را بیشتر دنبال کنیم، مشخص می‌شود که تأمین مالی مستقیم شرکت‌های بزرگ دولتی با اجتناب از مسیر وام، مزایای بسیار بیشتری را آشکار می‌کند.

ما دیده‌ایم که شکل فعلی تأمین مالی پروژه‌های دولتی منجر به ایجاد ظرفیت خرید اضافی می‌شود که با صدور گواهی‌های امنیتی جدید نشان داده می‌شود. در این حالت، طبیعتاً کل مبلغ وام جدید باید یکجا پرداخت شود، حتی اگر راه‌آهن، آبراه‌ها و غیره که قرار است جدیداً ساخته شوند، فقط در مرحله ساخت باشند و هنوز هیچ ارزش واقعی قابل ذکری نداشته باشند.

اگر کسی به روشی که من پیشنهاد می‌دهم، به سمت تأمین مالی چنین کارهای بزرگ دولتی حرکت کند، ابتدا هزینه‌های هنگفت تبلیغات برای وام ناپدید می‌شود. ممکن است به یاد داشته باشید که چه مبالغ هنگفتی فقط توسط مناقصه‌های روزنامه‌ها بلعیده می‌شود. علاوه بر این، درصدهایی که از ابتدا به بانک‌ها و سایر مؤسسات اعتباری اعطا می‌شود، ناپدید می‌شوند. حتی اینها هم میلیون‌ها هستند. علاوه بر این، تمایل به صدور وام‌ها تحت ارزش اسمی وجود دارد، به عبارت دیگر، برای یک اوراق قرضه ۱۰۰۰ مارکی، فقط ۹۷۰ مارک بیشتر یا کمتر باید توسط خریدار این گواهی‌ها پرداخت شود، و با این حال او کل مبلغ را با بهره دریافت می‌کند. حتی اینها ضررهایی هستند که از ابتدا

به باری بر دوش دولت یا بنگاه اقتصادی و به نفع سرمایه‌دار تبدیل می‌شوند. در واقع، تمایل دارند چنین وام‌هایی را، همانطور که در اصطلاح بورس اوراق بهادار آمده است، با ارائه مزایای اضافی ویژه که حتی ممکن است شامل معافیت مالیاتی باشد، با جذابیت‌های دیگری «تزئین» کنند. در اینجا وام ممتاز معدن را به یاد می‌آورم که خارق‌العاده‌ترین جذابیت‌هایی را که یک دولت تا به حال به آن تن داده بود، به نمایش گذاشت. شیطان بخت‌آزمایی و قمار در خدمت تبلیغات وام قرار گرفت، به این صورت که وعده پرداخت میلیون‌ها دلار از تعداد بسیار زیادی اوراق قرضه ۱۰۰۰مارکی را می‌داد. علاوه بر این، پرداخت‌های به اصطلاح پاداش نیز انجام می‌شد و علاوه بر این، نرخ بهره اعلام شده ۵٪بود که با بندهایی پوشش داده می‌شد و علاوه بر این، در صورت وجود یک سری مالیات، وام ممتاز پس‌انداز از هر مالیاتی معاف بود! از جایی که کسی می‌خواست مبالغ هنگفتی برای پرداخت این مزایا و مزایا، این بردهای افسانه‌ای بخت‌آزمایی، به دست آورد، هیچ کس به آن فکر نمی‌کرد - اگرچه برای هر مرد جدی و تیزبینی باید روشن باشد که همه این مبالغ باید دوباره از جیب مردم بیرون کشیده شود. زیرا مبالغ دریافتی در آن زمان بلافاصله برای فوری‌ترین هزینه‌ها استفاده می‌شد. اینها همه جنایات سیاسی مالی علیه مردم است که فقط باید از وقاحت تمام عیاری که با آن صحنه‌سازی می‌شوند، تعجب کرد.

بنابراین، اگر کسی به هیچ وجه مسیر وام را انتخاب نکند، بلکه مستقیماً به دنبال خلق مستقیم پول باشد، تمام این بارهای سنگین و ناعادلانه بودجه دولت برداشته می‌شود -حتی لازم نیست مبالغ لازم را به یکباره با پول کاغذی جدید جمع‌آوری کند ، اما این کار می‌تواند بسیار آهسته انجام شود، حتی با توجه به پیشرفت کارهای جدید. این مزیت عظیم دیگری نیز خواهد داشت که دیگر بحث پول بدون پشتوانه مطرح نیست، زیرا پول جدید فقط زمانی داده می‌شود که بخش قابل توجهی از کارها تکمیل شده باشد. ما در اینجا با پولی سر و کار خواهیم داشت که کاملاً با ارزش‌های واقعی پوشانده شده است، بنابراین با پولی که پایدار است، با پولی که با این همه ساعت کار انجام شده مطابقت دارد.

اما حتی این شکل از انتشار متوالی پول جدید برای ساخت و ساز که از قبل بسیار مطلوب‌تر به نظر می‌رسد، به هیچ وجه مرحله نهایی نیست. زیرا به هیچ وجه ثابت نخواهد شد که مبلغی معادل پول کارهای تازه ایجاد شده به گردش درآید، زیرا اسکناس‌های تازه منتشر شده در واقع دوباره به خزانه‌های عمومی دولت بازمی‌گردند. بنابراین می‌توان آنها را بدون نیاز به ورود سری‌های جدید به گردش، دوباره منتشر کرد. و حالا بیایید یک قدم جلوتر برویم، یعنی انتشار پول جدید خود را برای چنین دولت ویژه‌ای اعلام کنیم.

وظایفی که به خودی خود اساساً اصلاً ضروری نیستند، حتی اگر بتوانیم به خوبی مجاز بودن و به ویژه وضوح فرآیند تأمین مالی در صدور پول شخصی برای ساخت و ساز را توضیح دهیم و بخواهیم برای اهداف خاصی به آن پایبند باشیم.

این آخرین مرحله، تأمین مالی کامل و بدون پول نقد چنین وظایف دولتی است. همانطور که قبلاً در بالا نشان داده شد، فرض اینکه دولت از طریق وام، پول نقد به دست می‌آورد که می‌تواند با آن به کارآفرین و کارگران ساخت راه‌آهن یا نیروگاه برق پرداخت کند، اشتباه است.

با این وجود، کارآفرینان باید هر هفته مبالغ لازم برای پرداخت نقدی کار خود را از بانک‌های خود برداشت کنند. بانک‌ها نیز به نوبه خود باید این مطالبات فوق‌العاده بزرگ از ذخایر خزانه خود را بار دیگر از بانک‌های مرکزی یا رایش‌بانک و غیره پوشش دهند. اکنون، در مواقع عادی، کل نقدینگی موجود برای پرداخت دستمزد هفتگی کل نیروی کار کاملاً کافی است و اساساً بی‌تفاوت است اگر به طور موقت، به عنوان مثال، نیروی کار بزرگتری در یک مکان در ساخت نیروگاه والشنزی باواریا متمرکز شوند، زیرا اگر در آنجا مشغول به کار نباشند، حتی وقتی در سایر شرکت‌ها توزیع می‌شوند، باید انتظار داشته باشند که دستمزد هفتگی خود را دریافت کنند یا از طریق بیمه بیکاری پول دریافت کنند. این بدان معناست که این یک وظیفه کاملاً عمومی دولت است که به کل نیاز به وسیله پرداخت برای کل کشور رسیدگی کند.

اقتصاد، صرف نظر از اینکه آیا نیروی کار بیشتری به طور موقت در یک مکان برای اجرای کارهای بزرگ دولتی استخدام شده‌اند یا خیر.

تأمین ابزار پرداخت برای پرداخت دستمزد و اجرای سایر انتقال‌های غیرنقدی به کارآفرینان، وظایف تراکنش‌های پرداخت هستند و هیچ ارتباطی با وضعیت اعتباری ندارند.

بنابراین، بدیهی‌ترین و طبیعی‌ترین چیز این خواهد بود که با تصویب اعتبار برای برخی کارهای بزرگ دولتی از طریق نمایندگی قانونی کل جمعیت، همزمان این مجوز به بانک دولتی داده شود که بر اساس این اعتبارات مصوب، پرداخت‌های لازم را انجام دهد. بدیهی است که به روش عادی -این پرداخت‌ها فقط زمانی انجام می‌شوند که مقامات مختلف دولتی طرف قرارداد (ادارات کشاورزی، ادارات مهندسی خیابان و رودخانه، بخش‌های ساخت راه‌آهن، ادارات ویژه برای اهداف خاص و غیره) مبالغ پرداختی مورد درخواست کارآفرینان را بررسی کرده و طبق مقررات و قرارداد، پرداخت را مجاز شمرده باشند.

کل کلاهبرداری وام که انجام می‌شود -زیرا چیزی جز شکل مدرن کلاهبرداری از یک ملت نیست -کاملاً بی‌فایده و فقط مضر است.

شرکت رایش‌بانک

رایش‌بانک، برخلاف آنچه هر شهروند خوش‌باور دولتی ممکن است باور کند، در واقع یک بانک دولتی نیست، بلکه یک شرکت سهامی است. بنابراین، رایش‌بانک به هیچ وجه یک نهاد دولتی نیست، حتی اگر دولت تا ژوئن ۱۹۲۲، زمانی که به درخواست‌های متفقین کاملاً «خودمختار» شده بود، از برخی حقوق نظارتی برخوردار بود. حتی مقامات بانک توسط رایش منصوب و حقوق دریافت می‌کردند، اما شورای مشورتی منحصراً از نمایندگان دنیای بانک‌های بزرگ و یهودیان بین‌المللی تشکیل شده بود - این دو گروه از یک گروه هستند.

در همان بدو تأسیس خود در سال ۱۸۷۳، اولین شورای مشورتی نام‌های زیر را در میان حدود ۱۵ عضو ثبت کرد: بارون روچیلد، عضو شورای خصوصی بازرگانی، بلایشرودر، عضو شورای خصوصی بازرگانی، مندلسون، تئودور پلات، عضو شورای خصوصی بازرگانی، اوپنهایمر، عضو شورای خصوصی بازرگانی، وارشاور و عضو شورای خصوصی بازرگانی، زویکر، عضو شورای بازرگانی، اشترن، عضو شورای بازرگانی، گلپکه؛ بنابراین یازده یهودی اصیل و به عنوان نشان، چهار جنتلمن دیگر با نام‌های آلمانی.

این باز هم یک حرکت شطرنجی هوشمندانه بود که طی آن، بانکدار مشاور بیسمارک، یعنی بلایشرودر، به صدراعظم قدیمی رایش توصیه کرد که رایش‌بانک به عنوان یک نهاد صرفاً دولتی توسعه نیابد، زیرا در صورت جنگ، بر اساس امنیت بین‌المللی به رسمیت شناخته شده مالکیت خصوصی، دشمن نمی‌تواند آن را تصاحب کند، در حالی که به عنوان یک بانک صرفاً دولتی، بلافاصله در معرض حمله دشمن قرار خواهد گرفت.

در واقع، یهودی زیرک، به همراه دیگر سرمایه‌داران بزرگ، طبیعتاً تنها آرزویش این بود که مؤسسه مالی اصلی رایش را به حوزه قدرت خود وارد کند. آقایان در این کار نیز موفق شدند و رایش به این ترتیب کاملاً از یکی از مهم‌ترین زمینه‌های حاکمیت ضرب سکه خود - حق انتشار اسکناس - صرف نظر کرد.

رایش‌بانک امروزه جایگاه بسیار ویژه‌ای در نظام مالی رایش آلمان دارد، جایگاهی که حتی کم‌اهمیت‌ترین افراد هم امروز از عواقب وحشتناک آن برای دولت و مردم آگاهند.

این باید وظیفه یک تحقیق انفرادی باشد که دقیقاً بررسی کند که بانک‌های بزرگ از زمان تأسیس رایش‌بانک، چگونه از نفوذ تعیین‌کننده خود بر آن برای اهداف خودخواهانه خود سوءاستفاده کرده‌اند.

تا زمانی که بیسمارک در قدرت بود، دیدگاه دولتمردانه و احترامی که برای او قائل بودند، کفتارهای بورس را تحت کنترل نگه می‌داشت؛ بیسمارک در کل تاریخ رایش‌بانک تنها یک بار از حق وتوی صدراعظم که در قانون رایش‌بانک پیش‌بینی شده بود، استفاده کرد، یعنی زمانی که پذیرش سهام روسیه را ممنوع کرد. امروزه رایش‌بانک، همانطور که در ابتدا ذکر شد، تحت فشار دوستانه بانکداران بین‌المللی، کاملاً مستقل شده است. بنابراین، دولت رایش دیگر امکانی برای اقدام قاطع در مورد نحوه انجام امور ندارد.

بردگی بهره ملت‌ها به معنای حاکمیت بانک و بورس است. شکستن بردگی بهره، بزرگترین وظیفه ناسیونال سوسیالیسم است.

هر اتفاقی که امروز در دولت و اقتصاد می‌افتد - همه چیز به تقاضای بهره سرمایه‌های کلان در برابر کار تولیدی تبدیل می‌شود. اگر راه‌آهن ساخته شود، از آن وام گرفته می‌شود، اگر جنگی رخ دهد، از آن وام‌های جنگی حاصل می‌شود، اگر منابع طبیعی یا انرژی آبی توسعه یابد، از آن وام‌های انرژی آبی حاصل می‌شود، اگر کارخانه‌ای گسترش یابد، سهام جدید منتشر می‌شود، اگر بنگاه اقتصادی جدیدی تأسیس شود، نوعی شرکت سرمایه‌داری با بهره انتخاب می‌شود که اجازه می‌دهد کار و ریسک به کارآفرینان و سهم شیر از سود به سرمایه‌داران مالی منتقل شود. اگر دیگر از طریق وام پیش نرود، بسیار ساده‌تر و راحت‌تر است.

مانند زمان تورم سال ۱۹۲۳، روش گسترده‌ای برای چاپ پول انتخاب می‌شود که به همین ترتیب بیشترین منافع را برای سرمایه‌های بزرگ به همراه دارد. همانطور که در مورد شاه میداس در حماسه، که هر چیزی را که لمس می‌کرد به طلا تبدیل می‌شد، امروزه هر اتفاقی که می‌افتد به اوراق بهادار با بهره تبدیل می‌شود.

متأسفانه، بانکداران جهانی اشتهای بسیار خوبی دارند و اوراق بهادار در واقع غذای مورد علاقه آنهاست که بدیهی است که به طرز عالی با آنها سازگار است. ما نمی‌توانیم روی گرسنگی آنها حساب کنیم، که همانطور که همه می‌دانند، حتی غذای دهانش به طلا تبدیل می‌شد. برعکس، کارگران ابتدا قبل از اربابان بهره گرسنه خواهند شد.

آنها هم اصلاً به فکر دست کشیدن یا نرمش در حکومتشان نیستند، پس باید این حکومت بهره ای شکسته شود.

اکنون باید جنبه سومی را روشن کنیم که تصویر استثمار سرمایه‌داری مبتنی بر بهره را حتی برای افراد عادی تکمیل و کامل می‌کند، و آن تورم است.

تورم

تورم، نمود آشکار فلاکت سیاسی-مالی ماست. تورم
همه را -هر کسی را که باید امرار معاش کند -با شدت وحشتناکی تحت تأثیر قرار می‌دهد.

اما تورم از کجا می‌آید؟ برای این سوال می‌توان توضیحات زیادی شنید که بخشی از آنها از دیدگاه محدود پاسخ‌دهنده، بخشی از آن از فرهنگ شعارهای عوام‌فریبانه گرفته شده و بخشی از آنها به علل جزئی واقعی اشاره دارند، بدون اینکه به درستی به علت محرک نهایی اشاره کنند. وقتی این علل تورم که توسط احزاب مختلف شناسایی شده‌اند را می‌شنویم، به زودی هیچ نظم اجتماعی و هیچ حرفه دیگری باقی نمی‌ماند که توسط برخی از طرفین به عنوان علت تورم تعیین نشود.

برای کسانی که توضیحات کتاب در مورد بردگی بهره را دنبال کرده‌اند، یافتن پاسخ دشوار نیست. گناه اصلی تورم، به دوش تعهد بهره‌ای کار به سرمایه است.

بهره -مالیات -تورم، بنابراین زنجیره منطقی ادامه می‌یابد که از ... شروع می‌شود.
وعده فاجعه‌بار و پوچ بهره از سوی دولت، این نتیجه را به دنبال دارد که دولت باید تعهدات بهره پذیرفته‌شده را از طریق مالیات از مردم بگیرد؛ مالیات‌ها، و در واقع انواع مالیات‌ها، مستقیم و غیرمستقیم، عوارض، و همچنین نامطلوب‌ترین مالیات‌های غیرمستقیم، مالیات‌های مربوط به انتشار اسکناس‌های بدون پوشش، تورم را به همراه خود می‌کشند. به این ترتیب، در یک چرخه ابدی ادامه می‌یابد، زیرا تورم هزینه‌های فزاینده‌ای را برای دولت ایجاد می‌کند که دولت، که در دام جنون وام گرفتار شده است، همیشه فکر می‌کند که تنها از طریق پذیرش بدهی‌های جدید می‌تواند آنها را پوشش دهد، این بدهی‌های جدید خود دارای بهره‌های جدیدی هستند، بهره‌های جدید، مالیات‌های جدید را ضروری می‌سازند، قانون‌گذاری مالیات به تدریج کاملاً شکست می‌خورد، زیرا در صورت چنین سقوط ارزی، تمام درآمدهای مالیاتی بسیار عقب‌تر از کاهش ارزش پول باقی می‌مانند و اکنون دولت بدون مقاومت در برابر بلشویسم مالی چاپ پول تسلیم می‌شود، همانطور که ما به طرز وحشتناکی در تورم سال ۱۹۲۳ تجربه کرده‌ایم.

اولین آثار جدلی من در درجه اول به کشف این ارتباطات اختصاص داشت. در مانیفست شکستن بردگی بهره47، من به طور کلی اهمیت فراگیر مشکل بهره را در ورشکستگی دولت به طور کلی شرح دادم: راه حل، من به طور خاص حماقت سیستم وام دولتی را آشکار کردم و به قوانین مالیاتی بی شماری اشاره کردم که معیشت توده های وسیع را گران تر می کرد، که تولیدات آنها باید به طور کامل برای خدمات بهره استفاده می شد. در اثر اعتصاب مالیاتی آینده، با سیل جدید قوانین مالیاتی از سال 1920 و 1921، و همچنین بودجه رایش برای سال 1918، اثبات قطعی ارائه شد که کل مدیریت مالی رایش و ایالت ها کاملاً به خدمات بهره برای سرمایه وام بزرگ وابسته است. با این حال، در کتاب آخر، راه برای معکوس کردن این شرایط کاملاً اسفناک با یک مثال کاملاً ملموس نشان داده شده است.

کاملاً واضح است که از طریق غرق شدن اقتصاد ملی در پول کاغذی،
قدرت خرید این پول کاغذی باید به طور پیوسته کاهش یابد.

از آنجا که پول در درونی‌ترین ویژگی خود، همانطور که تشخیص داده‌ایم، نشانه‌ای از کار انجام‌شده است، نظریه‌ی مقداری پول، حداقل در ویژگی‌های اساسی آن، باید ...

---

۷۴ قدرت خرید بالقوه، قدرت خرید پس‌انداز شده‌ای است که در حال حاضر بر بازار تأثیری ندارد. پول نقد احتکار شده و همچنین سرمایه پس‌انداز با سرمایه‌گذاری ثابت نیز به این قدرت خرید تعلق دارند.
قدرت خرید مؤثر، کل مبلغ تمام مطالبات تقاضا شده در اقتصاد ملی است که به شکل پول نقد ...
یا به شکل اوراق بهادار در بازار کالاها به کار گرفته می‌شوند و به دنبال تبدیل خود به کالاهای مادی هستند.
قدرت خرید بالقوه می‌تواند در هر زمانی به قدرت خرید بالفعل تبدیل شود، در مورد این پدیده از «فرار از بازار» صحبت می‌شود.

ما آن را تصدیق می‌کنیم. این نظریه می‌آموزد که اگر قرار نیست تغییری در قدرت خرید ایجاد شود، مقدار پول در گردش در یک اقتصاد ملی باید در یک رابطه پایدار خاص باقی بماند. پول تا حد معینی در برابر موجودی کالاها قرار می‌گیرد و -که از مقدار کالاها محاسبه می‌شود -تعداد معینی از واحدهای ارزش ارز رایج تولید می‌شود، یعنی میانگین قیمت کالاها. در اینجا من به شدت بر صفت «میانگین» تأکید می‌کنم. در واقع، باید پا را فراتر گذاشت و گفت: سطح میانگین قیمت -بنابراین به هیچ وجه مقدار قیمت‌های منفرد -به میزان مشخصی به مقدار قدرت خرید موجود در کل کشور وابسته است. اما قدرت خرید در حال حاضر مفهومی بسیار جامع‌تر از فقط مقدار دارایی‌های نقدی است. اما ما نمی‌خواهیم در اینجا خیلی درگیر جزئیات اقتصادی شویم، زیرا در غیر این صورت، مسئله قدرت خرید مؤثر و بالقوه در تأثیر آن بر قیمت‌ها باید در اینجا مطرح شود. به هر حال، مسلم است که، به عنوان مثال، هزار برابر شدن پول در گردش باید به طور طبیعی تقریباً هزار برابر شدن قیمت‌ها را به همراه داشته باشد. در واقعیت، این قیمت‌ها نیستند که واقعاً افزایش یافته‌اند، بلکه قدرت خرید مارک فقط به نسبت معکوس با افزایش حجم پول رایج کاهش یافته است.

علت اصلی تورم، تعهد دولت به پرداخت بهره است. این تعهد به پرداخت بهره، مالیات را ضروری می‌کند، زیرا دولت فقط می‌تواند آنچه را که باید دوباره به شکلی از شهروندان خود بگیرد، به آنها بدهد.

این شکل از سرقت شهروندان توسط دولت، همانطور که دیده‌ایم، سه جنبه دارد -
یا از طریق مالیات‌های مستقیم یا به شکل مؤثرتر از طریق مالیات‌های غیرمستقیم یا به شکل غیرمستقیم خاص تورم. شکل آخر، زننده‌ترین شکل است، همچنین شکلی است که کشورهای ورشکسته با آن می‌خواهند سر خود را از آب بالا نگه دارند -این کامل‌ترین جعل است. اما این شکل آخر به ویژه بسیار مضر است زیرا در نتیجه آن، ثروت پس‌انداز کارآمدترین و کوشاترین بخش جمعیت به سادگی از بین می‌رود.

این یکی از تکان‌دهنده‌ترین فصل‌های تراژدی مردم آلمان است. صدها هزار کارگر یدی زحمتکش، کارمند، مقام، اعضای مشاغل آزاد، پزشکان، مهندسان و غیره، تمام عمر خود را با کار خستگی‌ناپذیر و پیگیر، برای خود و خانواده‌هایشان پس‌انداز کرده‌اند تا بتوانند از دوران پیری بدون مراقبت و مستقل لذت ببرند. آنها پس‌انداز خود را پنی به پنی و مارک به مارک جمع‌آوری کرده‌اند و هر مارک به معنای تضمین حداقل معیشت برای هر روز در دوران پیری است. اما دولتی که این افراد نگون‌بخت پس‌اندازهای خود را به آن سپرده‌اند، در تورم سال ۱۹۲۳ به هیچ وجه برای مارکی که به نوعی به عنوان پس‌انداز به آن سپرده شده بود -حتی زمانی که این پنی‌های پس‌انداز شده در آن زمان به صورت سکه‌های طلای براق سپرده شده بودند -حدود ۳۰میلیون مارک پاپیه - ۷۵پولی نپرداخت، بلکه از کاهش ارزش پول ناشی از خود استفاده کرد و گفت: یک مارک =یک مارک. با این کار، ثمره کار یک عمر همه این مردان را دزدید و آنها را به تلخ‌ترین رنج‌ها کشاند. سپس دولت آنها را با کمک‌های رقت‌انگیز و ناچیز فریب داد، و خیریه‌های خصوصی مجبور شدند پا پیش بگذارند و به آنها کمک کنند -اما دقیقاً همین شکل کمک‌ها برای افراد آسیب‌دیده شرم‌آور بود، زیرا از دست بخش خصوصی، این هدایا در واقع کمک‌های خیریه باقی می‌ماندند که این افراد نگون‌بخت باید بابت آنها سپاسگزار می‌بودند، هرچند که موضوع سرقت سازمان‌یافته حقوق به حقشان بود. حقوقی که اگر احیا می‌شدند، حتی «تشکر» از سوی غارت‌شدگان لازم نبود.

۷۵مارک کاغذی در اوت ۱۹۱۴به دلیل سقوط مارک تأسیس شد و ارتباط بین مارک طلایی و طلا از بین رفت. نرخ تورم تا نوامبر ۱۹۲۳همچنان رو به افزایش بود، تا اینکه با اعلام ایجاد یک مارک اجاره‌ای جدید به ارزش اتریلیون مارک اجاره‌ای، ارز تثبیت شد. مارک اجاره‌ای که در سال ۱۹۲۴به اجرا درآمد، خود در همان سال توسط مارک رایش جایگزین شد.

ما قبلاً در بخش‌های دیگری به این واقعیت اشاره کرده‌ایم که یک اصل نادرست -در واقع آرمان بازنشستگی سرمایه‌ای -به طرز وحشتناکی از این مردم فقیر انتقام گرفت. نه اینکه این محافل سزاوار این سرنوشت بوده‌اند، بلکه برعکس -وظیفه شرافتمندانه دولت ملی خواهد بود که تا حد امکان به این افراد غارت‌شده غرامت بپردازد. با این حال، باید امیدوار بود که این درس ترسناک همچنان در ناخودآگاه مردم به ارتعاش درآید و آرمان بازنشستگی سرمایه‌ای فروکش کند و به آرمان پس‌انداز درست -ایده کاملاً آلمانی مراقبت از سالمندان، مراقبت از زنان و کودکان از طریق ایجاد خانه‌ای برای خود، مزرعه و باغ و غیره -کمک کند تا به موفقیت و پیروزی برسد.

دومین شکل سرقت از شهروندان توسط دولت که در بالا به آن اشاره شد، مالیات غیرمستقیم است. مالیات غیرمستقیم، در پیامدهای خود، در واقع یک جرم اجتماعی است. بی‌رحمانه و بی‌رحمانه، به شکلی که هیچ‌کس نمی‌تواند از آن اجتناب کند، با شدت تمام به توده عظیم جمعیت ضربه می‌زند، در حالی که ثروتمندان عموماً به سختی تحت تأثیر مالیات‌های غیرمستقیم قرار می‌گیرند.

مالیات مستقیم، اگر بر اساس ظرفیت عملکرد اقتصادی مالیات‌دهنده درجه‌بندی شود، فی‌نفسه مالیاتی عادلانه و درست است. مالیات مستقیم همچنین، به عنوان پرداختی کمکی به دولت برای وظایف عمومی، به هیچ وجه مالیاتی نیست که اساساً تولید را گران‌تر کند، زیرا فقط باید در جایی اخذ شود که مازاد واقعی فراتر از پوشش مایحتاج زندگی کافی وجود داشته باشد. اما همانطور که امروزه با مالیات مستقیم برخورد می‌شود، مانند تورم، به یک سرقت محض تبدیل می‌شود و خود را در تضاد مستقیم با تضمین مالکیت بیان شده در ماده ۱۵۳ قانون اساسی وایمار قرار می‌دهد.

خلاصه، بگذارید یک بار دیگر خاطرنشان کنیم که ما در اینجا با تورمی روبرو هستیم که عموماً در نتیجه‌ی تعهد دولت به پرداخت بهره به امور مالی بین‌المللی عمل می‌کند. در اینجا موضوع، مکیدن خون پایدار از بدنه‌ی اقتصادی ملت ما به نفع قدرت مالی فراملی است که دولت خودمان به عنوان مأمور جمع‌آوری مالیات برای آن عمل می‌کند.

در اینجا موضوع بر سر نوع کاملاً خاصی از تورم است -تورم سرمایه‌داری مبتنی بر بهره.
تورم طبیعی زمانی ایجاد می‌شود که برداشت ناکافی یا یک بیماری همه‌گیر کشور را درگیر کند، زمانی که تقاضای طبیعی بیشتر از عرضه موجود باشد. با این حال، چنین تورمی همیشه موقتی است. سال حاصلخیز بعدی، این کمبود را از بین می‌برد و قیمت‌ها به سطح طبیعی خود باز می‌گردند.

با این حال، تورم سرمایه‌داری مبتنی بر بهره مانند آتش سوزانی است که خاموش نمی‌شود تا زمانی که تمام گنجینه‌های جهان را بسوزاند و کل بشریت را برده‌ی بهره‌ی امور مالی بین‌المللی کند -یا تا زمانی که برده‌داری بهره شکسته شود.

اصلاحات مالی ملی

پس از چنین تشخیص کاملی از بیماری امور مالی ایالت ما، و همچنین از وضعیت مالی ما
به طور کلی، می‌توانیم امیدوار باشیم که بتوانیم نسخه‌های مناسب برای درمان ارائه دهیم.

آن دسته از مقررات و اقداماتی که گذار از وضعیت فعلی به شکل آینده را تنظیم می‌کنند، در محدوده این کار قرار نمی‌گیرند. زیرا این اقدامات، دستورالعمل کلی معتبری هستند که از طریق آنها، در صورت امکان، باید از هرگونه اختلال در زندگی اقتصادی جلوگیری شود. طبیعتاً این امر بدون شدت خاصی در اینجا و آنجا و بدون مداخلات موقت اتفاق نمی‌افتد، اما حتی در مورد یک عملیات بسیار دقیق، بدون از دست دادن مقدار کمی خون اتفاق نمی‌افتد.

هدف نهایی و درخشان ما، شکستن بندگیِ منفعت است.

اولین و اساسی‌ترین اقدام، که از واگذاری سیستم مالی ملی به یک موسسه خصوصی، یعنی رایش بانک، حاصل می‌شود، ملی شدن رایش بانک است.

از دامنه فعالیت این بانک باید کاملاً آشکار باشد که «رایش‌بانک» در واقع باید نهادی متعلق به رایش باشد، درست مانند رایش‌پست یا رایش‌کورت. باید کاملاً اعلام شود که این نام، گمراه‌کننده افکار عمومی است که به رایش‌بانک، اجازه داده شده است که این نام را داشته باشد.

وظیفه یک رایش‌بانک واقعی باید متقابلاً دوگانه باشد. اول، تأمین امور مالی رایش باید بر عهده آن باشد، تا جایی که این امور نمی‌توانند توسط خود مناصب اداری فردی و مستقیماً تأمین شوند، همانطور که در مورد پست و راه‌آهن صادق است، و دوم، باید پشتوانه محکمی برای کل اقتصاد ملی در واسطه‌گری امانتی معاملات پرداخت تشکیل دهد. وظیفه آن، علاوه بر این، باید اطمینان حاصل کند که دارایی‌های نقدی کافی برای معاملات پولی دائماً وجود دارد.

برای این طیف از وظایف، باید ارگان اجرایی اداره مالی ملی باشد که باید کاملاً تحت نظر آن قرار گیرد. مقامات رایش بانک باید مانند سایر مقامات، مقامات دولتی باشند. یک شورای مشورتی که از نمایندگان یهودیان بزرگ تشکیل شده باشد، مانند شورای امروزی، طبیعتاً کاملاً غیرضروری است. در واقع، اگر یک کمیسر ویژه ایالتی برای نظارت بر رفتار مالی بانک، که مسئول رفتار مالی بانک است، توسط دولت منصوب شود، کافی است. وظایف بانک دقیقاً توسط قانون رایش بانک خود محدود خواهد شد، به طوری که رفتار مالی بانک تضمین می‌کند که نهاد رایش بانک فقط در خدمت منافع ملی است.

اما اکنون ما یک موسسه بانکی داریم که کاملاً با این خواسته‌هایی که باید از رایش‌بانک داشته باشیم، مطابقت دارد. این بانک، بانک ایالتی باواریا است. بانک ایالتی باواریا در واقع یک بانک کاملاً ملی است و هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که وظایف خود را به عنوان یک موسسه بانکی به شیوه‌ای بی‌چون و چرا انجام نداده است. البته با این شرط که طبق عرف عمومی اقتصاد سرمایه‌داری مبتنی بر بهره نیز کار کرده است. اما در هر صورت، این بانک بدون در نظر گرفتن سودآوری برای سرمایه بانک به عنوان اولین وظیفه، به معاملات پولی خدمت کرده است. بدین ترتیب پدیده بسیار قابل توجه زیر را آشکار کرده است که بانک، با سرمایه بسیار اندک خود که تنها ۸،۰۰۰،۰۰۰ مارک است، در موقعیت بسیار خوب قرار داشته است که تمام خواسته‌های معاملات پولی را برآورده کند و درآمدهای میلیاردی را مدیریت کند.

ذکر این نکته خالی از لطف نیست که در سالنامه بورس اوراق بهادار (سالنامه بورس اوراق بهادار سالینگ، کتابچه راهنمایی برای سرمایه‌داران و سهامداران، برای سال‌های ۱۹۱۴/۱۵، ارائه شده توسط

بانک آلمانی)، وجود این بانک دولتی باواریا (که در آن زمان هنوز "بانک سلطنتی باواریا" بود) به سادگی نادیده گرفته می‌شود، حتی اگر فرصت و مکان ذکر آن در صفحه ۶۴۴ این کتابچه راهنمای این موسسه دولتی با این وجود مهم وجود داشته باشد. اما بانکی که منحصراً در خدمت اهداف سرمایه‌داری خصوصی نباشد، برای امور مالی بالا، واضح است که بانک نیست.

نکته قابل توجه دیگر این است که بلافاصله پس از جنگ و دوره بلشویکی مونیخ، تلاش‌هایی برای قرار دادن بانک دولتی باواریا در «مبانی وسیع‌تر»، همانطور که اصطلاح فنی دلپذیر بورس برای آن به کار می‌رفت، در جریان بود تا حتی این نهاد مستقل برای «سودآوری» سرمایه خصوصی در دسترس باشد. بنابراین، خواسته ما الگویی عملاً حفظ شده در بانک دولتی باواریا دارد. بدین ترتیب، این ایراد که اداره یک بانک به عنوان یک نهاد دولتی امکان‌پذیر نیست، رد می‌شود.

در مورد خود رایش‌بانک، قانون رایش‌بانک در واقع ملی‌سازی را پیشنهاد می‌کرد که طبق آن رایش حق داشت، پس از یک سال اطلاع قبلی، برای اولین بار در ۱/۱/۱۸۹۱، و سپس در دوره‌های ده ساله، یا رایش‌بانک را منحل کند و دارایی‌های آن (از جمله ساختمان‌های بسیار ارزشمند) را در ازای پرداخت ارزش خالص دارایی‌ها (!) به دست آورد یا تمام سهام را به ارزش اسمی (!!) به دست آورد. بنابراین، در ۱ ژانویه ۱۹۲۱، رایش می‌توانست اشتباه جدی قانون رایش‌بانک علیه مردم آلمان را جبران کند اگر کل دارایی رایش‌بانک را به مبلغ ناچیز ۱۸۰ میلیون - یعنی ارزش اسمی سهام رایش‌بانک - به دست می‌آورد.

روزنامه‌ی فولکیشه بئوباختر که در آن زمان هنوز در اختیار حزب کارگران ناسیونال سوسیالیست آلمان نبود، که با این حال در آن زمان توسط مردانی که به پیشگامان فکری ناسیونال سوسیالیسم تعلق داشتند، رهبری می‌شد، و هفته‌نامه‌ی دکتر ش.

پودور، روزنامه آلمانی فینانزمن، به موقع به این موضوع اشاره کرد - البته به عنوان تنها صدای روزنامه عمومی آلمان - البته بدون هیچ موفقیتی.

نکته قابل توجه دیگر این است که اگرچه سهام رایش‌بانک به نام افراد ثبت شده است، اما حداقل ۲۱۵۳ خارجی سهام رایش‌بانک را در اختیار داشتند! اینکه این ۲۱۵۳ خارجی (از سال ۱۹۱۳) چه بخشی از کل سرمایه رایش‌بانک را در اختیار داشتند، متأسفانه از افشاگری‌های رایش‌بانک مشخص نیست. در هر صورت، پس از اینکه تعداد سهامداران محلی تنها ۱۶۶۴۶ نفر ذکر شده است، این موضوع به درصد بسیار قابل توجهی مربوط می‌شود. اکنون مشخص است که در مورد سهامداران محلی، ممکن است مبالغ بسیار کمتری به دست آمده باشد، در حالی که طبیعتاً می‌توان به درستی فرض کرد که یک خارجی، وقتی سهام رایش‌بانک آلمان را می‌خرد، فقط یک یا دو قطعه را به دست نمی‌آورد، بلکه بلافاصله یک بسته کامل را به دست می‌آورد. این واقعیت، وضعیت باورنکردنی را پنهان می‌کند که مبالغ بسیار قابل توجهی به شکل سود سهام، حتی در طول جنگ، از "رایش‌بانک آلمان" به کشورهای خارجی منتقل شده است.

حال، تقسیم سود رایش‌بانک، که سود اصلی خود را از تنزیل اوراق بهادار به دست می‌آورد - همانطور که در بالا آموختیم - یک تقسیم سود بسیار بدیع است. ابتدا، سهامداران سود سهام ممتاز 3.5 درصد دریافت می‌کنند و سپس یک چهارم از سود باقی‌مانده بین سهامداران توزیع می‌شود. سه چهارم این سود باقی‌مانده پس از انتقال 10 درصد دیگر به صندوق ذخیره، به رایش منتقل می‌شود. در سال 1913، 31,025,555 مارک از این طریق به رایش منتقل شد. به همین دلیل، رایش به این نهاد برجسته امتیاز چاپ اسکناس، یعنی حق انتشار اسکناس بر اساس نیاز معاملات خود، را اعطا کرده است. تا زمان شروع جنگ، رایش‌بانک حداقل قرار بود تا یک سوم طلا یا نقره را به عنوان پوششی برای این اسکناس‌ها، به صورت سکه یا شمش آلمانی یا خارجی آماده نگه دارد. حتی پس از لغو این محدودیت، دیگر هیچ مانعی در راه چاپ نامحدود پول کاغذی وجود نداشت. تنها پوششی (!) که رایش‌بانک برای پول کاغذی خود داشت، اسکناس‌های شگفت‌انگیز رایش‌استرازوری بود - بنابراین بار دیگر فقط یک مورد دیگر

کاغذی که پشت آن یک دولت ورشکسته قرار داشت. جای تعجب نیست که در چنین شرایطی، سقوط غیرقابل توقف پول آلمان رخ دهد.

بدون شک یک وظیفه دولتی بسیار مهم برای یک بانک ملی شده است که همیشه مراقب باشد تا مطالبات اقتصاد برای ابزارهای پرداخت به طور کامل برآورده شود؛ زیرا تنها در صورتی که هیچ بن‌بستی در اینجا رخ ندهد، حتی اگر سایر موسسات مالی بتوانند تمام مطالبات را به طور کامل برآورده کنند، اخاذی بهره بر اساس کمبود پول -که می‌تواند به بزرگترین بحران‌های جهانی منجر شود -رخ می‌دهد.

مستثنی شده است. برعکس، مبالغ منتشر شده پول، حتی در زمان‌های رکود اقتصادی، از طریق کانال‌های بی‌شمار معاملات پولی عمومی به رایش‌بانک بازمی‌گردد تا بتواند اسکناس‌ها را دوباره از گردش خارج کند. در مورد بانک انگلستان، همانطور که مشهور است، مرسوم است که اسکناسی که به بانک برمی‌گردد، دوباره منتشر نمی‌شود، بلکه با اسکناس جدیدی مبادله می‌شود و اسکناس قدیمی از بین می‌رود. این امر در درجه اول به دلایل بهداشتی اتفاق می‌افتد.

اکنون، مسئله پول در آینده، پس از آنکه به اصطلاح جایگزین‌های پول، مانند برات و چک، و به ویژه معاملات پولی بدون پول نقد، اهمیت فزاینده‌ای پیدا کنند، از اهمیت فزاینده‌ای برخوردار خواهد شد.

در چنین اقتصاد پایاپای، دفاتر چک پستی که امروزه نمونه‌ای از معاملات پولی خالص بدون پول نقد و بدون بهره هستند، اهمیت فوق‌العاده‌ای پیدا خواهند کرد. در دفاتر چک پستی امروزی، می‌توان به سلول‌های اصلی که به راحتی می‌توان برای یک سیستم معاملات پولی ایده‌آل تحت نظارت دولت -کاملاً مطابق با حمل و نقل ملی مسافر و کالا -توسعه داد، نگاهی اجمالی انداخت.

هیچ کس نمی‌تواند انکار کند که تراکنش‌های پرداخت از طریق دفاتر چک پستی سریع‌تر و قابل اعتمادتر انجام می‌شوند. به سختی می‌توان گفت که رسیدهای اعتباری و بدهی حداکثر ظرف ۴۸ ساعت رسیدگی نمی‌شوند، در حالی که از سوی دیگر، امروزه می‌توان با بانک‌ها تجربه کرد که رسیدهای اعتباری برای مبالغی که مدت‌ها دریافت شده‌اند، تنها ۸ تا ۱۴ روز بعد صادر می‌شوند. اگر مشتری بانک برای کسب و کار خود به پول نیاز داشته باشد، همچنان مجبور است اعتبار بانکی درخواست کند. در مورد تراکنش پولی از طریق دفاتر چک پستی، کل محاسبه بهره حذف می‌شود. این به معنای سهولت و ساده‌سازی بسیار زیاد تراکنش پرداخت و به ویژه در مهلت‌های پایان سال است. مشتری چک پستی هر سال -و همچنین هر روز بنا به درخواست -اطلاعات دقیقی در مورد وضعیت حساب خود در حساب چک پستی دریافت می‌کند.

بنابراین، واسطه‌گری تراکنش‌های پولی از طریق بانک‌ها به هیچ وجه برای اقتصاد سودمند نیست. تراکنش‌های پولی صرف از طریق بانک‌ها، تولید را تنها با انواع و اقسام تسهیلات سنگین می‌کند و تنها و منحصراً بانک‌ها از این منافع بهره‌مند می‌شوند، اما هرگز کسی که از بانک استفاده می‌کند، از آن بهره‌مند نمی‌شود. برای کارخانه‌دار و کارآفرین عادل، دریافت چند مارک بهره برای اعتبارات موقت اصلاً مهم نیست. یک کارآفرین عادل خود را به گونه‌ای هدایت می‌کند که فقط به اندازه‌ای پول در بانک داشته باشد که بتواند دستمزدها و سایر پرداخت‌های جاری را از آن پرداخت کند.

حساب‌های چک پستی کاملاً با این خواسته‌ها مطابقت دارند و تصادفی نیست که حتی در طول جنگ، انجمن انگلیسی «فابیان‌ها»، «انجمن فابیان»67، در لندن، یادداشتی با عنوان: «چگونه هزینه‌های جنگ را پرداخت کنیم؟» به لرد صدراعظم خزانه‌داری ارسال کردند که در آن به سازماندهی حساب‌های چک پستی آلمان و اتریش به عنوان یک پشتوانه اشاره کردند. دشمنان همیشه تیزبین هستند و وقتی نشان می‌دهند

---

۷۶ انجمن فابیان یک سازمان سوسیالیستی دموکراتیک است که اصلاحات را به جای انقلاب ترجیح می‌دهد. این انجمن در سال ۱۸۸۴ تأسیس شد و اعضای اولیه آن شامل جورج برنارد شاو، اچ. جی. ولز، آنی بسانت، لئونارد و ویرجینیا وولف بودند، اگرچه مهم‌ترین آنها سیدنی و بئاتریس وب بودند. در واقع سیدنی وب بود که اساسنامه حزب کارگر نوپا را در سال ۱۹۰۰ تدوین کرد.

اگر نهادی برای کشور خودشان به عنوان نمونه باشد، می‌توان مطمئن بود که چیزی در آن وجود دارد.

همان چیزی که در مورد ملی شدن رایش بانک گفته شد، طبیعتاً در مورد ملی شدن سایر بانک‌های مرکزی، و بنابراین برای باواریا، «بانک مرکزی باواریا» نیز صادق است. بانک مرکزی باواریا نیز یک شرکت سهامی خالص است که در آن، به عنوان مثال، اکثریت سهامداران می‌توانند به سادگی تصمیم بگیرند که ذخایر طلای بانک را که امتیاز انتشار اسکناس بر آن استوار است، بین سهامداران توزیع کنند. در واقع، ما هنوز به یاد داریم که تلاش‌هایی در این راستا توسط بانکدار یهودی، شوایسهایمر، در مونیخ انجام شد. این بار این طرح با اعتراض دولت باواریا شکست خورد. دولت باواریا در آن زمان یک ششم سهام را به دست آورده بود، در حالی که یک ششم دیگر توسط بانک رهنی و تخفیف باواریا به دست آمده بود و دو سوم باقی مانده به سهامداران داده شد.

این به خودی خود کاملاً وحشتناک است که یک دولت باید از به خطر افتادن موجودی طلای بانک مرکزی توسط مداخله «سهامداران» این بانک بترسد. کسی که سرسختی یهودیان را می‌شناسد، می‌داند که خطر باواریا برای موجودی طلایش به هیچ وجه با این واقعیت که دولت برای یک بار هم که شده محکم ایستاد، از بین نرفت. در مقابل این، در واقع تنها یک راه رادیکال وجود دارد: ملی کردن بانک‌های مرکزی. جدا از بانک مرکزی باواریا، در آلمان نیز بانک بادن، بانک ساکسون در درسدن و بانک مرکزی وورتمبرگ را داریم.

در صورت ملی شدن رایش بانک و بانک‌های مرکزی، بدیهی است که مقامات و کارمندان بانک‌ها به همان اندازه که کارمندان دولت هستند، توسط دولت تصاحب خواهند شد. بدین ترتیب، حق انتشار اسکناس منحصراً توسط دولت اعمال خواهد شد. چنین انتشار اسکناسی تنها پس از صدور فرمان وزارت دارایی و تنها در صورت پوشش کامل می‌تواند انجام شود. در اینجا، وظیفه بزرگ تثبیت پول ملی ما باید حل شود. با این حال، این وظیفه در دایره کوچک‌تر بانک‌های مرکزی نیست؛ آنها فقط باید مراقب باشند که هیچ انتشار اسکناسی بدون پوشش کامل انجام نشود.

برای تهیه‌ی اسکناس، تصمیمات تاکنون معتبر هستند. هرگونه تقلید با شدیدترین مجازات طبق مقررات قانون جزا، بخش هشتم، مواد ۱۴۶-۱۵۲، مجازات خواهد شد.

به سهامداران غرامت پرداخت خواهد شد. هرگونه ادعایی نسبت به سهام طلای بانک از سوی سهامداران، از نظر قانونی منتفی خواهد بود.

مادامی که انتظار می‌رود، به شیوه‌ای که توضیح داده شد، هزینه‌های بهره و عوارض مردم آلمان که در درازمدت قابل تحقق نیستند، محقق شوند، تثبیت واقعی پول ملی ما کاملاً منتفی است. همچنین، تمایل به حفظ یک ابزار رادیکال برای تثبیت پول ملی، نادرست است.

در اینجا مسئله، مسئله‌ی خاصی نیست که بتوان آن را از مسئله‌ی بین‌المللی اقتصاد بهره جدا کرد. تا زمانی که این اقتصاد غارتگر بین‌المللیِ تماماً یهودیِ امور مالیِ کلان همچنان وجود داشته باشد، ارزهای کشورهای مختلف همواره موضوع مورد استقبال سفته‌بازی‌های مالیِ کلان باقی خواهند ماند. علاوه بر این، ثبات یک ارز -بنابراین آنچه معنای درونی اصطلاح «ارز» بیان می‌کند -به عوامل دیگری، بیش از همه به فعالیت یا انفعال تراز تجاری بستگی دارد. در اینجا نگاه ما فراتر از مرزهای سرزمین پدری‌مان امتداد می‌یابد و اقتصاد داخلی با اقتصادهای ملی کشورهای خارجی وارد روابط متقابل می‌شود.

برای اینکه بتوانیم به سرعت جایگاه خود را در این عرصه عظیم مالیه بین‌الملل پیدا کنیم، باید بار دیگر به خاطر داشته باشیم که معنا و هدف این اقتصاد بین‌الملل، سودآوری برای سرمایه خصوصی نیست، بلکه پوشش نیازها است. هر چیز دیگری فقط یک وسیله جانبی و کمکی است. اقتصاد مالی بین‌الملل -تراکنش‌های پرداخت بین‌المللی

–با این حال، امروزه چیزی است که به عنوان چیز اصلی به نظر می‌رسد و در واقع نقش اصلی را ایفا می‌کند. این بانک‌های بین‌المللی هستند که امروزه در واقع بر جهان حکومت می‌کنند، که نیازهای پولی دولت‌ها را "پوشش می‌دهند" و بنابراین حکومت را به خود اختصاص داده‌اند؛ این بانک‌های بین‌المللی هستند که امروزه تولید در تراست‌های غول‌پیکر، آهن، فولاد، نفت، کنسرو، غلات، چربی، روغن، پنبه و غیره را کنترل می‌کنند. بانک‌های بین‌المللی جنگ‌ها را تأمین مالی می‌کردند، بانک‌های بزرگ تمام تدارکات جنگ را تأمین مالی و کنترل می‌کردند. آنها خودشان هیچ کاری به عنوان انسان‌های مولد انجام نداده‌اند، نه در تولید شرکت کرده‌اند و نه در واقع به طور فعال در فعالیت‌های جنگی شرکت داشته‌اند. آنها فقط از هر چیز، از خون و اشک، از وحشت جنگ، از گرسنگی توده‌ها، از اسراف نوکیسگان، از خشم سوداگرانه عموم مردم در بورس، سود برده‌اند.

همه اینها برای امور مالی بین‌المللی به طلا و ارزش طلایی تبدیل می‌شود. هر کار کشورهای تولیدکننده، برای امور مالی بین‌المللی جذابیت ایجاد می‌کند. حتی در اینجا، در اقتصاد بین‌الملل، ما با یک واژگونی کامل رابطه صحیح و معقول بین سرمایه و کار مواجه هستیم.

کارگران به طور معقول کار می‌کنند و محصولات کار خود را در بازار جهانی عرضه می‌کنند -به منظور مبادله آنها با محصولات کار خارجی (محصولات خام، نیمه ساخته یا کاملاً ساخته شده). یک اقتصاد معقول به گونه‌ای طراحی نشده است که ارزهای خارجی (دلار یا پوند انگلیس) را با ابزارهای نوری عرضه شده مبادله کند و سپس آنها را لغو کند و سپس با ارزهای خارجی بیشتر معامله کند. در زمان‌های یک اقتصاد سالم، هیچ صاحب کارخانه‌ای به چنین چیزی فکر نمی‌کرد. او مطمئناً برای محصولات بیشتر خود به درآمد حاصل از آن نیاز دارد تا بتواند تولید بیشتری داشته باشد، به کارگران خود حقوق بدهد و مواد اولیه جدید بخرد. کاملاً غیرممکن است که کل اقتصاد آلمان درآمد حاصل از صادرات محصولات صنعتی خود را به شکل ارزهای خارجی یا ارز خارجی جمع‌آوری کند، زیرا کل اقتصاد ملی آلمان باید نیازهای مواد اولیه خود را به صورت پنبه برای صنعت عظیم نساجی، مس برای صنعت برق غول پیکر ما، ابریشم، کنف، میوه‌های گرمسیری، تقاضای افزایش یافته، بالاتر از تولید داخلی، غذا و علوفه و غیره خریداری کند، که تنها چند نمونه از این موارد هستند. بنابراین، مبالغ دریافتی از پول‌های خارجی باید بلافاصله دوباره پرداخت شوند. این نیز به خودی خود کاملاً طبیعی است، زیرا در مواقع عادی نمی‌توان با ارزهای خارجی در کشور خود کاری جز مبادله آنها انجام داد. حتی امروز نیز چنین است. به کارگر آمریکایی نمی‌توان با فرانک فرانسه دستمزد پرداخت کرد و به تاجر انگلیسی در مغازه‌هایش با لیر ایتالیا دستمزد پرداخت نمی‌شود. همچنین بردن ارزها به کشورهای خارجی که به هیچ وجه نمی‌توان از آنها به عنوان وسیله پرداخت قانونی استفاده کرد، منطقی نیست. پول محلی در خدمت نیازهای داخلی کشوری است که ارز را منتشر می‌کند و فقط باید در خدمت آن باشد. همانطور که در یک اقتصاد ملی، معنای تولید کالا در تجارت با پول و سپس نشستن روی پول به اصطلاح و نگه داشتن آن از اقتصاد نیست، به همین ترتیب مبادله اقتصادی بین‌المللی کالاها تنها زمانی کامل می‌شود که واردات با صادرات پرداخت شود.

وضعیت ایده‌آل نظری اکنون زمانی خواهد بود که هر کشوری بتواند نیازهای وارداتی خود را دقیقاً با صادرات خود پوشش داده و پرداخت کند. تنها در آن صورت است که می‌توان از ثبات مطلق ارزهای خارجی صحبت کرد. اکنون تلاش هر اقتصاد ملی رو به رشد، به طور قابل درکی معطوف به دستیابی به مازاد صادرات بر نیاز واردات است. تنها این نشان دهنده افزایش ثروت است. آنگاه می‌توان از تراز تجاری فعال صحبت کرد. اگر نیاز واردات بر صادرات غلبه کند، عناصری از ثروت داخلی باید برای متعادل کردن این کسری به کشورهای خارجی تحویل داده شوند. اما این تحویل‌ها، از آنجایی که در واقع نمی‌توان آنها را از درآمد کار استخراج کرد، باید دوباره فقط از ثروت گرفته شوند. این یا از طریق صادرات طلا یا اوراق بهادار اتفاق می‌افتد. به ویژه آخرین "صادرات" چیزی جز آغاز بردگی منافع بین‌المللی نیست. اینکه آیا این "صادرات اوراق بهادار" به ... گسترش می‌یابد یا خیر.

اوراق بهادار داخلی موجود یا در قالب «اوراق قرضه» خارجی پنهان شده است، عملاً برای ملت‌های تحت تأثیر آن بی‌تفاوت است. اما از آنجا که در تفکر اقتصادی بین‌المللی، تنها جنون سودآوری سرمایه‌های کلان وام‌گیرنده حاکم است، تمام تردیدهای منطقی در مورد یک اقتصاد ملی شرافتمند توسط مطبوعات و پارلمان‌ها سرکوب می‌شود و بردگی بین‌المللی همه ملت‌ها در برابر امور مالی بین‌المللی که این اوراق قرضه را می‌سازد، به دامنه‌ای وحشتناک گسترش می‌یابد.

حتی اینجا در اقتصاد بین‌المللی نیز همان پدیده‌هایی که در اقتصاد ملی داخلی وجود دارد، آشکار می‌شوند و بحران‌های وحشتناکی که امروزه اقتصادهای ملی مختلف را به لرزه در می‌آورند، همانطور که قبلاً در بالا آموختیم، عمدتاً پدیده‌ای ناشی از این بردگی همه ملت‌های حلقه فرهنگی غرب هستند. کشورهای دارای ارز ضعیف، که اقتصاد داخلی آنها بسیار ضعیف شده است (روسیه) یا وضعیت داخلی آنها از طریق انقلاب نامشخص شده است (آلمان) و مازاد تولید عظیم آنها به عنوان غرامت از دشمن به صورت رایگان مصادره می‌شود، دیگر قدرت خرید مازاد ندارند، بنابراین دیگر نمی‌توانند نیازهای وارداتی خود را با کالاها پرداخت کنند، بلکه با پول کاغذی که به مقدار زیاد به کشورهای خارجی می‌ریزند تا با آن ارز خارجی بخرند.

بدین ترتیب، آنها به طور مشابه هم به اقتصاد داخلی و هم به اقتصاد خارجی آسیب می‌رسانند.
از سوی دیگر، کشورهای دارای ارز قوی دقیقاً به دلیل افزایش ارزش پول خود دچار مشکل می‌شوند (برای مثال، سوئیس). آنها دیگر نمی‌توانند محصولات خود را به بازارهای بزرگ قبلی صادر کنند زیرا محصولات آنها به دلیل ارزش بالای مبادله پولشان بسیار گران است. این کشورها می‌توانند به راحتی نیازهای وارداتی خود را با ارز قوی خود پوشش دهند.

اما وقتی محصولات نهایی در کشورهایی با ارز ضعیف بسیار ارزان‌تر هستند، تاجران و سودجویان به کشورهای با ارز ضعیف می‌روند و این کشورها را می‌خرند و غارت می‌کنند که به ضرر هر دو کشور است -به ضرر تولید محلی و به ضرر مصرف در کشورهایی که این خریدهای بی‌محابا انجام می‌شود، که در آن سطح موجودی کالا که از قبل هم کم بود، با این خریدهای سرسام‌آور حتی بیشتر کاهش می‌یابد. در نتیجه، قدرت خرید پول ملی در کشورهای با ارز ضعیف بار دیگر کاهش می‌یابد.

اینکه با توجه به این روابط کاملاً آشفته، همه چیز مدت زیادی نیست که فرو ریخته است، به این دلیل است که، حتی فراتر از همه دسیسه‌های مالی بین‌المللی، نیاز متقابل بین‌المللی به سادگی غالب است. فقط، همه چیز در آخرین لحظه، با ناله و شکایت اتفاق می‌افتد، زیرا آچار -مطالبات بهره‌ای سرمایه بین‌المللی -به کارهای اقتصاد بین‌المللی تحمیل شده است. یا، به بیان پزشکی: در گردش خون سالم اقتصاد بین‌المللی، سرطانی، در ابتدا کوچک، اما امروزه بسیار بزرگ، ایجاد شده است که تنها یک منفعت یک‌طرفه دارد و آن مکیدن تمام خون به درون خود به قیمت بقیه بدن و گرفتن هزینه ترانزیت، یک بهره، از همه چیز است. البته تمام خون به قلب جریان می‌یابد، اما قلب نیز با هر ضربان، خون آلوده را بیرون می‌دهد. بانک دولتی که فقط به تراکنش‌های پولی محض خدمت می‌کند، دقیقاً با این تصویر مطابقت دارد -و به دقیق‌ترین شکل، با فعالیت امور مالی بین‌المللی که تمام پول جهان را از طریق بانک‌های اعتباری خود کنترل می‌کند و کل اقتصاد بین‌المللی را در بازوهای مکنده خود نگه می‌دارد و در همه جا بهره می‌برد، با سرطان مطابقت دارد. همه اینها ضروری نیست! کشورهای جهان به هیچ وجه به قدرت‌های مالی فراملی نیاز ندارند. بدیهی است که نهادهایی که تراکنش‌های پولی بین‌المللی را به صورت بین‌المللی تنظیم می‌کنند، به معنای یک خانه پایاپای یا به معنای حساب‌های چک پستی، ضروری هستند. این امر می‌تواند و توسط دفاتر ارزی دولتی انجام خواهد شد.

در هر صورت، راه‌ها و ابزارهای کافی، کاملاً مشابه چگونگی ایجاد یک اتحادیه پستی بین‌المللی، برای سازماندهی حتی تراکنش‌های پرداخت بین‌المللی وجود دارد.

عمدتاً از طریق تهاتر، بدون اینکه امور مالی بین‌المللی دو یا سه بار در تمام این عملیات ساده تجاری سود ببرد و به قیمت کشورهای تولیدکننده بزرگ و فربه شود. جزئیات در اینجا زائد است.

بنابراین، همانطور که تأکید شد، تثبیت یک ارز نمی‌تواند از روابط بین‌المللی جدا باشد. با این حال، مجموعه‌ای از امکانات برای از بین بردن منابع خطا و بی‌مسئولیتی‌هایی که در کاستی‌های مدیریت داخلی یا در دستکاری نامحدود چاپخانه اسکناس نهفته است، وجود دارد.

اقدامات پیشنهادی همگی در حوزه سیستم‌های از پیش آزمایش‌شده قرار دارند؛ مانند ملی‌سازی رایش‌بانک و بانک‌های مرکزی، این اقدامات صرفاً به عنوان پیامدهای منطقی موضع جدید دولت در قبال وظایفش به عنوان محافظ تراکنش‌های پولی مطرح می‌شوند. آن‌ها تنها واکنش طبیعی به شرایطی هستند که صرفاً و منحصراً در خدمت منافع مالی کلان با بیشترین هزینه برای مردم بوده‌اند. گسترش معقول ملی‌سازی رایش‌بانک، تنظیم و میانجیگری تراکنش‌های پولی توسط دولت بر اساس مدل سیستم چک پستی است که برای این منظور بیشتر گسترش یافته و به طور مناسب‌تری توسعه خواهد یافت.

همه این اقدامات در واقع گام‌های کاملاً قدرتمندی به جلو هستند، اما می‌توانند بدون نیاز به تغییر اساسی نگرش اقتصادی به معنای اصل ناسیونال سوسیالیستی که با تأکید فراوان ارائه می‌شود، انجام شوند: «وظیفه اقتصاد پوشش نیازها است و نه سودآوری سرمایه خصوصی».

این تحول اساسی و نظم جدید در حوزه نظام مالی و مالیاتی، و همچنین به ویژه در تأمین مالی وظایف بزرگ دولتی با اجتناب از مسیر وام، و همچنین اقدامات سیاسی مالی که در واقع به دامنه کارکردهای حوزه سیاست اجتماعی نزدیک می‌شوند، ما را در فصل بعدی به خود مشغول خواهد کرد.

راه‌های جدید

تأمین مالی پروژه‌های بزرگ عمومی

از جمله مهمترین وظایف دولت، اجرای پروژه‌های اقتصادی نسبتاً بزرگی است که اجرای آنها از منابع سرمایه‌ای محافل کارآفرینی خصوصی فراتر می‌رود، که در اجرای آنها منافع عمومی-حقوقی قابل توجهی نیز مد نظر است و اجرای آنها مبتنی بر بهره‌برداری از منابع طبیعی یا منابع انرژی طبیعی است. بنابراین، وظایفی که در آنها بهره‌برداری از نیروهای طبیعی متعلق به جامعه مطرح است، یا اجرای آنها باید در محدوده وظایفی باشد که عمدتاً بر عهده دولت است، مانند کل حوزه حمل و نقل.

می‌توان دید که کاملاً می‌توان حوزه‌ای را که ابتکار عمل دولت می‌تواند در آن توسعه یابد، بدون اینکه محدودیت‌هایی برای ابتکار عمل کارآفرینی خصوصی ایجاد شود یا دولت مجبور به رقابت با آن شود، محدود کرد. علاوه بر این، فراتر از این، این واقعیت وجود دارد که اجرای این کارهای عمومی بزرگ به طور طبیعی تقریباً به طور کامل به شرکت‌های خصوصی واگذار می‌شود.

ما قبلاً در مشاهدات اساسی به تفصیل شرح داده‌ایم که دولت چگونه سیستم حمل و نقل آلمان را به شیوه‌ای مثال‌زدنی ساخته است. مطمئناً، در اینجا و آنجا می‌توانست توسط شرکت‌های خصوصی به طور منطقی‌تر و ارزان‌تری توسعه یابد، اما در مورد کارهایی که امنیت میلیون‌ها نفر در معرض خطر است، مسئله نه چندان این است، بلکه بیشترین استحکام ممکن مطرح است. حال، شرکت حمل و نقل قطعاً یک کار کاملاً دولتی است.

قابلیت اطمینان، وقت‌شناسی، امنیت، تعرفه‌های یکسان برای راه‌آهن و پست باید از دیدگاه‌های تعیین‌کننده برای سیستم حمل‌ونقل باشند -و نه- سودآوری سرمایه خصوصی.

اما این سوال ارتباط نزدیکی با شکل تأمین مالی چنین شرکت‌های دولتی بزرگی دارد.
وظایف.

ما قبلاً مزخرفات داخلی را دیده‌ایم که در این واقعیت آشکار می‌شود که «اعتبارات» تصویب‌شده توسط پارلمان باید بعداً دوباره توسط سرمایه خصوصی «تصویب» شوند، که در این صورت دولت باید با وعده بهره، بار بسیار فوق‌العاده‌ای را بر دوش خود بکشد.

دیگر نیازی نیست که در اینجا به طور کلی به پیامدهای فاجعه‌بار این وعده بهره اشاره کنیم. در واقع، اثر حاضر عمدتاً برای اثبات این واقعیت است. با این وجود، اجازه دهید در اینجا اشاره ویژه‌ای نیز به این موضوع داشته باشیم که این وعده بهره بر وام‌های دولتی، به عنوان مثال، تعرفه‌های راه‌آهن را چقدر فوق‌العاده گران‌تر و به چه شیوه‌ای باورنکردنی برای هر کسی که این ارقام را برای اولین بار می‌شنود، کرده است.

هزینه‌های سرمایه‌ای برای کل شبکه راه‌آهن رایش آلمان، که از طریق وام ساخته یا انجام شده بود، تا سال ۱۹۱۴ حدود ۲۵ میلیارد مارک طلا بود. پرداخت بهره برای این مبلغ، با میانگین بهره ۳.۵ تا ۴ درصد، حدود ۸۰۰ تا ۹۰۰ میلیون مارک طلا بود. درآمد خالص، پس از کسر هزینه‌های شخصی (مقامات و کارمندان) و هزینه‌های مادی (زغال سنگ و روان‌کننده‌ها)، حدود ۸۰۰ تا ۱۱۰۰ میلیون مارک بود.

بنابراین پرداخت بهره تقریباً کل درآمد خالص راه‌آهن آلمان را مصرف کرد. همیشه این موضوع که با غرور خاصی توضیح داده می‌شد که درآمدهای حاصل از پست و راه‌آهن ستون فقرات بودجه دولت را تشکیل می‌دهند، برای افکار عمومی گمراه‌کننده بود. البته، اگر پرداخت بهره کل درآمد خالص را مصرف نمی‌کرد، می‌توانست چنین باشد. در مقایسه، می‌توان یک مقایسه جالب دیگر نیز انجام داد، و آن این است که کل هزینه‌های دستمزد و حقوق همه مقامات و کارمندان راه‌آهن آلمان و کارگران راه‌آهن در کارخانه‌ها و خطوط، روی هم رفته دقیقاً به اندازه ... بود.

به همان اندازه که این بهره بر سرمایه قرضی تأثیر گذاشت! به عبارت دیگر: ارتش عظیم کارگران راه‌آهن آلمان، تا بالاترین مقامات، با جمعیتی بالغ بر ۷۸۲،۷۳۱ نفر، در ازای کار خود دقیقاً همان مقدار درآمدی را دریافت کرده‌اند که دست کاملاً غیرفعال سرمایه قرضی به جیب زده است.

این پرداخت بهره به سرمایه وام گرفته شده فقط از راه آهن، بیشتر از کل هزینه‌های کل ارتش رایش بزرگ ما در آن زمان بود! -و در واقع برای هر چیزی که با آن مرتبط است، از جمله نظارت نظامی، اداره عدالت نظامی، از جمله سیستم‌های اداره پادگان و ساخت و ساز نظامی، سیستم آموزش و توسعه نظامی، مؤسسات فنی، صندوق‌های امداد و بیوه‌های نظامی -و علاوه بر این، پوشاک و تسلیح سربازان! کل مبلغ برای کل ارتش ما در سال -۱۹۱۳ یعنی در آخرین سال کامل صلح -به ۷۷۵،۳۸۵،۳۰۰ مارک رسید. چنین ارقام مقایسه‌ای بینش عمیقی را ارائه می‌دهند. در حالی که طرف سوسیالیست و دموکرات دائماً در جلسات پارلمان و مطبوعات علیه "بار تسلیحات نظامی" هیاهو می‌کردند، هرگز حتی یک کلمه هم علیه چنین بارهای بهره‌ای -که به مراتب از سایر هزینه‌ها -از وام‌های عمومی فراتر می‌رفت -پیدا نمی‌شود. در واقع، می‌توانستند کل نیروی دریایی را نیز از محل بهره وام برای نیاز عمومی پرداخت کنند. کل هزینه‌های نیروی دریایی پرافتخار رایشسنوی ما در سال ۱۹۱۳ بالغ بر ۱۹۷ میلیون دلار شد. و باید در نظر داشت که اگر بودجه دولت ما با چنین بهره‌های هنگفتی مواجه نمی‌شد، می‌توانستیم تمام این هزینه‌ها را بدون حتی یک پنی پرداخت کنیم.

تعداد انگشت‌شماری از سرمایه‌داران وام‌دهنده‌ی بزرگ -چند هزار «وام‌خوار»، از پس‌اندازکنندگان کوچک با دارایی‌های چند هزار مارکی‌شان، به هیچ وجه نقشی در چنین وام‌های عمومی ندارند -

بدین ترتیب، سال به سال، کاملاً بدون کار یا تلاش، مبالغی را به جیب می‌زدیم که با آن می‌توانستیم کل دولت رایش، کل ارتش و نیروی دریایی خود را حفظ و پرداخت کنیم.

کسی که با توجه به چنین ارقامی، درک درستی از اهمیت فوق‌العاده مشکل بهره به طور کلی و سیاست مالی ملی کاملاً شکست‌خورده با اقتصاد استقراضی آن به طور خاص به دست نیاورد، واقعاً نمی‌تواند کمک کند. علاوه بر این، ارقام و اعدادی که چنین بینشی را ارائه می‌دهند، برای همه قابل دسترسی هستند، آنها در سالنامه آماری رایش آلمان که با نهایت دقت توسط اداره آمار سلطنتی سابق منتشر شده است، یافت می‌شوند و به همین ترتیب در سالنامه آماری رایش آلمان، انتشارات پوتکامِر و مولبرشت، که توسط اداره آمار جمهوری‌خواه رایش منتشر شده است، نیز یافت می‌شوند.

اینکه چنین عدم تعادلی بین هزینه‌های لازم برای اداره رایش، ارتش و نیروی دریایی و هزینه‌های دولت برای پرداخت بهره به سرمایه وام گرفته شده، به بی‌عدالتی تبدیل می‌شود که فریادش به آسمان‌ها می‌رسد، تنها زمانی کاملاً روشن می‌شود که بررسی کنیم رایش در حال حاضر چگونه نیاز پولی خود را برای این پرداخت‌های بهره پوشش می‌دهد. در اینجا به حوزه گمرک و مالیات می‌رسیم. باید بار دیگر به نمایش کامل این وضعیت در کتابم «اعتصاب مالیاتی آینده» اشاره کنم، جایی که من اثبات قطعی ارائه داده‌ام که بخش عمده‌ای از کل مالیات‌ها بر دوش توده‌های وسیع جمعیت کارگر است. بنابراین، ما این واقعیت را پیش روی خود داریم که دولت در ابتدا، با بی‌توجهی کامل به امکانات نهفته در حاکمیت مالی خود، برای اجرای وظایف عمومی بزرگ، در مسیر وام قرار می‌گیرد، یعنی بدهی ایجاد می‌کند؛ و سپس از این طریق بودجه خود را به گونه‌ای سنگین‌تر می‌کند که باید از تمام درآمدهای خالص خود برای پرداخت بهره استفاده کند و بیشتر باید مردم را فقط با عوارض و مالیات سرکوب کند تا بتواند تعهدات بهره خود را برآورده کند. اکنون باید تمام وظایف اساساً ضروری دولتی را در پارلمان ایالتی و رایش در برابر بزرگترین مقاومت‌ها انجام دهد، و در نهایت، دولت خود را در نقش یک جمع‌آوری‌کننده‌ی بهره برای سرمایه‌ی وام گرفته شده می‌بیند، همانطور که امروز می‌بینیم.

راه خروج مدت‌ها پیش نشان داده شده است -پس از چنین بررسی دقیقی از شرایط پوچ کنونی، واضح است؛ و آن این است که:

دولت تمام پروژه‌های عمومی بزرگ رایش را به موجب حاکمیت مالی خود و پس از تصویب مردم از طریق پارلمان، با اجتناب اکید از مسیر وام از طریق تخصیص مستقیم منابع از طریق معاملات انتقال بدون پول نقد یا از طریق انتشار اوراق خزانه دولتی بدون بهره، تأمین مالی خواهد کرد.

می‌توانم این معیار را با یک مثال به بهترین شکل روشن کنم: توسعه‌ی انرژی آبی باواریا.

برنامه‌ها و تلاش‌ها برای بهره‌برداری از انرژی آبی عظیم موجود در رودخانه‌های کوهستانی، در ترکیب با دریاچه‌های بزرگ کوهستانی، به بیش از دو دهه پیش برمی‌گردد. بدون شک، در مورد این انرژی آبی، مسئله منابع انرژی کشور بود که متعلق به جامعه بود و قرار بود از آن گرفته شود و برای سود شخصی مورد استفاده قرار گیرد. بنابراین، واضح است که در توسعه چنین سازه‌های بزرگی، بسیاری از منافع قانونی عمومی و خصوصی تحت تأثیر قرار می‌گرفت. در اینجا مسئله، حوزه‌ای است که منحصراً به حوزه نفوذ دولت تعلق دارد. مردم نیز اکنون در دسامبر ۱۹۲۰به صورت شفاهی اعتبارات را از طریق نمایندگان خود تصویب کردند. این امر به اندازه کافی توصیه، آزمایش و بارها برنامه‌ریزی مجدد شده بود و مزایای اقتصادی بزرگ آن کاملاً روشن بود. دولت و مردم تصمیم به بهره‌برداری از منابع انرژی گرفته بودند، اکنون با این تصویب اعتبار، آنها به سادگی می‌توانستند تصمیم مربوطه را بگیرند که مبالغ به دست آمده توسط کارآفرینان می‌تواند مستقیماً توسط بانک دولتی بر اساس اعتبارات مصوب پرداخت شود. اینکه این امر بدون پول نقد، از طریق انتقال به تراکنش‌های جیرو، یا از طریق انتقال اعتبار به حساب‌های چک پستی یا به صورت نقدی رخ دهد، در نهایت موضوع بی‌تفاوتی است.

اگر تصور کنیم که بانک دولتی برای چنین اهدافی، پول خود را به میزان اعتبارات لازم و مصوب منتشر می‌کند، واقعاً واضح و مبرهن است. بنابراین، این اوراق قرضه ساخت انرژی آبی تا حدی نمایانگر اوراق قرضه خزانه‌داری دولتی بودند که به عنوان اعتبار پیش‌بینی‌شده تحت ضمانت دولتی برای تأسیسات آبخیزداری صادر می‌شدند. بنابراین، موضوع، پوشش پولی به طرق مختلف بود. پوشش، ابتدا شامل کار آماده یا در حال افزایش Walchensee و غیره و سپس شامل ضمانت دولتی مبنی بر پذیرش پول به ارزش کامل از خزانه عمومی به جای پرداخت بود. اوراق قرضه ساخت و ساز در عین حال، اوراق قرضه جزئی برای تأسیسات آبخیزداری بودند، بدون اینکه مطالبات بهره به آنها تعلق گیرد. با این حال، همانطور که به خوبی شناخته شده است، این مورد در مورد سایر اوراق قرضه در گردش صدق نمی‌کند.

اسناد ساخت نیروگاه برق آبی می‌توانند این مشخصات را به خوبی در متن چاپ خود، در پوشش کامل ارزش خود ذکر کنند. به عنوان مثال: «این اسکناس هزار مارکی تا حدی ارزش تأسیساتی را که برای بهره‌برداری از نیروگاه برق آبی باواریا ساخته می‌شود، پوشش می‌دهد. این در تمام خزانه‌های ایالتی به عنوان وجه پرداختی پذیرفته می‌شود.»

اگر کسی بخواهد فراتر رود، هیچ مانعی وجود ندارد که دولت متعهد شود پس از اتمام کار، در ازای واریز وجه، فلان مقدار کیلووات ساعت برق یا فلان مقدار نیتروژن تأمین کند.

هیچ‌کس از پذیرش چنین پولی که توسط دولت منتشر می‌شود و کاملاً با کالاهای مادی پوشانده شده و در عین حال می‌تواند تا حدی به عنوان کوپن سهمیه برق استفاده شود، امتناع نمی‌کند. برعکس، می‌توانیم مطمئن باشیم که چنین پولی از محبوبیت خاصی برخوردار خواهد بود، زیرا این پول -پایدار است، دقیقاً به اندازه یک دلار، یا بسیار بهتر از آن، زیرا می‌توان در ازای آن مقدار کاملاً مشخصی برق یا نیتروژن دریافت کرد -مستقل از نوسانات اقتصادی. این نشانه‌ای از کوته‌بینی کامل انسان‌ها است که در تبلیغات عمومی مناظره‌کنندگان مختلف، این اعتراض مطرح شد که -"هیچ‌کس این پول را نمی‌پذیرد".

هیچ‌کس، حتی این آقایانِ اهلِ بحث، هرگز در پذیرش پولی که دولت منتشر کرده تردید نکرده است. همه حتی آسیب‌دیده‌ترین پول کاغذیِ رایش‌بانک را پذیرفته‌اند، هرچند این پول صرفاً پولِ تورمی بود. و با این حال، همه آن را پذیرفته‌اند، حتی زمانی که دلالانِ زیرک سعی کردند هر چه سریع‌تر از شر آن در برابر ارز خارجی یا کالاها خلاص شوند.

در واقع، هیچ‌کس حتی ارز اضطراری شهرها و جوامع را که به طور مشابه پول کاغذی بدون پوشش بود، رد نکرده است. و اکنون آیا چنین پول کاغذی پوشش‌دار ترجیحی مانند پول ساختمانی که کاملاً توسط دارایی‌های مادی برای کارهای بزرگ ما پوشش داده می‌شود، نباید فوراً پذیرفته شود؟ مطمئناً، حتی کسانی که چنین اعتراضاتی را علیه پول دولتی بدون بهره از طرف یا در راستای اربابان خود مطرح می‌کنند، اساساً به این باور ندارند.

علیرغم تمام شکایات «متالیست‌ها» که مایلند فقط پول ساخته شده از فلزات گرانبها را پول بدانند، این حقیقت غیرقابل انکار است که «پول» چیزی است که دولت آن را پول اعلام می‌کند -اینکه این پول از کاغذ یا چینی، آهن یا چرم یا هر ماده دیگری ساخته شده باشد، کاملاً بی‌تفاوت است. وقتی صحبت از قدرت خرید این پول می‌شود، قضیه کاملاً متفاوت است. در اینجا متالیست‌ها درست می‌گویند که ارزی که از طلا ساخته شده است، حتی زمانی که آشفتگی‌های سیاسی دولت را متزلزل می‌کند، ارزش مبادله‌ای خود را حفظ می‌کند. با این حال، این ثبات پول فلزی ساخته شده از فلزات گرانبها نه به دلیل ویژگی پولی آن، بلکه به دلیل ویژگی آن به عنوان یک کالا، یعنی طلا، است.

هیچ شکی در توجیه دولت برای پوشش نیاز مالی خود برای یک کار بزرگ به روشی که شرح داده شد، وجود ندارد. اولاً، دولت حاکم است، یعنی نیازی به تحت تأثیر قرار گرفتن توسط کسی ندارد، زیرا قدرت دارد، و ثانیاً، چنین اقدامی می‌تواند در برابر سخت‌ترین بررسی‌های تجاری مقاومت کند. دولت با این پول نقد به نوعی کوپن بر اساس اعتبار خود صادر می‌کند. چرا کسی باید به اعتبار دولت کمتر از اعتبار هر بانکی توجه کند، به خصوص زمانی که دولت کارهای مفیدی برای رفاه جامعه انجام می‌دهد. حتی اگر کسی بگوید که دولت با این حال کار انجام شده (به کارآفرینان و کارگرانی که در کار والچنسی مشغول هستند) را با کاغذ پرداخت می‌کند، این در واقع درست است زیرا بعداً، پس از اتمام کارها، دولت بار دیگر این کاغذ را به عنوان پرداخت برای کار انجام شده توسط خود (تأمین برق یا نیتروژن و غیره) می‌پذیرد. به این ترتیب چرخه اقتصادی تکمیل می‌شود. بنابراین، اوراق قرضه ساختمانی بار دیگر از منابع برق و غیره سال‌های اول بازخرید می‌شوند، اوراق قرضه از بین می‌روند و یک اثر هنری عظیم سازمانی دولتی در یک بزرگراه بهره به عنوان یک دارایی بدون بهره برای همه ایجاد می‌شود. اثری که بدون ایجاد بار سنگین بر مصرف‌کنندگان برق، منبع مالی بزرگ دیگری را برای دولت به ارمغان آورده است که به نوبه خود دولت را به هدف ایده‌آل یک سیاست مالی ملی سالم -دولت بدون مالیات -نزدیک‌تر می‌کند.

حال، علاوه بر این، این واقعیت وجود دارد که فرآیند شرح داده شده با انتشار پول ساخت و ساز شخصی برای یک کار خاص، به هیچ وجه مستلزم انتشار کل مبلغ مصوب در چنین اوراق قرضه ساختمانی نیست، زیرا در واقع تاکنون بخش عمده‌ای از پرداخت‌ها به کارآفرینان به صورت نقدی انجام نمی‌شود، بلکه به صورت غیرنقدی و از طریق نقل و انتقالات انجام می‌شود. اما، حتی با فرض اینکه کل مبلغ ساخت و ساز جدید در قالب اسکناس‌های جدید دولتی منتشر شود، این مبالغ در مقایسه با سایر مبالغی که دولت امروز به آن نیاز دارد، به هیچ وجه قابل توجه نخواهد بود.

در همان زمانی که در پارلمان باواریا به خاطر ۸۰۰میلیون دلار اعتبار برای نیروگاه برق آبی باواریا سر کسی شکست -یا بهتر بگویم: سر کسی شکست اما دوباره به «وام» متوسل شد ۸۰۰۰ -میلیون دلار «بدون بحث در قرائت سوم به منظور وضعیت اضطراری عمومی» در پارلمان تصویب شد. –،

در اینجا بار دیگر این ملاحظات را یادآوری می‌کنم که در صورت چنین تأمین مالی از طریق انتشار جدید پول، هیچ نوع تورمی ایجاد نخواهد شد، و از سوی دیگر، انتشار اوراق قرضه بهره‌دار در طول دوره ساخت و ساز در هر صورت نشان‌دهنده ...

تورم، زیرا بهره‌ها باید از قبل پرداخت شده باشند، حتی اگر هنوز هیچ کار تولیدی توسط این شرکت‌ها انجام نشده باشد.

با این حال، به هیچ وجه تعادل اقتصادی ملی بین پول و کالاهای مادی، به معنای نظریه مقداری، تحت تأثیر قرار نمی‌گیرد، زیرا در مقابل افزایش وسایل پرداخت از طرف پول، افزایش دقیقاً بیشتری در کالاها وجود دارد. اگر بعداً، از طریق درآمد چنین کارهایی، پول منتشر شده دوباره برداشت و از بین برود، تعادل اقتصادی ملی به طور طبیعی به نفع ثروت ملی بر اساس ارزش کل چنین کارهای جدید بهبود می‌یابد.

حتی در اینجا باید به این نکته اشاره کرد که بهره چقدر شدید بر هزینه‌های محصولات چنین کارهایی تأثیر می‌گذارد. اسکار پوبینگ77 در بررسی دقیق این موضوع مشخص کرده است که هزینه‌های تولید برای هر کیلووات ساعت از طریق افزایش وام‌ها با بهره‌ای به مبلغ هنگفت (!) 500٪ گران‌تر می‌شود. اکنون برق از کارخانه‌های برق آبی باواریا پنج برابر گران‌تر به دست ما می‌رسد، زیرا ما بار دیگر به مسیر وام "نزدیک‌ترین مسیر" متوسل شده‌ایم. حتی در اینجا نیز می‌توان تصور کرد که کل هزینه‌های مادی و شخصی برای بهره‌برداری و نگهداری از کارخانه‌های بزرگ برق باواریا و دفاتر بین شهری - بنابراین تمام دستمزدها و حقوق همه افراد شاغل در این کارخانه‌ها - متصدیان آب‌بند، ماشین‌کاران، کارگران، زحمتکشان، پرسنل نظارتی و علاوه بر این، کل دستگاه‌های اداری فنی و تجاری تا مدیران، سالانه تنها یک پنجم مبالغی را که سرمایه‌داران وام‌دهنده - بسیار خوب - سالانه، بدون تلاش یا کار - به عنوان بهره دریافت می‌کنند، دریافت می‌کنند.

بهره همه چیز را می‌بلعد، بهره همه چیز را گران‌تر می‌کند. فقط سرمایه وام گرفته شده سود دارد، مردم ضرر می‌کنند. مردمی که با قدرت خود کار می‌کنند ضرر می‌کنند؛ زیرا چه کسی کار باواریایی را می‌سازد؟ - در واقع مهندسان باواریایی، کارگران باواریایی، سرکارگران و کارآفرینان باواریایی؛ کارخانه‌های باواریایی بیشتر ماشین‌آلات و تجهیزات را تأمین می‌کنند - و برای آنچه که در خود باواریا تولید نمی‌شود باید غلات یا دام باواریایی داده شود، بنابراین باید بار دیگر کار باواریایی در ازای آن داده شود - فقط مردم باواریا پول برای ساخت و ساز نمی‌دهند (ظاهراً!)، و بنابراین برای این کار به سرمایه‌داران بزرگ از نیویورک و لندن، پاریس و برلین نیاز دارند. مردم باواریا باید از همه کشورهای جهان قرض بگیرند و انرژی آبی خود را با پرداخت بهره‌ای که برق را ۵۰۰٪ گران‌تر می‌کند، سنگین کنند!

آیا این دیوانگی نیست؟ آیا این یک جنایت اقتصادی نیست؟ افرادی که هیچ کاری نکرده‌اند جز اینکه زمانی قلم خود را به حرکت درآورده و چکی نوشته‌اند یا به بانکدار خود دستور داده‌اند تا وام برق آبی باواریا را امضا کند، سال به سال سود آن را از مردم باواریا دریافت می‌کنند.

نه تنها این، بلکه تأسیسات آبی دیگر جزو دارایی‌های رایگان مردم باواریا نیستند، بلکه به عنوان وثیقه در اختیار سرمایه‌داران قرار دارند. به‌علاوه، خنده‌دارتر از همه این است که سرمایه‌داران بزرگ طبیعتاً «پول خوبشان» را به دولتی که فی‌نفسه برای سرمایه و منافع «خوب» نیست، قرض نمی‌دهند، دولتی که بنابراین هنوز از چنان اعتباری برخوردار است که می‌توان...

۸۰۰میلیون دلار به آن تزریق کنید. و در واقع، مناقصه‌های اوراق قرضه برق آبی حاوی ضمانتی بود که برای سرمایه‌داران بسیار جذاب و اطمینان‌بخش است «که ایالت باواریا با تمام ثروتش، سرمایه و منافع را تضمین می‌کند «(!) –

اسکار پوبینگ (۱۸۸۲-۱۹۵۶)یک مهندس مکانیک اهل باواریا بود که در دانشگاه فنی مونیخ کار می‌کرد. او نویسنده مطالعاتی مانند Die Wasserkräfte Bayerns (1919) و Zur Bestimmung strömender Flüssigkeitsmengen in offenen Gerinnen (1922) بود.

کیف پول، دیگر چه می‌خواهید! بنابراین، در اینجا ایالت باواریا کاملاً صریحاً اذعان می‌کند که ارزش آن آنقدر زیاد است که می‌توان ۸۰۰میلیون دلار برای انرژی آبی والشنزی و سد میدل ایزار به آن وام داد، اما نمی‌تواند از حاکمیت مالی خود استفاده کند و این کارها را از طریق اقتدار خود تأمین مالی کند. چرا؟؟ زیرا بیش از حد در جنون وام و بهره گرفتار شده است، زیرا دولتمردان مسئول آن آنقدر ظرفیت تفکر و احساس مسئولیت ندارند که جرات کنند این طرح‌های ساده و واضح را برای یک بهره قضاوت کنند.

تأمین مالی رایگان توسط خودشان؛ بنابراین آنها به متخصصان حرفه‌ای بانکداری مراجعه می‌کنند. این دقیقاً مانند این است که یک فرد مبتلا به سل از باسیل‌های سل خود بپرسد که آیا رفتن او به داووس یا انگادین87 برای خلاص شدن از بیماری‌اش درست است یا خیر، و این متخصصان به او اطمینان دهند: "نه، فقط این کار را نکن، سفر می‌تواند به تو آسیب برساند، شاید یک تصادف راه‌آهن رخ دهد، بهتر است در خانه‌ات، در محیط معمولت بمانی. در شرایط تو نباید هیچ آزمایشی انجام دهی! و غیره." با رعایت این توصیه که از دیدگاه باسیل‌های سل کاملاً درست است، مصرف به طور طبیعی پیشرفت چشمگیری می‌کند، باسیل‌ها به طرز شگفت‌انگیزی تکثیر می‌شوند. دقیقاً در مورد اقتصاد مالی و بهره نیز همینطور است.

این نصیحت گرفتن از مخالفان خود، از ویژگی‌های بارز آلمانی‌های بی‌خبر است. اگر مردی پیدا شود که مردمش را با شور و شوق دوست داشته باشد و به آنها چنین و چنان نصیحت کند و افراد مسئول را از این یا آن رذالت آگاه سازد، می‌توان با ضریب ده به یک شرط بست که مردم نگران به سراغ آن رذل می‌روند و کاملاً ساده‌لوحانه از او می‌پرسند: «به من بگو، فلانی به من گفته است که تو رذلی، لطفاً به من بگو که آیا این درست است!» و اگر دیگری با صادق‌ترین چهره دنیا برای او توضیح دهد: «اما پس نظرت چیست -من یک رذل هستم! - برعکس، من بهترین دوست تو هستم، من همیشه به تو در حل مشکلات مالی‌مان کمک کرده‌ام»، آنگاه پرسشگر بی‌ریا کاملاً خوشحال است - او به اندازه کافی کار کرده است و به خصوص خوشحال است که لازم نیست به مغزش فشار بیاورد. با این حال، او به طور کلی دوست دردسرساز مردم را شایسته پاسخ خود نمی‌داند -و اوضاع بیشتر در باتلاق سیاست وام سرمایه‌داری با بهره گیر می‌کند تا اینکه آخرین فقره از ثروت ملی رایگان به قدرت‌های مالی گرو گذاشته می‌شود و کل ملت فقط به امور مالی بین‌المللی بهره می‌پردازد.

در پایان، دقیقاً در همین زمینه، باید به این واقعیت اشاره کنیم که دولت باواریا -زمانی که به هیچ وجه موضوع یک وظیفه مهم دولتی مانند توسعه انرژی آبی باواریا نبود، یعنی زمانی که موضوع حل بحران مالی دولت نوامبر بود -بسیار سریع از بانک ایالتی باواریا حدود ۱۳۰ میلیون اسکناس خزانه دولتی بانک ایالتی باواریا منتشر کرد. این اتفاق کاملاً مخفیانه رخ داد -و همه این اسکناس‌های باواریایی را دقیقاً با همان میل و رغبتی که اسکناس‌های رایش‌بانک را می‌گرفتند، می‌گرفتند و هر کس می‌توانست به همان اندازه که برای اسکناس‌های رایش‌بانک نان می‌خرید، برای کوپن‌های باواریا هم نان بخرد. در واقع، حتی لازم نبود کل ایالت باواریا باشد، کافی بود که شهردار مونیخ، مرکز استان، و برخی از بزرگان شهر، نام خود را روی چنین تکه‌های کاغذ رنگارنگی چاپ کنند، و حتی این پول اضطراری نیز به گردش در می‌آمد، همه آن را می‌گرفتند و همه آن را دقیقاً مانند تکه‌های رایش بانک پخش می‌کردند، و این پول اضطراری خود وظیفه هر پولی -یعنی کمکی برای تبادل کالا -را به روشی بی‌چون و چرا انجام می‌داد.

تنها یک دفتر به شدت تحت تأثیر ناخوشایند این قطعات مصنوعی استان‌ها و جوامع -امور مالی بالا -قرار گرفت و آنها در اکتبر ۱۹۲۱قانون رایش را تحمیل کردند که طبق آن، صدور اسکناس برای استان‌ها و جوامع اکیداً ممنوع بود.

---

[78] داووس در سوئیس، از اواسط قرن هجدهم ، به عنوان یک اقامتگاه پزشکی برای مبتلایان به بیماری‌های ریوی مشهور بوده است. انگادین دره‌ای در کوه‌های آلپ سوئیس است.

پول اضطراری دیگر وجود ندارد. این قانون در عمل، قانونی روشن برای حمایت از یهودیان بود که قرار بود در سال ۱۹۲۲ با «قانون حمایت از جمهوری» دنبال شود.

من به خوبی می‌توانم ترس ناگهانی مالیه بین‌المللی را تصور کنم، زمانی که آنها تشخیص دادند که در پول بدون بهره، حتی در شکل بی‌ضرر پول اضطراری، مردم سلاحی در دست دارند -طبیعتاً بدون اینکه مردم از این موضوع مطلع باشند- که می‌تواند با یک ضربه شبکه طلایی ایجاد شده با دروغ و فریب از طریق کارهای زیرزمینی و تقلبی قرن‌ها را از هم بپاشد و مردم را از بردگی بهره آنها آزاد کند.

در همان زمان، در مورد انتشار پول ایالت باواریا، رایش‌بانک خیلی زود خواستار برداشت مجدد این پول شد که این امر نیز در طول سال ۱۹۲۱ به شیوه‌ای مطیعانه اتفاق افتاد. دلیل آن این بود که این پول، برخلاف پول رایش‌بانک که از طریق مسیر غیرمستقیم اوراق خزانه رایش انجام می‌شود، سود مالی بالایی نداشت.

در دولت ناسیونال سوسیالیست، در آینده تمام وظایف بزرگ دولتی به روشی که شرح داده شد، با اجتناب کامل از مسیر وام، تأمین مالی و سازماندهی خواهند شد. ما طبیعتاً تنها در صورتی مسیر غیرمستقیم پول ساخت و ساز بدون بهره را به طور کلی در پیش خواهیم گرفت که نتوان منابع لازم را از مازاد سایر شرکت‌های دولتی یا از عوارض ویژه برای چنین اهداف ویژه‌ای تأمین کرد. در هر صورت، می‌دانیم که این شکل از تأمین مالی، امکانات بسیار باورنکردنی و عظیمی را برای بهره‌برداری از منابع طبیعی کشور، بهبود مسیرهای حمل و نقل و غیره فراهم می‌کند.

هر ملتی به اندازه توانایی‌اش در سازماندهی کار، ثروتمند است.97

79این موضوع در سخنرانی هیتلر در رایشتاگ در 30ژانویه 1939منعکس شده است که در آن اعلام کرد: «تحت فشار ... نیاز، ما در وهله اول آموخته‌ایم که اساسی‌ترین سرمایه یک ملت، یعنی ظرفیت آن برای کار را به طور کامل در نظر بگیریم.» (نقل شده در R de Roussy de Sales(ویرایش)، Adolf Hitler: My New Order، لندن: 1942، Angus and Robertson، صفحه 457f.)

بانک سازندگی اجتماعی و اقتصادی

در ارتباط منطقی با فصل قبل، ایجاد یک بانک ساخت و ساز اجتماعی و اقتصادی مطرح می‌شود که وظیفه انتشار پول ساخت و ساز بدون بهره، به ویژه برای ساخت خانه‌ها را بر عهده دارد. البته، این بانک ساخت و ساز اجتماعی و اقتصادی نباید به عنوان یک نهاد دولتی، بلکه به عنوان یک شرکت حقوق عمومی اداره شود. بنابراین، منطقاً بحث در مورد آن باید پس از ارائه سیستم مالیاتی ناسیونال سوسیالیستی مطرح شود، اما از آنجایی که این بانک ساخت و ساز اجتماعی و اقتصادی چیزی جز تأمین مالی بدون بهره منتقل شده به شرایط اقتصاد خصوصی و در واقع به ویژه به سیستم ساخت و ساز مسکن -و بنابراین شاخه‌ای از اقتصاد با بیشترین اهمیت جهانی -نیست، قرار دادن آن در اولویت شاید موجه باشد.

اینکه چرا چنین بانک ساختمانی نباید به عنوان یک شرکت کاملاً دولتی اداره شود، به این دلیل است که چنین موسسه مالی قانونی عمومی باید آزادی عمل بیشتری نسبت به یک شرکت دولتی داشته باشد. اگر موضوع فقط ساخت و ساز مسکن بود، دلیل چندانی وجود نداشت، اما موارد بسیاری وجود خواهد داشت که موضوع وظایف بسیار مهمی است که به طور غیرمستقیم بر منافع عمومی تأثیر می‌گذارد و سپس بانک، که در واقع در رهبری خود در قبال دولت مسئول مدیریت آن است، باید و باید پس از بررسی کامل همه شرایط، در صدور اعتبار بدون بهره نیز آزاد باشد.

با این حال، چنین آزادی تصمیمی در شرکت‌های صرفاً دولتی امکان‌پذیر نیست. به همین دلیل است که این امر باید به ابتکار عمل خصوصی واگذار شود.

به عنوان نمونه، می‌توان طرح کلی چنین قانونی را که تصویب شد، در اینجا ارائه داد.
در سال ۱۹۲۲ برای بایرن:

قانون توسعه بانک ساخت و ساز اجتماعی و اقتصادی باواریا.
ماده ۱

یک بانک ملی ساخت و ساز اجتماعی و اقتصادی باواریا (BWB) تأسیس خواهد شد.

وظیفه BWB حمایت مالی از شرکت‌های دولتی یا شرکت‌های ملی دارای ارزش اقتصادی متعلق به اشخاص خصوصی (اعم از افراد یا جوامع) است که در خدمت توسعه کشور بوده یا برای رفاه عمومی مفید هستند.

ماده ۲

BWB یک شرکت حقوق عمومی است. دستورالعمل‌های دقیق‌تر در مورد سازمان، اداره و فعالیت و مدیریت آن توسط کل وزارتخانه تصویب خواهد شد.

ماده ۳

به بانک مرکزی بریتانیا (BWB) اجازه داده می‌شود تا در اولین فرصت، اسناد خزانه بدون بهره تحت پوشش را منتشر کند.
بر اساس دارایی‌های مادی تا سقف ۵۰ میلیون مارک طلا.

این امر فقط به شکلی قانونی ممکن است رخ دهد که میزان پول منتشر شده در هر زمان و در گردش، توسط اوراق بهادار مادی با حداقل همان ارزش (وام‌های رهنی بدون بهره، سفته‌های فروش، اوراق قرضه و غیره) پوشش داده شود و بازپرداخت یا بازگرداندن اسناد خزانه توسط درآمد شرکت‌ها یا مؤسساتی که قرار است در یک بازه زمانی مناسب، حداکثر ۵۰ سال، توسعه یابند، تضمین شود.

ماده ۴

مجموع تعهدات و اوراق بهادار ناشی از اسناد خزانه منتشر شده توسط بانک جهانی
انجمن پوشش BWB را تشکیل می‌دهد.

هرگونه تراکنش حقوقی که به امنیت یا دارایی آسیب برساند یا آن را مختل کند
متعلق به انجمن پوشش، باطل هستند.

هرگونه تغییر در مالکیت یا تصرف اشیاء یا حقوق موضوع سازمان بیمه، بر وجود اوراق بهادار تأثیری ندارد و حتی برای خریدار جدید نیز به آن شیء متصل می‌ماند؛ دارنده حق مالکیت قبلی تنها زمانی از مسئولیت شخصی مبری می‌شود که BWBبا تغییر شخص بدهکار موافقت کند. ترتیبات مغایر با این امر باطل است...

ماده ۵

تمام حقوق و اجزای تشکیل‌دهنده‌ی سازمان پوشش BWBدر این دفتر ثبت عمومی ثبت می‌شود؛ اصول و پیامدهای قانونی آن برای این دفتر نیز مانند دفاتر ثبت معتبر است؛ این دفتر دارای اعتماد عمومی و فرض بر حق بودن به خودی خود است.

دسترسی به دفتر ثبت یا بخش‌های مربوط به آن باید به هر کسی که نفع قانونی خود را در این دسترسی اثبات کند، اعطا شود.

خلاصه‌های ترازنامه‌ای سالانه باید در مورد کل مبالغ اسناد خزانه منتشر شده، و همچنین کل مبلغ اوراق بهادار بدهی به BWBبرای آنها، و همچنین اضافات و کسورات، و همچنین در مورد بازپرداخت‌ها و بازخریدهای موفق اسناد خزانه منتشر شود.

ماده ۶

اسکناس‌های خزانه‌داری BWBپول قانونی هستند. همه باید آنها را با نرخ کامل ارزش اسمی‌شان در برابر نرخ مبادله سایر ارزهای قانونی کشور بپذیرند.
اگر طلبکاری به جای پرداخت با حداقل نرخ مبادله‌ای فوق‌الذکر، از پذیرش اسناد خزانه بانک مرکزی بریتانیا (BWB)خودداری کند، بدهکار، تا جایی که واقعاً پرداخت را با اسناد خزانه پیشنهاد داده باشد، از بدهی به این مبلغ معاف می‌شود.

BWBاوراق خزانه بدون بهره منتشر می‌کند و طی قراردادی، شرایط عمومی و ویژه شرایط حقوقی متقابل در مورد دوره‌ها و نرخ‌های انتشار، اوراق بهادار و وام‌های رهنی که باید توسط بدهکار پرداخت شود، و همچنین بازپرداخت‌ها و سایر شرایط حقوقی مربوطه را توافق می‌کند. یک نسخه از این قراردادها باید به عنوان ضمیمه‌ای به اطلاعات ثبت شده در دفتر ثبت انجمن پوشش، در دسترس همه قرار گیرد.

هیئت مدیره حق دارد در هر زمان، به طور یکسان و عمومی، اضافه بها یا کارمزد مربوط به هزینه‌های اداری در تعهد وام‌ها و برای وصول مطالبات سالانه یا در تعیین حق بیمه‌ها یا تخفیف‌های مربوطه را تعیین کند.

انتشار یا ارائه نرخ بورس بالاتر از حداقل نرخ تعیین شده در ماده ۱ مجاز است.

بازپرداخت‌ها فقط می‌توانند با اسناد خزانه از همان نوع اسناد منتشر شده انجام شوند.

ماده ۷

فعالیت هیئت مدیره بانک مرکزی، تا جایی که به رعایت مقررات مندرج در این قانون مربوط می‌شود، تابع کنترل و نظارت یک شورای نظارت عمومی متشکل از وزیر دارایی یا نماینده‌ای که توسط او تعیین می‌شود، وزیر کشور یا نماینده‌ای که توسط او تعیین می‌شود، وزیر دادگستری یا نماینده‌ای که توسط او تعیین می‌شود و سه نفر که از مجلس انتخاب می‌شوند، برای مدت دو سال است.

ماده ۸

بند مجازات: مجازات حبس برای خسارات عمدی به اوراق بهادار شرکت بیمه و همچنین برای تخریب تجاری یا عرفی، به ویژه بورس اوراق بهادار، تخریب اسکناس‌های ساختمانی یا ارزش نرخ ارز آنها یا برای تلاش برای انجام این کار. علاوه بر این، مجازات‌های سنگین مالی برای این کار، حتی برای اشخاص حقوقی.

در «شرایط اجرایی»، سپس دستورالعمل‌های دقیقی در مورد تشکیل هیئت مدیره و هیئت مشاوره که نمایندگان وزارتخانه‌ها، مجلس و سازندگان در آن عضویت دارند، صادر شد. وظیفه چنین هیئت مشاوره‌ای، کنترل استفاده قانونی از اوراق مشارکت ساختمانی، بررسی بازپرداخت‌ها، تأیید بیشتر غرامت‌های رهنی، تأیید مبانی رهن با اوراق مشارکت ساختمانی بدون بهره و غیره است.

شرایط بعدی، بازپرداخت و تسویه حساب، ثبت سهام در سری اوراق ساختمانی منتشر شده و اوراق بهادار ثبت شده برای آن، و علاوه بر این، دستورالعمل‌های بیشتر در مورد طرح‌های ساختمانی تأیید شده و غیره را تنظیم می‌کرد. در آن زمان، انگیزه تأسیس چنین بانک اجتماعی به دلیل نیاز عظیم به مسکن و شرایطی بود که رایش و استان‌ها به هیچ وجه نمی‌توانستند این کمبود را به طور مؤثر کنترل کنند. مؤسسات مربوطه دفاتر مسکن البته می‌توانستند فضاهای مسکونی را در اینجا و آنجا آزاد کنند -اما آنها نمی‌توانستند مسکن جدیدی بسازند. فعالیت ساختمانی جدید از کمبود مصالح رنج می‌برد، مهمتر از همه از این واقعیت که با کنترل اضطراری موجود بر اجاره‌ها، ساخت خانه‌های جدید برای سرمایه خصوصی کاملاً "غیرسودآور" بود.

کمک‌های بلاعوضی که توسط رایش و استان‌ها برای پوشش به اصطلاح هزینه‌های ساختمانی از دست رفته اعطا شده بود، با توجه به کاهش ارزش پول، به هیچ وجه کافی نبود.
حتی ساخت و سازهای مسکونی منفرد که اینجا و آنجا آغاز شده بود، نتوانست مشکل عمومی مسکن را برطرف کند. حتی ایجاد وام‌های رهنی ارزان قیمت غیرممکن بود، زیرا با اجاره‌های ثابت در آن زمان، حتی ارزان‌ترین پول ساخت و ساز هم مانع از بهره ۴ درصدی می‌شد.

بنابراین، همانطور که قبلاً در مشاهدات بنیادی اشاره شد، اتفاق می‌افتد که علیرغم بیشترین نیاز -به دلیل سودآوری ناکافی -این نیاز به سادگی پوشش داده نمی‌شود.

حال، اگر کسی موفق شود بار بهره سالانه را که مکرراً اعمال می‌شود، از دوش بردارد، اگر تمهیداتی برای قرار دادن منابع بدون بهره در اختیار نیازمندان مسکن فراهم کند، تحریک بازار مسکن به شکلی گسترده امکان‌پذیر خواهد بود. با این کار، نه تنها نیاز وحشتناک مسکن با تمام آسیب‌های اجتماعی و بهداشتی آن برطرف می‌شود، بلکه بازار داخلی نیز به طرز خارق‌العاده‌ای تحریک می‌شود، زیرا تمام مشاغل فرعی بی‌شماری مانند قفل‌سازان، نجاران، سقف‌سازان، لوله‌کش‌ها، شیشه‌برها، نصاب‌ها، سرامیک‌سازها، کف‌سازها و کاشی‌کارها، نقاشان و گچ‌کارها به آن وابسته هستند و به نوبه خود کار و نان پیدا می‌کنند و از نظر قدرت خرید تقویت می‌شوند.

با این حال، این به معنای ارائه وام ساخت و ساز بدون بهره است.

این اوراق قرضه ساختمانی توسط «بانک ساخت و ساز اجتماعی و اقتصادی» منتشر می‌شود.
با این پول، هزینه ساخت و ساز به تأمین‌کنندگان و کارآفرینان پرداخت می‌شود. مالک ساختمان، پول بدون بهره دریافتی را در اقساط مناسب، ظرف مدت 30 تا 50 سال، بسته به ویژگی و دوام ساخت و ساز، بازپرداخت می‌کند. اوراق قرضه ساختمانی با پول رایش یا ایالتی متفاوت است، تقریباً به همان روشی که اوراق قرضه رایش بانک با اوراق قرضه خزانه وام متفاوت بود. این اوراق قرضه ساختمانی، همانطور که قبلاً ذکر شد، پوشش کامل مادی خود را در این واقعیت می‌یابند که همزمان، به اعتبار بانک ساختمانی، دارایی‌های مادی جدید (خانه‌ها) به میزان اوراق قرضه منتشر شده، ایجاد می‌شوند.

که به طور قانونی از طریق ثبت وام‌های رهنی بدون بهره به همان مبلغ تضمین شده‌اند.

عملاً در اینجا نیز ارزش کامل ساختمان‌های جدید در صورت‌حساب‌های ساخت‌وساز ذکر نمی‌شود، بلکه فقط هزینه‌های واقعی ساخت‌وساز ذکر می‌شود. بنابراین، زمین باید حداقل توسط سازندگان یا شرکت‌های ساختمانی یا جوامع در دسترس قرار گیرد و فراتر از این، حداقل ۱۰ تا ۳۰ درصد از ارزش ساختمان باید توسط نیازمندان به مسکن تولید شود که ۵ درصد آن برای پوشش هزینه‌های اداری بانک ساخت‌وساز در آنجا نگه داشته می‌شود.

سپس بازپرداخت بدون محاسبه بیشتر هیچ گونه بهره‌ای انجام می‌شود. به این ترتیب، دارایی آزاد صاحبان خانه سال به سال در خانه‌هایشان افزایش می‌یابد و به همین ترتیب، ارزش‌های حفظ شده در کل انجمن به عنوان پوشش برای اوراق ساختمانی صادر شده نیز افزایش می‌یابد.
بدین ترتیب، میزان اوراق قرضه ساختمانی در گردش، بسته به بازپرداخت‌های انجام‌شده، کاهش می‌یابد.

ماهیت حقوقی این پول ساخت و ساز چیزی جز انتشار اوراق قرضه نیست.
بدهکار این اوراق قرضه، بانک ساخت و ساز است. بستانکار اوراق قرضه، مالک فعلی ... است.
این پیوند.

هیچ‌کس را نمی‌توان از انتشار اوراق قرضه منع کرد، مسئله همیشه فقط شرایط خارجی است، اینکه آیا اوراق قرضه منتشر شده توسط کسی به طور کلی به عنوان پرداخت پذیرفته می‌شود یا خیر. همانطور که قبلاً بارها ذکر شد، اوراق قرضه ساختمانی همیشه و تحت هر شرایط اقتصادی و سیاسی قابل تصوری کاملاً توسط دارایی‌های مادی در برابر آنها پوشش داده می‌شوند. بنابراین، هیچ شکی در مورد اینکه بانک در هیچ زمانی با مشکل مواجه شود، وجود ندارد.

با این حال، پذیرش جهانی زمانی تضمین می‌شود که دولت متعهد شود ضمانت بازخرید محدود به زمان اسناد ساخت و ساز را بر عهده بگیرد و در طول مدت اسناد، اسناد را در دفاتر خود به عنوان پرداخت بپذیرد یا زمانی که آنها به عنوان وسیله قانونی پرداخت اعلام شوند.

چنین پذیرش تضمینی اکنون عملاً به معنای کمترین بار برای دولت نیست؛ بلکه برعکس. امروزه دولت باید سالانه میلیون‌ها دلار بی‌شماری را که برای کمک‌های بلاعوض مصوب خود برای هزینه‌های ساختمانی از دست رفته هزینه کرده و بهره آن را بپردازد و سپس از طریق مالیات‌های عمومی جبران کند. در این صورت، این امر کاملاً لغو می‌شود.

بنابراین، کمک‌های مالی که اکنون توسط دولت ارائه می‌شود، در واقع پول از دست رفته‌ای است که باید توسط جامعه جبران شود و به افراد خوش‌شانسی می‌رسد که واقعاً توانسته‌اند چنین کمک‌های مالی را دریافت کنند.

بنابراین، حتی وقتی یک پرداخت‌کننده‌ی معوق در میان دریافت‌کنندگان اوراق قرضه‌ی بدون بهره، عملاً در برهه‌ای از زمان نمی‌تواند به تعهدات خود عمل کند، این موضوع هیچ نقشی در رابطه با پس‌اندازهای عظیمی که بودجه‌ی دولت ایجاد می‌کند، ایفا نمی‌کند، زیرا از این طریق، دولت مجبور به فداکاری‌هایی که کاملاً از بین بروند، نیز نیست.

از آنجایی که این یک وظیفه با اهمیت اجتماعی بالا است، ایجاد آن موجه است.
یک شرکت حقوقی عمومی مستقل به عنوان ابزار و حامل اجرای آن.

به این ترتیب، این نهاد از حوزه اشکال اجتماعی اقتصادی خصوصی که طبیعتاً در نظر مردم با اهداف سود شخصی و ثروت‌اندوزی گره خورده است، خارج خواهد شد. از سوی دیگر، این نهاد از قلمرو بنگاه اقتصادی صرفاً دولتی نیز خارج خواهد شد، که به همین ترتیب، نه کاملاً بدون بی‌عدالتی، نوعی بیزاری در تمام امور اقتصادی در بین مردم وجود دارد.

در آیین‌نامه اجرایی، هر چیزی که اساساً ... باشد، باید ثبت شود.
برای عموم و برای امنیت مدیریت تجاری بانک ضروری است.

شورای مشورتی پیشنهادی می‌تواند نفوذ خود را فراتر از این نیز نشان دهد. خود شورای مشورتی نیز بازتابی از تمام گروه‌های ذی‌نفع مربوطه است.

تأسیس بانک ساختمانی به عنوان یک شرکت حقوقی عمومی، این تأثیر جانبی خوشایند را نیز دارد که به این ترتیب، کل مجموعه ارزش‌های ثروت ایجاد شده به این روش، نه به عنوان دارایی دولت، بلکه به عنوان دارایی یک شخصیت حقوقی مستقل، که همان بانک ساختمانی است، ظاهر می‌شود.

بنابراین، ساختار حقوقی یا شخصیت حقوقی این بانک ساختمانی به شرح زیر است: بانک ساختمانی به موجب شرایطی که به عنوان یک شرکت حقوقی عمومی شناخته یا تأسیس شده است، یک شخصیت حقوقی است. این بانک ساختمانی به هیچ وجه از اعضای منفرد تشکیل نشده است؛ بلکه به خودی خود حامل حقوق و وظایفی است که از فعالیت آن ناشی می‌شود. با این حال، این بانک یک نهاد رسمی و دولتی یا عضوی از یک نهاد دولتی نیست.

ایجاد چنین شکل قانونی در واقع چیزی رایج و سنتی نیست؛ اما با این وجود، چیزی است که از قبل در قانون پیش‌بینی شده است؛ با این حال، شرایط امروزی نیازمند نهادهای متناظر از نوع مدرن است. در واقع، وقتی چیزی از این نوع ایجاد شود، فایده‌ای خواهد داشت: اینکه به نوعی، از محدودیت‌های سنتی فراتر رویم تا با خواسته‌های عصر سازگار شویم.

چگونگی انجام امور تجاری را می‌توان با یک مثال به بهترین شکل توضیح داد: بانک ساختمانی از قبل اصول و پیش‌شرط‌هایی را که باید در صورت بررسی درخواست تأیید پول بانک ساختمانی رعایت شوند، اعلام می‌کند.

متقاضی درخواست خود را به همراه مدارک لازم به بانک مسکن ارسال می‌کند و در موارد مثبت، با نیازمندان مسکن (صاحبان خانه) قرارداد منعقد می‌کند.

در این قرارداد، در وهله اول باید هر آنچه که آیین‌نامه اجرایی و دستورالعمل‌های بانک ساختمانی مقرر می‌کند، ارائه شود، از جمله تعهد به استفاده از پول ساخت و ساز فقط برای ساخت ساختمان، تعهد به وضعیت رهن و تعهدات بازپرداخت. اما علاوه بر این، سایر شرایط قانونی مربوطه نیز باید در این قرارداد ذکر شود. به ویژه باید مشخص شود که فرد نیازمند مسکن، حق فروش مجدد ملک را ندارد، که این موضوع عملاً در دستور رهن نیز ذکر شده است. شرایط انتقال ارث و در صورت عدم پرداخت، باید به طور متناسب با یک یا چند قسط بازپرداخت تنظیم شود.

(جزئیات از ماهیت این موضوع ناشی می‌شود).

از آنجا که به همه شرکت‌های تحویل و همه کارگران فقط با اسکناس‌های بانکی که خود بانک ساختمانی تولید می‌کند، حقوق پرداخت می‌شود، اسکناس‌های بانکی ساختمانی برای اولین بار در همه شرایط فقط تا حدی وارد گردش می‌شوند که معادل آن در پرداخت‌ها به ملک تعلق گیرد. از کارگران و تأمین‌کنندگان، اسکناس‌های بانکی ساختمانی به دست مردم می‌رسد. با توجه به اوراق بهادار موجود و به ویژه به این دلیل که دولت ضمانت اسکناس‌های بانکی ساختمانی را بر عهده دارد و خزانه‌داری‌های ایالتی اسکناس‌های بانکی ساختمانی را به عنوان پرداخت می‌پذیرند، مردم اسکناس‌های بانکی ساختمانی را مانند هر پول دیگری می‌پذیرند. بنابراین، این به صاحب خانه بستگی دارد که چگونه تعهد خود را به بانک ساختمانی مبنی بر بازپرداخت سالانه ۲٪ از مبالغ وام گرفته شده به صورت اسکناس‌های بانکی ساختمانی انجام دهد. به عبارت دیگر، صاحب ساختمان و بدهکار وام مسکن بانک ساختمانی باید هر ساله ۲٪ از مبالغ موجود در گردش را به صورت اسکناس‌های بانکی ساختمانی تولید کند. عملاً اتفاق می‌افتد که بدهکاران وام مسکن، اسکناس‌های بانکی ساختمانی را که در واقع همراه با پول محلی در گردش هستند، قبل از تاریخ انقضای بدهی‌های بازپرداخت خود جمع‌آوری می‌کنند و با آن پرداخت خود را انجام می‌دهند.

تعهد. مکان‌های ساختمانی که در هر زمانی در حال فعالیت هستند، مکان‌های مناسبی برای تهیه‌ی اسکناس‌های بانکیِ ساختمانی خواهند بود.

اگر کسی فرض کند که در مونیخ سالانه به مبلغ ۱۰میلیون مارک طلا اسکناس‌های بانکی ساختمانی منتشر می‌شود، از این مبلغ سالانه ۲۰۰۰۰۰مارک طلا به بانک ساختمانی بازگردانده می‌شود؛ بنابراین، حداکثر پس از ۵۰سال، کل ۱۰میلیون برگشته و توسط بانک ساختمانی وصول می‌شود، حداکثر پس از ۵۰ سال، خانه‌های ساخته شده از آن بازپرداخت شده و به دارایی بدون بدهی صاحبانشان تبدیل می‌شوند. کل پرداخت بدون پرداخت یک پنی بی‌فایده برای بهره انجام شده است. این پرداخت از طریق چیزی جز ابزار ساده تأسیس بانک ساختمانی، که با ضمانت دولتی گره خورده است، انجام نمی‌شود.

این عمل اجتماعی شامل این واقعیت است که دولت ارزش خانه‌ها را کاملاً از هیچ تولید کرده است، و از طریق ساخت کل این ساختمان برای هزاران کارگر و تاجر درآمد ایجاد کرده است. اگر فرض کنیم که موضوع هزاران خانه‌ی شخصی است، هزاران بی‌زمین به این ترتیب به افراد زمین‌دار تبدیل می‌شوند.

ایرادات و ملاحظات مختلفی مطرح خواهد شد که مهم‌ترین آنها را می‌توان پیشنهاد کرد:

.۱ایراد تورم. این ایراد به همان اندازه که کوته‌بینانه است، نامربوط نیز هست؛ همانطور که در بخش‌های قبلی توضیح داده شد، تورم فقط در جایی می‌تواند ایجاد شود که پول بدون پوشش منتشر شود. در اینجا پوشش مادی در مقابل اسکناس‌های بانکی قرار می‌گیرد؛ بنابراین اگر حتی مقادیر قابل توجهی اسکناس بانکی به گردش درآید، بی‌اهمیت است.

.۲ایراد اینکه این موضوع جدید و آزمایش نشده است. این ایراد وارد نیست و شاید این موضوع برای آلمان جدید باشد. در جاهای دیگر، به چنین گواهی‌های بدهی بدون بهره‌ای که تحت پوشش دارایی‌های مادی هستند، عادت داریم. نمونه بارز این مورد، گواهی سپرده انگلیسی است که صد سال پیش معرفی شد و هنوز هم پابرجاست. گواهی سپرده، حکمی است که به مالک حق می‌دهد مقدار مشخصی آهن خام را در یک انبار مرکزی خاص نگهداری کند. این اوراق قرضه به عنوان ارز استفاده می‌شوند. قدرت خرید گواهی سپرده فقط نوساناتی را که قیمت آهن خام در بازار جهانی تحت تأثیر قرار می‌دهد، دارد.

اگر مثلاً در آلمان چنین ضمانت‌نامه‌هایی داشتیم، کاملاً مستقل از ارزهای آلمان و نوسانات آنها می‌بودند. ارزش این ضمانت‌نامه‌ها به قیمت آهن خام مرتبط بود و ارزش این قیمت‌ها به نوبه خود به طور خودکار در رابطه با ارز تنظیم می‌شد.

در این حکم، نمونه بارزی از ماهیت رایج این گواهی بدهی بدون بهره و دستور پرداخت بدهی تحت پوشش یک دارایی مادی را می‌یابیم.

تا جایی که احداث ساختمان‌های جدید قابل توجه و از نظر اقتصادی ملی مهم باشد، ساخت کل مستعمرات به صورت متوالی ضروری است.

اگر کسی بخواهد خانه‌های تکی یا حتی خانه‌های تراس‌دار بسازد، تنها زمانی که خودِ فردِ جویای خانه می‌خواهد مالک آن شود، دیدگاهی ناقص خواهد بود.

خسارتی که باید جبران شود، مشکل مسکن است، بنابراین مسئله عمدتاً مسکن نیست، بلکه در درجه اول ایجاد فرصت‌های مسکن است. این نیاز همچنین با ترویج ساخت و ساز تجاری آپارتمان‌های اجاره‌ای برطرف خواهد شد. بنابراین هیچ چیز مانع از دریافت وام ساخت و ساز برای ساخت خانه اجاره‌ای جدید توسط صاحب خانه اجاره‌ای به سبک قدیمی نمی‌شود. دقیقاً در مورد چنین افرادی می‌توان پیش‌پرداخت نقدی بیشتری از تنها ٪10از کل ساختمان را از قبل مطالبه کرد.

ارزش؛ بسیاری از این افراد آماده و در موقعیتی هستند که مبالغ قابل توجهی از دارایی خود را برای ساخت مسکن هزینه کنند، در صورتی که به عنوان کمک هزینه، باقیمانده یا بخشی از مبلغ را بدون بهره از بانک ساخت و ساز دریافت کنند. دقیقاً ماهیت بدون بهره پول بانک ساخت و ساز، امکان در نظر گرفتن این جنبه از احیای بازار ساخت و ساز را که برای شهرهای بزرگ بسیار مهم است، فراهم می‌کند.

با این حال، این بانکِ سازندگی اجتماعی و اقتصادی، بعداً فراتر از محدودیت‌های تأمین مالی ساختمان‌های مسکونی، به صدور اعتبارات بدون بهره برای شرکت‌های مهم اقتصادی ملی، صنایع، کارهای عام‌المنفعه، بهبود کشاورزی و غیره نیز روی خواهد آورد، حتی اگر با محدودیت زمانی بازپرداخت کوتاه‌تری باشد.

دولت بدون مالیات

هدف اصلی دولت ناسیونال سوسیالیستی این است: دولت بدون مالیات. اگر این ممکن است در شرایط امروزی مانند یک آرمان‌شهر دیوانه‌وار به نظر برسد، اگر برای بسیاری وعده‌ای بیش از حد خوب به نظر برسد که واقعیت داشته باشد، با این وجود می‌دانیم که این هدف کاملاً قابل دستیابی است، حداقل تا جایی که فشار عظیم مالیاتی باید از روی مردم برداشته شود.

ما در فصل‌های قبل با نهایت وضوح، شواهدی ارائه دادیم که نشان می‌دهد امروزه تقریباً تمام مالیات‌ها صرفاً از طریق پرداخت بهره بلعیده می‌شوند. ما برای هر تکه نانی که می‌خوریم، مالیات می‌پردازیم، هر سالن گرم، مالیات اضافی دارد و هر خریدی با مالیات فروش همراه است.
اما هر چیزی که از این طریق وارد مالیات می‌شود، به هیچ وجه برای پرداخت مالیات بر بدهی‌های جبران خسارت کافی نیست.

اگر کسی چنین هدف اصلی را نادیده بگیرد، همواره نشان از بی‌سلیقگی و فقدان درک انتقادی دارد، چرا که بدون شک دولت بدون مالیات، یک آرمان‌شهر است. برای کسی که با ما در مسیرهای وسیع و پیچیده سیاست‌های مالی امروزی همراه بوده و کسی که رشته آریادنه -تعهد دولت به بهره -را گم نکرده است، یافتن راه خروج از این هزارتوی مینوتور نیز باید کار آسانی باشد.

کسی که خود را فراتر از تحقیرها و بررسی‌ها از دیدگاهی والا، ارتباطات توصیف‌شده: تعهد بهره‌ای دولت -مالیات -تورم، می‌داند، کسی که تعهد بهره‌ای همه ملت‌های حلقه فرهنگی غرب را به عنوان واقعیتی مسلط بر همه چیز پذیرفته است، کسی که تشخیص داده است که ما در عصری زندگی می‌کنیم که شرایط سالم و معقول بین کار و ثروت کاملاً معکوس شده است، کسی که دیگر نمی‌تواند از این منطق مبرم اجتناب کند که به‌ویژه دولت، به موجب حاکمیت مالی خود، کاملاً به مسیر وام محدود نیست، بلکه می‌تواند خلاقانه از طریق حق خود تمام وظایف بزرگ دولتی را تأمین مالی کند، برای او تنها آخرین قدم به دنیای جدید سیاسی-مالی، مطالبه دولتی است که در آن مدیریت مالی دولت، اولین وظیفه خود را اخذ هرچه بیشتر مالیات از شهروندان دولت نداند، بلکه برعکس، هرگونه فشار مالیاتی سنگین را حذف کند و اقتصاد ملی را بارور سازد.

ما در موقعیتی هستیم که می‌توانیم شواهد عددی ارائه دهیم که نشان می‌دهد دولت بدون مالیات به هیچ وجه یک آرمان‌شهر نیست، بلکه امکان آن در هر بودجه منظم دولتی وجود دارد، اگر دولت خود را از بار بهره‌ای که بر دوش آن است رها کند. اینکه دولت می‌تواند این کار را بدون اینکه مورد بازخواست قرار گیرد نیز انجام دهد، با تاریخ ورشکستگی‌های ایالتی ثابت می‌شود که ده‌ها مورد را نشان می‌دهد که در آنها ایالت‌ها از طریق ورشکستگی از بار بهره و بدهی که بر دوش آنها قرار دارد، فرار کرده‌اند.

اگر بخواهیم اینجا دوباره به تفصیل به توضیح دقیقی که در اثر کوچک و جدلی‌ام، «ورشکستگی دولت» ارائه داده‌ام، بپردازیم، خیلی از موضوع اصلی دور می‌شویم: راه‌حل، یعنی تعدیل پرداخت بهره از وام‌های عمومی در تبدیل همزمان اوراق قرضه به دارایی‌های بانکی بدون بهره، به هیچ وجه شایسته نام ننگین ورشکستگی نیست، بلکه این شکل از رهایی دولت و مردم از بدهی‌های وابسته به بهره، در واقع به معنای آزادی دولت و اقتصاد از زنجیرهای غیرقابل تحمل است.

با این حال، تعدیل این پرداخت‌های بهره، حتی قبل از جنگ، پوشش هزینه‌های دولتی برای کل دستگاه دولتی را ممکن می‌ساخت. من بودجه ایالت باواریا در سال ۱۹۱۱ را به عنوان مثال ارائه کرده‌ام. در آن زمان، درآمد ایالت باواریا از شرکت‌های به اصطلاح تجاری دولتی (راه‌آهن، پست و تلگراف) بالغ بر ۱۲۰ میلیون مارک طلا و درآمد حاصل از جنگلداری ایالتی ۴۰ میلیون مارک طلا بود. کل

هزینه‌های کل اداره دولتی برای اجرای عدالت (کلیه دادگاه‌های ناحیه با کل هزینه‌های پرسنلی و مادی آنها، کلیه دادگاه‌های استانی، دادگاه‌های منطقه‌ای و بالاترین دادگاه‌های حقوقی در مونیخ، نورنبرگ و غیره) بالغ بر ۲۷ میلیون دلار بود. برای کل اداره داخلی بزرگ و بسیار توسعه‌یافته کل ایالت باواریا - بنابراین برای دادگاه‌های متعدد ناحیه، برای دولت‌های شهرستانی، برای اداره پلیس مونیخ، برای ژاندارمری، و همچنین برای سایر نهادها و مقامات مانند مقامات پزشکی، بیمارستان واکسیناسیون استانی، مؤسسات تحقیقاتی غذا و غذاهای نیمه لوکس، آسایشگاه‌ها و آسایشگاه‌های روانی، دادگاه اداری، اداره آمار استانی، مقامات هواشناسی، اتاق‌های بیمه و غیره -در بودجه ایالتی پرداخت می‌شد. برای آموزش و پرورش، مدرسه و کلیسا، بنابراین به ویژه برای همه مدارس راهنمایی، مدارس متوسطه، مدارس مقدماتی، مدارس لاتین، مدارس آموزش متوسطه، مدارس راهنمایی، مدارس عالی حرفه‌ای، مؤسسات تربیت معلم، برای همه مدارس دولتی ساخت و ساز و مدارس تخصصی، مدارس فنی و موسیقی، مدارس کشاورزی و زراعت منطقه‌ای، برای ۸۰ن‌اف‌ت‌س‌ان‌ه‌ی‌اوو برای مؤسسه تحقیقات بیولوژیکی، برای همه مؤسسات آموزشی زنان، و سپس، بالاتر از همه، برای دانشگاه‌ها

در سال ۱۹۱۱، ۴۰ میلیون

به موزه‌ها و مؤسسات ... سازمان، دانشگاه فنی، برای سایر دانشگاه‌های هنر، برای دانشگاه‌های فنی، برای آکادمی موسیقی، سپس برای ،۸۱م‌وئ‌ن‌ای‌ل‌ی‌م‌ی‌س‌ک‌ام‌و همچنین برای مؤسسات مرکزی علوم و هنر، آکادمی علوم، مجموعه‌های علمی ایالت، موزه‌های باواریا، کتابخانه ایالتی، تئاتر ایالتی و غیره، برای این حوزه عظیم فعالیت‌های وزارت فرهنگ با هزاران کارمندش، با گنجینه‌های هنری عظیمش در مجموعه‌ها و موزه‌ها، که همه آنها واقعاً به ساختمان، مدیریت و مراقبت نیاز دارند، در سال ۱۹۱۱، ۵۱ میلیون در کل پرداخت شدند. در حوزه وزارت دارایی، که در واقع صرفاً وظایفی را انجام نمی‌دهد که از مردم پول بگیرد، فعالیت‌های اداره جنگلبانی با صدها جنگلبان، همچنین اداره معادن، کارخانه‌های ذوب، کارخانه‌های نمک، کل ادارات گمرک مرکزی و فرعی، اداره مرکزی ضرب سکه، اداره بدهی‌های دولتی و بانک دولتی، همچنین دفاتر نقشه‌برداری و اداره نقشه‌برداری استانی، و همچنین ادارات آب معدنی دولتی، اداره کارخانه آبجوسازی دربار، مونیخ و غیره قرار دارد. این بنگاه اقتصادی بسیار بزرگ نیز هزینه‌ای بالغ بر ۱۵ میلیون دلار ایجاد کرد. هزینه‌های وزارت حمل و نقل توسط درآمدهای عملیاتی خود وزارت تأمین می‌شد، از سوی دیگر، حقوق بازنشستگی کارمندان قدیمی دولت نیز مبلغ بسیار بالایی حدود ۳۶ میلیون دلار را طلب می‌کرد.

بنابراین، روی هم رفته، هزینه اداره دادگستری، اداره داخلی شامل ساختمان‌ها -که من به طور خاص در بالا به آن اشاره نکردم - و همچنین اداره دارایی، و همچنین آموزش و توسعه، و حقوق بازنشستگی، ۱۶۷ = ۳۶ + ۱۳ + ۵۱ + ۴۰ + ۲۷ میلیون دلار مطالبه شد.

بنابراین، مازادی که شرکت‌های دولتی، پست و راه‌آهن، معادن و جنگل‌ها، به مبلغ حدود ۱۶۰ میلیون به خزانه دولت تحویل دادند، تقریباً برای پوشش کل دستگاه اداری غول‌پیکر دولت کافی بود -بدون یک پنی مالیات!

بنابراین، اگر کل مالیات‌های اخذ شده از مردم باواریا، یعنی ۶۰ میلیون مالیات مستقیم و ۵۳ میلیون مالیات غیرمستقیم، و علاوه بر آن ۳۱ میلیون هزینه، که در مجموع ۱۳۴ میلیون می‌شود، به طور کامل صرف پرداخت بهره به سرمایه وام گرفته شده نمی‌شد، دولت بدون مالیات می‌توانست واقعیت داشته باشد. پرداخت بهره فقط برای بدهی‌های ایالت باواریا

---

۸۰ وایهن‌استفان، صومعه‌ای مربوط به قرن یازدهم در باواریای علیا است که در سال ۱۸۰۳ به یک مدرسه جنگلداری و کارخانه آبجوسازی دولتی تبدیل شد.

۸۱ کلیسای ماکسیمیلیانئوم در مونیخ توسط شاه ماکسیمیلیان دوم باواریا به عنوان مقر یک بنیاد دانشجویی طراحی شد. از سال ۱۹۴۹، پارلمان ایالت باواریا در این ساختمان قرار دارد.

۸۴.۶میلیون (!)مطالبه کرد و باواریا نیز مجبور شد ۵۰میلیون را به عنوان بهره بدهی رایش به او تحویل دهد.

من مروری مختصر بر حوزه‌های بزرگ و کوچک زندگی دولتی‌مان ارائه داده‌ام. این امر به ویژه از این جهت مهم به نظر می‌رسد که ناسیونال سوسیالیسم نیز به یاد دارد که دولت سابق چقدر فوق‌العاده و چقدر نمونه کار انجام داده است، بسیاری از کارهایی که نیازی به اصلاح و بهبود ندارند، تا جایی که به مسائلی که هرگز نمی‌توان به نتیجه رسید، مربوط نمی‌شوند.

حتی برای هر ارگان دولتی این حقیقت وجود دارد که اگر نخواهد متحجر شود، نمی‌تواند راکد بماند. در بسیاری از زمینه‌ها، روحیه‌ای تازه‌تر و آزادتر ضرری نخواهد داشت و در اینجا و آنجا اصلاحات کامل مناسب است. در بسیاری از شاخه‌های دستگاه اداری ما، حداقل باید روحیه‌ای جدید وارد شود، به ویژه روحیه مسئولیت قطعی کارمند دولت در قبال وظایفش و افرادی که به آنها خدمت می‌کند.

فقط یک حوزه به مسیرهای کاملاً نادرست سوق داده شد -اداره مالی دولت.
اگر شرایطی مانند آنچه که شرح داده شد امکان‌پذیر باشد، این در واقع نشانه‌ای است که در اینجا باید تغییری اساسی اعمال شود. با این حال، این موضوع در مورد دولت قبل از جنگ نیز صادق است -در آن زمان، دولت به خدمات بهره برای سرمایه وام خصوصی وابسته بود.
هیچ چیز به اندازه بررسی توزیع مالیات بر اشکال مختلف درآمد، وابستگی دولت به سرمایه وام گرفته شده که در آن زمان وجود داشت را به طرز چشمگیری آشکار نمی‌کند. طبق بودجه سال ۱۹۱۱، که مشاهدات خود را تا به امروز بر اساس آن بنا نهاده‌ایم، دارایی‌های زمینی ۱۲.۶میلیون، دارایی‌های مسکونی ۱۲.۱میلیون و شرکت‌های تجاری ۱۷میلیون ارزیابی شده است، اما از سوی دیگر، حقوق بازنشستگی سرمایه‌ای با کل درآمد بازنشستگی (!) ۲۵۳میلیون مارک طلا، تنها ۱۰میلیون است. بنابراین، این واقعاً یک رفتار بسیار سهل‌گیرانه با کسانی است که می‌توانند بدون تلاش و کار به قیمت جمعیت شاغل زندگی کنند.

درآمدهای ناچیز بی‌شمار بازنشستگی -منظور ما گروه بازنشستگی ۷۰تا ۷۰۰میلیون مارکی است -در واقع از نظر تعداد، بخش عمده‌ای از تعهدات مالیاتی بازنشستگی سرمایه‌ای، یعنی حدود ۱۵۰هزار نفر را تشکیل می‌دهند، اما نه درآمد آنها از سود سرمایه و نه پرداخت مالیات آنها، که حدود ۰.۷میلیون نفر است، نقشی در بودجه دولت ندارند -اما آنچه این ارقام را برای ما بسیار قابل توجه می‌کند، شرایطی است که سرمایه وام کلان در این صد هزار نفر از دریافت‌کنندگان سود کوچک، یک محافظ قدرتمند در برابر هرگونه حمله‌ای علیه تلاش و درآمد بدون کار حاصل از سود ایجاد کرده است.

طبیعتاً به راحتی می‌توان این دریافت‌کنندگان سود اندک را متقاعد کرد که پس‌اندازهایشان باید تا حدودی تضمین‌کننده‌ی ادعای پایدار نسبت به سود باشد، زیرا شباهت این افراد که تمام عمر خود را زحمت کشیده‌اند و واقعاً برای پس‌انداز خود کار کرده‌اند با دریافت‌کنندگان مستمری در شرایط دولتی و کارمندان آشکار است. اما آنچه این نگرش را از ایده‌ی مستمری متمایز می‌کند، تفاوت اساسی این است که مطالبه مستمری به شخص بستگی دارد و با مرگ خاتمه می‌یابد، در حالی که مطالبه سود، مطالبه‌ای مادی است و مستقل از شخص و به شکلی غیرشخصی به مالکیت صرف پول به عنوان یک «مطالبه‌ی قانونی ابدی» وابسته است.

ما در بحث مربوط به مستمری‌های عمومی سالمندان، بیشتر به این ارتباطات خواهیم پرداخت، زیرا این مشاهدات به ما امکان می‌دهد تا گذار از علاقه ابدی ناموجه به ادعای موجه هر رفیق ملی به دوران پیری بدون دغدغه را بیابیم.

این دریافت‌کنندگان کوچک بهره در مسئله‌ای که ما با آن سروکار داریم، یعنی رفتار سهل‌انگارانه‌ی قابل توجه دولت قدیم با سرمایه‌ی وام گرفته شده، در نظر گرفته نمی‌شوند، بلکه فقط کسانی در نظر گرفته می‌شوند که سهم شیر از مستمری‌های سرمایه‌ای را می‌بلعند و سپس دوباره به عنوان اهداکنندگان بزرگ مالی دولت پا پیش می‌گذارند.

پس این مزخرفات اقتصاد ملی که در مورد مدیریت مالی دولتِ منفعت‌محورِ سرمایه‌داری است را کنار بگذارید و به سوی یک دولت آزاد ناسیونال سوسیالیستِ کار و فعالیتِ معاف از هرگونه مالیات حرکت کنید.

زمانی که دولت از بار سنگین تعهدات بهره‌ای خود رها شود، آنگاه می‌توان دید که دولت چه دستاوردهایی می‌تواند داشته باشد. اگر منابع درآمدی جدید و گسترده‌ای مانند بهره‌برداری از انرژی برق‌آبی و منابع طبیعی کشور به آن اضافه شود، آنگاه دولت بدون مالیات واقعاً دیگر یک آرمان‌شهر نخواهد بود، بلکه یک واقعیت شاد خواهد بود.

اگر با این وجود می‌خواهیم از سیاست مالیاتی دولت ناسیونال سوسیالیست صحبت کنیم، به این دلیل است که از چنین منابع مالیاتی می‌توان برای بسیاری از کارهایی که در واقع در انتظار راه‌حل دولتی هستند، منابع مالی فراهم کرد، هرچند که هرگز منابع دیگری در بودجه دولت برای آنها وجود نداشت. ما در اینجا به حوزه‌های گسترده سلامت ملی، مبارزه با بیماری‌های مقاربتی، سوءمصرف الکل، ترویج ورزش‌های بدنی، ترویج اساسی‌تر هنر و علم، مرخصی زایمان، مراقبت از کودکان، ساخت باغ‌شهرها و بالاتر از همه، ادای دین مردم آلمان به مجروحان جنگی، بیوه‌ها و یتیمان جنگی خود فکر می‌کنیم.

موارد زیر باید به عنوان اصول راهنما برای یک سیستم دولتی ناسیونال سوسیالیستی در زمینه سیاست مالیاتی در نظر گرفته شود:

.۱مالیات برای پرداخت بهره وام‌های داخلی مستثنی است.

.۲مالیات‌ها فقط برای پوشش هزینه‌های دولتی برای اهداف غیرمولد، برای امور اداری، اجرای عدالت، ارتش، پلیس و سیستم بهداشت و آموزش مجاز هستند، تا جایی که مازاد شرکت‌های تجاری دولتی، راه‌آهن، پست، تلگراف، جنگل‌های دولتی و معادن دولتی، و همچنین تأمین برق از پایگاه‌های بزرگ بین شهری دولتی، برای پوشش آنها کافی نباشد.

.۳برای پوشش نیازهای ویژه یا برای موارد اضطراری خاص، بنابراین به ویژه در مورد جنگ، مالیات‌های مستقیم و غیرمستقیم نه تنها مجاز، بلکه دستور داده شده است.

.۴مالیات‌های مستقیم می‌توانند به هر شکلی بر اموال وضع شوند، اما در اینجا باید یک درجه‌بندی گسترده برنامه‌ریزی شود. درآمد تا حد مناسبی معاف از مالیات باقی می‌ماند. در این مورد باید با دقت بیشتری نسبت به قبل بررسی شود که آیا مالیات‌دهنده خانواده و فرزند دارد یا وظایف مراقبتی دیگری بر عهده دارد.

.۵مقامات دولتی اساساً از پرداخت مالیات معاف هستند. برای افراد متأهل، فرزندان

کمک هزینه‌ها باید تضمین شوند.

.۶مالیات‌های غیرمستقیم در مواقع عادی فقط برای اشیاء لوکس در نظر گرفته می‌شوند. در اینجا دولت ابزار بسیار خوبی برای کنترل و افزایش قیمت تولید کالاهایی دارد که فقط مزاحمت تجمل جذاب، اسراف و شکم‌پرستی در خوردن و آشامیدن و افراط در مد را فراهم می‌کنند. حتی کالاهای کاملاً نیمه لوکس مانند تنباکو، الکل، شراب، تا جایی که به اهداف بهداشتی خدمت نمی‌کنند، مشمول مالیات غیرمستقیم خواهند بود. از سوی دیگر، باید از تمام مالیات‌های غیرمستقیم، مانند مالیات‌هایی که امروزه به طور کامل مردم را استثمار می‌کنند، اساساً اجتناب شود. منظور ما در اینجا تمام مالیات‌های غیرمستقیم بی‌معنی است که فقط به صورت افزایش قیمت عمل می‌کنند، مانند مالیات بر شکر، نمک، کبریت، چراغ، لیموناد، همچنین مالیات بر زغال سنگ که تولید را به طور اساسی گران‌تر می‌کند، همچنین مالیات بر حمل و نقل شخصی و کالا و بالاتر از همه مالیات بر فروش کالا.

.۷جمع‌آوری سود جنگ و انقلاب باید به عنوان یک وظیفه عدالت انجام شود. برای چنین وظیفه‌ای، طبیعتاً ابتدا باید پایه و اساس یک مبنای معقول برای محاسبه ایجاد شود که بتوان ثروت فعلی را با ثروت قبلی مقایسه کرد. بدیهی است که در اینجا نیز باید بین ثروتی که از کار تولیدی ناشی می‌شود، تفاوتی قائل شد، ثروتی که جنگ برای آن رونق خاصی به همراه داشت. این چیزی بیش از حق و ... نیست.

شایسته است که از چنین سود جنگیِ نسبتاً قابل توجهی، بخشی به جامعه اختصاص یابد.
از سوی دیگر، ارزیابی بسیار دقیق‌تری باید در مورد ثروتی که از تجارت واسطه‌ای و سفته‌بازی حاصل می‌شود، انجام شود.

۸. عوارض و هزینه‌های تمبر، حتی مالیات‌هایی که حق آزادِ تصرف در ثروت را محدود می‌کنند، تا جایی که این تصرف علیه رفاه عمومی نباشد، باید در صورت امکان محدود شوند. مالیات بر ارث و هدایا نیز به این موارد تعلق دارد.

اساساً سیاست مالی مالیاتی باید برای هدف نهایی «دولت بدون مالیات» تلاش کند، زیرا وظیفه دولت این نیست که از شهروندان خود پول بگیرد تا یک اقتصاد وام دولتی اساساً نادرست را تداوم بخشد، بلکه باید رفاه عمومی مردم را افزایش دهد.

دولت برای جمع‌آوری بهره وام‌های کلان وجود ندارد، بلکه برای محافظت از جان و مال شهروندان خود و قابل استفاده کردن منابع طبیعی کشور برای جامعه است. منابع لازم برای انجام وظایف غیرمولد دولت، همانطور که قبلاً توضیح داده شد، باید در درجه اول از مازاد شرکت‌های تجاری دولتی و در درجه دوم از مالیات‌های تجملی، در درجه سوم از ثروت و درآمدی که فراتر از آن چیزی است که می‌توان از طریق انجام کار صرف به دست آورد، و تنها در آن صورت از طبقه متوسط ثروتمند، و همچنین از مالیات‌های غیرمستقیم بر کالاهای نیمه لوکس که استفاده از آنها ضروری نیست، تأمین شود. و تنها در زمان جنگ، که زندگی کل ملت تهدید می‌شود، دولت می‌تواند از جامعه -همانطور که در واقع می‌تواند از طریق حاکمیت خدماتی خود از همه افراد خدمت نظامی بخواهد- و بار دیگر با اشاره ویژه به طبقات ثروتمند، سهم مالی خود را در اداره جنگ به شکل مالیات‌های غیرمستقیم و مستقیم بپردازد.

در پایان، می‌توانیم نکته‌ی بیشتری در مورد مسئله‌ی «بنگاه‌های تجاری دولتی» بگوییم. اکنون ترجیح می‌دهیم به این واقعیت اشاره کنیم که بنگاه‌های دولتی «سودآور» نیستند. ما قبلاً به تفصیل در مورد مسئله‌ی اساسی سودآوری بحث کرده‌ایم.

در تلاش برای اداره راه‌آهن و غیره «به شیوه‌ای تجاری»، برای «رهایی آنها از بنگاه اقتصادی غیراقتصادی دولتی» یا «آوردن آنها به شکل اقتصادی مختلط»، تنها میل به شدت پنهان سرمایه‌های بزرگ وام‌دهنده برای قابل استفاده کردن حتی این بخش قابل توجه ثروت ملت برای خود، پنهان است. اگر دولت حتی این اجزای ثروت را نیز واگذار کند، آنگاه به طور کامل به سرمایه وام‌دهنده واگذار می‌شود و جدا از اجازه عمل به عنوان جمع‌آوری‌کننده بهره برای سرمایه وام‌دهنده، دیگر هیچ حوزه‌ای ندارد که در آن حاکمیت داشته باشد یا بتواند به شیوه‌ای نظارتی عمل کند و از آن بتواند درآمدهای قابل توجهی برای پوشش وظایف خود به دست آورد.

آزادسازی سیاسی مالی دولت

ما ابتدا شرح دادیم که چه اقداماتی باید انجام شود تا شرایطی مانند آنچه اکنون تجربه می‌کنیم در آینده غیرممکن شود. این وظایف در واقع نیازمند خدمات خلاقانه هستند، اما با این وجود می‌توان بدون آسیب رساندن یا تغییر شرایط قانونی موجود به آنها دست یافت. این موضوع در مورد شکستن زنجیره‌های موجود بدهی‌های وابسته به بهره دولت ما به طلبکاران داخلی و خارجی‌اش متفاوت است.

اقداماتی که باید در اینجا انجام شوند، به خودی خود بسیار ساده هستند، فقط اجرای آنها مشکلات زیادی ایجاد خواهد کرد. راه حل برای تعهد ابدی بهره از وام‌های داخلی، لغو قانونی این پرداخت بهره است. از سوی دیگر، سرمایه‌های بزرگ وام‌دهنده، با توسل به منافع بازنشستگان کوچک، هیاهوی بزرگی به پا خواهند کرد و وحشتناک‌ترین تهدیدها را علیه دولتی که «حقوق غیرقابل نقض خود را زیر پای خود پایمال می‌کند» و «مرتکب نقض قانونی می‌شود که آخرین ذره اعتماد را از آن سلب می‌کند»، مطرح خواهند کرد. سرمایه بزرگ طبیعتاً تمام اهرم‌ها را برای جلوگیری از «جنایت عظیم علیه قوانین اساسی اقتصادی» به کار خواهد گرفت. طبیعتاً! -واقعاً نمی‌توان انتظار داشت که یک قدرت بین‌المللی ناگهان از ادعای خود برای حاکمیت دست بکشد.

در این نبرد، تنها مسئله حفظ اعصاب آهنین و اجازه ندادن به خود است.
از زوزه‌های کارگران مطبوعاتی که توسط منابع مالی بالا اداره می‌شوند، بترسید.
یهودی این نبرد را با سرسخت‌ترین سرسختی پیش خواهد برد، زیرا همانطور که روچیلد پیر گفت، این مسئله «شرافت او» است: «پول من شرافت من است و کسی که پول مرا بگیرد، شرافت مرا از من گرفته است».

اکنون در واقع پول آنها به هیچ وجه نباید از صاحبان اوراق قرضه دولتی گرفته شود، اما مطالبات قانونی که در واقع به یک بی‌عدالتی بسیار بزرگ در حق جامعه ملی تبدیل شده‌اند، باید حذف شوند.

اما از دیدگاه دولت، و همچنین از دیدگاه جمعیتی که باید از طریق کار خود مبالغ هنگفتی را جمع‌آوری کنند تا این «مطالبات قانونی طلبکاران دولتی» را برآورده کنند، مسئله «مطالبات قانونی» نیست، بلکه بزرگترین بی‌عدالتی تمام دوران است -دزدی پایدار از مردم زحمتکش به نفع بخش کوچکی از سرمایه‌داران بزرگ با حمایت دولت. دولتی که «شکستن برده‌داری بهره» را به یک واقعیت تبدیل می‌کند، به هیچ وجه مرتکب بی‌عدالتی نمی‌شود، بلکه تاوان بی‌عدالتی بسیار قدرتمندی را می‌دهد که خود به خاطر آن به عنوان نوکری عمل کرده است.

البته، این به معنای سازماندهی مجدد کامل دولت فعلی است؛ دولت باید تصمیم بگیرد که آیا می‌خواهد به کل خدمت کند یا اینکه، مانند الان، می‌خواهد متولی امور مالی بین‌المللی باشد.
در این مورد هیچ مصالحه‌ای وجود ندارد. در اینجا تنها یک سرکوب قاطعانه می‌تواند به هدف و راه حل منجر شود.

دولت ناسیونال سوسیالیست واقعاً از این تصمیم قدرتمند آگاه است -اگر دقیقاً ندانیم که چه چیزی را باید به جای اقتصاد سرمایه‌داری مبتنی بر بهره بنا کنیم، برداشتن چنین گام تعیین‌کننده‌ای بسیار دشوار خواهد بود. اما چون این را می‌دانیم، با اطمینان کامل از پیروزی به این بزرگترین نبرد تاریخ جهان می‌رویم. می‌دانیم که حکومت بهره تنها بر دروغ و فریب بنا شده است و چون این را می‌دانیم و به روشنی تشخیص داده‌ایم، همچنین می‌دانیم که چنین تار عنکبوتی از دروغ و فریب، هر چقدر هم که با زحمت تنیده شده باشد، می‌تواند با یک کشش از هم بپاشد.

فقط یک سوال دیگر، آخرین سوال، باید ما را به خود مشغول کند، این سوال: ملت‌های خارجی در مورد چنین اصلاحات رادیکالی و به ویژه در مورد امتناع از پرداخت بهره بیشتر به طلبکاران خارجی چه خواهند گفت؟

بله، ملت‌های خارجی در این مورد چه خواهند گفت؟ این سوال فی‌نفسه برای پریشانی ما آلمانی‌ها و همچنین برای نگرش جهان‌وطنی بزرگترین محافل بسیار مهم است.

«ملل خارجی» به طور کلی چه کسانی هستند؟ آیا آنها فرانسوی‌ها، انگلیسی‌ها، آمریکایی‌ها هستند؟ آیا آنها سوئدی‌ها و هلندی‌ها و نروژی‌ها هستند؟ آیا آنها روس‌ها یا چینی‌ها هستند؟ یا هندی‌ها یا فوئگی‌ها28 یا سیاه‌پوستان کنگویی؟ در واقع، همه این افراد در رابطه با ما به «ملل خارجی» تعلق دارند. اکنون، تاکنون بیشترین تعداد از این «خارجی‌ها» اصلاً چیزی نخواهند گفت، کمترین تعداد چینی‌ها، همچنین کمترین تعداد روس‌ها و فرانسوی‌ها به طور کلی می‌دانند که موضوع چیست. در نهایت، دولت‌های دشمنان جنگی ما باقی می‌مانند و سپس طبیعتاً -به عنوان کسانی که واقعاً علاقه‌مند هستند - بانکداران بین‌المللی یهودی، که «چیزی در مورد آن خواهند گفت». با این حال، پاسخ به آنچه امور مالی بین‌المللی به آن خواهد گفت بسیار آسان است. با تمام امکاناتی که در اختیار دارد، چنین رویه‌ای را جنایتی بی‌سابقه علیه بشریت فرهیخته توصیف خواهد کرد، از طریق مطبوعات اختصاصی خود با تمام دروغ‌ها و تحریف‌های ممکن، جهان به اصطلاح متمدن را علیه چنین نقض بی‌سابقه‌ای از تعهدات انجام شده برخواهد انگیخت، از فروپاشی کامل اروپا سخن خواهد گفت و تلاش خواهد کرد فرانسه را به عنوان حامل تمدن اروپایی به جنگی آشکار علیه آلمان تحریک کند. تمام آنچه ملت‌های خارجی، یعنی سرمایه‌داران بزرگ یهودی، علیه چنین سوءقصدی علیه قدرت کامل یهودیان بزرگ خواهند گفت.

بنابراین می‌توان هم از خودِ پرسش و هم از پاسخ آن چشم‌پوشی کرد. زیرا، مثل روز روشن است که قدرتی که جنگ آزادی‌بخش علیه آن هدایت می‌شود، بدون جنگ تسلیم نخواهد شد، زیرا در اینجا مسئله آلمانی‌ها نیستند که منافع و حقوق خارجی برایشان عمدتاً مقدس‌تر از حقوق آلمانی‌ها است، بلکه مسئله مردانی است که برجسته‌ترین ویژگی‌شان اراده‌ی بی‌رحمانه‌ی معطوف به قدرت است.

در تمام این پرسش‌های تاریخی نهایی، اظهارنظرهای نظری در مورد اینکه دشمن اکنون چه خواهد کرد، کاملاً بیهوده است، زیرا واضح است که دشمن بلافاصله اجازه آزادی یا شورش نخواهد داد. بررسی ابزارهای قدرتی که حریف در اختیار دارد و دانستن اینکه خود از چه نقاط قوتی برخوردار است، کاملاً متفاوت است. علاوه بر این، اگر دقیقاً بدانیم که چه کاری باید انجام دهیم و چه کاری انجام خواهیم داد، باید مشاهده کنیم که دشمن چگونه حمله را دفع می‌کند و تنها در آن صورت می‌توانیم اقدامات متقابل را اتخاذ کنیم. هیچ طرح نظامی نمی‌تواند کارزار را فراتر از حمله اول تعیین کند، اما در واقع می‌تواند دستورالعمل‌های کلی برای یک مسیر عملی پرانرژی ارائه دهد. در اینجا نیز همینطور است.

در مورد ما، تشخیص مخالفان دشوار است زیرا مسئله، قدرتی غیرشخصی و فراملی است. بنابراین، طرح مبارزه انتخاباتی باید ابتدا در نظر بگیرد که کدام قدرت‌ها و منافع به عنوان مخالف در نظر گرفته نمی‌شوند. این امر برای عدم استفاده غیرضروری از قدرت‌ها در جهتی که هیچ خطری از جانب آن تهدید نمی‌شود، مهم است.

پشت این سوال که «کشورهای خارجی در این مورد چه خواهند گفت؟» بیشتر این اضطراب پنهان است که در چنین حالتی ما هیچ اعتبار یا غذا یا مواد اولیه دیگری از خارج دریافت نخواهیم کرد.
حالا اینجا اوضاع چطوره؟

ما به عنوان یک اقتصاد ملی، در درازمدت می‌توانیم هزینه واردات خود را همیشه فقط از طریق صادرات خود پرداخت کنیم، یعنی کالا به کالا، اما نه با پول کاغذی و نه با «اعتبار».
همه این‌ها تا مدتی جواب می‌دهد، تا زمانی که کشورهای خارجی اعتبار واقعی بدهند، یعنی تا زمانی که تأمین‌کنندگان خارجی مختلف ایمان داشته باشند که واردکنندگان آلمانی کالاهای مربوطه را با پول کامل پرداخت خواهند کرد. اما این تنها در صورتی امکان‌پذیر است که واردکنندگان به عنوان صادرکنندگان کالاهای آلمانی، پول خارجی جمع‌آوری کرده باشند. ترس از اینکه هیچ پنبه یا چربی دریافت نکنیم،

۸۲ساکنان تیرا دل فوئگو، مجمع‌الجزایری در جنوبی‌ترین نقطه آمریکای جنوبی.

مس یا علوفه، به دلیل امتناع از پرداخت سود بین‌المللی، مسائلی را با هم ترکیب می‌کند که اساساً هیچ ارتباطی با یکدیگر ندارند. حتی قدرت بانکی بزرگ کاملاً یهودی نیز نمی‌تواند در درازمدت مانع از رسیدن مازاد مواد اولیه در کشورهای تولیدکننده مواد اولیه به کارخانه‌ها و محل‌های کار آلمان شود و به همین ترتیب کالاهای نهایی آلمانی نیز راه خود را به بازارهای فروش جهان پیدا خواهند کرد. این تبادل متقابل کالا بین اقتصادهای ملی مختلف در واقع طبق قوانین الزام‌آور عرضه و تقاضا انجام می‌شود. البته، تحت اجبار، و به طور موقت، محدودیت‌ها و توقف‌هایی می‌تواند در اینجا رخ دهد، همانطور که ما آن را در جنگ و سپس دوباره در منطقه روهر تجربه کردیم38. اما همه اینها اقدامات قهری هستند که به کشورهای خارجی به روشی مشابه آسیب می‌رسانند.

بنابراین می‌توانیم با اطمینان فرض کنیم که تجارت عمده‌فروشی در پوشش نیازهای وارداتی کاملاً ضروری موفق خواهد شد. همیشه کشورهای بی‌طرفی وجود خواهند داشت که این واردات می‌توانند از طریق آنها به ما برسند.

علاوه بر این، یک اقتصاد ملی که بار دیگر از وظایف ملی خود آگاه است و از این طریق در مورد کالاهای صادراتی دوباره کارآمدتر می‌شود، می‌تواند بیشتر روی این واقعیت حساب کند که اعتماد قدیمی را دوباره به دست خواهد آورد. اعتبارات واسطه‌ای موقت در واردات و صادرات مربوط به تجارت‌خانه‌ها است و مبتنی بر اعتبار شخصی آنهاست.

حال این مسئله جنبه دیگری نیز دارد، و آن ترس از اقدامات اجباری سیاسی به دلیل تعلیق پرداخت سود ملی به اوراق قرضه جنگی و سایر اوراق قرضه بهره‌دار رایش یا ایالت‌های فدرال است. حتی این امر نیز بسیار بعید است، زیرا در اینجا مسئله مطالبات سود طلبکاران خصوصی اوراق قرضه دولتی آلمان مطرح است که به سختی می‌توان به خاطر آنها اقدام سیاسی انجام داد. در واقع، هنوز در تاریخ ورشکستگی‌های ایالتی اتفاق نیفتاده است که پس از تعلیق پرداخت سود توسط یک ایالت، مداخله نظامی صورت گیرد. نظر مخالف مبنی بر اینکه در این مورد، فرانسوی‌ها بلافاصله اقدامات تلافی‌جویانه انجام می‌دهند، به هیچ وجه بر اساس منطق قابل قبول نیست، زیرا در غیر این صورت، دشمنان در آن زمان مجبور بودند از طریق اقدام نظامی علیه کاهش ارزش مارک آلمان مداخله کنند. کاهش ارزش پول سرانجام طلبکاران خارجی اوراق قرضه آلمان را از همه چیز محروم کرد. اکنون اقدامات ما به هیچ وجه لغو این بدهی‌های داخلی دولت آلمان را پیش‌بینی نمی‌کند، بلکه فقط لغو سود و تبدیل اوراق قرضه به دارایی‌های بانکی را در نظر می‌گیرد. از سوی دیگر، پرداخت نقدی می‌تواند بلافاصله به طلبکاران خارجی ارائه شود.

چطور ممکن است که در چنین حالتی، یعنی وقتی آقای ایکس. ایلینوی یا شیکاگو از بانکدار خود اطلاعاتی دریافت می‌کند مبنی بر اینکه دولت آلمان اوراق قرضه جنگی را به صورت نقدی بازپرداخت می‌کند و این مبلغ به حساب او واریز شده است، بسیار عصبانی شود و دولت خود را علیه آلمان به حرکت درآورد؟

اگر دولت ملی‌گرای آلمان لغو بهره‌ی تمام اوراق قرضه‌ی بهره‌دار و تبدیل همزمان این اوراق به دارایی‌های بدون بهره در بانک‌های دولتی یا حساب‌های چک پستی را اعلام کند، انتظار مقاومت جدی از هیچ طرفی نمی‌رود.

برای ما مهم است که از طریق اقدامات ما، به جامعه آسیبی نرسد -این واقعیت که مقاومت از جانب سرمایه‌داری صورت خواهد گرفت، نمی‌تواند مانع از اقدام رهایی‌بخش شود. دقیقاً در مورد این اقدام خواهیم دید که جدایی روح‌ها در اینجا اتفاق خواهد افتاد و گروه بسته کسانی که در این اقدام دولت احساس رهایی و آزادی خواهند کرد، ...

---

[۸۳] وقتی در اواخر سال ۱۹۲۲ مشخص شد که آلمانی‌ها به طور جدی در پرداخت الوار و زغال سنگ به عنوان غرامت جنگی به متفقین کوتاهی می‌کنند، فرانسوی‌ها و بلژیکی‌ها، تحت هدایت نخست وزیر فرانسه، ریموند پوانکاره، منطقه صنعتی روهر را در ژانویه ۱۹۲۳ اشغال کردند. واکنش آلمان به این اشغال عمدتاً مقاومت منفعلانه بود که همدردی جهانیان را برانگیخت و منجر به «تسهیل» شرایط غرامت در پیمان داوز شد.

آوریل ۱۹۲۴ (به بالا، صفحه ۹۴ مراجعه کنید)، که همچنین خواستار خروج نیروهای اشغالگر متفقین از روهر شد.

رهایی کار از فشار عظیم، خیلی زود همه کارگران را در بر خواهد گرفت. تنها حلقه بانک‌ها و بورس و آن‌هایی که در حلقه بازنشستگان کوچکِ گرفتار در دام مزایای خود هستند، همچنان به عنوان مخالفان آنها باقی خواهند ماند.

کسی که کار می‌کند، هیچ علاقه خاصی به این ندارد که از دارایی‌های موقت خود از بانک‌ها بهره دریافت کند، چه برسد به اینکه بخواهد برای اعتبارات، بهره‌های بسیار بالایی بپردازد؛ می‌خواهد با پول خود به عنوان سرمایه در گردش، کار کند و درآمد کسب کند. به همین دلیل، همه بازرگانان، صاحبان کارخانه‌ها و تاجران علاقه بسیار کمی به حفظ نظام سرمایه‌داری مبتنی بر بهره خواهند داشت. -این موضوع برای هر کسی که به خاطر داشته باشد که منافع دولت -همانطور که به وضوح نشان داده‌ایم -فقط از طریق مالیات‌های مستقیم یا غیرمستقیم از درآمد کار کارگران مولد استخراج می‌شود، مانند روز روشن می‌شود.

کسی که این دانش را به روشنی در ذهن دارد، نمی‌تواند در هیچ لحظه‌ای تغییر عقیده دهد، زیرا این در واقع یک اصل اساسی است: اینکه دولت فقط می‌تواند چیزی را بدهد که باید دوباره به شکلی از شهروندانش بگیرد.

منافع پرداخت بهره دولت باید در هر شرایطی از کارگران مولد گرفته شود. هیچ کارگری از این اصل مستثنی نیست، به ویژه کارگر یدی که هیچ اوراق قرضه بهره‌داری در اختیار ندارد. این وضعیت بیشترین ضربه را به او می‌زند، زیرا مالیات‌های مستقیم و به ویژه غیرمستقیم نیز او را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهند. حال، اینکه دقیقاً کارگر از طریق مالیات بر درآمد مستقیم به شکل کسر درآمد، قبل از همه حلقه‌های دیگر، برای مالیات فراخوانده می‌شود، کارگر را در مورد این مسائل روشن‌بین کرده است؛ همین امر در مورد همه مزدبگیران و حقوق‌بگیران نیز صادق است. مطمئناً، این حلقه‌ها از مالیات‌های غیرمستقیم بسیار رادیکال‌تر بسیار کمتر آگاه هستند -اگرچه آنها را بیشتر در تورم احساس می‌کنند، همانطور که در فصل "تورم" توضیح داده شد. مالیات غیرمستقیم غیراجتماعی‌ترین مالیات است. این مالیات، کار را به نفع سرمایه قرضی خالص سنگین می‌کند. هیچ کس نمی‌تواند از آن انصراف دهد و بنابراین به کسی که کمترین درآمد را دارد، به شدت ظلم می‌کند. از سوی دیگر، مالیات‌های غیرمستقیم -مالیات زغال سنگ، نمک، کبریت، شکر، آبجو و نوشیدنی، مالیات حمل و نقل شخصی و غیره -به هیچ وجه صاحبان ثروت‌های کلان را آزار نمی‌دهد.

بنابراین، یکی از اعضای حلقه کارگران که مخالف چنین اقدام رهایی‌بخشی است
این امر تنها می‌تواند به دلیل فقدان دانش و درک این ارتباطات باشد.

آخرین و سخت‌ترین چیزی که هنوز باید در این فصل به آن بپردازیم، مسئله‌ی لغو تعهدات بین‌المللی مربوط به بهره است -به عبارت دیگر، امتناع از پرداخت بهره‌ی بیشتر برای بدهی‌های جنگی.

این پرسش بیشترین ارتباط را با پرسش تاریخی آلمان دارد، در واقع این پرسش، پرسش کلی آلمان است، زیرا می‌گوید: آیا ملت آلمان آزادی می‌خواهد یا بردگی؟

ما می‌دانیم که در چنین پرسش‌های نهایی، تنها اراده‌ی مصمم می‌تواند تعیین‌کننده باشد و به پیروزی دست یابد -بنابراین، پاسخ به این پرسش بسیار فراتر از محدوده‌ی مشاهدات سیاسی-مالی می‌رود. اما ضروری است که ملتی که باید برای آزادی خود تلاش کند، بداند که بردگی‌اش در وهله‌ی اول یک بردگی سیاسی-مالی است، که در اینجا سیاست و اقتصاد بیشترین ارتباط را با هم دارند. اما دقیقاً این نکته‌ی جدید در مورد وضعیت فعلی است که توسط دیدگاه‌های سیاسی قدرت مالی اداره می‌شود و دیدگاه‌های سیاسی قدرت نظامی تنها در جایگاه دوم قرار می‌گیرند.

ما در واقع می‌توانیم از عصر مامونیسم به عنوان یک دوره جدید صحبت کنیم. خدای مامون بر تخت سلطنت این جهان تکیه زده است. امپراتور و پادشاه در برابر او تعظیم می‌کنند. پارلمان‌ها و دولت‌ها بندگان مطیع او هستند. او توانسته است جنبش‌های بزرگی را -مانند تلاش مزدبگیران برای پیشرفت خود -به بند بکشد. سرمایه بین‌المللی نیز به همین ترتیب ...

مطبوعات جهان را در خدمت اهداف خود قرار داده است -همانطور که خود را اداره کننده ثروت فرهنگی و تحریف کننده هر هنر و ادبیات ملی-بومی نیز کرده است.

ما یهودیان را به عنوان برجسته‌ترین حاملان این هجوم و حکومت مامونیستی بر جهان شناخته‌ایم و بنابراین دایره دانش ما بار دیگر با پرسشی که تمام پرسش‌ها را در بر می‌گیرد -یعنی پرسش یهود -بسته می‌شود.

راه حل مشکل بهره، راه حل مسئله یهود است. راه حل مشکل بهره به معنایی که ما توضیح می‌دهیم، شکستن حکومت جهانی یهود است، زیرا قدرت یهودیان جهان -قدرت مالی آنها -را در هم می‌شکند.

اما علاوه بر این، راه حل مسئله بهره، به معنای سازنده، در عین حال ...
زمان همچنین راه حل مسئله اجتماعی است.

امتناع از پرداخت هرگونه بهره و عوارض به بدهی‌های جنگی، امور مالی بین‌المللی یا فرانسه را در مقابل مسئله تصاحب کل مدیریت مالی سراسر آلمان قرار می‌دهد. اگر تمام مالیات‌های رایش که اکنون به پرداخت بهره به دشمن اختصاص دارد، حذف شود، این امر قبل از هر چیز به معنای رهایی از ظلم مالیاتی دیوانه‌وار، یک اقدام سیاسی اجتماعی بزرگ با دامنه وسیع خواهد بود و دشمن باید سعی کند مدیریت مالی خود را در آلمان توسعه دهد.

اما اگر مردم آلمان می‌دیدند که مأمور مالیات فرانسوی یا یهودی در هر اداره مالیات و بازنشستگی نشسته است، و اگر این ستمگران خارجی بهترین گاوها را از طویله‌های کشاورزان می‌ربودند -آنگاه خشم و انزجار شاید به زودی چنان قوی می‌شد که یک شب شبح خارجی را با جارویی خونین از میان برمی‌داشت و آلمان را آزاد می‌کرد.

اینکه آیا، به طور کلی، یک قدرت نظامی چنین اقدامی را در خدمت ... انجام خواهد داد یا خیر؟
بنابراین، قدرت مالی هنوز بسیار مورد تردید است.

چشم‌انداز اراده‌ی ما برای رهایی به هیچ وجه آنطور که در ابتدا به نظر می‌رسید نامطلوب نیست -برعکس. همان اولین باری که آلمان به اتفاق آرا از تحویل «قهرمانان جنگ» خود امتناع ورزید، با این «نه» شبح [جنگ] به پایان رسید.

اکنون امور مالی بین‌المللی قطعاً به دنبال روش‌های دیگری، به ویژه روش تحریم و خفه کردن کامل بازار بین‌المللی، خواهد بود. اینکه در مورد دوم موفق نخواهد شد نیز قطعی است، و همچنین تحریم کالاهای آلمانی، آلمان را در ابتدا فقط در فعالیت اقتصادی خود و برای مدتی نیز منحصراً به بازار داخلی خود سوق خواهد داد. بنابراین، در اینجا نیز تنها وظیفه یک سیاست داخلی ماهر -به ویژه از طریق تبلیغات سخاوتمندانه در زمینه ساخت و ساز مسکن -غلبه بر دوران بحرانی و استفاده از آنها برای رفاه مردم است، تا زمانی که مسیرهای جدید به سوی جهان مشخص شود.

این گشایش مسیرهای جدید به سوی جهان از طریق شکستن سلطه یهودیان حتی در میان سایر ملت‌ها رخ خواهد داد، زیرا راه ملت‌های منفرد نیز به سوی یک اقتصاد ملی سالم تنها از طریق درمان مسمومیت داخلی آنها توسط سم یهودی-مالمونیستی می‌تواند باشد. سپس مسیرهای طبیعی یک تجارت بین‌المللی سالم و تجارت اقتصادی بین ملت‌ها به خودی خود باز خواهد شد -و بشریت، آزاد شده از ظلم یهودیان، عصری از رفاه بی‌سابقه را تجربه خواهد کرد -و مهمتر از همه، آلمان -قلب جهان!

نسخه ۱.۰

منتشر شده در سال 130 هجری قمری در کالی یوگا اکتبر 2018 تقویم مسیحی
توسط .Sudetenland Verlag

SUDETENLAND
VERLAG

ویرایش شده توسط اینار بیرکمن.

جلد اول کتاب توسط ایتالو طراحی شده است.